ابنیه چون جلگفت جلد ارارم در نظر آید و جمیع کوچه و رود دشت افتاده
انقدر سبیدی رنگ در لندن حاصل کرده بودم زایل شد این تسمیه بسبب
تیزی آب انقدر تند میرفت که روزی منعقد هشتاد میل راه طی میکردم
وقت دوپهر باشخانه فرود آمده چاشت میکردم و شب در مسافرخانه جا
ذکر بلی مشهور نصف روز دیگر از زیر بلی گذشتم موسوم به لیعدن و سمان اسیری
که در تمام فرنگ نامدار بناهای قدیم است سپه سالار قیصر روم بعد فتح ملک فرانس
بحکم او تعمیر کرده با آنکه قریب دو هزار سال از عمر او گذشته جوان می نماید
که امروز از دست بنا برآمده بست دو خیمه وسیع ذات خورد دارد
خصوص یک خیمه او انقدر فراخ است که بدان فراخی الی الان طاقی زده نشده
دریا درین محل بسیار عریض بود شد تراز دریای لندن و آن کاپل مذکور
عالیشان تر از آن بلهاست بلکه چون سایر بلها محدب نیست بلکه قریب
بسطح است از جمله لطایف عیسی که درین کشتی اتفاق افتاد بلی معروف شدن
بحوالی اراد مردانه است موسوم به نسبر بار بوابن جوان کشان توپخانه بمنزله راده
کوار بر سلیبست که بعضی اوقات نوزارت فرانس بیر قیام ذاشته بزبان انگلش
اشتا

اشنا و بجمیع حسنه آراسته مدد کار غریبان است درین سه روز مرحوم مین در هر جا بود
و منزل و طعام خوب اول برای من میگرفت و نمیگذاشت که کسی بر من تغلب کند
دیگر بلاحظه اوضاع زن و مردیست که بر یکدیگر عاشق و در غایت حیا و ادب بودند
درین سه روز به این نحو معشوق کسی را در نظر و دل او ردو نه آن نحو عاشق خود
گفتن حرف زد با التفات نمود همواره متصل هم نشسته در گوش یکدیگر
راز می گفتند و هر دم بوضعی تازه مراتب ناز و نیاز بجلوه ابراز میدادند گاهی خشم
بیگانگان را غافل دانسته طلب بوسه از یار خود مینمود و زن گاهی خلوت دانسته
بنوعیکه اگر کسی نبیند سرگوشی داند اجابت میکرد و گاهی مردم را ناظره دیده
بگونه خشم عاشق را ادب میکرد من محو تماشای این ناز و نیاز گشته از گونه خشم
بطوریکه اختلال در کار ایشان نبود ناظر تماشاگران ایشان بودم بالجمله بتاریخ سیوم
شهر او نیون رسیدم چون دریا از انجا بسمت دیگر میرود کشتی را گذاشته
رحمت الله علی بیکس الاول کوبان و ردلیجان یعنی کوچ سنگین مذکور
باجرت بلی کلین جا اختیار کردم و بکمال عسرت خست مسافرخانه رفته مهور
از طعام فراغ و نوبت خواب نشده بود که دلیجان بر در رسید متقاضی شد
اکنسی

نصف روز بیت موصوف یعنی سنبیر بارنو را که برای دو روز دران شهر
توقف ضرور داشت وداع کرده براه افتادم و هر کس از لی ادبان وانس
دران کوچ رفیق بودند تمام شب از انها در امن بودم صبحگاه که صورت انها
مرئی شد یکجا بغایت زشت قامت ژولیده خمیده شده بود بسیار خواستند
که تکلم کنند بغیر زبان نفهمی جواب ندادم بهر رو برآمده زنی مصری آمده
این زن نصرانیه جوان صاحب جمال خوش چشم و مو کشیده قامت بود
و زبان عربی و زبان فرانس سخن میگفت مجرد ورود او ملعون رولرد تا
راست نشسته شروع بحکایات و سخنان با ملایم که بداشا و ظرافت و شوخی بود
کرد و دیگران هم اقتدا نموده با ندای انجیره مشغول شدند و انتظار ان
نا کرده مرا هم بران تحریص مینمودند من ابا کرده چون کوچبان باینها نیز یک بود
منع نتوانستم کرد **ذکر مردانگی زن مصری** اما ان زن مردانه صفت از ان
نادی چون زنان هندی بلکه بتقاده رنج انها نجده مینمود و زبان عربی
فحشها میداد و خطاب بلفظ یا معرس میکرد ان بیچاها اگرچه میدانستند
که فحش میدهد خوشنود شده التماس اعاده ان الفاظ ازو میکردند و گاهی
لکونی.

بنوعی چوب دستی مرا گرفته در وسط بر انها میزد نوبتی از کوچ فرود آمد کوچبان
ملعون رسم ستم بجهت اعانت دست او گرفته و دران حین قابو یافته
دست به پستان او رسانید بعد ازین در وقت ورود آمدن التماس مینمود
که من اول فرود آمده اعانت او در نزول نمایم و طرف من نشست تا میان اتر
وان لی ادمیان واصل شدم و از زور و ضرب زور دست مدافعه میکرد از آغاز
ورود او تا رفع شب همان روز که بمرسیل رسیدم علی التواتر حال بدین منوال بود
بعد از ان هر یک بطرفی رفته من از ان اندای روحانی نجات یافتم زن
مسطور در رسته های مرسیل اکثر بمن برخورده رهبری من در خرید و ربات
میکرد معلوم باد که این نوع اعمال با خواهش با منطبه ان در فرانس عمومیت
دارد از نظر بیگانگان غیرت و اندیشه نکنند در بلی رو بال بسیار دیدم که مردی
در عین معرکه بزنی تاخته رسید تخت بوسه از روی او گرفت الفاظ ستایش
بسر تا و امتحان کرده چون خاطر خواه نیافت ازو در گذشت و بوسه خود القدر
عام است که مردان هم از مردان و هم مردی از هر زنی در حین ملاقات
و وداع میکند و بعضی علی الرسم بوسه از من گرفتند چنان دیدم من هم از روی

دختران جمیل بوده مبلغ قسم خطی جمیل ازان بر بیداشتم **ذکر اوضاع شهر مرسیل**
مرسیل شهریست بزرگ تا مدار محل تجارت مرجع مردم مصر و سایر ولایات
بربر و کل ممالک فرنگ قماش ابریشمین و زرین انجا بامتیت هر ساله
پنجاه و دو کرور روپیه مال تجارت در انجا خرید و فروش میشود عمارات ان
عالی همه سنگین مشابه درهای ایوان دار کوچه و راسته ها وسیع و هموار چون لندن
منقسم از جمله دستورات مستحسنه انجا حوضهای بزرگست مربع ها و کوچه ها
وسیع تا یک سمت راه کناره برای ابدادن حیوانات ساخته اند **ذکر جو های**
جاری و حوضهای مرسیل اب چشمه از راه شهر دهان ها چون فواره در ان حوض — درین ها
میریزد و از حوض بالا امده در جوی هر دو طرف کوچه رفته و روز جاری مانده
ازان اب پاشی و گرد نشستن کوچه ها می نوده در کنار کوچه ها وسیع چون بلوار کس
درختان سایه دار نشانده اند **ذکر میوه مرسیل** از هر قسم درین شهر فراوان
و ارزان است خربزه گرمای که قطر گوشتان بقدر انگشت در نهایت حلاوت
و ابداری در تمام عمر چون ان خورده نشده بود بنظر امد با انکه من بسیار راغب
ان خربزه هستم و نخورده دو دفعه بیشتر بسیر خانه لندن درین مدت نخورده بودم بسیری

خوردم

خورده نشد زیرا که مدت ان بسیار قلیل است در مرسیل اغاز ان واکثر با نخجه بود
در مدت یکماه که اکثر در جهاز لندن تا رسیدن به الگان انزان نماند از ان باز
تا قسطنطنیه همه جا خربزه سرده و فور دارد **ذکر دوستان مرسیل** بالجمله روز دیگر
ورود با شیر بهدیت که از اعاظم تجار بسیاست ملاقات افتاد زیرا که یکی
از اکابر بریس سفارش من با او کرده بود با چند کور مردم بوکر لند است
از لنوو تما ذروالس باقیه خدمتین زبان که بلی الفانسه فصیح سخن میکند بخلاف
تجار بسیار عالی همت جوانمرد و ازاده با عفاف شاد است منزل خوب
و رشل ان باسرای من گرفت چون در قهوه خانهها مرسیل سبک اراسباب
حاضری نیست بلکه قدری نان در قهوه انداخته بها جی سنکند و باین
حاضری وجانت مطبوخ بسهلی میخورند و مبدا اینست که من بحاضری الفلس اعتاد ام
مرا مجبار کرد که هر روز بخانه او رفته حاضری و شبانه میکرده باشم اما مرا
زیاده بر چهار مرتبه جانت با او اتفاق نیفتاد تکلف بسیار در اطعمه و حلویات
مینمود و همواره باده کس از رفقا را کابر شهر طعام میخورد واکثر خرج و حصول
رضای رفقا و دوستان سطلقا بر دوامی فرمود هر مرتبه بعد فراغ طعام دلیل من

ایره مینه هر چند خواستم که از خرج آن از کیسه خود ادا نمایم رفقای او که بجهت
صحبت همراه من می آمدند و نمیگذاشتند بعد پانزده روز که جهازی با جرت
گرفته تا شهر جنوه کرایه کرده روانه شدم تاسف در وداع نمود زیرا که از
طول مدت که مرا دران طریق بسبب تبدیل و انتظار جهازات روداد با خبر و
قصد او این بود که اگر چندی دیگر در سبیل انتظار بمانم جهاز آنکه بلیباری قسطنطنیه
رساند برای من بگیرد در العرصه از غایت ذلیلی و ناراستی عمله او که برای
صید از ان جهاز و امداد من مامور بودند مخاطبات غیبه بدان بزرگ کردم
همه را تحمل نمود و تسلی من بر ذات خیشت دیگر از محسنان من دران شهر کونزر مسیلت
که بسبب همان جوان لبیند شد کرد ابیعی شیر مار نو معروف با و هم رسید
آن بزرگ شیر دلگوا نام دارد مرد بلند بالا خوش اندام معمر ملکی صفات است
و نهایت بزرگ منش مودب با خلاق بسری دارد موسوم به انری نلکر
و اورس پانزده سالگی در غایت حسن و جمال و حیا و ادب با آنکه بالا
گذشت مردان فرانس اکثر حسین اند در تمام انملک جوانی بدین شیرینی
شمایل بنظر نیامده هنوز شغل درس خصوص تحصیل زبان انگلش مشغول دارد
هر روز

هر روز برای دیدن من می آمد و مرا بسیر باغات و اکثر لطیفه انشهر همنون شد
و همچنین مادر این جوان که بانوی صاحب اخلاق است تمام زن و مرد
مرسیل محبت زن و شوهر پسر را بجان خریدار و بدل هواخواه ایشان هستند
جوان دران ایام صورت بونوپارت را نو بزر سکه زده بودند در مرسیل
شبها چراغان و روزها کونزر جنرل و سایر روسای سپاه بکرجه بازنه
سماع ساز و سرود خاصه انجام میکردند و جمعی عظیم از زن و مرد برای تماشا
رومی داد کونزر مذکور در همه المواضع مرا دعوت کرد و دو شب که در خانه خود جشن
داشت طعام چاشت با او میخوردم بعد چاشت بمجلس رقص آمده تا طلوع آفتاب
در انجا می ماندم جمیع زنان نامدار مرسیل در انجا جمع بودند بعد از آنکه از رقص
و بازی ملال حاصل میشد آخر شب بر سفره طعام که مملو از اقسام نعم بود
نشسته و قدری بدان شغل گذرانیده پس باز بر سر کار اول میرفتند مثل این
مسرت بعد از لندن بخود گمان نمیکردم متوجه اند و ست نفق بکرات و مرات
اتفاق افتاد و لیکن حسن زنان مرسیل چون در پس هیچ بر دل نخورد **ذکر خوبی صورت**
و لباس زنان مصر بخلاف مصران زنان که درین شهر بکثرت می باشند

و وضع لباس ایشان بسیار پسند آمد بحدیکه در حسن جسم و قامت و گردی اندام
شنوانم گفت که سرآمد عالم هستند و در یکی از آن صحبتها بمستر الادربی که بطریق
طالب علمی از انگلند درین ملکها وارد شده اتفاق ملاقات افتاد و بقدر دسترس
اعانت در کار من کرد و دیگر جماعتی از انگریزان امریکا که نخست با یکی از آن
مستر تامس سورت نام زیرکی از آنجا نهایا ملاقات شده بود و او ذکر مرا در آن
جمع کرده همگین بدیدن من آمدند و روز دیگر از راه در زمل و فریکلس که مخصوص
جماعت امریکان دران شهر است دعوت من بتکلف تمام نمودند بعد فراغ
دو کس از متمولین ایشان که روز دیگر از راه دریا عازم ملک خود بودند مستدعی
نسخ اراده پیش رجعت من بقصد امریکا شدند و متکفل اخراجات من
تا امریکا و اعاده رسانیدن به بنگاله شدند عذر خواستم لیکن از همت ایشان بسیار
قبول کرده معاهده گرفتند که اگر ایشان به شوق سیاحت برشود و در جهاز ایشان
سوار شوم و نخست بامریکا رود آیم اسمای سایر آن جماعت این است مستر ولیم
جالی کنبان حورف ارل کبان جان سفرن مستر سمل ای مستر خور
هنوز در سیسیل بودم که اندو دست لگانه نشر بازتو قاصد شوی کشته رخصت شد

آغاز

آغاز سفر جبوره و بحر روم من اعمال اتیالی یعنی روم قدیم

و من هم یکشنبه ربیع الاول
سوار جهاز خورد واپس شده روانه جبوره شدم معلوم باد که این سفر اول
اسفار من در بحر روم است بحر روم اعظم بحرهاست طول آن دو هزار چهار صد میل
و عرض جاهای اوسع که اکثر نیست تا سیصد میل و در محل تنگتر که جبل الطار است
بیست و شش میل است و دو بحر دیگر ازو منشعب شده اند یکی موسوم به بحر ونیس
که طرف شمال مابین ملک روم قدیم و المان رفته دیگر بحر یونان که الفا
بجانب شمال مملکت یونان ممتد و از شعبه یک موسوم به بحر مرموره
در قسطنطنیه رفته به بحر اسود پیوسته است و او را به بحر روم اتصال داده اما بحر روم
خود از اوقیانوس غربی منشعب شده است بطرف شرق ممتد و در رو تنگ
جانب سرحدات شام رسیده در محل اسحاق طرف شمالی کوه اسپول است
و طرف جنوبی بشهر فیض از ممالک افریقه این بحر اکثر ممالک فرنگ را گذشته
مشترک در همه است اما راه مداخل و مخارج آن در دست انگلس است زیرا که
قلعه بسیار مستحکم بر جبل الطار که مذکور بر دهنه این بحر واقع شده در دست ایشان است
همینه جهازات جنگی ایشان در آنجا میباشند و جهاز مخالف با اختفا از آن جا میتوانند

گذشت بالجمله چهار روز در آن چهار رشت گذشت روز پنجم پنجشنبه بیست سیم
ماه مذکور بجنوه رسیدیم از جانب قرانطین تصدیع بسیار روداد زیرا که
آنچه ذله با من بود روز اول که بیمار بودم دزدیدند روز دیگر قدری قرانطین
ارکوشت زبان دادند روز سیوم عذر خواستم با وصول بجنوه قرانطین
کلیچه سوخته با سرکه بسیار بد بود بیا زبود متعهدان سلسلک بود پیچ جواب کرد
حفاظ
ذکر طریق احتراز از طاعون در بلاد روم قدیم در جنوه و سایر بلاد روم قدیم معمول است
که مسافران را بی ملاحظه و سنک صحت اندرون شهر نمیگذارند و اگر کسی بداشته
از خوف طاعون او را بیرون شهر در خانه که مخصوص این کار ساخته اند
چهل روز نگه میدارند و اگر کسی قبول حکم نکرده اراده دخول نماید بی توقف او را با تفنگ میزنند
بنابرین بعد ورود با شخصی از اغوه ندیدن سنک صحت ورنگ روی با بان آمد
اتفاقاً قرانطین بسیار لاغر اندام و زرد رنگ بود مردم چهار را همه قوی حال
زماره رنگ از خود دیده خجالت کلی کشید و بی ملاحظه و سنک اذن دخول
داده بسرعت تمام برگشت بنابرین ما مرده دوست اسپیتال بر بستر نوبت
بستر خالی شهر رفته در منزل آمدیم **ذکر اوضاع جنوه** شهر جنوه بسیار
خوش

خوش وضع با صفا و در مکانیست نهایت دلکش و فرح افزا چون او
مدور شکل از بحر مسبوب شده و بهمان شکل شهر تعمیر یافته بعد مکانیست بو که در آن
در ملک ایرلند گذشته چنین شهری خوش مکان در بریت دیده نشده
دور تا دور شهر حصار مستحکم که هم با عمارات و هم با تواح سنگین متفاوت
تواند کرد دارد عمارات همه سنگین مرتفع بعضی کوچه ها وسیع و اکثر تنگ
بحدیکه پرتو آفتاب کمتر بزمین افتد ولیکن از بسکه هموار و خوش اسلوب ساخته اند
هرگز اثری از گل و لا در آن شهر ظاهر نمیشود رواحل در تاریکی بفراغ و سرعت
میگذرد و اندرون عمارات آنقدر زینت دیدم که الا الآن مشاهده
نشده بود اما از سادگی دور و موافق بطبع من نبود بخلاف آن بیرون
عمارات رنگهای ساده اکثر برنگ سنگ سماق سبز و سرخ منقش آنقدر
دلرباست که بر تمام عالم تفوق دارد **ذکر خوبی ساز و موسیقی بدرمان** درین شهر
اقسام سازهای نو که پیش ازین ندیده بودم بنظر آمد گاهی بر روش طعام آمده
برای قلقلی مینوازند شبی در بستر خوابیده بودم نصف شب آواز ساز بیدار کرد
و آنقدر در دل اثر نمود که از بستر خواب برخواسته بی اختیار قصد با بین رفتن نمودم

چون در لندن بود بازیچه رقصنده دیوانگی بران مبادا که از دریچه خود را بزیر اندازم
که سازنوازان گذشتند در لندن بشنیدم که علم موسیقی در ملک روم قدیم
سرآمد عالم است بلکه همین یک علم در ایشان مانده تا صدق آن بوضوح
پیوست و آنچه از سازهای هند و ایران و فرنگ دیده و شنیده بودم در مقابل
ملایمت اینها چون آواز آسیا مصدوع گشت **ذکر دلالگی و قوادی رومیان**
رسم تازه که درین مکان دیده شد اینکه زنان فواحش از کثرت احتساب
که خاصه رومیان است در کوچه‌ها راه نمی‌روند و هرکرا گاهی خالی نگذارند جوانان
امرد و دلاله‌ها شب هنگام بهر کوچه در گشت اند تا بهر برخورده تماشای
دعوت بخانه اینها نمایند اگر تماشابین میلی را بینند و از انجا بجای دیگر برند
آن شخص را و بخانه‌های عالی چندین طبقه بالای زینها برند و تمام شب را هرقدر
که خواهد در انجا بسر برده صباح بمکان خود برگردد من هم چند دفعه بهمراه
دوستان امریکالی در انجاها رفتم لیکن مطلق صحبت بصورت اینها نشنیده
از غایت گرمی مکان اقامت نتوانم کرد **ذکر رسم دو شوهر کردن زنان ایتالیه**
غریب‌تر اینکه زنان اشراف هم با دو روم بلکه بعضی ممالک فرانس هم دو شوهر علانیه
کنند

کنند و دوم را شوهر مشغله نفس از جهت گذران قیمت و خوشی طبع مانند اوقات
شبانه‌روزی زن در میان هر دو منقسم است اگر شوهر اصلی بار بن معمول بوده
باشد و وقت دوم رسیده دق باب نماید باید که بیرون رود و زن را
با او باز گذارد و اولاد و خانه تمام از شوهر اصلی و او متکفل ضروریات معاش زن
و ادم متحمل و بالش‌ها و هوسهای او می‌باشد شوهران مشغله بعض اکثر تا که خدا
و در آغاز شباب بوده اما تا که اثر بی‌عمر گشته اینها زن دوم که بخانه شوهر
خود می‌باشد برای گذران وقت داشته باشد بالجمله خربزه گرمه و سرده
و شفتالو و زرد آلو و امرود بلکه تمام اقسام میوه خوب ممتاز بر سایر ممالک
فرنگست و میوه در آن شهر بسیار ارزان است **ذکر دوستان شهر جنوه**
روز دیگر مستر دلستن که قنسل امریکا در آن شهر و تاجری عالیشان است
بواسطه خط سفارش سمدت ملاقات افتاد او هم مثل دوست خود جوانمرد
عالی‌همت صاحب اخلاق کریمانه است در مدت قلیل دو دفعه برای دیدن
من آمد و بعد از آن دعوت طعام کرده شبی بهمین مشتمل بر انواع نعم الوان و اوانی
هرجا که بر و اوارلان و مهمانان وارد و در میان زودی چهار تجار انگلش بود یکی

تا مکان کرایه کرده رخصت نمود و معاهده گرفت که به ارگان شهر فلان

و از آنجا بدار الملک روم شدم پس به پیش اغاه کمالیه بردم و بسیار سماجت

کرد که این اسیران بلاد از آن مملکت بیرون نروم زیرا که قابل اسیراند و خط

نفارش برای اغره و سکنه بر شهر من داد لیکن چون بعد حصول مکان

از روایت مردم آن شهر ظاهر شد که بسو خشکی در زمستان بدان شهرها موجب

تب مهلک و جهاری عازم آن طرف نیست لهذا العزیمت در توقف افتاد

چنانچه آمد ارگان بکسر کماله رفتیم روز دوشنبه سوم ربیع الثانی با بلکی از آن

دو دولت امریکایی نعمت لگان ایضاً در بحر روم سوار جهاز شدم

کپتان جهاز [illegible] نام مرد با اخلاق بود حجره در پیش خواب خود من

واگذاشت و خوراکی خوب با از روزی دو سه دفعه مهیا میکرد چهارشنبه

ماه مذکور بلگان رسیدم و بعد نمودن دستک صحت و حصول اجازت

بخانه که یکی [illegible] نامند با سر جانبی ورود آمدم **ذکر اوضاع شهر لگان**

اگرچه محل تجارت شهر معروف مرجع طوایف مردم روم و عرب و فرنگ است

اما شهری که در حصار واقع شده بسیار خورد است نوعیکه اگر در وسط ایستاده سوی

بر چهار

بر چهار دروازه و مخرج آن شهر منحصر در آن است و اول شام مسدود میشود

توانی دید حصار در نهایت استحکام عمارات اگرچه عالی سنگین است اما

بسیار بد وضع و بساخت بزرگ نه و لیکن سیک و نشین است با وجود

انحرارت هوا ابرهم آب دبیره شیر دوش ها خیمه القدر تنگ و بد وضع اند

که آب بعد مکیدن شیرها آن قدری در ظرف که آنهم در آن تنگ میسوم است

رنجیده میشود بنابرین تمام روز و شب در حوالی آن شیر دوش ها رفتیم اما آب پاره

خوردن میسر نباید از بهر باقی مانده که استفاضت در خانه محال بود

بیرون میرفتیم گاهی در سایه دیوار و گاهی در قهوه خانه شبی گذرانیده

در ظلمت لیل با ایوان کوچه وسیع که یک سمت بریح وسط شهر واقع است

بر زمین نشسته با شهر شب گذشته الکتاب هوا مینمودم لعنت خدا بر آن شهر

و اهل آن باد که با وجود تمول القدر کمینه صفت و دغاباز اند که بزرگی

برای ناموس شیوه و عاملوک میدارد **حکایت** شبی در کوچه مسطور

نشسته بودم شخصی از عقب آمده دستار بلمل کهنه از سر من برداشته قصد

گریز کرد در آن آخری اتفاقاً یک سر دستار بدست من افتاد بقصد گرفتن او بر جاستم

بقدر دو دست که دران شهر بالبت دوزه فلوس نداشت ازان پاره کرده
کرنخبت چون این سخن بدوستان انگلش نقل کردم بر من از نشستن اگرچه
بلکه بیرون رفتن مطلقاً نموزند **ذکر گشتن رومیان مردم را بدغا** زیرا که دران
شهر و سایر روم قدیم مردم غریب را بوقت فایو شار تعصب مذهب بدغا
میکشند و شب بنقام دراثنا راه رفتن کارد بشکم فرو برده میکریزند و باکر
هم همین نوع معامله کنند و انتقام میکشند از میوه خاصه این شهر شرپورت
همه اقسام ان از شهدی و زرد و سیاه تخم در نهایت خوبی و بزرگی میشود
چون درین چهار پنج سال نام ان میوه را نشنیده بودم و میوه‌ها بعافیت کم بود
در خوردن ان افراط کردم ثربوزه‌های خوب اله اباد و بین پوری شیند را
در مقابل ان وزنی نتوان نهاد **ذکر هیئت ارامنه و یهود لگان** تجار و اکثر
معتبرین این شهر یهود و ارمنی اند تمام بازاری صفت کمینه اخلاق بلی ار دو استان
انگلش که مبالغه در دل مشغولی من داشت نجانه ارمنی که در خلفا زاده بود برد
تا من اشنا شده بهمزبانی مددی در ضروریات من کند چون داخل خانه شدیم
در حجره مشغول طعام خوردن بود باضطراب پسر را بیرون فرستاد و اظهار کرد

که پدر من

که پدر من بیمار است و زبان فارسی را فراموش کرده و من درین ملک زاده ام
هیچ اشنائی بدان زبان ندارم ارمنی دیگر خواجه رفاعیل نام اگرچه انگار زبان دانی
ننموده نجانه من آمد و هر روز در قهوه خانه بر می خورد اما در هیچ کار بدر نگرد یا باک در چنین
شورش شنقلاخ های می نمود این رفاعیل که پنج سال در بغداد بود بخدر زبان
اشنا است زیرا که بعد گذاشتن جلفا به بندر صورت و از راه دکن
به بنگاله آمده پس به انگلند و از انجا بملک روس رفته و سیر سایر بلاد فرنگ کرده
الکنون انتظار کشتی در لگان میکشد **ذکر دوشنان لگان** بالجمله روز دوم
ورود دست رانت کنسل انگلش بواسطه خط سفر ناشتن ملاقات نمودم
وعده نمود که چهار مسوار با دستای اربالته بدین شهر امده است برادران جا خواهم می داد
روز دیگر ضیافت مناسب نمود جمعی از بزرگان را نیز حاضر بودند و سه ساعت
بسیار خوش گذشت دیگر از محسنان من درین شهر سوار ولی است از تجار
انشهر مدتی انگلند را گذرانده در انجا ساکن است مردی با اخلاق کم و یار
غریب دوست نفار من بسیار امداد نمود برای مشغله باغ خود نشن مسیلی لگان برده
ضیافت مفعول نمود و اکثر کلفت مقاره لگان راسخان لطیف از دل من برد

و با وجود گاهی سخنان عنیف بمیان آوردم بهارش به تحمل و بردباری نموده بالاخره
سنتر اگرانت بعد شانزده روز ورود جهاز منوار را که دلکیوریز نام داشت
از من پرسان شد با کپتان آن جهاز تقریب من بمیان آورده و دلالت بجهازی
دیگر که نوکر سرکار انگلیس و تابع کپتان منوار مسطور و همراه او روانه مالته بود نمود
بعد از آنکه خانه را گذاشته تهیه سفر کشتی خود کرایه کرده چند میل راه بریده
بر آن جهاز رفتم کپتان جهاز با آنکه در حضور سنتر اگرانت متکفل برداشتن من شده بود
بی اجازت کپتان منوار که کپتان رجد نام و در نمبر ۳۴ بر سر آستر بت لندن جای
و مقام دارد برداشتن نتوانست و برای طلب رخصت بر منوار مذکور رفته
زود بر گشت و ظاهر نمود که کپتان رجد او را نهی بلیغ کرده آنگاه از جانب خود
نصیحت نمود که من خود بر جهاز مسطور رفته با او سخن کنم شاید قبول کند **ذکر**
محاوره کپتان رجد بنا بر آن بمنوار مذکور بالا رفته از کپتان رجد مستدعی دادن
اجازت شدم گفت من مضایقه ندارم اما ممکن است که جهاز منوار دیگری بدین
جهاز برخورده او را حکم برفتن لندن کند آنزمان تو هم ناچار باید که بلندن
برگردی بعد استماع این سخن گفتم که دلکیوریز ربعاً بمالته میرود و اگر جهتی برای شما بوده باشد

مرا در این

مرا در این جهاز برادر از راه جوانمردی بر درماندگی رحم کرده قبول نمود و گفت صندوق
خود از آن جهاز دلکیوریز بیاورد و از جانب من که جهاز است بخور تا من از شهر
برگردم من چون برای آوردن صندوق بر آن جهاز رفتم کپتان آن جهاز آنقدر
از بدخلقی و کج بازی کپتان رجد که بی اصل بود بمن گفت که اندیشناک شده
با صندوق خود بشهر برگشتم و از سفر مایوس شده دل بر مفارقت لگهان خدیوی
دیگر بستم اما رجد کپتان بعد مفارقت بر جهاز از رفتن من بشهر بسیار شاد
بماندم بشهر برگشت و باستر داری بخانه من آمده مرا با صندوق بجهاز برد
و بعد چندی که علم بر حالات من و نسبت تحقیق دوستی با انگلیس بهم رسانید
و ملاحظه خطوط پادشاهی بنام وکلای نمود خود آنقدر رابطه دوستی استحکام یافت
که چون برادران غمخوار در دلداری من میکوشید چنانچه از سیاق آینده
معلوم شود زیاده از خواهش در اعانت و حصول مرادات من میسید و ساعی
از حال من غافل نبود بالجمله روز جمعه بیست یکم ربیع الثانی از لگهان روانه مالته
شدیم این سفر اتفاقاً در بحر روم بود در اثنای راه بجزیره کارسکه مولد بوناپارت
عبور افتاد پس بجزیره سردینیه که اتفاقاً بزرگ و پادشاه نشین است و جزیره سسلی

که بزرگتر از آن در بحر روم جزیره نیست و تابع پادشاه نپلس محل نعمت و معاش
مالتیان است گذشته غره جمادی الاول به مالته رسید **ذکر جزیرا مالته**
مالته جزیره ایست معروف فیلسوفان نامدار که یکی از انها طالیس است و از انجا
برخاسته اند اگرچه حاصل اندک دارد اما چون بعد از زمان عیسی ع
سلاطین انجا که بزرگ اند ماستر ملتفید منصب خلافت الحباب و پاپوب
اتحاد داشتند اوقات و جاگیر از هر ولایت فرنگ می یافتند و دخل ایشان
بسیار بود ماستر اکثر آن زرها در عمارت حصار شهرهای مالته که سه عدد
در دو جزیره متصل بهم است صرف می نمود تا اینکه در مدت مدید حصاری که
طعنه بر حصار فلک زند بر روی کار آمد اگرچه هزار سال از عمر بعضی آن گذشته
آنچنان نمی نماید که پنداری همین وقت از دست بنا برآمده و بعد ده هزار سال
نیز همچنان خواهد بود **ذکر استحکام قلعه مالته** بیان استحکام و فلسفه که در اوضاع آن
بکار رفته و صعوبت مسلک و قلیت مکان از قدرت نطق بیرون و تفهیم
اذهان از آن متعذر است زیرا که امثال این امور را شخص غایبت که معاینه
نکرده باشد و نه بیننده میتواند فهمید و چون آن مفقود باشد تفهیم غیر ممکن بود
مجملی

مجملی از اینجا میتوان دانست که الحق که قابل است تسخیر حصاری بعد فهمیدن
اسباب حصارگیری نشیند در حصار مالته اظهار عجز می نماید و بدون انجام
غله و ذخیره فتح آن را محال میدانند چندین شعبه بحر و خور داخل آن جزیره که موضع
سه شهر است شده در میان بعضی شعبه ته کوهی برآمده است که بر آن
حصاری بقدر کلکته ساخته اند این قسم حصارها در شهر پناه ارتست افزون
خواهد بود عرض دیوارها کمتر از پنجاه شصت گز نیست البته در شهر حصاری که
بر اندک فاصله برجهای عالی که بر بالای آن بکوه کوهی می نماید موضوع شده
دایره حصار کل ده میل خواهد بود تماشای آن حیرت افزای ناظر است چنین قلعه
مستحکم را بونوپارت در خمسی که از فرانس قاصد مصر بود در اثنای راه بتدبیر داری
و ساختگی خرج زر فتح کرده و قدری فوج در آن گذاشته به مصر رفت بعد واقعه
ابوکبیر که گذشت و حرق و اسر جهازات فرانس در ساحل مصر چون انگلشان را
قوت جهازی در بحر روم و منطقه امداد از مصر و ولایت نمانده بود انگلش
جهازات جنگی دور قلعه مالته ایستاده کرده مانع ذخیره از سسلی گردیدند
چون فرانس در آن قلعه الحال از مدت دو سال قبل از محاصره مالتیان بودند

ذخیره بایشان نمیرسید بعد نه ماه محاصره انگلش علم ایشان با تمام رسید
قلعه را که مملو از توپها و سایر اسباب حصارداری بود بدست انگلش داده
ملک خود قرار دادند در این صلح قرار یافته است که مالته بمالکیان واگذاشته شود
اما تا حال سرداران انگلش با پنجهزار فوج در آنجا قیام دارند **ذکر محاسن
انگلش مالته** سر الکزندر بال که مردی خوش اخلاق ملکی صفات است گورنر مالته است
مالتیان از حسن سلوک او بانهایت رضا راضی و هواخواه هستند جنرل واشر
سردار فوج و در هر جزیره گورنرست سر جد یکرتن ادمرل و حکمران پانزده
شانزده جهاز جنگی است که از جبل الطارق تا بحر روم تا حلب در تمام بحر روم
سیر دارند و بر ملکهای سواحل حکمرانی مینمایند مستر مکاتی که مردی کهن سال
زمانه دیده و سالها دراز در ملک هند بوده به نیابت گورنر و مستر دلکی
مردی آزاده فیلسوف نهاد بکار تجهیز جهازات قیام دارند تمام صحبت مردم
از نوعی بیکدیگر دوست و متحد اند چنین صحبت صافی خلقت بجمع سرداران
کمتر که ذکر شان سابقاً گذشت در عمر دیده نشد بالجمله بعد ورود
مالته کپتان رحد بخانه رفته تقریب من بکلورنر و ادمرل و غیره کرد گورنر مشتاق شده
درخواست نمود

درخواست نمود که امروز با او طعام خورم بنابرین کپتان رحد بجهاز برگشته
مرا همراه خود بمحل طعام برده تعلیم من نمود که خطی که برای سفارش خود
بنام وکیل دیوانه دارم چون از راه لندن موقوف شده از بکلورنر و اد
مرل بدهم بالعد اطلاع بر مضمون آن اعانت ترا بر خود لازم دانند
و اعانت که مرا حکم دهند که تا قسطنطنیه رسانم و تو از قصد بعاقبه لازم
جهازات رومی اسطرف نجات یابی بنابرین خط مذکور را با خود برده
بکلورنر و ادمرل دادم نهایت تواضع و ایجاب اعانت کرده چند ساعت
اسباب خوش گذشت و خطی مشتمل بر اطعمه رسیده که نوبر میوه حاضر بود
خصوص صالح و زربور و باسح که بمثابر از دیگر بلاد فرنگ در مالته میشود بر خوان رسیده شد
ذکر از یخ و میوه مالته باید دانست که یخ در مالته وفور دارد بسبب کثرت حرارت
دارد و بسیار ارزان است آب و شربت و شراب و میوه ها ازان سرد نمایند
از صبح تا نصف شب هر وقت و هر محل که خواسته باشی آب و شربت یخ در روزه
بجه بالجمله از مجلس جنرل برای روز دیگر و ادمرل برای بعد ازان مستر مکاتی برای
روز سوم و مستر دلکی برای چهارم وعده گرفتند چون سکه در جای اسباب حاضری

در خانها مالته با باب است و همچنین اشخاصی که در آن شهر معمول نیست لهذا گورنر جنرل
مختار نموده‌اند که حاضری هر صبح در یکی از آن دو جا میخورده باشم و القدر در این باب
خبردار ماندند که در مدت دو هفته اقامت من حاجت بحاضری در جات
در خانه خود نیفتاد همواره موعود بودم و در جا بیاید موسوم به تور پشل و در مالته
ممتاز است مکان استقامت برای من گرفته بارها بدیدن من آمدند
بمشاهده این اختلاف میانه گرد از اصحاب مالته و شیری در بر مضمون
این بیت خواجه حافظ بخاطر رسید **لطیفه حافظ** غلام پیر مغانم ز من مرنج
ای شیخ ∴ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد ∴ زیرا که من خط در پیر تومه
لقربان پادشاه برای اعانت در امثال این امور بنام او داشتم لیکن او
بسبب بی دردی و نا اهلی التفاتی بجا پلوسی ظاهر کرده بنا بر آنکه حکم سلطانی
علی الظاهر رد نکرده باشد دستک راه حاصل کرده مرا براه انداخت بلکه
بی نحو دستیاره وستاد و اصحاب مالته با آنکه خطا اسمی انها نداشتم بمقتضای
انسانیت و کرم جبلی خط وکیل در خانه را بهانه بلطف کرده سلوکی که گذشت
بعمل آوردند و نام نیک خود درین کتاب یادگار گذاشتند **ع** هر چه کنی بخود کنی
گر همه نیک و بد کنی

گر همه نیک و بد کنی بالجمله با اینهمه امتیاز مکان تور پشل از زرت گرمی و کک
و پشه‌کاری نه خصوص قسم خورد سفید رنگ آن که بعضی نمی‌آید بعضی شبها مطلق
و بعضی شب زیاده از دو سه ساعت خواب نمیبرد کوچه های مالته اگرچه وسیع
و مسطح اما القدر خوک بر روی راه میروند و کثیف میکنند که بجز در بلد و کوچه
و مربع روبروی خانه پادشاه راه رفتن نفرت می آید گویند یکی از حکام مالته توبیخی
مردم را از سر دادن خوکها بکوچه منع کردن میخواست مالتیان بمقتضای
کثافت جبلی اراده خروج بر او کردند در اثنای توقف من یکی از اعیاد
مالتیان رسید شب هنگام تماشای چراغان و آتش بازی کرده شد
ذکر اوضاع مالتیان روزی با همراه گورنر بمجلس بزرگ مالتیان که قدیم مقام کردند
با پیشتر زادیت رفته طعام خوردم سفره طولانی مملو از انواع نعم بود جمعی کثیر
از پریرخان چهره نواله بران حاضر داشتند و سازهای دلربا و نغمات غم زدا در
کار و مجلس بسیار با شکوه پر طرب بود بنیاد زبان مالتیان عربی است لقلقل
و لهجه الفاظ مخصوصه عرب چون صاد و ضاد و طا و غیره لعینه چون عرب اما القدر
الفاظ رومی و گریک داخل آن و تحریفات کرده اند که زبانی علیحده بنظر می آید

بعضی از اهالی آن مجلس بعربی فصیح آشنا بودند و بمن همزبانی نمودند

ذکر شیوع داشتن زبان عربی در وسط ممالک فرنگ همچنان در سیسیل

و جنوه و لگان و غیره زبان عربی شیوع تمام دارد بلکه زبان عوام عربیست

گویند در حین توقف سردار عرب در اندلس در عهد خلفای مروانی این بلاد

مفتوح اسلام شده بود و بلکه بعضی از شهرهای این نواح بنای عربست

بالجمله چند سال قبل ازین سلطان عثمانی فوجی بقصد تسخیر مالته فرستاده بود

چون حصار مالتیان از زمان باتمام بود و شهر بتصرف مسلمانان در آمد و باقیمانده

در تصرف مالتیان ماند به مدافعه حملهای ترکمان کماهو نمودند بنابرین مسلمانان حقه

از طول مدت محاصره و کثرت قتیلان و استحکام انحصار که در دست مالتیان بود

به تنگ آمده مقارن این روز بیلاد خود برگشتند از آن باز آن روز عید مالتیان

قرار یافته بالجمله بعد دو هفته صواب دید کشتیبان رصد وزش آمد کور نر

از مرل مناسبت روشنی بکشتیبان رصد حکم دادند که برابر جهاز و کشتی بر پا سمرنه

تا کونسل انگلش رساند از انجا او قسطنطنیه که نه روزه راه است بهیری خواهد

کرد بنابرین روز یکشنبه بیست و سیم جمادی الاول بار دیگر بکشتی سوار شده

روانه

روانه اسمرنه شدم ذکر طوفان خوردن در بحر روم روز چهارم مقارن شام

طوفانی شدید که باب سنبول بعضی چوبهای بادبان جهازها شکست و اکثر

ریسمانهای گسیخت و فی الواقع چون بحر روم تمام مشتمل بر جزیرهای خورده و سنگهای

خطرناکست و ازین بسبب ابر و باران بغایت تاریک بعرض زیاده

بر زده جهازها در آن نواحی سنگ حادثه خورده بشکست که خبر آنها شنیدیم در قسطنطنیه

و اسمرنه شنیدم و نا ازین از اکثر دوستها از کار رفته امید حیات قطع

شده بود ظلمت لیل رفع شده نفسها محبوس شدن گرفت مقارن

نصف روز باد شدید مخالف مذکور بدل بمراد شد بقیه آن روز و تمام شب

یکصد و پنجاه میل راه این سپرد ذکر جزیره ملیه و غیره جزایر یونان زمین صبح روز یکشنبه

بیست و دویم ماه مذکور بجزیره ملو که بخوبی لنگرگاه معروفست لنگر شد در بین

سیر جزیره کندیه و غیره که در کتب اسلامی بجزایر یونان شهرت دارد

عبور افتاده بجهت جبر نقصان الطوفان ضرور تا یازده روز در ملو توقف روی داد

در آن ایام اکثر شهرهای آن نواحی سیر مینمودیم همه بر قلهای مرتفع واقع

از شهرهای کوچک معمورست ذکر عجز گزیات و مذلت و خواری اهل آن بسبب شوکت عثمانیان

مردم آن بلاد از تجبر ترکمان و تواتر اهانت ایشان که بقانون صدر اسلام
برای تقویت مسلمین و تذلیل کفار حربی در این بلاد مستمر است بضعف حالی
و بی نشاطی عادت جبلیت کرده اند چنانچه رعایای هند را مقابل ایشان
شاه توان گفت و علاوه آن بسبب کاهلی و ترک محنت صنعت و زراعت لایق و تعمیر صورت
نمایند تجدید که مشاهده حال ایشان را تاثر و رقت دست داد بالجمله روز شنبه
الآخر ۳ جمادی الاول از انجا بر امدیم و از مقابل زمین اثینه که در کتب اسلامی به بلده الحکما
معروف و مولد افلاطون و دیاجنس کلبی و بسیاری از حکمای کبار است
عبور کردیم و عمارت گرچه مشهور آن نواحی که سقف او در آن و ستونها بسیار بلند
از سنگ مرمر بغایت سفید درخشان الی حال باقیست دوربین دیده شد روز یکشنبه
ماه اسمرنه رسیدیم باید دانست که اسمرنه جزیره نیست بلکه قلعه از زمین توابعات
در نبولا ناطولی و بادشاه عثمانی تعلق دارد ذکر اوضاع اسمرنه که عثمانیان
ازمیر خوانند اسمرنه شهریست بزرگ خوش اوضاع محل سکونت مسلمان
و گبرک و تجار ایشان مرجع اکثر شهرهای فرنگ است مراد هر کس در بازار او توان یافت
انگور و خربزه و انار و تربوز بکثرت است که توده های کوه مثال از خرمن ایشان

حاصل

حاصل می شود بعضی خربزه بزرگتر از تربوز کلان اما همه سبزه و انگور بسیار بزرگ دانه
و شاداب سنجل نعیمی نیز که الی الان دیده نشده بود در انجا بنظر امده
ذکر دوستان اسمرنه بالجمله کپتان رجبر انجا نشسته برای کنسل انگلش
فرود آورده شام همان روز با کپتان مذکور بشهر بر امده بودیم بجای حاجی عثمان
آغای ورانی ضابط مال تجارت اسمرنه در خانه باغ او که بیرون شهر است
ملاقات اتفاق افتاد نهایت اکرام کرده قهوه و غلیان حاضر کرد و برای طعام
شام که مهیا ساخته بود دعوت نمود چون طعام خورده بودیم عذر خواستیم عذر
کپتان مذکور قبول نمود اما بر اصرار او ضرور شد برای نام همین طعام او شد
و دعوت بعد فراغ وقت رخصت طعام روز اینده کرد اجابت کردیم بجهاز بستر وری
خواب کردیم روز دیگر بوقت موعود کپتان و سواری او رسید بدان باغچه رفتیم
طعام فصیح مسلمانی بقاعده ترکمانان که بسیار بامزه و برای من بعد چهار سال
یادگار ذائقه خوردیم بالنصف انواع شربت یخ پرورده و بخور و قلیان
تواضع کرده خط سفارش بدوست خود در قسطنطنیه که یکی از وزرای حضور سلطان
عثمانی است داده التماس نمود که بحین اقامت اسمرنه در خانه او فرود ایم

وطعام با او نخورده باشم من عذر دعوت سترویری خواسته برآمدم کشتی
خود خودرا امعه چند نفر رفقا همراه کرده بخانه سترویری رسانید روز دیگر
با سترویری لیس خانه سنجرلیس یکی از شهرهای انگلش جانب گردیده بود
روز دیگر عثمان آقای مذکور بدیدن من آمده مرا همراه خود برده و بمهمان طعام
بالذت جابت اتفاق افتاد بانصف در آنجا بوده حسین وداع چون روز
دیگر عازم سفر بوده یکی از نوکران خود گفت که صد عدد خربزه و یکبار انگور
وپنجاه گرده نان و دو گوسفند و یک گوساله علی الصباح برای زاد راه من رسانید
اما چون جهاز در بار یکی لنگر برداشت ان اشیا بمن رسید و خود با در خانه
برای رخصت مشایعت کرد و بعضی از مصاحبان او با کشتی آمدند و بعضی
دیگر در کشتی نیز رفاقت کردند بالجمله روز جمعه بیست دوم ماه مذکور بار سیوم
متوجه گشتن رجعت بر جهاز و کنیوز سوار شده روانه قسطنطنیه شدم و سبب ان
با وجود عدم اجازت او مرا محض لطف و محبت گشتن رجعت بحال من
بود که نخواست من از راه خشکی یا دریا بجهازات نوعی که هر دو طریق صعب
و پر خطر است بقسطنطنیه رسم حصول سنبول نمود جو بجا جهاز را که در ان طوفان
شکست یافته بود

شکست یافته بود در قسطنطنیه بنا به ساخت روانه ان سمت شد این سفر با در
بحر یونان بود **ذکر جزیره متلین** در اثنای راه بر جزیره متلین که موطن اکثر
فلاسفه ارکیت عبور افتاد بساحل رفته سیر شهر کردم شهرهای این سمت
خورد و بزرگ بسبب بودن انها در دامن کوه ها همه از دور خوشنما و عالیشان
بنظر می آید و لیکن چون باندرون روی مطلقاً زینت با ان ندارد زیرا که
بازارها چون دالیست انگور سقف از چوب عمارتی بیشتر باریک است و اکثر
شاخ انگور هم بر ان متعلق و کوچه ها کثیف و تنگ و مفروش بسنگ ناهموار
اسلوب بیرونی عمارات قطعاً مرئی نمیشود و دل سیاح منقبض میگردد
ذکر جزیره تندس روز چهارشنبه بیستم ماه مذکور بسبب عدم موافقت
با جزیره تندس لنگر کردم در اثنای سیر بمعه اقلام شهر ملاقات افتاد دعوت طعام
کرد چون اختیار روز دیگر بدست با او بود عذر خواستم روز پنجشنبه باد تندی
اعانت کرد که از انجا حرکت کرده متصل بدینه بحر مورده که از بحر یونان
منشعب شده بقسطنطنیه میرود و بجا اسعد می بودند رسیدم چون اندرون
رفتن میسر نباید لنگر کردیم زیرا که کشش اب بدین طرف یعنی از بحر مورده

هیچ یونان بحریست که بدون باد شدید مراد داخل شدن بدهنه بحر مرمور
محال است لقد پنجاه جهاز از امم مختلفه نیز در انجا لنگر داشتند بر بعضی پنجاه روز
از انتظار گذشته بود **بیان حال سواحل بحر مرمود** باید دانست که این بحر فارق است
میانه زمین فرنگ و عجم که انگریزان یرپ و اشیا گویند سمت غربی و شمالی
دهنه این بحر تعلق بفرنگ دارد و سمت شرقی و جنوبی ان بلاد گرگ است
تووم اسکندر ماقدونی مشهور رومی که لهراسب جانشین کیخسرو به سالاری رهام
بن گودرز که اعراب بسبب الدو بامند از فتح و خون ریزی بسیار در ان گروه بود
و داراب بن بهمن بر سر همان با فیلقوس محاربات داشت دارای بن داراب
سر بر سر دعوی این واقعات در کتب اسلامی بسبب فقدان وقایع قبل
از اسلام مفصل ضبط نیست چنانچه فردوسی گوید **فردوسی** ز اشکانیان
هیچ نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام اما کتاب بعضی گریک که دو هزار سال
قبل نوشته بود و انگریزی ترجمه شده در بین ایام در نظر بود ان وقایع بسبب معاملات
و محاربات فیمابین قیاصره و سلاطین عجم مفصل مضبوط است و سلطان
عثمانی را بسبب حاکم رانی بر این دو زمین یعنی یرپ و اشیا این دو بحر یعنی یونان

و بحر اسود ملقب بسلطان البرین و خاقان البحرین خوانند **ذکر طرای موطن**
ادمیرس شاعر مشهور یونان بالجمله نزدیک مدینه بر ساحل بحر یونان
موضعی است که طرای نامند و ادمیرس فیلسوف شاعر مشهور است که در ریک موطن
هومر خوانند در نواحی از ایام اسکندر بوده بر کنار دریا مقبره سلاطین نامدار
ممدوح ادمیرس که در جنگ بابلدار کشته شده اند بشکل تلهای بلند واقع است
روز جمعه بیستم باعانت باد مراد داخل دهنه شده بعد طی چند میل راه که باد
کم شده جنگ کرده در گذشتن است نزدیک موضعی که بهوارد نیل موسوم است
لنگر کردیم بحر مرموره در پنجا لغایت تنگ شده و هر دو طرف بعضی قلعه های مستحکم
که مملو از توپهای کلان و سایر آلات مدافعه است تعمیر کرده اند که اگر جهاز مخالف
باعانت باد مراد شدید که گذشتن خواهد توپها و چکولها انقلاع کرده و بنا بر این
این وارد نیل شهرت تمام یافته و الا شهرت چندان ندارد و همچنین از طرف
قسطنطنیه محل پیوستن بحر مرموره به بحر اسود لغایت تنگ و گذشتن از آن تنگنای اطراف
و قلاع مستحکمه زیاده ازین طرف است و این اتفاق اگرچه برای گدای بسیار
و موجب انتظارات اما بر عجم عثمانیان برای قسطنطنیه موجب اعتصام و بنیاد

از آفات دریای کشته زیرا که جهازات مخالف بدشواری نتوانند گذشت
اما چنان سمت برخلاف این است چه کثرت خلق در قسطنطنیه و عظمت سلطان
عثمانی بجایی رسیده که اگر بنای اعتصام بر تحصین فقط قرار گیرد یک هفته
قحط قسطنطنیه نمیتواند برداشت بالجمله از جمعه ۲ ماه مذکور تا جمعه ۹ ماه رجب
چهارده روز بسبب علت مذکور در غایت دلتنگی در دردانیل گذشت و وجه تسمیه
او بمعنی تنگ بودن او و دراری نیل یعنی بر آن ولوضوح پیوست روز شنبه پنجم ماه مذکور باد مراد
تند بوزیدن آمده از آن مواضع که گذار جهاز محال معلوم شد در طرفة العین عبور کرده
روز دوشنبه هفتم بقسطنطنیه رسیدم در آن چند روز قریب صد جهاز در دردانیل
جمع شده بودند چون همه یکدفعه براه افتادند و روی بحر را تمام گرفته بودند
شی عجیبی که قبل از این مثل آن در هیچ سفر ندیده بودم اتفاق افتاد روز دیگر در
در قلانه که یکی از شهرهای بلاد قسطنطنیه است و ایلچیان سلاطین فرنگ در آن
نزول دارند نجوی لارد الکن ایلچی انگریز خانه کرایه کرده از جهاز فرود آمدم کپتان رحمد
موصوف بطریقه احترام و مهمانداری مرعی داشته حین فرود آمدن شلیک توپ
کرده خبر فرود آمدن روش با صاحبان و اکابر قسطنطنیه رسانید چون خانه مذکور

لباس صاف

لباس صاف و پاک و در لطافت و نزاهت بر اکثر خانهای آن شهر ممتاز بود و چهار دختر
شیرین شمایل دلفریب لوانبه در آن بودند حاضری و طعام مهیا کرده همه اوقات
بشوخی و لطافت حدیث میکردند بلکه ما بخوشی تمام گذشت عمده ترین اسباب
فرح و سرور من صحبت لارد و لیدی الکن بود. **ذکر محامد لارد و لیدی الکن**
او بعمدگی خاندان و رتبه امارت موصوفست جمیع وکلای انگریز را از عار بیش
قسطنطنیه با بعد او در قصره اطاعت او میمانند خلق فراوان در روی سانش خندان
زاره لیدی الکن نهایت شیرین حرکات خوش اخلاق خندان رو بسیار از علوم
و حدت فهم و ذکا بهم نصیب وافر دارد و این غزل من بر کمال حسن و جمال او گواه

لمؤلفه آدمی یا پری یا حور و یا صنم :: هر چه بگویم فزون است بحیث تو لم
کی حور و مه را بود زلف کج تو قدر است :: هست پری را اگر یارم و وحش است صنم
کرده ز اعجاز حسن روی بلکه نیز چنین :: روز و شب از زلف و خد جمع بیک جا هم
سنده جان ای عجب جای بجا هی سه است :: در ختن روی او بین زده زنگی علم
لعل تری از خنده است مریم المسیح :: خوب که زاید نبود خود بخدای علم
این بیت موهمی لطاعون است که در قسطنطنیه در آن وقت شیوع داشت

برد حضورش ز دل خوف تو طاعون همه ٭ خواه بردیا بجان بردی

اکنون نیم ٭ جرعه لندن بدتر و بهی طالیات ٭ لیدی الکن بردم کرد ولی نازم معدوم

حالا مجملی از اوضاع شهر استنبول نگاشته میشود **ذکر اوضاع شهر قسطنطنیه**

وال عثمان باید دانست که قسطنطنیه سه شهر متصل بهم است واقع بر خور بحر مذکور

یعنی بر موره نزرکتر را که مخصوص سلطان و امرا و توابع و لواحق الیشان و سایر طوائف

اسلام است استنبول گویند که مقابل استنبول از طرف جنوب واقع شده دیگر

مسمی است بغلاته از استنبول بغلاته راه است از پیچ و خم از انجیل بنمایند

بعد طی سنین بنفت و نسخ از راه خشکی توان رسید سکنه این شهر نصرانی اند

مانه الا اینکه در خت سرو است یعنی رسم است که مسلمانان بر دروازه خانه خود

یا بر مقابر خویش درخت سرو می کارند و نصاری از این عمل ممنوع اند و در اول

نظر فرق در خانه نصرانی و مسلمانان حاصل آید سیوم از طرف بر موره در زمین آسیا

موسوم با سکودار که بی عبور بحر وصول بدان محال

صورت موضع بر سه شهر مدن طریق است که از نی

نقشه توضیح می شوند و بلطف این بر سه شهر

بطوریکه معلوم شد بحر است و طرف دیگر کوه خانه

اگر لطف درازی این شهرها راه روی زمین کوچه ها

تمام مسطح خواهی یافت و اگر بجانب عرض انشا بالی

زمین کوچه ها الر بستی یا بلندی یابی با قیاله کوه

رسمی مدلط و موضع این شهرها از جانب

دریا بحدی عالیشان و دلپذیر است که اگر کشتی در وسط خور ایستاده شده

تماشا کنی جوابی گفت که در تمام عالم مثل این شهر دیگر نخواهد بود اما چون باندرون شهر

روی آنقدر دل اجنبیت هوای استنبول اکثر اوقات بسیار سرد و در زمستان

بارندگی برف بکثرت می شود با آنکه در خانه های عمده بخاری موضوع است

اما جماعت عثمانی از ملاحظه شبیه آتش پرستان روزانه مطلق آتش نفروزند

بزن معاد که آتش قلیل کنند در حین نماز مغرب و عشا و شب نزدیک از منبع حرارت

بلکه روبت آتش کنند در برابر بخاری کذارند و بعوض انقار رخت ها ایشان را

سنایین باد و بکار کرده بخوابند و در تابستان کک و شبک و لنه زور دارند

وطاعون کم یا زیاد در این شهرها میباشد و هم چنین در مصر و حلب و بغداد و هر شهر بزرگ دائما

عثمانی این است اشتمال دارد در بیان کثرت خلایق و وسعت و درازی این شهرها
زبان قلم عاجز است زیرا که باغات و ضیاع و روستاق این هر سه شهر بر دو طرف
بر سواحل بحر مرموره واقع شده و درازی این تا دهنه بحر اسود کشیده اگر کسی
از دهنه بحر اسود براه دریا قصد استنبول نماید هر دو طرف بحر مرموره را بقدر
سی میل راه معموره را جمله شهر خواهد یافت و اگر کسی راه خشکی درازی این شهر را
طی نماید البته سه روز راه را تا رفتن خواهند ذکر رسم تردد مردم بکشتی از شهری
بشهری در قسطنطنیه لهذا خلایق انجا هر گاه از شهری بشهر دیگر رفتن خواهند
بکشتی های خرد کرایه کرده خوش نشسته است و اکثر مذهب نقاشی کرده و پوزلی ها
مخملی بر آن مفروش است تردد نمایند زیاده از صد هزار از این نوع کشتی ها
در بعضی سه ملاح در بعضی دو میباشند همه اوقات در تردد میباشند این کشتی ها
مدد بسیار خلایق میرسانند ذکر اسب کرایه کنار دریا مواضعی که
از این کشتی ها فرود آیند اسب ها زین کرده برای کرایه مهیاست که اگر پیاده
رفتن نخواهی چلبلی بکرایه اسب داده بمقصد خود روی و بازگردی کوچه ها و
شوارع این بلاد اگرچه سنگ فرش است اما بسیار ناهموار و بسبب کثرت خلق

هستند

وعظمت

وعظمت شهر کم عرض شکست در باران انقدر گل می شود که رفتار متعذر میگردد
در بعضی مواضع اسب در گل باز می ایستد ذکر کثرت قهوه خانه و دلاک خانها
قهوه خانه و دلاک خانه ها از شمار افزونند بحدیکه هر طرف که چند قدم راه روی
قهوه خانه و خانه سر تراشی خواهی یافت چون عثمانی و عرب هرگز در خلوت و فکر
مطلقاً عادت ندارند تمام اوقات بیداری ایشان صرف کسب و اختلاط
می شود این قهوه خانه ها بمنزله دیوانخانه ایشان است بعد سر بر داشتن از خواب
و تماشا کردن آمده در قهوه خانه می نشینند و بکیف زدن اشتغال میورزند
و گفتگوی این هر دو جماعت با آواز بلند میباشد و اگر ده کس نزدیک هم نشسته اند
همه سخن میگویند لهذا مجلس عوام این جماعت چون مجمع حیوانات پر غوغاست
و غیر از آن که عادت عرب است فهم در ضبط آواز ها ندارد و بجا آمدن هیچ بهره
از آن صحبت بر نمی دارد این قهوه خانه تمام کثیف و تیره و تنگ قهوه تلخ و تنبت
بغی خوج خبری دیگر بانها نمی رسد و آشخانه ها خود بحدی مبتذل اند که هیچ وجه
لایق رفتن اشراف نیست مگر در قلاته دو سه آشخانه فرنساوی و انگلیسی است
که طعام خوب در آنها بهم میرسد و سیدوان در آنها هست ذکر کثرت حمام

حمام هم وفور دارد اما همه کثیف و بازار مشترک زن و مرد از صبح تا بعد

زابده مردان و بعد از ان تا ظهر زنان آمد و رفت در انها دارند و از اوضاع خوب

مخصوص اسلامبول که قابل نیستند غسل است یکی وضع کشتی ها مذکور و اسبهای کرایه

که گذشت **ذکر شفاخانه‌ها** دوم شفاخانه‌ها که در هر چند قدم راه آب انبار است

که آب آن چشمه پیوسته از شیر دهانی و حوضی بطرف بیرون دارد و مشربه

از مس که بزنجیر آهنی در دیوار مضبوط است زیر شیر دهان او بخته رهگذری

که از سبب تشنگی و بلندی کوچه‌ها اگر تشنه میشود چون بدان مکان میرسد آب در

کوزه از شیر دهان بظرف ریخته میخورد **ذکر صف نشینان دوکانداران**

سیوم صف صف بودن بازاریان و صد دو صد دوکان از یک صنف در یک

قطار یا در یک بازار نشستن در این صورت شی مطلوب را بزودی میتوان یافت که تفحص و

انتخاب حاصل توان کرد از اجناس لطیفه و متاع مخصوصه اسلامبول خزی

نجاگرک و قاقم و سمور که بوفور از انست در بازارها بنظر میاید **ذکر اوضاع**

لباس عثمانی ذکر پوشاک بزرگان ایشان گران قیمت تر از پوشاک کل عالم

اکثر از اجناس فرنگ است که تابان و اطلاس و ضماری بوده باشند در جامه‌ها

[illegible]

بند که شال و پارچه سفید و جهت تحدی فراخ می‌باشند که دامن دو رو عبای زرین اندازان

کمخا اند و کسیکه بدان شلوار عادت ندارد اگر بپوشند از جای خود حرکت بدشواری

کند و کلاه بسیار بلند که قاووق خوانند از بابات بر سر گذارند از شش ابار کمتر

نمیباشند و چهار پنج عبای عربی فراخ که بالای اکثر بابات ز بابین ان گرست مجموع

حرکت ایشان دشوار میشود بنابرین بزرگان ایشان تا مقدور خود از حرکات

که موجب صحت و چالاکی و الفت بیهانه و فرح طبیعت است مجانب میدارند

در قطع راه اسلامبول که در دیوانخانه پادشاهان مهمان میشدم زرده چهار جا چهار پنج روز

توقف روداد دران اوقات دیدم که ایشان از حجرات حرم که راه آن محل

نشیمن دیوانخانه وا میشود برآمده بایوان می آمدند و بالصفت در آنجا نشسته بار بهمان

سوراخ حرم درون میرفتند و از آمد و رفت روی صحن دیوانخانه را ندیدند تا بیرون در روز

شنبه چه رسد **ذکر گذرانیدن شب ایشان** در تمام مدت بیداری نشئه ارد

ایشان را حالی نبود و عوام الناس خود بحدی بدان معتاد اند که فرقه خنز که از شیر روی

و سواری اسب ناچار از شب را همواره چون تیره بدست دارند و شال و خفتان

و پارچه کهنه که زر نعل در عین رکوب بر سمه و چارپاک روی اسب کهنه ها را با تنش ازو

شست نمیبازد و پس شست کمان از راه میکند و اگر بسیار کار ضرور رو دهد شست را
در غلاف چرمین که چون کیش کمان چرمین است و برای آن درست میکنند اند
از اینجاست این قول نادر نادرشاه که در حین تحریص جنگ عثمانیان بعوض خود میگفت
که از اینجهت ترکش باک نداشته باشند زیرا که مدافعه دشمن و کارزار ارد نشست
میباشند و آن را زیاده از دو دست نیست انجهت بیکدست قاووق
و دست دیگر شلوار خود را احتیاط باید بکنند و دست سیوم از برای شست میخواهند
که میسر نیست پس بکدام دست کارزار خواهند کرد **ذکر نوع کلاه عثمانی** معلوم باد
مخصوص — که این قاووق کلاهیست مخصوص بزرگان و متوسلان ایشان اما اقسام
کلاه عثمانی زیاده از حد شمار است چه بنای امتیاز طبقات امم ایشان
بر کلاه است و دستار سبز بر کلاه مخصوص سادات و سفید مخصوص اسلام
و نصرانی از آن ممنوع لیکن هیچ قسم کلاه در بزرگی و سنگینی کم از قاووق
نیست بلکه بعضی دو سه برابر آن **ذکر کثرت نعش و نعم عثمانی** بالجمله کثرت
عیش و آرام و تجمل در پوشاک و سواری و وفور خدم و ریاض اطعمه بحدی در استنبول
عادت شده که از امرا و اکابر با ذاتی واصاغر رسیده محاصل ملک از کارهای
واجب

واجب باید داشته باشند امثال این امور صرف میکنند چون اینهم کفایت نمیکند
بر نبوت خوری و کارسازی میل مینمایند این امر شنیع بحدی شایع است
که عیب آن از نظرها رفته کسی بی اندام بر نمی آرد و از کسی بدون زر
هیچ نوع سخن گوش نمیکند کارخانهای سلطانی مثل توپخانه و بام خانه و قاطر
و امواج همه مختل و معطل و اهلکاران بنابر اغراض نفسانی عیوب کارخانها را از
امرا و وزرا پوشیده میدارند و کارخانها را محض برای نام کسب منافع خود
برپا داشته‌اند هر جا که ممکن است خورد برد مینمایند این امر بنا بر ملاحظه کارخانه
بام که ایشان منزل خانه گویند بر من بسبب سفر خشکی که از استنبول به بغداد
آمدم بخوبی واضح و ظاهر شد **شرح خرابی کارخانهای سلطانی و از آن صاع**
جیرخانه صورت اینست که در برابر و شرح بلنجانه موضوع است که قهوه
جی و منزلچی دارد و کنجای که طویله اسبهای بام بدست او است مجموع اینها
حاشیه — و نیابت آن اسب و علیق نوکر سلطان اند در زمان قدیم معهود بود
که منزلچی منزلخانه را صاف و پاک مخصوص جیرها نگاه میداشت و جیرداران
استراحت میتوانست کرد بلکه اکثر امرا بطریق جیری اندرونش میکردند

وان منزلخانه ها قابل نزول ایشان بوده اگر چپر توقف نمیکرد و کیجا بمجرد ورود او
اسب تازه دم حاضر نیست تا زین اسب قهوه جی و قهوه منزلچی طعامی
لایق بچپر منجر نمانند در حین رواح این چپر چند بار بقهوه جی وغیره خدمت کنندگان
نجیبی خود انعام میداد و اسب بدل کرده پیش میرفت برای اخراجات
مذکوره و خرید اسب ها بعوض اسب هائیکه بیرها سقط شوند سی هزار قروش
ماهیانه از سرکار سلطان بهر یام خانه میرسید حالا این منزلخانه چون قهوه خانه ها
محل نشیمن غربای شهر که در خانه بخاری آتش ندارند شده قلیلی ماهواری منزلچی
میدهند و آمده در حوالی آتش نشینند و بعضی در همانجای خوابند لهذا منزلخانه
کثیف و پر از شپش و کیک و پر از نجاست میباشد بحدیکه بعضی روزها
با آنکه بیست و چهار و پنج راه که صد میل بوده باشد بر اسب طی کرده بعد از تمام روز
سه بهر شب بمنزلخانه رسیده بودم و ماندگی بکمال بود از کثرت شپش و کیک
خواب نمیبرد و چون بمنزلخانه رسیده تبدیل اسب میخواستم یک ساعت مارا
بسخن مشغول میداشتند بعد از آن شروع بتعاندکی می نمودند و قهوه و طعامی
که برای چپر حاضر میکنند غیر ماکول است بعد دو ساعت که از نعل بندی فراغت روداده

بود

بود اسب ها در اندورفت لنگ و کور زخمی منحصر می اوردند اگر چپر چری ازان
باب مسکفت عذر می اوردند که چپر بسیار رسیده اسب ها در اندورفت
مرده و زخمی شده چند ماه است زره معوری هم از سرکار نرسیده برای خرید
عوض آن در مانده ایم در بعضی منزلخانه ها یک روز و در بعضی تا سه روز هم بانتظار
اسب توقف روداده بهر حال بعد از آنکه چپر همان اسب های زخمی و منهی را
گرفته عازم راه شد علمه منزلخانه بکرداوامده متقاضی انعام که در قدیم خاطر خواه
چپر و حالا که حسب الخواهش انجام عت نشده میشوند و آواز و فریاد ها
بلند شده بفحش و دشنام میکنند و گاهی بسنبت و لگد هم می انجامند
بالاخره بعد یک ساعت قال و قیل از کوب چپر از آن مخمصه رهائی یافته براه می رفتند
این حال چپر خانه و اهل آن بود اما چپرها چون از اسلامبول بکارهای مامور میشوند
از مسافرین و مردودین و مال تجارت زری و معتدبه گرفته بعوض توسل
و تولری سلطان انبار اسب های یام خانه سلطانی حمل کرده بمبلغ زر
بمقصد میرسانند بنا بر این اهل منزلخانه را اگر برای کار سلطان نرود
ضرور نبود در عبوث هیچ باشی زاده متحمل خوراک و منزل دادن زیاد تن

و کندن اموال تجار بسر یابند لهذا انچه اندیشه سلوک ناهموار مینمایند

و جبرها تحمل کرده شکایت بامنای استیفول نمی برند زیرا که جبر با عیوب

ایشان را فاش کنند ایشان عیوب جبرها ظاهر خواهند کرد پس درد و خجالت غیبت

در دل خود حساب فهمیده خاموش میباشند و در میانه کار سلطنت

و معطل مینمایند **ذکر اطعمه عثمانی و طریق سفره ایشان** اما طعام عثمانی یکدو قسم

کباب و دولمه و شوربای برنج دار و قلیه های میوه و غیره طعام های شنیع شده

ایرانی است از لذت بهره چندان ندارد و پلاو ایشان بی گوشت

خشکه است که در صحن ظرف روغن را گرم کرده بران میریزند این پلاو را

بقاشق های ایشان اعم از شربت باقرلی و طعام خوری سخکدام طرقیت بلاد و

و بجای برانکی نیش مدور است لهذا از استعمال ان چیزی بخجالت

بدست ایشان نمی افتد و از حلویات باقوت و تر حلوا و چند قسم از نانهای

شکرین در روغن پخته و از میوه انگور و خربوزه و تربیور قاشق کرده بسفره ارند

مجموع اینها در سر یک هم خورند طریق سفره ایشان بدین منوال است که اول

کرسی بلند را کرسی شمعدان متصل صدر مجلس کش بالای ان مجمعه از مس میگذارند

در اینوقت

در اینوقت مهمانان بدور سینی جمع شده چاکران بعدد ایشان پارچه نان بلقاب

از طعام و بدور بطاسینی نهند حاضرین دست بدان قاب رسانیده میخورند

انگاه خادم انرا برداشته قاب دیگر میگذارد و بانوبت بسی قسم گوشت

و سبزی و حلویات که پخته شده مجموع را کشیده در قابها بیرون در جها دارند

ریخته اورده بنوبت از چهار پنجه در خوردن طعام برین شکوه ها وقت روبراه سر داد

یکی انیکه سینی بسبب کثرت مهمانان بسیار پهن بود و بوسطان که محل قاب طعام است

دست باشکال میرسید و بجای گوشت سبزی یا میوه که دران قاب بود

بدست می آید سیم انکه از باده ازنش مفت مهمان را مکان نیست و اگر مهمان

زیاده باشد رسم است که مثل ان سینی دیگر در همان ایوان نهند و جای که در سینی

اول برداشته شد در دوم از بدستور بودن خادم به تبدیل ان قاب بسیار دیدم

که مهمان از یکطرف دست دراز کرده و خادم از طرف قاب برداشته حرکت او

خالی و پوچ افتاده موجب انفعال گردید سیوم از تبدیل بیجا و بیموقع هر طعامی که

پسندیده بمذاق می بود قبل از برداشتن لقمه دوم برداشته بودند انچه بعد از ان

اوردند موافق بمذاق نبود بلکه پاره چهارم از عسرت طعام خوردن چه ایشان طعام را

بسیار زود خورده بودند سبب یکی انکه همه جا بهارا کشیده از مطبخ بدیوانخانه
اورده اند در توقف بسر دو خوانها شد دوم سبب عمده انکه زود وقت طعام
شب بوقوع میرسد لهذا مزاج انداز کنند و زیاده از قدر تبیت طعام بخورد
دست باز نمی کنند و شهوت طعام هم ایشان را بسبب کثرت شغول و قلت
ریاضات کم است لهذا با انکه گوشت برنج را می خوردم همواره از
شوره ایشان از سنه بر میخواستم از جمله اغذیه اسلامبول چیزیکه امتیاز داشته
ماهی است که چند نوع هر قسم ان لذیذ بخوردن آید و وقت خوردن طعام
بعد ادای نماز مغرب است روزانه صبحگاه بپارچه نانی ناشتا و چاشتگاه
نان و کباب سبزی بازار که بسیار بهتر از خانها می شود قناعت می نمایند
درین اوقات بسبب غذا دعوت مهمانان رسم نیست

ذکر وضع عمارات اسلامبول

عمارات اسلامبول بجز جوامع و بعضی بازارها همه چوبین است دو سه طبقه که از طرف
بیرون و اندرون گچ کاری تنک نموده اند درها و بعضی چوب ها را از رنگ کرده
تا خشتی نماید چون عمارات هند نمود و نشان ندارد و نه چون عمارات فرنگ
ارام زندگی هرگاه بیلخانه اتش در گیرد محلها می سوزد و کثرت اتش زدگی بحدیست

لحاف

که خانه نیست که سه چهار مرتبه ساخته نشده باشد گویند سبب عمده این رسم زلزله است
که دران شهر کثیر الوقوع است و خانهای چوبین از زلزله متضرر نمیشوند اما بدانست مین
اصلی خفت مزاج مردم و کوته اندیشی ایشان است چه در خانهای خشتی
که بشرایط استحکام ساخته شود مخارج زر بسیار خرج می شود و درین ملک اگر بعد از این
بسبب ساختن مکرر و نقصان اسبابکه در اتش زدگی رو میدهد ده برابر خرج میشود
زیراکه بعضی عمارات سنگین و خشتی در اسلامبول است که هزاران سال از عمارت
ان گذشته اگر زلزله بعمارات خشتی ضرر میرسانید انها چگونه برقرار میماند
زداید ایوانهای ایشان بدستور عجم از جانب طول است و صدر در مقابل انطرف
صدر او رسمی های انبه بسیار باریک و سنگین در طرف ایوان عبر راه در آید
بعد نشیمن مردم صفه دارد در خانه عمده ها یکدست از کرسی ان صفه در بیوت
عوام بیک وجب یا کمتر از ان میباشد بر این صفه ها بالای در صحن ایوان بالای
حصیر نرکی یا قالین فرش کنند و بر صفه ها توشک ضخیم که از پشم پر است
اندازند و سوزنی یا تابای طلائی بران کشیده توشک سوزنی نشیمن امرا علاوه است
که بهر دو کنج صدر انداخته می شود این نشیمن بحدی نرم است که ادمی دران فرو میرود .

و تبدیل زانوبند نواری حاصل می آید بنا بر این خرید فرش در خانه اکابر و فقیر کند
و در خانه اصناف خود مطلقاً یافت نشود لهذا ایام شتا بسیار در انجا
میگذرانند ان از احسن سبب عادت بتصرر نمی شوند اما غریب دارد انجا را افراز واقع
حدت میکند اما جوامع در هر شهر لیست و هیچ است عمارت ان از سنگست
با ارخمت ها یک در بزرگی و فراخی و استحکام و رنگ امیری و زینت انها
انقدر مبالغه کرده اند که بیان ان نتوان کرد **ذکر خوبی جامع ها و ایا صوفیه**
خصوص مسجد ایا صوفیه که تماشای ان حیرت افزای ناظرانست الی نهایة التکلف
عمارتی بدین شان و زیبایی و خوش طرحی در تمام دنیا نیست و من خود
هیچ جا ندیده ام عظمت بنیش با وجود انکه های ملک روم که در تمام فرنگ
شهرت دارد بعد ملاحظه ان از نظر محو شد تمام عمارت این مسجد از سنگهای
ایوانات صحن زیر قبه وسط صد گز مربع خواهد بود و عرض طاق و صفه های
چهار طرفش که مربع طولانیست از چهل گز کم نیست بالای این صفه ها نشیمن
ها ساخته است که بر ستونهای سنگی که اکثر از سماق است ایستاده
این مسجد را بانی قسطنطین بانی قسطنطنیه که مروج دین عیسوی از شیاطره است
در سنه ۳۱۴

در سنه ۳۱۴ عیسوی یکهزار و چهار صد و هشتاد سال قبل عمارت شده قبل از اسلام
کنیسه بود سلطان محمد فاتح بعد فتح قسطنطنیه انرا مسجد ساخت الی الان انقدر
تازه و نو نماید گویا همین دم از دست بنا بر امده و از اوتوق جامع سلطان احمد
و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان بایزید جامع سلطان محمود جامع
بانی محمود را که هر یک بسبک و مذهب نحو از روی سلیقه بسیار و امان سلاطین
ذی شوکت ساخته شده است زیارت کردم و از جانب سرزمین همه در شان
و شوکت چون ایا صوفیه نماید و از جانب اندرون هیچ نسبت باو ندارند مجموع
صحن وسیع از طرف پایین و بالا و حوض های با چشمه با اب انبارهای
بزرگ برای طهارت و وضو دارند و اتصال طهارتخانه های متعدد و تقطار در هر یک
موضع است بیرون صحن جلو خانه بسیار وسیع که طرف ان متصل
بدیوار حالی سر و طرف و جای نقط طرف اندرون دوکانهاست که اهل بازار ان
دران می نشینند و بلیدی قهوه خانه مداخل ان نحو ضروری مسجد و فقیش و در
بعضی جوامع مدرسه علاوه انهاست اما عموم مساجد که بی شمار است عمارتی
لایق ندارد بلکه همین صحن و دروازه مروری و یک منار گلدسته که موذن بران رفته اذان

گویند و شب چراغ در آن میسوزد خوبست و اصل مسجد لیکن کرسی سقف آن مسطح

چوب پوش بر زنبوریست که درهای لب گشاده دارد که جمعه ها وا می شود

تا نشیمن آن برابر ده طولانیست که بر ستونهای چوبین و بعضی خشت ایستاده است

سایر روزها مردم در آن نماز خوانند **ذکر مردم هند که در اسلامبول**

در مسجد سلطان بایزید با افغانی قندهاری ملاقات کردم که فارسی خوب میگفت

و بقصد تحصیل علم در مدرسه آن سکونت داشت نقل میکرد که از طرف سند

و پنجاب و قندهار بنیت طلب علم و درراه فقرا از هر جانب هند مردم

در اینجا بسیار می آیند در این نزدیکی تخصیصی که تقدیر سیصد نفر از فقرای هند

باینجا مسکن دارند و اگر خواسته باشی ترا بدان مکان دلالت نمایم چون [illegible]

که آنجا معیشت از قسم ارزل نیکسان خواهد بود رغبت نکردم **ذکر اعتبار**

فقران عثمانی باید دانست که فقرای ترک را در اسلامبول اعتبار تمام است

هر گروهی از ایشان کلاهی خاص دارد چون روز نوروزان شود بدعوی معجزه

با رخت در آتش روند و شعبده بمردم نمایند و رقص و تواجد کنند اگر کسی

تماشای آن را مایل نبود بدون مبلغ شعبده او را نگذارند و فقرای بکتاشیه

هم

۱۱

هم غذا و مکان با آسانی حاصل آید **ذکر بازار بازاری در اسلامبول** دیگر از

جمله عمارات عمده اسلامبول بازاریست که در بیوقت اسم او فراموش شده

بمکوره مربع است و چند دروازه دارد که چون بعد ظهر مردم اشیا را در دوکانها

تخته بند کرده بخانه ها روند آنها بند میشود تا صبح دیگر و روز جمعه کسی در آنجا نیست

در طول و عرض این بیست خیابانهای عریض سقف پوش ساخته اند

که هر دو طرف آن دوکان و پیش دوکان صفه ها دارد سقف دوکانها

شاید مسطح است اما سقف خیابانها گنبدی است برای روشنی در سقف دوکان

و گنبد خیابان روزنه های شیشه که بریسمان حرکت می باید زیر داشته میشود و

موضوع است هر صنفی از اهل حرفت امتیازی در یک خیابان آن بازار میزنند

بازاری عمده تر از این در اسلامبول نیست اما یکخیابان تا دو سه یکجا بهمین وضع

که سقف خیابانهای بازار الطول گنبد طاق زده اند بسیار است و جابجا به بازار سقف است

تخته های چوب عادتاً گذارند که جانشین آن بر دوکان جانشین است و در آن

تخته های تاک بندی کنند تا سایه که در خیابانهای بازار افکند از بیان مردم

ایران تعریف این قسم بازار بسیار شنیده بودم اما در چنین رویت تجربه قصور

بسیار دران ظاهر شد اول قلت روشنی و غلط کردن خریدار در رنگها
و خوبی و بدی اشیا چنانچه بارها پارچه خریدم با آنکه عینک داشتم در دوکان
سرپوش در دو سه روز بر داشته بود چون بیرون بر آمدم آنرا رنگ دیگر
تکدره طبع یافتم دوم احتباس و تعفن هوا و حدوث دلتنگی و انقباض طبیعت.
سیوم کثرت برودت در زمستان چهارم کثرت رطوبت در موسم باران
چون از بالای شهر در بین آب خلیج میدان تمغان نمیداند بسبب رسیدن آفتاب
و هوا بسیار دیر خشک میشود ذکر میوه های اسلامبول از اقسام میوه خربزه
سرده تربوز سیب به امرود جبنت انار لیمو کلم آب انگور چند قسم بنظر آمد
از انجمله امرود و جبنت بهتر از جا بود که من بران گذشته ام از اقسام شفتالو
یلقم بخوردن آمد که قابلیت اهل هندات میکند در موسم خود بهتر
از همین میوه از اقسام خشک میوه منقا کشمش سبز که از عجم آرند و بادام
و فندق و خرمای خشک و رطب عرب بسته و آلوی بخارا خشک و غیره
وفور دارد ع عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو ذکر محاسن اهل اسلامبول
اهل اسلامبول بلکه عموم عثمانی مردم متین متعهد و غریب دوست کثیر دعوت
خیرخواه

خیرخواه خلق رفیق القلب اند قوانین ریاست عثمانی با آن همه ربط اساس اعدل
قوانین ریاست های اسلامیست اگرچه اطلاع کافی بر اصول آن حاصل نشده
اما آنچه بحسب ظاهر آثار آن دیده شد این است که پادشاه قوت تسلط
و مال اجرای هوسها و اغراض نفسانیه ندارد و بی مصلحت امرای اقدام
بکارهای بزرگ نمیتواند کرد و امرا همواره در بیم و امید میباشند با آنکه محال
میباشند بخلاف شرع و قانون ثبت همواره بر جان خود لرزان میباشند
و بمجرد وهم و گمان از وسعت اعیان دولت و اکابر بیک حرکت کشته میشوند
الصالحون علما و وزرا و عموم خلایق و طوایف ینکچری و امرای اطراف
بر جانب خود مانده قدرت بخلاف ولیعی و یلواهم نمیرسانند و اگر از کسی
از امرای سرحدات ابید الروه شروع بخلاف نماید وزرا و پادشاه اقتدار
تا حین قابو دفع الوقت و مدارا سلوک مینمایند بنابرین غماده خلاف او
تمام و بلی بزرگ میشود و در حین قابو تدارک کلی کرده عفو و اغماض توجهی نمیدارند
و اگر در حیات او قابو نیافتند صبر میکنند تا بعد موت او مقصود حاصل گردد
نزدیک هشتصد سال از دولت عثمانی صدر ها الغایت بهمین دفع الوقت و مدارا از طرفین گذشته اند

ذکر تندی حلم نقصات و نقصات ایشان اگرچه اکثر زنون خورده ولی علم میباشند
اما بسیار قوی حلم اند و حکام و عمال را قدرت دخل در کار ایشان نیست و حکمی که
میکنند صواب باشد یا خطا امکان برگشتن ندارند نصب و عزل احکامات تمام
اصدر اعظم که یکی از وزرای عثمانی در دار السلطنه میباشد تعلق دارد و عهد حکم آن
یک سال است بعد از آن مدت معزول شده باسلامبول میرود و اگر نیکنام است
قضای بلده دیگر بزرگ تر از آن نامزد میشود و الا از ابرو افتاده خانه نشین میگردد
بنابرین قانون قضات از عاری اعمال و احکام بسبب شرکت حکومت انها
ترسیده رابروی خود خالف میباشند و از آن صنعه بدان خود را چندان ظاهر نمی نمایند

ذکر قواعد مرعیه در زنانه و حرم عثمانی بر هم چنین دستور آن زنانه ایشان
نسبت بعجم و هند اعدل است زیرا که زنان اکابر و اغوه بلکه امرا رخصت دارند
با برقع تنک بیرو انداخته بدیدن یکدیگر و بسیر باغات و تماشی در کوچه
و بازارها میروند و غلامان و اناثی مسلمانان تا سن یازده بیست سالگی
در زنانه پرورش یافته بعد اخراج اسم گاه گاه اندرون میمانند لهذا زنان آن
خود را آن نند مقید محض و بیخبر از احوال عالم و از ننه ندیدار مردان و محروم باشند

تابو

قانون مستعد برابر یا صواب باشند و اگر کسی مبادرت بدان نماید بجهات مسطوره
رده او در دیده نمیشود و اگر بعد مرگ شوهر اول شوهر دیگر کنند کسی زبان اعتراض
برو نمیکشاید کثرت زنان اگرچه در حرم سرای ایشان معمولست اما زن
همسر عقدی یک است و باقی همه کنیزهای گرجی و چرکس اند که بحسن و جمال در عالم
مشهور اند لباس و خوراک این کنیزان اگرچه با زن عقدی مساوات دارد
اما در سخت امر و نهی او میباشند ذکر رسم زشت کشتن شاهزاده ها که از جانب
مادر با آل عثمان میرسند دختر و همشیره های سلطان عثمانی تیر بکدخدائی داده
میشوند لیکن بشرط اینکه اگر اولاد ذکور از ایشان بعمل آید قافله های سلطانی
فی الفور میکشند و مادر و پدر بالضرورت بدان رضا میدهند سبب این
عمل زشت هیچ معلوم نشد زیرا که اگر از وقته شرکار در سلطنت میرسند
باید که شاهزادگان عثمانی هم همین عمل معمول دارند و چون برای ایشان حبس
منع اند که اینها را هم محبوس ذات و حبس کنیزان رسم زشت اگر مسطور صاحب
خود است گاه گاه در فراش خود جای میدهد و الا سلکی از خانه برون کرده
که اینها مسلمان متوفی میباشند می بخشد و چون از بد جوانان پسری حاصل شود

باوی نیز همین معامله بخشش می آرد ذکر رسم بد لواطه در عثمانلی از جهت کثرت
غلامان و اتخاذ غلامان اکثر عثمانی عادت بفعل شنیع لواطه کرده اند بحدیکه
عیب آن از نظر ایشان برخاسته امردان در اکثر محلهای اسلامبول مسکن
دارند و چون قحبه های هند مردم بخرج زر و وساطت دلالگان بشهوت
بدن آن رسند و شند کار عشق آنها محفل سرور خود ها گرم دارند چنانچه ترجمه
یکی از سروده های ایشان که الفاظ او بحسب اتفاق خوش نشسته این است
مجلس عیش و نشاط ار گرم یکی شود کار حسن   آنکس که ما او را مجو ابسم اعلان و عجب
میگوید عسالاو عجم می باید چون آغا اغوه و اشرف اکثر از این امر ننگ و عار
ندارند بلکه صریح و برسر کار اند و بخوبی شمار با اوائل بروقت بخضوع و خشوع ادا میسازند
و در ماه رمضان در سوم روز شنبه وح اران ان ترک نمیشود و
ذکر وقایع من اسلامبول اما از روز ورود در آن شهر اینکه لارد الکن
ایلچی انگلش رئیس افندی را که از وزرای عثمانی و جواب سوال ایلچیان اطراف
امور خارج ملک محروسه عثمانی بوی تعلق دارد از حال من خبر کرد او شوق ملاقات
ظاهر کرده روز دیگر وقت تعیین نمود در زمان معهود و برا دریافتم بتواضع
نمیفد

نمیفد و لطف قهوه و چوبق نمود چون از صفای ملتب فرنبان فارسی الصفا
بهره نداشت از صحبت او چندان محظوظ نشدم و درخواست ملاقات وزیر
اعظم یوسف پاشا نمودم همانا کس بنشن خانه او خوبی از عمارت و دیوان
و برای هر یکی از اهلکاران مکانی در آن موضوع است که هر صبح در انجا جمع اند و مردم
بسهولت کار ایشان کنند و شاده استجارت نمود ذکر وزیر اعظم
یوسف پاشا یکی از نوکران خود را بهمراه ادم افندی بازکرده بطلب من فرستاد بمجد
او حاضر شدم در ایوانی عالی که فرشهای نفیس او سیمهای انیه بطرف سکوی
مرتفع رای نشیمن داشت نشسته بود و بقدر چهل و پنجاه نفر غلامان و خواص او در
صف بسته ایستاده بودند بتواضع قهوه و با ذیری مهربانی کرد چون لحیه مبارکش
بسیار دراز و ریش من تراشیده اکثر سخن در آن باب رفت آخر کار مرا تحریص ریش
گذاشتن نمود ر قبول فرمان او نمودم و بعد از آن ریش را نتراشیدم ذکر محامد کما بیک
چون از حضور او بر آمدم احمد افندی المعروف به کما بیک که وزیر ملکی و افضل
اسلامبول و بعد از وزیر اعظم و بالاتر از وزرای دیگر درجه دارد کس فرستاده
اظهار شوق ملاقات نمود اجابت کردم بمجدد بمنزلش حاضر شده خط مشوقی بردم

زیرا که جمال صورت با کمالات معنوی یار دارد و در اول ملاقات محبت او
در دل زائر جای نشیند بی شائبه تکلف تمام در اسلام بخلایق خلق او مخصوص بنده ام
از انجا همواره صورت مبارک او در نظر و یاد الطاف و شیرین کلامی او در خاطر
میباشد وقت رخصت شخصی معین کرد که مرا به مساجد امام صوفیه و سایر مواضع متبرکه
اسلامبول رهبری نماید ذکر مزار ابو ایوب انصاری اکثر ان مواضع که یکی از ان مزار
حضرت ابو ایوب انصاری صاحب رحل رسول علیه و ابو سعید خدری صحابی همراه
لشکر عبد الملک بن مروان بغزای فرنگ امده شهید و مدفون گشته اند
زیارت کرده شد مرتبه دوم که بدیوان عالی حاضر آمدم دو جلد ترجمه قاموس
زبان فارسی که کتاب کمیاب و من تصحیح و تحشیه بسیار از کتاب ان کرده بودم
و برای مردم ایران در تعلیم زبان فارسی بسیار مفید بودند بپادشاه اسلام پناه
حضرت سلطان سلیم ادام الله دولته نمودم مشروط بر اینکه حبس کتابخانه
کتابخانه نکنند و طبع که بزبان هندی چهاپه گویند از ان بکنند و ان نسخه ها را در ان بلاد
منتشر سازند و نام مرا در دیباچه طبع مذکور سازند حضرت سلطان بر مسودات من
دستخط کرده برای یادداشت بدفتر فرستادند و حکم بخلعت و انعام من نمود و قبول نکردم
و گفتم

و گفتم این زیادت و فضل بنوع مثوبات اخروی از من سر زده نه طمع مزخرفات
دنیوی مرتبه سیوم در حین وداع مهماندار مقرر کردند که مرا از اسلامبول به بغداد
به طریق چاپاری بخواست و آرام رسانند و فرمان عنایت شد یکی عام بنام
پاشایان و عمال و حکام ما بین راه و عمله چاپارخانها که به هر جا که منزل نمایم حاکمان بلده
در خانه خود فرود آورده آنقدر مهمانی من نماید و عمله چاپارخانها ده اسب را سواری یکی
برای سواری و دو یار برای یدک و چهار اسب سمی یکی برای مهماندار و دو برای
یار و چهارم برای جائی که تیر یدک می کشند مهیا داده باشند فرمان دوم
بنام عبد الله آغا حاکم ماردین که سوار همراه داده از بیابان جول که ما بین ماردین
و موصل می باشد و پر خطر است بسلامت بگذرانند سیوم بنام علی پاشا والی بغداد
که در زیارت عتبات عالیات امداد کرده مهماندار داده به بصره رسانند
چون بعضی از چاپارخانها که در کوهستان دور از آبادانی واقع اند و طعام چپری
که معمول آنجا است سمیت شد و فرمان از دولت عثمانی به چپر مهماندار من
که حاجی علی نام داشت عنایت شد که در چنین جاها طعام بجهت خوراکی من آرد ولیکن
در برابر من اندر الحضور خود طلبیده بفارسی تبلیغ نمود و گفت که اگر من فرصت بگیری

همراه تو میفرستم چه طور که خدمت مهمانی کردی باید که این نوع ماوی سلوک نمائی
و در رفتار متابعت او کنی یعنی اگر یک منزل راه کند و اگر ده راه یک موافق او
او باشی و اگر رنجش کردی و خط رضا نامه او را از بغداد آوردی ترا جبرا فاسی
حالی خواهم نمود آن ملعون بالراس والعین گفته و علی الرسم دامن جامه
وزیر را بوسیده برآمد و در بغداد از افراط طمع پیش لارد الگن شکایت کرد
که انقدر مبلغ بدین سلوک که از من مامور شده ام کم است لارد الگن از علو
نظرت چهار صد قروش دیگر بوی داد و عبائی بقیمت هشتاد قروش
بطریق خلعت بران مزید نمود و ساعتی بقیمت صد قروش بخر آقای سرداران
ملعون داد و اینهمه احتیاط برای این کرد که ان را لصعوبت نا مزدارت
و بخاطر این چپرها کسی را بداران اذیت نشاید که بدین عطایا و بذرت اورون
دل انها از من امان آرد **ذکر بدسلوکی چپر مهمان دار** اما ان بدذات
از کثرت طمع و قلت خوف بار جوارت که عادت ملاذمان عثمانی شده
جمیع زر را ملکت گفته از اول تا اخر صد قروش خرج نکرد علاوه ان
چون در چپرخانها اورا ارام و بکثرت سیش و کیک معتاد بوده به چپرخانها ورود آورد

بالجمله

و بجهت منزل خانه باشیان و حکام سخنان در وقع الوقت ملکفت و در قطع راه
هم متابعت نکرده تصدیع بسیار داد چه بقدر نصف راه که بخط بود بنابر
کفایت خرج و رفاقت دیگر چپرها دو منزل و سه منزل یک کروه آمد
بنابرین زیاده از دو ساعت وقت برای خواب بدست نمی امد و بسبب رسیدن
بی هنگام طعام عمر ما کول چپری بالشبی خورد و در همان چپرخانه ریش زن کلیک خواهید
و نصف راه دیگر که برای گران باران بر خط بود و آنها از بیرح نقد در چرخ چپن ها
و اموال سوداگران همراه داشتند مع کاروان راه میرفتند براه بضرورت
منزل کوتاه کردن جی افتاد و متحمل زود امدن در کاروان سراهای ویران میشد
از همه صعب تر صحبت جایگاه اینها بود که بقیه روز تا نیمه شب روح سائی میکرد
بالجمله چند منزلی بسبب عدم زبان دانی عذر مهماندار بکور بر من منکشف شد
معاذیر یا موجبه او را حمل بر صدق میکردم اما بعد از آنکه پی برده شد برای
اوبکروه الرقبیل ارغه منزل رسیدم بخانه حکام رفته فرمان سلطان بنمودم
سمعا و طاعتا گفته بمهمانداری پیش ایدند و لوازم مهمانداری بجا میاوردند و ازو
بار یک خود مهماندار دیگر از بابایان متعین شد چنانچه جوجه دار احمد افندی

حاکم و بار دیگر مرا بیمار دیده پس خوجه دار عبد الله آغا باشی ماردین بموصل القاه
خوجه دار محمد پاشای والی موصل ببغداد آورد انها چون اگرچه از پرسش
بازجوارت دولت علیه عثمانی رفاقت رایج جانکداشت اما امرا
از و غنا حاصل گشته بود دو بار با وی سخن نکردم در بغداد مردمان را واسطه
از کمال سخت روی و بیحیایی درخواست رضانامه کرد و برای این اصرار نمود
هرگز قبول نکردم و در صدد این بودم که شکایت او بحضور علی پاشا سرای
کردار و بدسلوکی او در کنار نشانم یکی از جبرهای بغداد را که حدت لمسی میکرد
و با مستر جونس بالیوز بغداد اسرار داشت و رابطه کرده بوی التجا برد
مستر جونس بجهت مسربودن جانبهای خود حمایت او را لازم دانسته استشفاع نمود
و برای هر یک تقصیر او عذری ناموجه گفت هرچند خطیئات او را
به دلایل معقول مبرهن کردم متقاعد نشد چون من بخانه مستر جونس مذکور
فرود آمده بودم و سر رشته مهمانداری امرای عثمانی که از اسنبول الی بغداد
در باره من داشتند از دست رفته بود قصور تمام در بازداشتن کردار
انها چون روداد اما در باب رضانامه سخن مستر جونس هرگز قبول نکردم

با انکه

با انکه اظهار رنجش و کدورت نمود روای او نه نمودم حالا مجملی از احوال درویشان
اسنبول نوشته می شود **ذکر درویشان اسنبول** معلوم باد که غیر از وزرای
و ارکان دولت عثمانی که ذکر ایشان گذشت با بعضی از اعزه اسنبول ملاقات
نیفتاد سبب آن چند بود نخست قلت زمان اقامت من در آن بلاد
دوم که از نهم رجب لغایت بیست و نهم شعبان همکین بوده بودم چون ایام برف قریب بود
و راه بغداد به چهار ماه بسته و مسدود میماند در حرکت تعجیل کردم دوم لباس
زیرا که رخت من عجمی بود و ترک آن نپسندیدم و آن جماعت را معادات
ملک و ملت با ایرانیان بحدیست که دیدن روی ایشان نکرده و خون انها را
حلال میدانند سیوم خویشتن داری من که نسبت محمدی صلعم نمیخواستم
انهاء الجهد استلاقات قادم نمایند و انها بغرور جاه و حشم اغماز از جانب من
امید داشتند اما با اواسط الناس و بعضی غریبان از ایران و هند خصوص اعاجم
پیشاور و قندهار و مردم پنجاب که بتقریب سیاحت یا طلب علم در اسنبول
قیام داشتند بسیار ملاقات شد ذکر ایشان موجب طول است اکثر انها را
از خوبان و خدا ترس و بیمقدار یافتیم **ذکر ارامنه اسنبول** همچنین ذکر ارامنه که بعضی مردم

حلب و بعضی مردم توقات و اماسیه و غیره محالات ارمنیه متعلق عثمانی
ساکن شهر حله اند زبان انجماعت ترکی و از سبب تجارت هندی اکثر نموده اند
بدیدن من آمدند و مرا بخانه خود دلالت نمودند اگرچه از جنس چلبی کسی
لیت به ضیافت نکرد و اما در نشستن و صحبت دختران حسینه آن زنان
دو سه ساعت خوش میگذشت دیگر مستر بول صاحب کمپنی است از مدت
چهل سال گماشته کمپنی در آنجا قیام دارد با همه اخلاق انگلش را فراموش کرده با آنکه
آنقدر مدارا و تواضع من کرد که از کشمیریان هم نباید مطلقا تن بامداد و اعانتی نداد
زیرا که حاجت من با او این بود که برای من خبری با اجرت معموله حلالی اسلامبول
بگیرد تا مرا در اثبات حاجت با امرای عثمانی شماند او چون هزار و پانصد قروش
فی خبر ها در عرض راه میشود از کمپنی حساب نماید منظر کار خود نداشت و گفت
کمتر ازین امکان ندارد زیرا که تا هزار قروش خرج خبر ها در عرض می نمود من چون
در آن وقت اطلاع راه و رسم ممالک انشم در مانده شده خبر سرکار
عثمانی گرفتم اما پس از تجربه معلوم شد که سخن او بی اصل بود زیرا که مصطفی چلبی
و اسمعیل آغا تاجران ساکن بغداد بهمراه خبر ها بسیکه رفتن راه مانده بود

بصد

بصد و پنجاه و دو صد قروش از اسلامبول به بغداد آمدند و بر حیران منزل
من بودند دیگر مستر رانی ترجمان لارد الگن از قوم ترک بلکه رزیلا انتها
اندوخته زیرا که کار عمایه را بنام لارد الگن از دولت عثمانی میسازد
و زینت از انها میگیرد همچنین از آینده و رونده انگلش زر وافر عاید می بود
بیچاره ها بسبب اضطرار غربت و ضرورت نجات استرضای او چاره ندارند
چون از من او را حاصلی نشده بود عرق حسد و عداوت که عموما ترک و ارامنه
با مسلمانان دارند بحرکت آمده سخنی چند در گوش علاوه من گفت که انهمه
تالیف قلب و انعام لارد الگن و سفارش حضرت ایلچی با بدان ملعون
که سابق شرح کرده آمد سود مند نیفتاد دیگر مستر سمر او جوانی آزاد بجمال ظاهر
و جمال باطن آراسته است بسیار زکا و حدت فهم دارد اگرچه در سن است
زبان و رانس انگلش و لطین و انگریک و فارسی و عربی آشنا است سابق
برین ترجمان سر سدنی اسمت در جنگ عکه با او یار بود در ینولا ترجمان
ایلچی پادشاه الیمان است که در اسلامبول است عالی چون لارد الگن جای دارد
هر روز بدیدن من می آمد چند غزل مرا بزبان انگلش و فرانس ترجمه کرده

اشتهار داد و نقل انها بلندن و برس و زبانه دار الملک الیمان فرستاد
دیگر ایلچی الیمان صاحب مستر ممر مذکور شام گاهی بدیدن مستر ممر رفته بودم
از اتفاقات ایلچی مجلس روت یعنی مجلس بازی نرد و گنجفه و چای و قهوه
وغیره داشت جمیع زنان نامدار ارامنه و ارناک و هر قومی از فرنگ بدین نوبت
در انجا جمع بودند خبر مرا شنیده بخانه مستر ممر که اندر مرا در داشته بدان مجمع برد
و با زن خود که نیز از قوم الیمانست ملاقات داد و هر دو بصفت عقل و دانائی
متصف اند روشنی چهره و خوبی دیدار و لطف گفتار از جمال حال شان
هویداست چند کس از الیمان هم در لندن دیده شد که الصفات نیک اراسته بودند
از اینجا گمان میبرد که قوم الیمان بهترین فرق فرنگ بوده باشند والله عالم بالصواب
حالا شروع بوقایع راه بغداد می نماید از ابتدای شهور روزنامه معین فراسخ و نام منازل
ضبط نموده ام که بکار دیگر مسافران اید **روزنامه راه اسلامبول تا بغداد**
روز یکشنبه در شهر غلطه که انطرف خور است بر کشتی عبور کرده در شهر اسلامبول
نزدیک جامع ۱۴ پاشا در منزلی بسر بردم روز دوشنبه پنجم شعبان سنه ۱۲۱۷ — محمود ۱۴
از محل نقل مکان عبور بحر مرموره کرده بشهر اسکودار که جانب بغداد و عجم
بر لب

بر لب بحر مذکور است مقام کردم روز سه شنبه که مطابق ۲۴ دسمبر ۱۸۰۲ عیسوی
بود از اسکودار دو پهر روز بر امده قریب ثلث شب گذشته بگبزه رسیدم
این منزل را ۱۲ ساعت راه کاروان میگویند چون ساعت کاروان مطابق ثلث فرسخ
عجم است بعد ازین فرسخ علمی خواهد گردید و هر فرسخ مطابق چهار میل فرنگ دو بهره کرده
معتدل شده می باشد چهارشنبه صبح سوار شده بعد طی که فرسخ بهری از
روز مانده در رومیت که اهل فرنگ نیمنت اش گویند وارد شدم شهری معروف
و زراعت است اکثر سکنه ان نصاری در بازارش هر چیز میسر است پنجشنبه
صبح زود سوار شده در قصبه طابنجه که بر حل ولای منعص و فرسخی است
اسب بدل کرده در قریه خندق که از انجا ۱۲ فرسخ است مقام کردم
این منزل و منزل یک ۱۷ فرسخ مسافت بود نصف شب گذشته بکجر خانه
رسیدیم چون مردم ان اهلیت داشتند و چون انگور و صاف در وسط
کوچه جاری بود ارام یافتم ازین منزل شروع بژاله افتادن و یخ بستن
جوها در طوبت ها مابین راه شد جمعه ۹ صبح زود بر امده در قریه ۱۲ فرسخی
اسب بدل کرده و ثلث شب گذشته در بولی ۱۲ فرسخی ان مقام کردیم

این روز سیم دو منزل یکی مسافت ۲۴ فرسخ که قریب صد میل فرنگی بوده باشد
نمودیم لوکی قریه ایست بر کنار ولا عرلی ان کوهستان بسیار است و بلند
که بقدر چهار پنج فرسخ ارتفاع دارد یکی از جمله چهار پنج کوه فلک شکوه است
که در راه استنبول و بغداد واقع شده اند راهش چون راه موران پر پیچ
و خم و چون زینه بام متعارفان پست و بلند است این راه خطرناک را
در ظلمت لیل و شدت باد و باران و سردی هوا طی کردم چون بسبب تاریکی
هوا درست و نشان سرکی نمیشد و با توجهی بارخری از نشیم دراز تو بقدر
نیز میباشد علاوه ان بر دو پیش بود عنان اختیار با اسب گذاشته بودم
و تیزی و باریکی ان راه و کوه را اگر اسب چهار انگشت از جاده منحرف بود
با تکندری خورده تا دو فرسخی پایین کوه در بحیره ها جای قرار نخواهد گرفت بضرورت
در نظر می اوردم و مسافران را باید که ان راه را در شب نگذرند و در دو رحم
اگرچه مردم ان همه سنگ پرستند جامه دزد و قطاع الطریقی اند و این بیت
مناسب ∾ همه روز خشمان و پیکار کشتی   سرشته بخشم نبدا کشتی
گویا در شان انهاست مقام نسبت انانی از دور مانده به اردو قریه بر کنار لا

۱۲ فرسخ رسیدیم اراده بود که طعامی خورده پیش اویم صاحب چپرخانه بعضی از
چیزهای همراهی اشنای متکلم ذات بلدانش و همه را طعام های لذیذ خورانید
گوشت تازه در بنجای ای بسیار خوردیم و بسیار لذیذ بود و ارزان می شود و در کل عالم درین باب
امتیازی دارد یکشنبه ۱۱ صبح روز بر اند یک مرتبه در یابندرشت فرسخی دیگر بار
در مراحله ده فرسخی ان پاک بلمیف شب گذشته اسب بدل کردیم و دو پاست شب گذشته
در مراحوران سه فرسخی مراحله رسید در میان کیک و سبستش خواب نمودیم این روز
سه منزل یکی بمسافت ۱۲ فرسخ جهل و دو روده بند بوده قریه چپرخانه با چندر یکی
از چهار پنج چپرخانه های باکره صاف این راه قابل مقام است و ان دو روی دیگر
قریه های گسیف گند دیده روز دوشنبه ۱۲ فرسخ حصار که قریه گسیف و اول چپرخانه
کشمیری صفهان در دو رانده نما شده اسب بدل کرده شد دو ساعت در نعل
ایستن اسبان و خورانیدن اشخواتهای طعام چیری و قسم های والله باید
لم بالله توقیف نمودند لهذا الصعف گذشته یکشنبه ده فرسخی رسیدیم
این توسنه با انکه شهر بزرگیست اما چپرخانه اش از چپرخانهاست
که دیدن ان می اید دم چپرخانه که لطیف خدا انها باد انقدر سطح و سنگ طبیعت اند

کرشح آن ملال افزاید روز دوم در دادن اسب و خواستن انعام آنقدر توقف
نمودند که چند مرتبه پیش حاکم رفتن شد و هر روز در میانه گذشت سه شنبه
۱۳ در حاجی حمزه نه فرسخی اسب بدل کرده در عثمان جوق هشت فرسخی
قریه ایست کثیف نصف شب گذشته رسیده قدری خواب اتفاق افتاد
این دو منزل تمام صعب المسلک بود کوه های بلند رفیع دارد که راه آنها
چون راه بام فلک هزاران رتبه بالا دارد چهارشنبه ۱۴ از مقام شام به مرسوان
ده فرسخی است بدل کرده نصف شب به اماسیه نه فرسخی رسیدیم مرسوان قصبه ایست
بزرگ واقع در میدان سطح چند فرسخ در آن جا روی زمین دیده شد چرخ خانه
آن صاف و پاک قابل آرام مسافران و اهل آن اهلیت دارند طعام خوب دادند
و اسب زود مهیا کردند بر خلاف آن اماسیه اگرچه شهر بزرگ است و حوضهای
آب و باغ و کثرت معموری بسیار دارد اما در اکثر خطها تنگ و کوچه های شهر
تنگ و کثیف و چرخ خانه بدتر از آن و مردم آن دغا باز غوغای اند تعلل در کارسازی
مسافران کنند و طعام و آتش بد بود و دیده این آفت در جمیع شهرهای
بزرگ این راه عموم دارد و در قریه های خورد نسبت بشهرها همه جا اندکتر بود

ذکر تاریخ

ذکر تاریخ اماسیه مجملا معلوم باد که این اماسیه موضعی است که چون سلطان ایلدرم
بایزید در سیواس از دست امیر تیمور گورکان شکست خورده گرفتار شد و امرا و شاهزادگان او
بهر طرف پراکنده شدند سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بسبب حصانت مکان در آن سکونت
ورزید و چند دفعه افواج امیر را که بر وی میفرستادند شکست داد و بالاخره امیر بر وی دست
نیافته بسمرقند برگشت پس سلطان محمد آن مقام مدت [illegible] سال دار الملک ساخت
و با امرا و شاهزادگان عثمانی که طریقه ملوک الطوایف اختیار کرده بودند جنگها نمود چند
دوازده سال بر دار الملک برسا که هم این طرف است و در دست یکی
از برادران او بود در تصرف نیافت و بعد چند سال بکی عبور کرده ممالک رومی
ایلی یعنی بلاد اسلامبول را هم از دست یکی از برادران فتح کرده بدستور پدر
بر تمام بلاد عثمانی فرمان روا گشت بالجمله پنجشنبه ۱۵ در ده [illegible] رحال نام مقام
کرده شد اسب بار از پیش خود خود دادیم زیرا که در غیر چرخ خانها اگرچه برای آسایش
باشی یک مقام باید کارسازی او در کار عثمانی معمول نیست این ده قدری
پاک بود و مردم آن اهلیت دارند ذکر توقات جمعه ۱۶ به توقات منزل کردیم
از آن رشته ما توقات ۲۴ فرسخ یک منزل شمرده میشود این توقات از شهرهای

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 7

پوشیده و بجهت محافظت ملک ادوات سپاهیان با ذکر بنه چون ایشان نعیم
مراتب در وجود ها هر روزه مشق نمایند چون کرنیل درین شهر خانه نداشت در اینجاها
با سرداران رحمین یکجا طعام میخورد و مرا در همانجا دعوت طعام نمودند سه چهار
جوان صاحب جمال در سن هیجده نوزده سالگی از سرداران خود دران رحمین
دیده شد که ارباب اعتدال اقامت حسن و جمال ایشان زبان قلم لال
گویا شیخ سعدی این دو بیت در وصف اینها گفته **سعدی** نشنیده ام که ماهی
بر سر زند کلاهی ⁂ با سرو با جوانان هرگز رود براهی ⁂ گر من سخن نگویم
در اعتدال قدت ⁂ بالات خود بیارد زان راستر گواهی معلوم میشود
که تا فلک حسن چیز درین باب بر سایر زمین انگلند امتیاز دارد زیراکه در انگلند
بیک دختری ناول تا فلک رسیده برخوردم که مثل ان دیگر ندیده ام
و مرغ فیل مرغی و دیگر پرنده ها و سبزیهای تا فلک رسیده برخوردم دارد — نیز شهرتی و عزتی دارد
دیگر رسم قلبمک که شیوه مهمان نوازی را بر طاق بلند گذاشت و مراتب
دلجوئی و کرامت را بجای رسانید که مردان روزگار ازینجا اوردن ربع ان
عاجز اند چون شنیده بود که من در دست شیر ظلم بروک و در انخانه مکرر

واقع پس چون بملک انگلند رسید از جمله سه دختر که قبل از خود بولایت فرستاده بود
دو دختر در سال مردند و یکی که قابل کدخدای شده بود به یکی از امرا و وزرا و ارکان
که جوان شیرین شمایل نیکو کردار است عقد بست و چون کرنیل که هوس
کدخدائی در سر و جوشش و جوانی نداشت مصمم شد که داماد با کرنیل بسر برد
و همان دختر بانوی خانه او نیز باشد از اتفاقات ان دختر را نیز عارضه
بهم رسید رخت هستی بربست کرنیل ازین غم و اندوه بیمار شده بر بستر افتاد
بعد مدتی که بشدت سوزشی در سر ماند چنانچه با وجود کثرت فربهی حالا القدر
لاغر شده که نتوانم شناخت از صحبت مردم گریزان همواره در حرکت بجهت تبدیل
آب و هوائی باشد خانه در شهر باثاک متصل خانه دوک باثاک است بار
نفیس و لطیفه ساخته از دوستان و منصوبان او شمرده می شود و در هوقت
که دسته و الکنیز باثاک متعین اند و لارد گرنوالس گشت کرنیل با این کوچ
بدیلن امده بود بعد ازین کرنیل را مکرر در لندن دیدم و احد در شهر پرس
دار الملک فرانس از وی وداع شدم اما و النیز عبارت از سیاهان
بی نیکو است که شرفای فرنگ در شگام خنگ بختی خود لباس سیاه می
پوشند

بمستر فلیمنک شوهر او برخورده‌ام کسی از شرفای دبلن را واسطه کرده طلب
ملاقات من نمود و بعد ملاقات مکرر در خانهٔ خود ضیافت کرد و در خانه
دوستان خود که بدعوت میشد از انها رقعه فرستاده مرا شریک خود می‌نمود
و دو مرتبه بتماشای بلی هوس برد وقتی که در خانهٔ او وارد میشدم از نعم که
ممکن نیست رسد در ان شهر بر سفره حاضر کرده از غایت کرامت و خوش
خلقی با پسر پانزده ساله که چون مادر زکی و هوشیار نیکو اخلاق است
و سه دختر که در صورت و سیرت چون حوران و حوابان بهشت اند کمر خدمتگاری
و استرضای من بر میان می‌بست از جمله اسباب خوشنودی من که ان محسنه
مهیا نمود و یکی این بود که تصویر مستر بردک دوست قبلی مرا حاصل کرده
بمن نمود ان تصویر را در بنگاله دیده بودم و از دیدان دریوقت بیش از پیش
محظوظ شدم در اثنای محاورات معلوم شد که این که بانو برای شوهر دود دختر
خود که در سند لندن قرار است چنانچه یک تصویر مستر فلیمنک را از یک
دیوار خانه او نخستین تصویر دیکار جانب دیگر او بران بود و تصویری دیگر
خود و در کلوی دختر خورد سال محبوبه خود که فنی نام دارد انداخته و هر زمان

بهر بهانه

بهر بهانه نام مستر فلیمنک میبرد گاهی مثل این بیت از در جست
گانه او نشست و بر سر میز او طعام میخورد و گفتم این نان از گندمی هوس
مستر فلیمنک است و این قسم حلوا از مستر فلیمنک بسیار دوست داشت
و از این مقوله اینقدر اشتیاق ظاهر کرد که دل از نهایت سوخت و بر اجتناب
و دوری مستر فلیمنک از چنین زنی در دل خود ملامت کردم
لطیفه نوبتی پرسید که مستر فلیمنک با زمان در کالکته کذران میساخت جواب
دادم کسیکه از شغل شما زنی جدا باشد چکونه با زمان خواند بست جواب مرا
پسندید و نخندید ولکن قبول نکرد گفت بجهت تسلی من مکتوبی در چنین
غم ~~مصحوب غم~~ من با انکلند خطی بمستر فلیمنک و ابنی خود که در شهر حسیر نوشته
تا بدین راه میاند نقد با مداد و رهنمای من نمود و مراتب امداد و احسان را
تمام کرد دیگر مستر اردن اول بابا او را انجا مسیس فلیمنک دیدم چون
همشیره مستر بردک دوست من در عقد برادر او بود بدین تقریب دو مرتبه
ضیافت من کرد هر مرتبه او در تکلیف بسیار در طعام می‌کردند و در
استرضای من میکوشیدند از ملاحظه خوبی خانه و صفای ان و فراغ زندگی

چون معاش او حیران شدم درین مقام مجملی از اوضاع زندگی اکابر انگریز
و امکانش در خانه‌ها نوشتن مناسب نمود **ذکر اوضاع زندگی انگریزان در خانه‌ها**
باید دانست که در مجلس نشست نشینی و سفرهٔ طعام ایشان در چنین مواضع
مرسوم است که از آواز لاینقطع لوحها که سابق گذشت بگوش حاضرین
مطلقا نمیرسد و از امنیت مجلس و خموشی عمله و سهولیت کارکنان
محظوظ میشوند که کسی از کارکنان هم در خانه نیست و ضروریات راحت
و بری از هوا با اهل مجلس میرسانند بلکه گمان میشود که در شهرها غیر ازین
معموره نیست زیرا که دروازه‌ها و درکی بسته و پرده‌ها آویخته و میان
حجره در حجره‌ها نشسته اگر کسی رفتن به بیرون یا آمدن اندرون خواهد در ایوان
آن بنشیند اگر صد بار در لحظه حرکت مظنون باشد در آن ده ندارند
آمدن چاکران بجز وقت طعام معمول نیست و بعد از فراغ اکل کردن شمع
و پر کردن شراب از بتل بصراحی و ساغر و چای و قهوه ساختن و جمر
آتش بخاری گرفتن و غیره الخ روزمره اهل مجلس بدست خود ها کنند
و اگر حاجت بچاکر شود ریسمان ابریشمی که از هر دو جانب بخاری

بر حجره

هر حجره و ایوان آویخته و یکی چاکران مردانه و دیگر زنانه را خبر میکنند چنانچه دفعتاً جنبانند
حاضر شوند نشیمن چاکران آنقدر دور است که آواز زنگ بگوش جنبانندهٔ
نمیرسد از حاضر شدن چاکر بحرکت ریسمانی بی آواز همواره تعجب مینمودم
و با آنکه صدها مرتبه تجربه کرده بودم در آمدن چاکر هر مرتبه شک میکردم
از اهل مجلس اگر دو کس بهم سخن گویند دیگران خاموش باشند چون
سخن او باتمام رسد دیگری شروع نماید و سخن را اکثر آهسته گویند
بر سفرهٔ طعام و نشست نشینی آمدن دوستان بی اجازت معمول نیست
و سایر اوقات دوست بدیدن دوست تا در خانه آید اگر کاری
ندارد کاغذی از مقوا مربع چون ورق گنجفه که برو نام و عدد خانه و محله
او نوشته است بچاکر داده برمیگردد و اگر شغلی است و صاحب خانه هست
باندرون رفته بعد مکالمه رخصت میشود و زنگ بیشتر بیشتر باو
در خانهٔ مستر فلیمنگ آشنا شدم از سادگی وضع او گمان احاد الناس
مینمودم دو دفعه ضیافت من کرد چون بخانه او رفتم انبارها چون خانه لاردها
و دوکها عالی و بزرگ یافتم از وسعت فضل و سخاوت جبلی در اطعمه و اشربه

مبالغه بسیار و ارتش با دو بیست عیش ساعت تبدیل سفره ها میکرد و انواع
شراب های گران بها حاضر می اورد از انجمله دو سفره طعام و یک حلوا
و پنج بحه ها و یک از میوه و یک از شراب و یک از چای و یک از پنیر
یعنی طعام بعد نصف شب بود چند قسم حلوا و طعام خوب در انخانه خوردم
از جمله دو تنها که نصیب ستر و بیست شده زن او دختر سرجان لیسیار
حسین بشر بن اخلاق صاحب خانه خواهر است خود بس و مست موسیقی را
خوب مینوازد و یکی از خواهرانش لحن داودی دارد چنانچه از صدای او
و اواز تار ساز ممیز کرده نمیشود تا از نزد خوانندگی انگلش بدان خوبی نشنیده
گمان میکردم که خوبی سرود ایشان منحصر در سازهاست دیگر خزل
ریسی خزل نوبخانه مردی کوچکدل بزرگ منش است شوق زبان چینی
و عربی و فارسی و هر زبان دارد از تقریر او معلوم شد که زبان هندی را
از زبان ایرش بسیار بهتر نسبت است دیگر لارد دستش و لارد هولکم
از اکابر و خوبان روزگار اند دیگر مستر همفریش که شوهر او در هندوستان
مرده از و یک پسر و دختر صاحب جمال دارد مکرر ضیافت من نموده اکثر

اعظم

اعظم زبان دیابن در انخانه بمن دو چار شده ضیافت سمع نغمه و ساز نمودند
پسر او جوانی هوشیار زیرکی با من انس و الفت بسیار بهم رسانیده بود
روزی بخانه او بودم که سینی چاهی و قهوه که قریب بنجاه طرف ظروف گران بها
دران بود از دست خادمه افتاده تمام شکست التفات بدان ناکرده
همچنان با من مشغول ماند این حکایت و سایر اخلاق ایرش که سبق لطافت باب
وانچه در لندن دیدم مخالفت تمام با قوال کیشان ولیم پس دارد که از غرور
سفاهانه با کبر سرقرم اتحویف میداد ذکر اقوال کیشان ولیم پس
که برادر جهاد بدان عوایف مساد از انجمله نوبتی از ملک کاری پارچه نانی بر سفره طعام
گذاشته با ضیاطی می بردم رو بمن کرده گفت اگر این قسم در لندن خواهی
کرد زبان اکاتش از بریده شدن سوء نموکش شده از اردلی خوانند یا قبث
و دیگر را مجلس خود راه نخواهد داد و کاسیکه قطره شوربا در بریدن گوشت بر سفره
چهار می افتاد یا چنگک ظرفی بغلط در ظرفی می انداختم از روی تنفر زبان
می آورد که بد صورت که تو خبر منحوری مرا یقین است که در لندن کسی با تو طعام
نخواهد خورد و حال انکه در دبلن و لندن هر جا مهمان شدم مرا بعد و پسندا شتند

والتماس ها می کردند که من مدت لطور جوز نخوردم زیرا استخوانها بسیار دیدم
که ظرف نزدیک از شراب جو پر کرده بهر منبر میگذارند همه نوبت از ان
خورند و از دست و دهان باید یک انقدر پرهیز نمایند دیگر مخالفت
که کسی در لندن بکسی امداد هم بنابات نمیکند بلکه بدون گرفتن زر ایشان
راه بکسی نمی بندند ذکر ره نمای بیشتر گذشت اما امداد در هر دو شهر
مردم مرا به بهانه شی از خانه برآورده یکایک بتماشا خانه می بردند
و تا خبر داشتم دم چهار پنج شلنگ برای حظ نفس من خرج تماشا
کرده بودند و اکثر را در صدد تواضع کتاب و چاقو و عینک و ساعت
و غیره بخالف افگندند یافتم و بعضی با غایت هزار دو هزار روپیه از زر
نسبت تمام و سماجت داشتند که بسبب عدم حاجت رد کرده شد
دیگر مخالفت همچنانکه بو شرط امداد گوشت بریدن برای اکل خود را
تا هستی در لندن از گرسنگی هلاک خواهی شد در هیچ جا مشاهده شد
که حاضرین از رو مثل این قسم امداد و شناختن خود اند بلکه این را صواب
دانسته از کسی که بدیشان فرماید ممنون میشوند خصوصاً صاحب خانه و زن او
که بعضی

که بعضی از کثرت توجه بحال مهمانان زور ضیافت خود از طعام محروم می مانند
و از نویس پرسیده دست بر دست در روغنی می مالند این جواب برای
ان آورده شد که فرق اخلاق انگلش هند و اخلاق اصلی انگلش
بر مردم واضح شود دیگر کپتان هوارد که همشیره مشفق همشیره زاده
مستر رشو در نکاح آمد یکر نجابه من آمده جناب من پرسید از گرنیل
او بمن خبر داده دیگر مستر اگسست زن او که مدتها در هند بوده زرد و لاغر شده
زر نواح دبلن زمین بسیار خریده بکار زمینداری می پردازند و با وجود تمول اشغل
بجلا ایشان مهمانی کافی ننمایند دیگر مستر سوفت از ارباب عدالت دبلن است
او زنی صاحب جمال دارد بحسن لب و دندان او در عمر کسی زا ندیده ام چون ایراد
اگر عارضه دندان بهم سائیده میباشد از یکجانب دهان مس سوفت یکی در مبسم
بنظر می آید یک دندان افتاده و افتادن ان دندان انقدر بر حسن لب و دندان
او افزوده که این غزل بی اختیار در وصف او انشاد للمؤلفه باشد زیاده
لب او جام یاقوت ... ز رجان گوش تشنه دید چون شراب حرف
یاد عیشت تشنه می لبیک ازان لبان ... تشنه دید همه بهر صبح و ساحرف

در حلق شکوه چشم سخن گوش سرمه بخت ∴ ورنه بدار شکایت صد عجم کتاب حرف
از نامه حکایت گیتی درین بحر ∴ دیدار او نشست نمایان با حرف
تقویم جو بکشند یاران هم شعر ∴ بارینه کرد روش خود زبان لب حرف
ای جمال دانه خال سوخت ∴ خود حرف نقش خویش خورد چین زبان حرف
گویا که سود این شعرم شد دهان او ∴ زندان جو در دهن خود صد بحوا حرف
در شهر دبلن و از لطف او برید ∴ هم از کتاب زنج وطن چون اعراب حرف
در آن صحیفه شد ز نمای برف و تنخ ∴ از نقش خون نقش بخ از افتاب حرف
طالب گذشتم از حرف سر اجعت ∴ تو خود مگیر ز وطن هیچ باب حرف

دیگر مستر ریچ او نیز از شرفای عدالت است زن او مسس ریچ در فن نواختن موسیقی و ساز چنگ مهارت تمام دارد چند دفعه که وارد آنخانه شدم برای ضیافت طبع من بدان شغل اقدام و آنقدر سحرکاری نمود که حس در بدن من نماند و عقل از سر پرید در آن واحد انگشتهای آن دلربا سیر صد مقام میکردند مستر بال پسر بزرگ صاحب خانه و مستر الن و غال فرح فال اوست که مکرر ضیافت حاضری و چاشت دادم هر گونه امداد من نمودند

مستر بال

مستر بال بزرگ تا بام خانه دبلن از مادر خود جدا زندگی مینماید و اسم در شهر وضع معقول دارد مسس بال زن او بانوی صاحب جمال با سلیقه عمده خاندانست جوان جهازی که من بر آن عبره بحر ایرلند عزم کرده بودم جهاز با کشتی قاصدی بود و تعلق بمتابعت مستر بال دارد بسبب گذارش او جای خوب و آرام یافتیم اما یاران خودی مثل مستر ابکر و کپتان دیلی و کپتان دیر که جوانی شانزده هفده ساله در غایت حسن و جمال بود و از نهایت شیرینی شمایل من او را به هولی نوب یعنی جوان اهنی ملقب ساخته بودم و مستر قیس یار من و مستر هاردی خود تمام روز با من بودند و مراسم رهنمونی و سیر تماشای و سعی موفور در تعلیم زبان انگلش می نمودند و در اسفرجای من با قیمی الغایت میکوشیدند اگر شرح محاسن اخلاق ایشان کرده آید سخن باطناب کشد و این قطعه شعر که در شوق ملاقات و شورش اشتیاق ایشان انشاء کرده از ایرلند ترجمه آن بدبلن فرستاده بودم قدری معلوم می شود

للمؤلفه

صبا بگذری گر بدان شهر دلکش ∴ که هر کوچه اش چون بهشت است یا می
بوسعت چو دنیا زبینت چو اسما ∴ چو جنت نمو پسم چو دیر از نظامی

عدن زاغ او بحر مصر و صفاهان :: کهین باغ او نه کالدار نیامی
تنا عنش همه حسن و لطف و محبت :: روانش همه حکمت و علم سامی
بحسن و فطانت دلیجاست هر زن :: بدانش ارسطوست هر مرد حامی
بود شوهرش را صد دکیمادان :: محبطی شناسند اطفال عامی
پس از طوف آن جان حسن و مروت :: بیاران انجاز ما گو سلامی
فزون است شوقم اگرچه ز اربابنست :: ولی منبوانی ادای پیامی
شما گر فراموش کردید ما را :: بیاد شما ایم با شاد کامی
چو گل برکف ماست دایم بلندان :: بیاد شما ساغر دوست کامی
بوصف شما چون قلم تر زبانست :: بهر محفل و بزم صبحی و شامی
چو عهد ازل هست در گوش ما را :: نوای نوازشگرستان مدامی
خصوصاً از آن مریم ملک ایرن :: که نام قلیمات از و گشت نامی
بکد بانوی چون زبیدهٔ شه البکن :: بعصمت از و بهتر خدکامی
بهار از غنهٔ سبز خلق و خوش :: معطر کجا هست دری ز رزمنامی
دگر آن جوانمرد آزاده دیلی :: که و فوات ز دوات او ارکسامی

ابنش

انیس حریفان معین غریبان ∴ به بنگله روی و بلند دهٔ گامی
صدیقی است چون صبح اگرچه بهجا ∴ بدل از رو روز دشمن بنامی
دگر آن جوان نهیمی شما بل ∴ که علمان کنند طلعتش را غلامی
نقابست جو سرو در حو گلستان ∴ چو ریحان سر نو خط از سبز فامی
ز عقل و ادب بیتهی از فضول ∴ چو قول حکیمان متین و گرامی
دگر آن دو در حبس و ناهید بلبن ∴ که هستند در برج کالج شامی
یکی همچو گل تازه و خندان همیشه ∴ چو سوسن زبان آور و هم کلامی
دوم چون خم می نظاهر خموشی ∴ ز باطن خروشش است و جوشش تمامی
یکی زندگی ده بفتوای قانون ∴ تن ملک را نامیه سان مدامی
دم جان فزا چون مسیحا ز لعلش ∴ بدل مژدهٔ اندوه و بلکه عامی
نباشد چرا منتظم کار آن سپهر ∴ ز آن دو سعدست و روزی دوامی
هزاران بود باد زان گلستان ∴ که دارد چنین گونه گلهای نامی
نوکوی که نورست و در روی پروین ∴ سخنش و بیت و بابح جواهر بمقامی
یکی زان میان همچو زهره است حلی ∴ که در رقص از آن است این حامی

دگر نو گلی همچو بلبل غزل خوان ∴ که نغمش کند خوش شطیر و هوای
هنوز است انس و در قد کشیدن ∴ هنوز است آن غنچه در ابتدای
نه پستان سر اغند بیست بالاش ∴ نه از شاخ او قمری یابد گای
رسد تا فلک همچو سفی در بنایش ∴ چو در غنچه است زانگونه تای
دگر بس چه است آن که گر من کنم شرح ∴ بود حرف اطناب بالا کلای
ولیکن برد عاقبت طالب از بس ∴ که هست آن محب نا مهار اخای
خدایا توان آسمان زمین را ∴ که دارد چنین اختران جرای
ز آفات این آسمان فتنه بهنیش ∴ نگهدار محفوظ زر شاد کای

آغاز سفر انگلند بالجمله چنانچه گذشت شب پنجشنبه زبان را گذاشتم بعد نصف شب چهار ساعت لنگر برداشت بجایکه ما بین انگلند و ایرلند است تا آنکه اکثر در دو سه روز هم قطع نمیشود اما من بیک شبانه صبح سر از بالین برداشتم بمدد باد مراد در ده ساعت خود را بلنگرگاهی ها دیدم بنا برین از جهاز فرود آمده بذریعه خط دوستی بخانه مستر جکسن که بهترین منزلهای آن شهر است واسباب رفته فرود آمدم جکسن در اصل آزار است و صورت و سیرت خوش دارد

مرا عیب

مرا عیب دیده در صدد اخذ جبر بوده بحال من اعتنای نمی‌نمود و میخواست که مرا چند روز بهانه ها در آنخانه نگاه دارد از اتفاقات دو نفر از اعزه ابرلند با یک بانوی صاحب جمال و اخلاق نیز در آن خانه وارد بودند بر ماجرای من مطلع شده جکسن را ملامت نمودند و بحجره خود برده طعام و شراب بر سفره خود طلبیدند بعد دو پهر شب که باختلاط گذشت کرایه مثل کوچ و دو وزره خرج شراب و طعام که مرا در خانه جکسن بضرورت ماندن شد متحمل گردیده رخصت شدند **ذکر هالی از جزیره دیگر** بباید دانست که هالی از قبیل جزیره است زیرا که در سر حد انطرف او شعبه بحر یکه انش منعور بقدر عرض دریای کالنه است میباشد و منسوب به ویلز و ویلز حصه سوم جزیره انگلند است که یکی را انگلند و دویم را اسکات لند گویند و مجموع را گریت برطانیه بزرگ نامند شاهزاده ولیعهد لندن منسوب باین ویلز میباشد و در عهد شاهزادگی پرنس آف ویلز خوانده می‌شود شهر هالی بسیار کوچک و کثیف است اما بسبب معبر ویلز نامدار شده بالجمله روز شنبه ۲۴ شعبان بر سبیل کوچ نشسته روانه لندن شدم بعد قطع بیست و پنج میل معبر شعبه بحر که مذکور گذشت که فاصل میانه هالی هد و دیگر آ

پیش آمد از پشتی اندازه معمولی عبور کرده در شهر بگافی که بزرگتر و بهتر از اهالی همدانست
حاضری خوردم پس براه افتاده در شهر کینزلی جانب کردم کینزلی شهر خوبیست
و مکانهای خوب و استحکام تمام دارد سه طرف او را کوههای رفیع که
سر بفلک کشیده اند احاطه کرده طرف لندن دریای شیرین چون
گنگ عریض و زخار جاریست و مصب او بجوار شهر دیده میشود باوصف
این دور شهر بناهای از سنگ و آهک و یک سمت قلعچه بر وضع قدیم
که برجهای او بشکل الدآباد است دارد و بعد چاشت سوار شده در شهر
چستر که از شهرهای نامدار دیاره از کافی شصت و سه میل است
رسیده آن شب در آشخانه بزرگی بسر بردم این راه تمام کوهستان
رفیع بود چنانچه اکثر از کوچ زود آمده پیاده راه میرفتیم و همچنین بر طرف زمین
دیار همین قسم کوهستان است همه مزروع و چراگاه جانوران چون مردم
چستر باعتبار اهل زبان از قصد من آگاه وارسته چهار روز بانتظار من کرجی برده
هر صبح برای تفحص من بدان آشخانه می آمدند علی الصباح کپتن ولیمیک
و دو سه کس دیگر با من ملاقات کرده مرا بسیر شهر بردند خط شوقی

از کمانهای

از کمانهای آن شهر عجیب بر داشته شد **ذکر شهر چستر از شهرهای نامدار دیار**

معلوم باد چستر شهر بسیار قدیم است چنانچه گویند قبل از لندن دو صد
سال آباد و معموره بوده در اکثر اوضاع منفرد است و مناسبتی بسایر شهرهای
فرنگ ندارد کوچه های آن بی گل صاف و عریض مخصوص کوچ و سوارانست
و پیاده دران راه نمیروند و هر دو جانب کوچه دالانهای بیش از طویل
بقدر کوچه ساخته اند که ستونهای آن چوبی است و در روشنی ندارد و قصابها
و ماهی فروش و سبزی فروشها و اهل حرفه کمینه دران می نشینند بالای
سقف آن که از زمین کوچه چهار گز مرتفع است نیز همین قسم دالانهاست
که پشت آن حجره متصل دارد اهل حرفه عمده در انجا دکان دارند اکثر اشیا را
در حجره گذارند و روز بر صفه کرسی دار نشسته که مشرف بر کوچه است چنانچه
در میان صفه و حجره زیر سقف دوم راهی بعرض هیچ شش گز برای پیاده ساخته
که راهگذر زیر سایه از زحمت سوار و کوچ راه روند چون از کوچه بکوچه دیگر
رفتن خواهند از زینه ها پایین آیند و بالا روند در مداخل خانهای چستر برخلاف
انگلند و ایرلند همه رفیع و عالیشان است و هر خانه بوضعی و طرزی تازه ساخته شد

و در عقب خانه‌ها چار دیواری خورد و بجهت مثبوبات معمول است در خانه‌های
نو بجای ستونها چوبین سنگین بکار رفته در غایت سبکی و نزاکت بیشتر از قدیم
معمول گشته و همچنین گوشه‌های خانه در هر موضع که مقصد لطافت است بجای خشت سنگ
موضوع و این عمل بسبب اکثار سنگ در هر دو جزیره مرسوم است حتی که تقسیم
مزرعه‌ها و خندق آنها از سنگ کنند بالجمله بعد سیر شهر بخانه مستر فلنک که مجلس چاشت
و مجمع اکابر شهر در آنجا متصور شده بود رفتم بعد فراغ طعام مجلس رقص و سرود
انعقاد یافت دختر مستر فلنک ساز برازنش زوف خوب نواختند و دختران
مستر استینس نغمات دلکش سرودند بپایان مجلس هر یک از حضار برای روزهای
آینده وعده خواسته مستدعی چند روزه توقف در آن شهر شدند اما چون مرا
شوق مفرط برای سیر لندن بسبب قرب آن بود عذر خواسته نصف شب جمعه
شدم مستر فلنک همراه من آمده کرایه کوچ معین کرد و از صاحب کوچ التماس
نموده اقرار گرفت که زینت آینده مرا در موضع زینت همچنین در حلاف معمول
برای عجیونت فرود آورد دوشنبه ۲۴ در بلده استفورد که از شهر چهل فرسخ
میل است حاضری و در شهر دیگر که نام آن بخاطر نمانده و آشپزخانه بسیار نیک
دارد

دارد چاشت خورده بعد نصف شب در موضع مسطور رسیده بمهربانی آن
جوان سعادتمند خواب و آرام کردم روز دوشنبه شعبان سلطانی ۱۲ ماه صفوری
سنه عیسوی که بهجده سکم یک سال قمری از روز گذاشتن کلکته که آغاز سفر ما شد
منقضی شده بود بلندن رسیدیم و از گرد راه را بیمار گرفت اثر بیت که کپتان
رچردسن خانه داشت و نشان آن بدلیل فرستاده بود رفته با همجا فرود
آمدم چون منزل من در سرای درجه دویم بود بعد هفته به تنگ آمده همدران محله
منزلی دیگر گرفتم صاحب این منزل اتفاقاً و به طمع یافته در وی اسم مهمان سرای
که آنهم از مثل یا مند نقل کردم طعام و شراب و مکان و چاکرهای مثل مذکور خوب بودند
اما خرج بسیار داشت لهذا همدران حوالی منزلی کرایه کردم صاحب این مکان حجامی نبود
که همدران خانه‌اش حجره حمام گرم و سرد و سه زنانه و سه مردانه با حوض‌های سنگ مرمر
و جامه کن‌ها داشت او و زنش در خدمتگذاری من مشکور شدند و سرای جای غسل
آرام بود لهذا هفت ماه در آنجا بسر بردم بسبب تغیر سلوک او آنجا را
گذاشته دو ماه در سرک اکسفرد بیت و یکماه در آبرمارل استریت گذرانیدم
صاحب این دو خانه زنی بود ابرش و لالکی بنفشه حقیقته زنان برای خانه‌ها و کان سیر

اگرچه تماشای حسن و جمال در انجا بسیار کرده شد اما بالاخره از اوضاع ان زن
ترتیب بر داشته در راه بیس جا گرفتم این کوچه است تا فرد تمام تا بیابان
غنیمت زنان اوباش در ان ساکنه و بیست محله دورتر از ان از همین قسم مردم
پر است لهذا بعضی دوستان منع کردند و گمان بردند که اکابر لندن ترک
امد و رفت خانه من خواهند کرد اما چون مرا از انخانه ارام بود اعتنای بدان سخن
نکردم و مثنوی سحر را از صفت ان بر زبان اوردم **لمؤلفه** شب چون راز دار
عاشقان است ∴ شبانم را ازین بدعو ارانست ∴ چو خلوتهای شب در این کنج
زر از عاشقان بین با نفس بر کنج ∴ اتفاقا قیاس مردم غلط بر امد و چهارده ماه
با ارام تمام در انخانه اشرف زیرا که حرمت من در دل اکابر لندن کالنقش فی الحجر
شده بود و شیوع حرکتی سبک مخالف ازو احتمال نداشت سلوک الخارا
حمل بر کسب ارام و سهولت عیش کرده مرا معذور داشتند و قطع الفت نکردند
حتی بلکه زنان امرا که بازدید من معمول داشتند و چون فرود امدن زنان در خانه
مجردان مرسوم نیست تا در خانه آمده بعد تبلیغ سلام معاودت میکردند با انکه
مدت العمر از ان کوچه نگذشته بودند هم ترک عادت خود نموده بس شدید ملوک

از همجانه

در مضمون این بیت مثنوی

عشق

از همجانه دیده سه ماه در واد اشریت و دو ماه در بارک اشریت بودم
صاحبخانه اخرین قوم الیجان مرد عیال دار ملایم سخن نجیب اطوار بود و در خانه او
بفراغ بودم تا انکه حرکت من بقصد مراجعت هند ببلاد فرانس اتفاق شد مدت
اقامت دو سال نیم ماه و یازده روز بود **مجملی از روداد خود در لندن**
اما از روداد حال من در ان ایام مجملاً اینکه در اغاز ورود رقعه مستر دنداس
که وزیر هندوستان بود نوشته استدعای ملاقات کردم بی تامل تعین
وقت نموده در حین ملاقات تعظیم و تکریم لائق و بعد از ان در ومبلدن
قصبه ده میلی لندن بباغ خود ضیافت نمود لیدی جین دنداس زن او
که بکمال سیرت و جمال صورت در زنان لندن ممتاز و نجابت شیرین زبان
و ملایم حرکات است در ان مجالس مهمانداری من اشتغال داشت و بقاعده بزرگان
عالی منش دقیقه از دقایق تواضع و تلطف را فرو نمیگذاشت بعد یکدو روز
به بندگان شاهی عرض احوال کرده مرا بسلام اشرف برد **ذکر ملازمت بادشاه**
حضرت شاه و در دیگر بلکه افاق گردون تا ثبت بر نوازش غریب نوازی
که در ذات ان بزرگ طبعی است بقدر رسانید منهم تا تنها فرمودند

واذن حاضر شدن بدربار همیشه و اظهار خوشنودی از ملاقات کمترین نمودند
بعد این واقعه شاهزادگان و سایر امرا و اکثر اعزه شهر رغبت بملاقات من
کرده بتوجیهات شتافتند و بجهت انتشار نام نیک و استرضای مهمان
غریب که از فضایل طبعی انکلش است مکرر دعوت و ضیافت من کردند
بنابرین هر روز بجایی بودم از طعام و شراب و سرود و ساز انجا که بسبب وسعت
سلیقه انکلش و زبان بزیلی طبایع ان هر جا تازگی دارد حظ موفور بر میداشتم
عجب تر اینکه اهل ان محافل نیز از لطایف نظم من که بسبب جودت هوای
ان ملک و عدم فکر و تشویش و تماشای حسن های کامل و استماع نغمات
مسرت شامل و شوق مستمعان بی بهم میرسید و انها خیالات ارباب طبع
عجم در لباس الفاظ انکلش و نزد مردم انجا تازه و نو بود بسیار مسرور و خرم
میشدند و ان مضامین را بخاطر سپرده بیکدیگر نقل و نقل مجلسها می نمودند
تا کار بجایی رسید که هیچ محفل بزرگی بی من نبود و جزو ان مجالس شدم
هر که اراده چنین محفلی داشت و با من آشنا نبود واسطه ها بدا کرده طرح
ربط می انداخت چون ضیافت خانه ها و باغات متصل شهر مکرر بعمل امد
نزها

شروع بر تفصیل تماشا خانه ها و ضیافت ها و باغات و قصبات دور و دست
نمودند باین تقریب اکثر جاهای نامدار تا سی چهل میلی اطراف لندن و بعضی
سمت تا هشتاد میلی بر کوچه های خاصه شهر فا سیر کرده شد و در نفس شهر خود
تماشا خانه نماند که بکرات و مرات در ان سیر کرده باشم و تکت اپره و پلیهوس
یعنی اجازت نامه دخول انجا ها از زبان امرا انقدر میرسید که بجوانان انکلش تقسیم
میکردم بعد از بعضی بکار افتاده می ماند بنابرین خرج کرایه کوچ و تماشا خانه ها بر من
نیفتاد بلکه برابر کرایه خانه و خرج تماشا بیشی مخفی خرجی نبود بعضی اعزه در صدد
تواضع خانه نیز بودند اما چون نزاع و نفیس جا بکرایه برای من زر انها نبود
قبول نکردم و دختران صاحب جمال ان شهر خود همه مسطور من بودند و بسیاری
محبوبانه با من سلوک کرده بسبب مرا از لیل حسن خود میشنود و بسیار اتفاق
افتاده که دختری صاحب جمال با دو حسن صورت ممتاز بود و انکلش بسبب
کثرت شعرها در انملک با بی پروای مزاج خود بی بدان نیز در غافل
بودند بعد تحسین من مثل کسیکه از خواب بیدار شود یکا یک تنبه شده
بتفحص افتادند بعد استماع لطف سخن مرا صحیح یافته دربی اندر شده ام عشق

نخستین ایشان مستر چارلس کاکریل است که چون برادران غمخوار در سفرهای
من جهدها بلیغ مینمود دل میداشت خاطر حاضر بود و اکثر مهمانخانها
و مواضع دلپسند لندن بلکه انگلند را بتوجه رهنمائی او دیدم ازانجمله
سدلرس ویلز که در انجا رسن باز نامدار است دیرکس که نهرهای آب
و اداب حرکت این در مثنوی مذکور است و غیر نگوییم که ذکر او بعد ازین
آید و در اکسال بمهربانی او مهمانها بودم هفته نبود که صحبت جائیکه انواع
نعم و جمعی از پریجان مهوشان بر سفره ان بودند مرا شریک نمایند این مستر کاکرل
برادر کلونل کاکریلست که جانشین لارد کرنوالیس در حکمرانی هند بوده و خود
مستر کاکرل نیز سالها در هند بتجارت اشتغال داشته بکمال ثروت بعد ازین
وارد لندن گشت و از حرکات باز آمد بسکونت و ارام انجا دل بست
خانه امیرانه باغ و فرشهای عالی و زندگی بصفا و فراغ که بزرگترین
انگلش را در هند ممکن نیست مهیا دارد و همواره با امرا و وزرای لندن
هم صحبت و با ایشان جا بشب میخورد در شب میلاد پادشاه جشنی رجوع
لازم گرفته که زیاده از ده هزار روپیه خرج انست در جشن اخیر که دو هزار رونق

ازوداع

از وداع منعقد میشد حاضر بودم بعد فراغ صحبت رقص و ساز
هفتصد نفر اکابر و اشراف از زن و مرد بر سفره سبز یعنی طعام نصف شب
نشستند خبرین قسم نخ و انواع حلویات و شرابها و با وجود بودن
موسم میوه اقسام میوه تازه که بحکمت عملی در آتشخانها پیش رس حاصل
کنند و بسیار سنگین بها میباشد بر سفره چیده بودند با انکه بجز کبابها و اطعمه
سرد معمول ان سفره نیست شوربا و کباب مرغ گرما گرم مردم او بهر کس
میرسانیدند مستر کاکریل اگرچه خود زن و فرزندی ندارد اما وی را برادری است
که یازده اولاد از ذکور و اناث و زنی کدبانوی هوشیار دارد این ولدها
اکثر دختران و چون جوانان بهشت بشرین شمایل نیکو اخلاق با حیا و هنرمند
خصوصاً میس ان کاکریل دختر بزرگ که در حسن قد و رخسار طعنه بر حوران
اکثر میزند و در شمل لندن شهری از خوبان شمرده میشود خوبی لب و صباحت
رنگ و سیاهی چشم و موی او را اندکی از شعر می توان فهمید للمولفه
لب است این ای صنم یا بادهٔ ناب ؛ که عقل و هوش ها را برده از تاب
بجائی تاب ماند چون نشسته است ؛ ز حسن نیم رنگ مهتاب

زهر دو طرف آن سمین بناگوشش ∴ بر آتش آن از صبا زلف سیه تاب
بود با آینه از حلم طبیعتش ∴ عقارب پاسبان چاه سیماب
ز با خود صاحبان شاه جشنند ∴ ستاده ز رفع بدبین ز ارباب
ز درمانم بکش ای همنشین دست ∴ شفا ام منحصر ز ران در عناب
از آن چشم سیه کی جان برم لیک ∴ اگر صد جان دهد آن لعل خوش آب
ز عزم کعبه قصدت طالبا چیست ∴ نخستین سه که فکری کن در این باب
ماییدن ابروان تا کر ایست ∴ دلت چون بر گزیده جای محراب
و هم چنین سنتر کاکربل را خواهریست زن سنتر بلا یا که اولاد متعدد
دارد سه دختر و یک پسر خورد اترا ورا ندیدم زبان قلم از حسن صورت
و پاکی سیرت ایشان لال است خصوصاً دختر کوچک تر که از عقد
برادرزاد کرین بالفعل در جزیره سیلان بسر می برد سی چهل کس که در صد مهر
انتخاب مین ولران شهر حسن خبر نده اند و بنام هر یک غزلی برای
حفظ التعجب نظم کرده ام او سر دختر مهمان و این غزل مجملی از حسن آن
خبر رسان است لمؤلفه به بیداریست یارب بینم یا بخوابست این

بری

بد نهاد خسب چون منی را بی حجابست این ∴ اگر لندن چنین چون تبسم
درو حوران ∴ دگر لیدی گرتش هست حوری با صوابست ∴ این
نجر حوران اکر ابانند چنین جسم به یاحو ∴ قرین رنگ سیمی که گوی ماه
تابست این ∴ بباغ دهر کی سروی چنین و معتدل قامت
و گر از آسمان گویم که ماهی کذب و لافست این ∴ رخست این یا قمر
یا صبحدم یا آفتابست این ∴ شبست این یا که سنبل یا که مو یا
مشکنابست این ∴ ز لعل تنگ بنشش هر که دیده تو شنیده باز
دهی گر شربت خضر و مسیحالش عقابست این ∴ اگر از ضوای شهدان
لب و دندان بر بارتش ∴ مسیحا کی اند از طبیبان عیش است این
ز بس شیرین نمودست کام جان طالب ز خندش ∴ کسی گر تلخی مرگ
ز لحدین پس عجایبست این   از جمله لطفهای سنتر کاکربل یکی این است
که در یک شب با لشان که اثرف لندن برای سه چار ماه بر خود لازم
و موسوم دارند مرا نیز یک ز بود که زیر کوچ سرکرده چهار اسبه خود
که به تیز روی و سهولت حرکت در آن شهر مشهور است ردیف ساخته چه آید

بسیاری از مواضع را که بدیدن آن افسوس بود مرا نمود **ذکر سفر**
الکفو دار العلم لندن سه شنبه ۱ جمادی الاول سنه ۱۲۱۵ بود که این
سو اتفاق افتاد از ور در شهر وُنزره که خاص سلاطین انگلند است مقام
شد هر روز بپارک ونزره و مساکن و مسجد عبادت خانه شاهی را که در قلعه
و از سیرهای نامزد این جزیره است سیر سنوق نمودم در قلعه ایوان هاست
که هر یک خاص سلطانی از اسلاف است کلاه و سریر و اسلحه تماشای
مستعمله آن بادشاه که از تحائف عالم است در آن ایوان بنوعی چیده اند

لمؤلفه
تو گوئی منتظر هستند بازش ... بجنبد ابد همین دم از قرارش

از انجمله در ایوان کتاب تصاویری منقش ببست چهار زن صاحب جمال زنده اند
که منظور نظران سلطان عاشق بوده و همه زن حیات از مصوران جادو قلم
سحر کار در اوایل که بر کشور دل او مسلط شده بودند کشیده همواره در پیش
نظر خود میداشت روز دیگر در باغ سترادبن وزیر اعظم که پر از میوه
ان ملک بود جاشت کرده شد انجیر این باغ بسیار شاداب
و بالیده می شود و فور دارد درختان میوه هند و چین و امریکا که هنوز
بار ننهاده

بار نیاورده اند در کلدانها بسیار دیده شد که در زمستان بخانهای شیشه گذارند
بعضی به بزرگی درخت انبه که تازه بار آورده باشد بود پنجشنبه متصل
اوقات در باغ مستر کلارک که از اصحاب میدان است جاشت و جواب
کردیم باغ مستر کلارک پر از میوه بود و دختران او بنواختن ساز و نغمات
دلکش حظ بخش داشتند روز جمعه نیمه روز باکسفورد رسیده در مهمان سرای موسوم
به اسنار فرود آمدیم **ذکر مدرسه های اکسفرد** اکسفرد شهر نامدار دار العلم است
عمارات آن تمام از سنگ سرخ اکثر بوضع گرجه های عمده نمود کوچه ها
وسیع با انتظام دو طرف قطار درختان موزون دکانها با صفا و رونق
مردم از هر طرف برای تحصیل علوم شریفه در آن آیند بیست و سه مدرسه عالی
که با هر یک کتابخانه است نوشتی و یک کتابخانه فقط که ده صد هزار کتاب
از هر علم و زبان در آنست از انجمله ده هزار کتاب فارسی و عربی از علوم اسلامی
با کسان استفاده از آن در زبان آنده در آن نباشد مر واحد از آن بیست و چهار را
کالج و مجموع را یونیورشتی یعنی مجموعه کامل از هر علم گویند در آن شهر نباشد سوای آن
عمارتیست برای رصد ابزروتری خوانند و فلسفه حکمت بسیار در اوضاع آن سعی کنند

و صدها آلات رصد هر کوکبی و ستاره نیمی بزرگ که آدمی بر راه زینه‌ها
اندرون آن رفته آن ستاره تواند دید در آنجا گذاشته و عمارتی برای ساختن
تشریح و تحصیل آن علم است که اناتمی نامند و سرورکرک بیک که فقط
مشاهده لقای او سرور ارد با شادی آن قیام دارد و بتوجه بلیغ از شاگردان
او سند دان تا پس سیران مکان تجربه‌ها کرده شد حظ بسیار برداشتم تجدیدی
که اگر مرا استعداد تحصیل آن علم می‌بود از آن مکان هرگز تجاوز نکردم
در این عمارت ایوانی بزرگ فقط برای تشریح استخوان است استخوان‌بندی
انسان و اسب و میمون و ماهی و هر جانور مشهور از چرنده و پرنده موافق
ترکیب طبیعی در آن آویخته و نهاده‌اند ایوان دیگر مخصوص تشریح رگ
و اعصاب انسان از زن و مرد و کودک تمام قد است که در بعضی رگها مجسم
زرد و در بعضی سرخ موافق رنگ غذا پر کرده‌اند در این جا عصب بزرگ
دیدم که سر آن بجمله سر آدمی پیوسته و خود با استخوان پشت چسبیده است
شاخی از آن بطرف دست راست تا انگشتان و شاخی بطرف دست چپ
و شاخی بپای راست تا انگشتان و شاخی بپای چپ رفته و شاخهای خرد
دیگر داشت

دیگر داشت که جابجای بدن ممتد بود اصل عصب شاخه هزارها بود و هم چنین
ایوانی برای تشریح بدن انسان عضو عضو جدا جدا پر کرده بموم که آنچه
در تمام قد معبر نشود از این واضح گردد و در ایوانی خود اعضای انسان
نخست قطعه قطعه در شیشه‌های شراب گذاشته‌اند که اگر امری از تشریح‌های
مفصلی مبهم ماند از این گشاید در این ایوان دو بچه دیدم که سر هر دو از طرف بالا
و پای یکی در دیگر چسبیده بود و این سبب تعذر زادن زنده مادر آنها
مرد بعد مردن شکم او را پاره کرده بچهار قسم سقط یافتند بعد از آن شکم او را
معه بچه‌ها بهمان قسم در شراب نگاه داشتند در ورزش‌خانه این عمارت
که محل ساختن تشریح است دیدم که چند مرده آدمی در دست کارگرانند
و شمعی مومی در آنجا می‌سوخت که موم آن را از آن گوشت و استخوان
مرده‌ها حاصل کرده بودند بعد از آن بایوانی بردند که اعضای بیماران تا آن
و آن بیماری که موجب هلاک گشته در آن نهاده بودند از آن جمله استخوان
کاسه‌ها و دست و پای آتشکی‌ها بود سوراخ سوراخ شده و بعضی جا پوسیده
و دیگر زهره آدمی که آنقدر سنگ در آن مشکون شد و بعضی جا که محل نصب صفرا نهاده

موجب هلاک کشت و بار سنک مثانه به بزرکی تخم قازی که از طفل یازده ساله
موضع ما بین غور بین را شکافته برآورده بودند و او زنده ماند و شش های
زخمی مسلول و جگرهای ذبیله دارد و امثال انقدر بنظر آمده که اگر اندک
شرح شود دراز گردد **محلی از رای اکلس در اشغال در اعضای باطنی ادمی**
محلی از رای ایشان در سبب خلقت اعضای باطنی انقدر که در ان مجلس
معلوم شد انیکه جگر برای تولید صفرا است و لطیف غذا و تقسیم ان مطلقا
دخل ندارد صفرا در ان متولد شده زهره که زیر ان چسبیده است ریزد
و خلقت شش بجهت تنفس و کسب هوای تازه و دل برای تولید خون
و روده قلنج بجهت حفظ فضلات و مستقیم برای دفع و صمایم واسطه
مصب صفرا از زهره بمعده است تا چون غذا در معده ادمی قرار کرد
صفرا از راه معده ریخته از اثرش ابه ساز و ان زرداب از انجا بروده
اثنا عشری رود و پس هضم شده و فضول بقولنج منحدر گردد و صاف
بعضوی که چون پرده و در زیر روده ها اویخته است اید میان ان پرده
و روده اثنا عشری دو رک واسطه اند غذا بقوت جذب ان پرده

در انها در اید

در انها در اید و از پرده شروع بچون شدن کشته براه رکهای که با استخوان پشت
چسبیده اند به نیمه دل رود رنگ او در ان وقت زرد مایل بسیاهی مکدر است
پس براه رکها بشش اید و موجب تحریک و بیرون تحریک شش و ان تحریک موجب
تصفیه خون گردد کویند که دود بخارها از راه نفس بیرون روند از انجا از ره شرائین
به تمام بدن دود و بهر عضوی از اعضای بدن بواسطه رکهای غیر شراین
غذا دهد پس براه همان قسم رکها به نیمه دیکر دل باز گردد در ین محل شرح و تنقیه
و خون کامل عیار کشته در حین این رفتن و امدن بواسطه رکهای ماسا
زرداب از و جدا شده بکرده اید و از ان بمثانه رفته بول و دفع شود بالجمله
شنبه و یکشنبه با این تماشا و جهانی سیر طلبات که از طلبه نامداران شهر و حوالی
ازاد نیکو نهاد است و سیر و الکلیکیت موصوف گذشت چون در وقت
مدرسان و جمیع طلبه بباغات اطراف رفته موسم تعطیل بود روز دوشنبه
از انجا بر امده بیلده دوزماک تحایه سنز طولی که از سر جای این نواح است
تردد اید یم و سیر بلیم برک که بدوک باره منسوب است رفتیم **ذکر بالیم برک**
لی عجایب سخن سازی در روی زمین مثل این برک مقالی نیست

جلوه برجهای لندن او بره و انچه سابق دیده بودم بعد تماشای ان از نظر
محو شد دایره اش چهارده میل و دوره عمارات ان ململ ادب بر نظر ۷
جانب های عمارت بسیار عالیست اما از اندرون این عمارت
نهرهای متعدد در این برج جاریست خصوص یک دریاچه عالی که بلبلهای
باغستان و شکوه بران بسته اند متصل بان میلی است که نقاد و لکر
و قطر ان شش زرع از سنگ عمارت کرده اند و بر زیر ان شکل دوک
بانی عمارت از سنگ مرمر خام قد بر تراشیده نصب نموده دوک مذکور
سپه سالار کوئن ان ملکه انگلند بوده و دشمنان ناجی را از انگلند رانده
خلقهای بزرگ فتح کرده در عوض ان زمین این برج و مداخل پنجاه هزار روپیه
سالیانه بجهت خبرگیری ان اقطاع یافت و صحن درختان برج مذکور
مطابق نقشه صفوف افواجست که دوک مسطور در مقابل دشمنان اراسته بود
و ایضاً در اندرون عمارت صفحه های بزرگ از نقشه جنگهای او که بنساجی
از ابریشم های رنگارنگ مصور کرده اند بسیار احسن بناظران را خیره
میکند بعد طواف برج مذکور بر کوه بر سر جای مستر بلولی نشسته بیرکاک

خوامزان

خوامزان مستر بیحل که دوست قدیم و در لکهنو متوجه خبرگیری خانه من است
بجهت اتفاق نیروار بود از دیدن دیدار او بسیار خوشنود گشتم و از حرکات
جمیل و سکنات دلپذیر او حظ وافر بردم روز شنبه کرنل کاک شوهر
ان بانوی سنجیده اطوار بباغ خود برد و ضیافت طبع و روح مرزد بایستی
بجا اورد روز چهارشنبه مستر اسرتین که جوان جمیل خوش اخلاق و در خانه
مستر ملولی و کرنل کاک نیز یک جا نشست بود بباغ خود دعوت کرد
و چون مستر اسرتین تقدر ده دوازده هزار بیگهه زمین سرزمین املاک
واکثر شغل شکار اشتغال داشت و اسباب ان از بندوق و سگان شکاری
و اسپ های معلم و البته شکار بوفور مهیا دارد از اول صبح تا شام از خانه کرنل کاک
ما را بشکار برد گاهی سوار و گاهی پیاده در مزرعها و صحراها در میدان در گردش بودیم
در عرصه به نهایت دراج و خرگوش به بندوق زده شد ۱۱

ذکر وضع شکار انگلش و شکار اسپ های ایشان

معلوم باد که در مملکت
مگر در املاک خود شکار ممنوع است بحدی که کسی در ملک غیر تا پنج گوش زند
قصابان او را از خلق گشند و ضعیف شکار انگلش بر دو قسم است یکی بندوق با عات

شغالان یلی بندوق چون بوی خرگوش یا دراج و امثال او برند به بینی شغالان رسد
چار دوران خاموش بی صدا ایستاده شوند و نوک بینی از هر جانب
بطرف شکار کنند درانوقت شکاریان خبردار شده تهیه بندوق زدن
میکنند و بمجرد حرکت شکار اول جمع میزنند چنانچه گاهی دراج یک
تیر بندوق می افتد ملاحظه افعال طبعی و تعلیم بشر این شغالان مرا بسیار عجب
ول شده بود و گمان میکنم که بهترین شکار بدین وضع است شنیده شد
که بعضی شغالان انقدر تند شده که در حین جستن از دیوار مزرعه قرب شکار
تا به رخش کرده از خوف رم او از عین فعل جستن وا می جهند و خود را
بر دیوار مزرعه گرفته شکاری را خبردار میسازند دویم انکه شغالان در عقب
شغال یا روباه و خرگوش و امثال ان افتاده هر جا اورده میروند و سواران
از عقب ایشان تا بشکار رسند اگر فی المثل شکار بمکر در بیشه است و از
عبره رودخانه شنا عبور کند شغالان تا به حس کرده بیرحمت نمایند و اگر
سوراخی خرد اگر ان سوراخ فراخ است شغالان خود را اندرون رفته
او را بیرون کنند و اگر تنگ است دور او حلقه کنند تا سواران رسیده
به میل

به میل و جانب کاویده او را برارند فی الحال شان شکار را انقدر شمات داده
ولی غلط است که شکار بیچاره از کوه و میدان بدهان رفته در خانهای مردم
خزند و ارباب شکاریان در هر دو قسم از جوی و خندق چهار پنج گز عرض
و دیوار قد ادم پروا نمی کنند ولی تهیه جستن خود را از اطراف میکنند و هم چنین
در شکلی ها و غیره. رودخانها التوتش فندیب در قدم ورای او نهم میرسد
بالجمله بعد معاودت از شکار بر جا نشستیم و ان محبوب ذو النوار یعنی
مستر تالک هم مجمع را بنور حضور خود منور داشت کباب گوشت گوسفند
دران روز بخوردان اند که لذت ان مدت العمر بخاطر خواهد ماند و با صف
چاشت با امرای لندن با هر دو بدان خوبی گوشت نخورده بودم چه قسم
گوشت شکار و میوه های خوب هم بران بوده بود پنجشنبه حاضری در بلده
ضیگ ترس و چاشت در بلده استو نجانه یکی از اغره کرده خواب
در سیرن اکتو باغ مستر کاکریل نمودم که تل کاکریل عمارت بالکره
در ین باغ ساخته که بیش از ثروت او مستر کاکریل از همه ورثه خاص
خود کرده خریده است و در فرز در غایت صفا و وسعت در انجا گند

یکشنبه باغ هیمپتن کورت مشهور بمقاله دعوت طعام رقم چون در لندن
قرار یافته بود که هرگاه بدانجا رسم هفته ما او گذرانم مستدعی انفاقی
وعده شده مرا نگهداشت از وفور میوه ان باغ و نعم خوان هیمپتن
خصوصا خوبی گوشت و پنیر و شیر و مسکه قلم شرح نتوان داد

ذکر خوبی باغ هیمپتن و دوری ان ان ایوانیست که اکثر از سنگ مرمر
می باشد و از چهار طرف اورسی ها ائینه و پنجره طلای شکل دام ماهی
برای منع هوام و پرنده های خانگی و گذر باد بر پنا قد دارد این ایوان
مخصوص کارخانه شیر در هر باغی معمول میباشد و تعلق بزنان ازینجهت بسیار
صفا و پاکیزگی میدارد درین باغ بسیار منبع ساخته زنده حوض های
سنگ مرمر دارد که شیر دران ریزند و گره و پنیر گیرند و پنیر سازند
و هم سکوهای سنگ مرمر برای نشستن زنان دران موضوع است هر روز
برای تماشا انجا امده نشینند و قدری وقت بدان شغل گذرانند عمارت
این باغ راست نشستن خود تخته نشینه و ائینه های بزرگ خوش قطع
و چهل چراغهای بلورین و قالین ها و هر چیز شاهانه نوران گذشته
تا بهشت

بهشت مجموع انقدر مطبوع و دلپذیر است و بحدی صاف و پاک مینماید
که بخاطر ما طرسید که امسکن پریان است و مردم انجا الی اکل و شرب
زندگی کنند و حاجت به فضول ریختن و کثافت کردن ندارند
یکسمت ان باغ بکوهستان پیوسته است راهی باریک برای بالا
رفتن کوه و بعضی مواضع او را که قابل سیر بوده صاف و مسطح کرده نشیمن ساخته اند
چشمه های انرا هم متصل کرده بحوضی بزرگ مربع که برای همین کار ساخته شده
و دوران جلو ستان است ریخته از ان حوض ذو نهرها صفا که پلهای اهنین
خوشنما بران ها بسته اند بر زمین باغ جاری میشود و در عمارت هم هر جا که خواهی
شیر دهان شعبه اب موجود است هیمپتن سه چهار ماه در لندن
و باقی در املکان بهشت نشان بفراغی زندگانی میکنند که سلاطین افاق را
کاهی میسر نبوده جمیع ضروریات از خوراکی مردم و علیق دواب از زراعت
و شراب از زمین متعلقه ان باغ حاصل می شود تا نصف روز پنجشنبه
۲۵ در انجا بودم انچه حق مهمان نوازیست باقصی الغایت بعمل آورد و تعهد
ذمه گرفتن اخراجات لندن مصر بود چون حاجتی نبود عذر خواستم

ورخصت شدم مستر کالریل میخواست که از انجا بشهر کنت رفته چندی
با او بسر برم ما چون او را فراغ از کارهای املاک رو ندهد مرا به تماشای
شهر بت و کیمبرج و همنه وغیره مواضع مشهور انگلند برد اما چون مرا
خار خار محبت یکی از خوبان لندن در دل محکم بود بیش از ان صبر
نتوانسته معاودت بشهر کردم روز جمعه که وارد لندن شدم عبور من
بر شهر شلی که از شهرهای پسندیده انگلند است افتاد ذکر خوبی شهر شلی
دریای تمز که زیر لندن است اینجا هم درمیان دو کوه می گذرد پلی از سنگ سفید
بران بسته اند با لطف کاری که هر دو طرف دریا دامنه‌های کوه سبزه زار
و درختان موزون و بقطار و تفرجگاه است و هوای اینجا هم چون گلگشتی
ابرش در چمن گلشن نشاط انگیز و غم زداست بعد ورود بلندن
چون بان خوب روی گلعذار ان ملاقات شد خامه عشق بر جان بی اختیار
باین غزل نشید خوان گردید از نغمه‌های عجایب نشاط زدای شوخ خبری بخاطر نماند
لمؤلفه رهی ای بخت فرخ فال بیدار ∴ مبادت گه بخواب غم سر و کار
سرت بادا بر از اسرار ارشتی ∴ که آوردی مرا تا شهر دلدار

ده ارچه اصل عیش شهرها است ∴ چه باشد بی بهشتش شهر کیمیا کار
اگر در اسعد انوار علمیست ∴ ز نور حسن انگلند و دیر بار
بلندیم برگ که خلد برین است ∴ چو هی برکش کجا خوبان ستار
ز میوه گرچه پر بد باغ هاشن ∴ چه سود از آن چو خالی بود از یار
شکاریان دراج و خرگوش ∴ چه ارزد با شکار جان هشیار
همان اشغال نرد و گنجفه کی ∴ زند دم با ملی منجره کار
فضای سبزه شلی و دو وش ∴ بسیر روی جا چه است بیکار
غزال و آهوان دشت جانا ∴ بسنجد عقل با آن چشم بیمار
سهی سرو و تذرو کوهساری ∴ کجا و آن خرام و قد هموار
ز طوطی و ز بلبل کی شنیده است ∴ چنین خوش نغمه کس با نغز گفتار
ز گلها و ز میوه خود کدام است ∴ که اندر باغ حسنش نیست بر بار
چو خوبیها همه در وصف طالب ∴ دگر ذیلش ز لطف مگذار زنهار
اعانت دیگر مستر کالریل بمن اینکه در حین معاودت بوطن بسو خشکی
و راههای خطرناک در پیش بود میخواستم که اشیای خود را صندوق سازم

و بجهت سبکباری انهارا بر مردم بیاشمم منع بلیغ کرد و رسانیدن این بردمه
خود گرفته از مین بپاشاند و بمحافظتی که زیاده از ان متصور نیست در صندوق
مضبوط کرده بهند فرستاد و ان شیابی نقصانی و از هوای دریای در کلکته
بمن رسیدند دیگر مسیس بلودن است و مستر بلودن شوهر او در هند
از سرداران فوج و بعضی اوقات سفیر دربار وزیر بوده حالا در لندن خانه
و اوضاع لایقی و زندگی بصفا و فراخ دارد و همواره دعوت ابنده
و رونده با و جمع جاشت میکند ارکان و اولاد اوی بسبب نیکنامی و
خوش سلوکی منصب در لکری برای او خواهان و در صدد و قانونی وقت اند
از جمله دولتهای کمیاب که نصیب مسیس بلودن گشته یکی اینکه یازده
نفر اولاد که اکثر جوانان شیرین شمایل و خوش کردار همه با اسم در مقام
صداقت بلکه عشق اند خدا بدو داده از انجمله مرا با ولیم بلودن پسر
سابق و امه بلودن دختر سابق که در فن رقص و علم موسیقی
بی نظیر است محبت باقراط بوده و در صفه صوفی بلودن دبیرث
بلودن که یکی در اختراع ظرایف و ابداع لطایف شمار رود یک

در نوازش

در نوازش دف و چنگ بی اتبارات اشعارات از انجمله این غزل
لمولفه با جان بعهد و لندن و دلبرش داده ایم ∴ و زجور و باغ و قصر
خیان دل گشاده ایم ∴ یازی رسر و سدره طوبی نمیکنم ∴ ما زیر ظل
سرو خدان ایستاده ایم ∴ زین انحراف شیخ حرم گر ملول شد
خوش باد ببر زبر گرد در افتاده ایم ∴ بر کن قدح زمی اگر شد بدین نحو
ممنوع ما زدین کهن خویش زیاده ایم ∴ گر بهترین عمر تلف شد بعشق بسند
حه غم از ان که جون نبلا فی نشاده ایم ∴ تشکین کمند زلف صفا با
خوش شب روان ∴ برگردنش زبهر اعانت نهاده ایم ∴ چون لعل
اوست همچو مسیحا جانبخش ∴ حه فکر از انکه عمر نواز دست داده ایم
ای عاد صفت در سر با عشق طالبان ∴ اندر ازل جو لوبه با داغ زاده ایم
و هم چنین مسیس بلودن را خواهرست زن اومرل بملنش که دو پسر
یک دختر جوان سعادتمند صاحب جمال که فقط دیدارشان سرور ارد
از روز ورود آمده اند نز با و فطانت مسیس بملن و کدبانوی مسیس بلودن
زنی ندیده ام و او مرل نیز بسیار خوش طبع ظریف و دانشمند است

بالجمله من اکثر مهمان سفره احسان مسس بلودن بودم و طعامهای لذیذ
خاصه آن ملک و هندی هر دو در آنجا بسیار خوردم و اکثر تماشاخانهها
خصوص واکسال را که بسیار پسندیده آمد در آغاز ورود او بتوجه او سیر کردم
و چون بانوی مذکوره کثیر الاحباب و آراسته نشینی و صحبت داری معتاد است
زنان آغره و اشراف بعد فراغ طعام در آنجا و اسمع آمده هر شب مجلس بازی
و سرود و نغمه بلکه در مرتبه صحبت رقص منعقد میکرد لهذا استماع نغمات
و التذاذ فیض صحبت و تماشای حسن و جمال هم بیش از هر جا در آنخانه
نمودم از آنجمله نبیله مراد بتان محبت بهم رسید یکی مسس هیدیست
که این غزل بیت بیت بمبالغه وصف الحال اوست لمولفه دل میبری
زمردم از صد کرشمه نگارا ۞ زان حسن رخ شکیلم با نغمه دل آرا ۞ یاران نمط
لطافت طبعتان سادگی فطرت ۞ با شوخی که هندست اندر هر اشعارا
یاران خرام رفتار وان نو نهند چون قند ۞ یاران لباس حسیان زیبا قد و مس ارا
داود الحمودی این چو موم آهنک ۞ خواهش چو موم سازد در دل چو سنگ خارا
حیف سماع لحنش زنده شود چو مرده ۞ بخشد لی ز دید حسن احجام مرده ما را
و از صفت

در وصف نغمش این بس در شهر تشل لندن ۞ چون بکنند و انبار خوردم زد بر نمس ما را
طالب همین نه زلدادۀ شب نیجر مس هیند ۞ وادی اکه بودش صد ملک محو دارا
دوم مسس انسترزه این غزل مخبر جمال اوست ۞ حال دل با چون شود
اکنون که گردی الصنم ۞ حسن و جمال بوعی با صوت داودی بهم داود را
چندان جمال کی بود انجاب کمال ۞ ور بود یوسف را جمال کی بد چنان صوت نغم
شیرین چو جان دلکش جو روش مانند ترنم های او ۞ کیان شتاب ابا بود عهدش بسی
کوتاه و کم ۞ با خنن کی بردل ز لحن وا ملکه قدم والبن لنی ۞ هرگز شنیدی یا
نیمدیح مرغی کشند اهل کرم ۞ ملک دو عالم را گرو طالب کند لی کفت کو
گر از مسس انسترزه ادمی بشنود بلدم نعم ۞ مسس انسترزه برادر زاده او مر ل
ملتن و زن کرنل انسترزه است که در جنل انواح فاتح اسکندریه و مصر و از
سرداران انجا بوده و لحن و صوت او بهتر از هر کسی است که در بلاد فرنک
و روم قدیم شنیده ام حتی آنکه خوانندگی مردم بلکه مردم با هیچ مسس ملنن که
بهترین خوانندگان تماشاخانههای لندن و مردم روم قدیم که مخزن علم موسیقی
و در بیان کل عالم ممتاز است و تحصیل علم موسیقی در آن ملک ها نموده اند

مقابل او حلم صوت آسیا دارد و تحریرهای مقامات او و چنانچه از ابیات این
قصیده که در مدح صفیه او منظوم است معلوم شود موسیقی هندیان بسیار بابا است

لمؤلفه
نوای خوشت با نکوئیش اندر آید ⁂ ز برگ و نوا دل بباید بریدن
جهان سوختی همچو دیپک ز گرمی ⁂ شد بار لال لبت گر متضمن
کند جان رفته بتن گر باواز ⁂ ز حد بیابه طبیعت درو ی مکمن
نه تنها کند جان مردم به تنها ⁂ ز جریان کند آب و مرغ از زمین
شد از یاد نغمات داود و صوتش ⁂ که عاقل نسنجد خبر با معاین
اگر در میان اند در نقش کامل ⁂ و گر در اثر راگ هندی است بر فن
توان هر دو طرزی که بد خاص ان دو ⁂ بلندان نمودی روا خاص یکتن

بعد از این انسیره مس هند مذکور است که با لتت ایشان بنظر رسیده
و از عجائب اتفاقات اینکه این هر دو نادره سحرکار در حسن صورت نیز ممتاز
و از غایت خوبی با مهر فلک انباز اند ذکر سماع کامل نسبی این هر دو که از یک
مجلس و جمعی دیگر امثال ایشان حاضر بودند خواندگی شد ذوقی و وجدی
دست داد که در سماع نغمات بهشت زیاده ازین سرور و اثر متصور نیست
می

مس سید با والده و دختر بین با پدری خود بشنا دلکردهی لندن می ماند در بنولا
برای نقش شهر آمده بود بالنیم ماه مس سید با والده و دختر بین و من هم
از خدمت کمپنی جاح رخصت شده عازم هند بودم لهذا مس سید بلوچ دران گفت
من برای این هر دو نوبت نوع محلی از سرود و ساز منعقد میسازم
و اکثر خوانندگان مشهور را دعوت میکنم تا لذت این سماع در گوش فلانی
یعنی مخلص داعیه ماند چون مس سید در آغاز شباب و طبعی کثیر العجب مصداق
این بیت عرب که در زند کار خزان سلسله ری نمرد خویش در قصیده
نظم نموده شد
این الولس ام تنلحن صاحبا ⁂ ارداهن بعاری
الحب من ازل یعنی کجا بندان ربا عروسان که نکاح هوشیاران در امی آمدند
یعنی تعبیر بجو دان عشق و دردمندان محبت التفات نمیکردند و ازدواج ایشان بود
شرف باده محبت از ازل و بدایت ایجاد و مست بودن و دختر ایشان
نبر قشق القلب مفهوم بیت دیگر ان قصیده
حل الصبابة فی فؤاد صعبها
انت فی الحی بالغزلان والغزل یعنی محل محبت و دودکاه عشق بود
انخانه که من برورش یافتم در ان و همین که از سر نابرگرفتند مرا انس گرفتم

[illegible]

تیر الان شوخ چشم و غزال سرای یعنی شد کار حدیث عشق از سر دو طرف
درین یکیم ماه بصحبت هم خو عادت شده بعد و بهر شب وعده
مفارقت بود سرودهای دردناک عاشقانه بر زبان می آوردند
گاهی سر روی یکدیگر دیده و از فراق جان گدازی یاد آورده اشک حسرت
بر رخ لاله گون روان میکردند تا برین آواز خوانندگی آن بجدی
ترقی کرده بود که گاهی از آن هم الفت سرود شنیده شده در اهل
مجلس آنقدر اثر نمود که بی تاب و توان گشته عقل باختند و مردم بتشخیص روز
ضبط خود می نمودند بعد نصف شب که آواز گوهر مس سید گوش همدمان
یعنی آن بیخ تنیش دختران هم مثال را زلزل داد خود کار آورده
و کنایه در گذشته بهای های در گریه افتادند حضار مشاهده این حالت بیر
آغاز ناله کرده در و دیوار در گریستن شد و آواز الفراق از هر طرف
بگوش میرسید شور و ولوله از اهل مجلس زرجاگران حاضرین که الست دخو؟ و
سواری توقف حاضر و بلکه جا مجتمع آمده بودند اثر کرده انها را هم بگریستن
آورده حالتی عارض شد که به تحریر درست نیاید لمولفه تا قیامت

از لب بسم

کز لب بسم این کلام ٭ صد قیامت بگذرد وین ناتمام سوم مس ستاره
استیگن مولد او شد صورت بوده پدرش سالها بحکومت انجا قیام
داشت در حسن صورت ممتاز است زنگی صبح نمکین با خشمی چون غزال مشکین
جمع کرده از منظوران من و این غزل در صفت اوست منقطع غزل بنام
مشتری زده یکی از البران مس بلو درن است که دعوی عشق او میکند لمولفه
حلاوت طبع خود ای همنشین شد جلوه گر امشب ٭ دنیا با موی مشکین روی
ستاره است در لطف امشب ٭ ملک را از فلک گر بال و پر بشود زعجب نبود
که معراج جمالش راست سدره زیر پا امشب ٭ زبس حرص تماشایش نگاه ناظران مردم
چو طفل از پنج پا افتد بروی یکدگر امشب ٭ چه باشد گر کسی را فتنها در سر که
می بینم ٭ ببانگ مجلس دو صد کس است بین برخشم زر امشب ٭ خداوندا چه تلخیها
مرا در کام جان خواهد ٭ که ریزد زیرپای شد لبش زان لعل تر امشب
جدا گو به صبح خواهد شد مرا نزو نمیدانم ٭ که از دیگر شبان دارم بشب غم بیتر امشب
چهارم مس تنوری دختر مستر تنوری که خدمت در لکهنو از جانب انکلش اقتدار
داشت در حسن سراجعت بوطن جهاز او در ولایت جنجل بسنگ خورده

عنایت و با اکثر رفقا اشناه و یلاک است گویند چنین شان گوشت او را کباب کرده
خوردند پس هنوری بسبب عدم وارث در خانه مستر ملکیف که از در کمران
کمپنی است بر بندر نایب اواره حسن جمال او در اطراف اشتهار دارد
لطیفه روزی در باغ مستر ملکف مذکور دوازده میلی لندن مهمان بودیم
بعد طعام بسیر باغ برآمدند چون موسم تابستان بود زیر درختی بلند که همواره
نشیمن ایشان بود سفره چای و قهوه انداخته و دران نشستند مستر ملکف
رو بمن کرده بجهت اشناه گفت این درخت از نوع درختانیست که بر زمین
پهن می شوند تا می قدمی کشند بلند شدن این عجیب نیست گفتم محل استعجاب نیست
زیرا که اگر من هم همنشین با مثل شما جاهای غیب خاصه مس هنوری بودم
ازین درخت سر را بلند تر میکشیدم حاضرین بخنده افتادند و لطف گفتار
مرا پسندیدند بنجم مس ملکف دختر مستر نیلد و کمتر سالها در کلکته بوده از لطف
بانوی هندی لغات حسین و مودب شیرین گفتار ساز ما را خوب میسر است
اما همواره در فراق ما در ملول بنمایدان ملالت سورت مرض ذوق گشته
در آغاز جوانی درگذشت و دل مرا کباب کرد نخستین مس نسبی که این غزل
در شرح

در شرح جمال اوست لمؤلفه عمر جاوید قد و رفتارش ❊ قوت جانها
شکر بارش ❊ باغ رضوانش که تبسم از ❊ دل بانر رجان و گلذارش
رخ خوبان بشو بدات و لیک ❊ از اشنست لطف رخسارش
تا دلی برده ان نقاب سیاه ❊ بهر نشنی جور طرازش ❊ رفت از خود
نقاب و بند بس سرش ❊ که نیاورد تاب دیدارش ❊ خال مشکین
که بچو مشک است ❊ صد عدد نافهای تاتارش ❊ همه از طره رنگ لی آهوی
سیح بر چهره نکو کارش ❊ زخم او به ز مرهم دگران ❊ خوشتر از راحت این
آزارش ❊ جان گرین طالبا و با غم دوست ❊ همچو جان در دلت نگهدارش
نه ببندد بنر یک مس نسبی ❊ لیس عبور است طبع هموارش لطیفه این مس
نسبی در آخر با کدخدا شد و شوهری بسبب لطف مال گزید جمعی از دختران که از اوباط علاقه
من بجنس او خبر داران راه نیخ و تاب در دل داشتند در صحبتی بامن دو بده
اند و گفتند خبر داری محبوب تو مس نسبی شوهر کرد و میخواستند از حال شوهر او
خبری بگویند نگذاشتم و بدین جواب که همه را بخنده انداخت قطع سخن کردم
که مرا با او از مدتی علاقه نیست از پی ستیقلی او اطلاع یافته او را از سلک محبوبان

خود بیرون کرده‌ام نفهم مس سری چملس بدر او چملس همسایه مس بلو دن می ماند

مرا اکثر در صحبت‌های شب که بزبان انگلش روت گویند دعوت کرد

او را دختری دیگری نیز هست که حسن و جمال او را انگلش از خواهر کلانتر

زیاده میدانند اما آن والد او بر انکه پیری و بدذات است من بدو نسبتی

ندارد این غزل اندکی از خوبی او شرح کند **لمولفه** با سرو خوش خرامش

سرو است نقش باطل ٭ کان منبر است و زاد دین رست پای در گل

آن روی و زلف زیبا هست دلیل بلدا ٭ یوسف بسنجن عجم با عیسی است

در سلاسل ٭ وان خال لب نماید خضری بر آب حیوان ٭ قالی ز حلقه

زلف هاروت و جاه بابل ٭ خنده‌اش مسیح آسا در گاهواره ناطق چون

آبستن مریم لعلش ز روح حامل ٭ صد عندلیب مسکین است پروانه آتش جدا با

تا بر کدام قمری سرو قدش برافکند ظل ٭ خوش آن کسی که از دستش بخانه

از روت ٭ وان ساعد بلورین در گردنش چو صیقل ٭ طالب چه سود

ز اسلام چون شغل میری ٭ ز ابروش کنون شد بر دوش جان حمایل

با کعبه طاق ابروش هرگز نمی شود جفت ٭ بلبل هوای باطل ده کعبه یک دل

گر بهمن

گر بهمن بدیدی این لندنی صنم را ٭ چون نو برانو فکندی یک ز طاق منزل

هشتم مس رگنس دختر زاده مس جانس که در کلکته از همیان و معروفان

تا لارد هاکینس بوده که از وزرای لندن است نیز قرابت قریبه دارد و همراه مادر

در خانه بسیار با زینت و صفا بر وضع دختران امرا اوقات بسر می برد

مس رگنس با دادر و دو مرتبه مرا در انخانه دعوت جات نمود هر مرتبه بطور

نبه کان عالی امنش بکنار کی دل الحق مقدور و مشهوران ملک است بر سفره

حاضر کرده بود این غزل در صفت او نظم شده **لمولفه** بالندنم الحیان شاده

که خال سیه بر روی ساده ٭ شب شیخ شود چو توبه زند ٭ زور از لوطن

کنم اراده ٭ شب خم انکنم چو بشر زند ٭ مهوش بدلم شود زیاده ٭ چون نرگس

یار خود کنم سرم ٭ از بسکه اراده شد اعاده ٭ معذور بدار لا لیم ز انکه

خود عذر منست رو گشاده ٭ لیلی زرخ مسی گرس که چنینش ٭ کلباک

چمن بباد داده ٭ من چون بریشم نشد ز لفی ٭ گش وام بهر طرف فتاده

بر پای صبا عبیر مویش ٭ زنجیر عبودیت نهاده ٭ وز گل لکند و عطر جعدش

بر گردن بوستان قلاده ٭ چون خنده خوش جانش روشن ٭ ز صنف بود حرز دل کشاده

ضیافت سخاتش کم نگردد؛ چندانکه از لندن زیاده؛ بهتر از میریم کند است
طالب ز کفش دو جام باده؛ نهم مستر زاری او مردم ایتالی استاد
موسیقی زمانان لندن است اکثر ترکیبات او در اپره و مجلسها خوانده
میشود شوق بازی شطرنج نیز دارد اکثر با من بازی میکرد ذکر شطرنج بازی
نوبتی یکی از رومیان بمیمونی کرد که بر شطرنج گسترده با کس غایب بنا حیث
خود در پس دیوار نشسته بود بکلی بموجب حکم مهرهٔ الیوه را حرکت میداد
تا اینکه به سر زامات نمود بالجمله ارباب حسن و ساز را که در خانهٔ مسس بلودن
دیده ام اگر ضبط کنم خامه را سطی نزاد از مقصد بیفتد خانهٔ مسس گرنیم
مسس برستو را که بمن ارشد معرفت داشتند و از زبان صاحب جمال
گلکنه نمروده میشنیدم اول بار در صحبت رقص در انخانه دیدم از شور
این قسم مردم در انجا کاهی نخاطر میرسید که خانهٔ مسس بلودن هم نزل من
شائق تماشای حسن و جمال است که نجوبان در خانه خود کسی را راه نمیدهد
بهر حال در شبی که لندن را گذاشتم طعام با مسس بلودن خوردم زیرا که
از سابق وعده گرفته بود که نزدیک تر از همه بعهد وداع من او باشد اخر کار

مجلس

مجلس بعضی تحالف انجا بطریق یادگار پیش او ورد و بدست مسترلس از اولاد
جنی چارلس که طفل چهار ساله است بسیار حسین و در انس میمونت خبری داد
که از اینها بستانم من تحفهٔ چارلس را ستاندم و برای باقی عذر خطر راه
خشکی خواستم مقصود من این نبود که بدین بهانه کفایت او کرده باشم
لیکن او اینها را پیش پسر خود مستر جکلی بلودن که جوان صاحب جمال با اخلاق
است فرستاد تا او بجهت ورود من به کلکته ان تحالف را بمن رساند
دیگر مستر جان سنگار که از امرای خورد سال است و بعضی خدمات حضور دارد
مردم از جات لندن ظاهر و باطنش اراسته مرد کامل العیار از عقلا و دانشمندان
مشهور انگلند است در اغاز ورود رقعه نوشته اظهار شوق ملاقات نمود
بعد اقبال بدیدن من تشریف اورده بارها ضیافت من نمود و اکثر بتماشا
خانها و شهرهای زده بیست میلی لندن که بدعوت ندیمانش از دو طعام
بهمراهی می برد تا سر انجام نمایم ذکر از ضیافت اسکول یعنی مکتب انگلس
روزی در سن بری به مدرسه و اکثر معمول بیست میلی لندن که پسرش در انجا
میخواندند نیمونی کرد از ملاقات ان پسر که در سن چهارده پانزده تعلم و دانش اراسته

مؤدب و مهذب در کمال وجاهت بود ملاحظه درس اطفال و قوانین
تدریس شد بار بگاه روز ایشان در زیر سقف و شام در میدان سبزه زار
محظوظ شدم چون وقت طعام رسید پسر و جمیع هم درسان او را که (سقف نیز)
اولاد اعزه بودند با شبخانه برده مهمانی نمود من هم بران سفره جا داشتم
و از صحبت ان اطفال و سوالات معقول ایشان زیاده از تماشا خانها
بهره مسرت و فرح بلکه عبرت بر داشتم زیرا که بخوبی مستنبط میشد
که هر یک ازین اطفال نفس خود را شریف و بزرگ و خود را مردی عیار می (پندارد)
و در اعانت حرمت و ابرو ما فوق العادت کوشیده از حرکت مخالف ان
اجتناب میدارد زیرا که دو نفر ایشان که بسیار صغیر السن و مبتدی ([illegible] ولی)
در درس خود نموده بودند استاد ایشان چند خطا جاری کرده با حفظ
درس در صف ثقال نشانیده بود چنانچه انها ملول دران مقام نشسته مشغول افکار
یافتیم با صف ارازل یافتن تمام روز و نشستن بر خیابان سفره منبسط
نشدند و ملامت ایشان قریب از اثار طفلی دران صحبت بجز کثرت سوالات
خبری دیگر مشهود نشد وقتیکه بلندن معاودت کردیم بهری از شب گذشته بود

نقلی

نقلی از نوع اصطحاب دوانست خانه سرجان سنکلر بر سر راه و خانه من از انجا دو
میل فاصله داشت خواستم که فرود ایم و پیاده قصد خانه خود نمایم قبول نکرد
گفتم من در پیاده روی خوشتر از سواری کوچ هستم شنیدی که امرا و اعزه
تا ثلث شب در کوچها برای گفتن راه میروند گفت ممکن است لیکن
امشب در کوچ باید رفت چون دیدم که راضی نمیشود قبول کردم که من همچنان
میروم لیکن او فرود آمده بدولتخانه خود رود الحاح بلیغ نمود و بر همان منوال
ردیف کوچ از خانه خود گذشته مرا انجا رسانید رخصت شد در اثنای
راه بسبب مبالغه درین حرکت پرسیدم گفت بنا بر محل حوادث است
اگر اتفاقاً امری غیر مرضی امشب در اثنای راه بر تو واقع شود مدت العمر
تاسف کاملی بر دل من خواهد ماند ابقدر راه بهمراه تو امدن انجابست
(نمود ٣) که برای ان تا تمام عمر توان رضا ثابت نمود سرجان شوق مفرط بعلم فلاحت
و زراعت دارد و زر بسیار در تحصیل تجربه زمین خرج میکند و از اکابران
مجالس است که شایقین این فن برای ملاقات یکدیگر در گفتگوی این علم
و عنوان ساخته برپا دارند و در دولتخانه او مالسباری از اکابران و اعزه

نقل

معرفت و آشنایی بهم رسید از انجمله است لارد ثنفل که از اکابر امرای
کهن سال روزگار دیده کارهای بزرگ کرده است در خانه لارد ثنفل
بعضی اطعمه خصوص نان آنقدر خوب بمزه یافتم که در مدت اقامت مثل
آن دیار جای ندیدم دوم سرجان مکفرسن که در عصر مستر هستینگ گورنرلی و بعد او
یک دو سال گورنر بنگاله بود حالا از اهل اصحاب پارلمنت و خانه اش عمده
در زمین گروسنر لندن و بادشاهزادگان و اقوام شاهی اختلاط
دارد انجماعت در خانه او بارانه آمد و رفت دارند مگر بتقریب ضیافت چاشت
و شام در آنخانه با شاهزادگان بر سفره طعام نشستیم انها یکی از آنها بودند
و چون سایر دوستان ظرافت و شوخی و بعد طعام خوانندگی نمودند
سیوم مستر دنیار که عمارت پل غریب گرویزن که بعد ازین ذکرش آید
بدو مرجوع بود و مرا تماشای آن اعجوبه و شهر رهنمونی کرد دیگر کسندی پارل
اوزن سرجان پارل است که از امرا بوده و عمده گی در خاندان او
از قدیم است چنانچه ذکر کوفه پارل یکی از آنها در ضمن بیان هوس لارد
که اهتمام کاران مجلس گویا عوض یکی پادشاه بود و وزن ازان دودمان

بلقب

بلقب وحیس که خاص زنان دوک و اعلی خطاب زنان است خوانده می شوند
یکی وحیس تمبلن زنت دوک منسابن یکی وحیس تربلند زن دوک تربلند
که دکرشان در رو و لهها ایدلسدی پارل بعد فوت شوهر مستر قلیلو نامی
و از شرفای قوم بادری که بجمال ظاهر و کمال معنی آراسته و از مصاحبان
شوهر او با ابیعی بر منصب بود بصحبت خود برگزید و عقد نکاح بدو خواند
ازین جهت آنخاندان خیلی ازانش بزرگ ملاقات او کردند و هم
پروای بدیشان نکرده با دو دختر بفراغ و بعیش تمام بسر میبرد
و همواره بر سفره خود جمعی از زن و مرد اکابر لندن و مجلس های شبنشینی
با ساز و نوا دارد در آغاز ورود خبر مرا شنیده مستر قلیلو را که کواطها
پیش من فرستاده و اظهار شوق ملاقات نمود از آن روز تا حین
وداع آن سررشته را رعایت نمود خیلی آنکه در موسم تابستان که گاهی
که قصبه زیدن بی میلی لندن با بهرحمند مرفت در انجا نیز دعوت
کرده یک یا یک هفته مهمان نگاه میداشت چون لیدی موصوف را
در فنون ذایقه سلیقه مستقیم و اضح شده طباخ او طاقهای لذیذ

طعام

مرسومه انملکت و هم طور ایرانی یعنی جمعه جلاو و قورمه خشکه و بعضی کبابها
از جاها یاد گرفته بود زیرا انخانه خورده‌ام و تماشای حسن و جمال البنات
لذت صحبت و سیر عمارات نامدار لندن و بعضی تماشاخانها سیر او
بسیار نمودم از جمله دو نهالی عمده که نصیب لیدی بارل گشته اند دختری
مس بارل نام دارد که اختر فلک بحسن و جمال او ندیده و دل ملک از نوای
چنگ و جذب نغمات او برجا نمانده حسن و زبان با شرم زبان ادای
تبیان سند جمع دارد انقدر ملایم حرکات و اواز است که همنشینان او
بمقصد او کمتر پی برند و سماعت سخن او وقت نمایند از هر کس
دلپذیر و المعشوقی من در خاص و عام مشهور بود و بوضع محبوبان سلوک
با من می نمود چنانچه ارور و کسیکه هم به منظوری من اشتهار داشت
در محفل شعر میخواند **لمؤلفه** با من بالکریز نشستم ــ بدعشق لنبده اسیر العالم
حکایت نوبتی بباغ دیدن که عمارتهای ان طعنه زن وصف بهشت
و ساخته و پرداخته مثل سرجان بارل امیر بیت با درنش دعوت کرده بود
و بعد از انکه سه چهار روز بسر برده بودم قصد لندن کردم مس بارل گفت

فردا برای خاطر من بمان روز دیگران بالتماس همشیره باشم و سیوم روز برای
لیدی بارل و چهارم برای مستر کلیو بمانده صبح ان عزم معاودت خو کردم
مس بارل دیگر باره درخواست کرد که یک روز دیگر برای او بمانم گفتم که مرتبه
برای من شما بعمل امده حالا می شود بمجرد استماع این سخن اشک از چشمها
فرو ریخت و گفت یقین میدانم که اگر فلانی نام دختری صاحب جمال
که منظور من بود برده از تو التماس میکرد سخن او رد نمیکردی لیکن بیچاره
دل من اب شد و بر فیت در امدم و گفتم الکنون از اینجا میروم الا وقتی که شما
رخصت نمایید از جمله جاها که بتوجه لیدی بارل سیر کردم لیکن هوس خانه
دوک ... است که از جاهای نامدار لندن شمرده می شود و سپس هوس
باغ او که ذکر خوبیش اید و باغ کیوی پادشاه و خانه لارد نسردون
و کتابخانه ان که دران بلد ممتاز است و باغات بسیار در راه و نواح
دیدن اما کاهلانه به سبب او اشنا شدم یکی مستر گریهم از رفقای
عدالت نشینی لندن در نهایت خوش خلقی و کرم جوشی است در انتظار ضیافت
من سعی موفور میکرد ... چنانچه بارها دعوت طعام جاها و محفلهای

شب نشینی می‌نمود و در مجلس های رقص که بخانه دوستانش منعقد میشد میرفت
و می‌گفت این مجالس خوش است زیرا که قدرشناس حسن صورت و صوت
هر دو هستی و از وصول بدان منبسط میشوی و اهل آن مجالس را انبساط تو از
میافزاید سنجر کر بهم را خبر نیست چون پدر شیرین اخلاق ساده طبع
ظریف لطیف که این غزل برای اوست **لمؤلفه** لبدن چه خوبی
الله بارک ٭ بر فرق عالم نادی جو نارک ٭ زیرا که داری چون زلف
و روانش ٭ تاجی همایون صبحی مبارک ٭ یعنی کر بهم سر خیل خوبان
کس لطف بیش است از فهم مدرک ٭ مثل زلف او را لی خرج صبا کرد
هان مس دلیلم با نانش انبک ٭ و ز تنگ دهانش همچون میانش
لیکن میانش چون ان ات مینک ٭ از از لیلی از خنده از نیت ٭ این
کمر لی دار و نشانک ٭ صبح بهار است با ان نما کوش ٭ لعل است ان لب
با خون تبارک ٭ جام شفق این فلک است وان رز ٭ از کو نواره بر زمره خشمک
با مهر روی لیس ابجان نلنجی ٭ بدلوا ق بنی و نیک ٭ طالب از ان
ره است این نغز گفتار ٭ آری زکل مست شود چهار دک در خانه
کسر

سنجر کر بهم یا سر فراک است ابدن که از عظمای عدالت مردی تعلیت نیکو بوت
اخلاق نجیب اطوار است آشنا شدم چون بسی ما لند که ذکر او در کتب است
خواهر سر فراک است و با من بسیار مهربان بود زیاده از حد کرمجوئی می‌نمود
مکرر مرا ضیافت و در مجالس رقص عدعوت میکرد و لیدی ابدن زنی است درعوت
نجابت صاحب جمال و شیرین حرکات از زنان نامزد لندن است
و این غزل در وصف اوست **لمؤلفه** ز خون سر انکلیز کر کریبان سرخ
کند تر امروز ام ز اشک عطف دامان سرخ ٭ بکوکه تازه بخون که
خاک زر زده ٭ که هیماندم از نجهای مرجان سرخ ٭ جو با دل و کفن
خون ز تنو شده بخاک ٭ چرا نه لاله کند تربت شهیدان سرخ ٭ سرد است
عام جنان کرمه صلات ٭ که ابر از تقی هست چشم مرکان سرخ ٭ ز لوک
کمک و بدر و ان شود بخول حاکش ٭ که چوبی سبز شدان چون ز کوهسار سرخ
بهج دین جور و است زجر قبل رسول ٭ زخون منع بکن تا فهای یاران سرخ
گرفته آتش دل در سراسر ای طالب ٭ که کرده شعله ان روی این بیابان
سرخ ٭ پیاله داده ازتیغ لیدی ابدن است ٭ زدن شراب نه ای لب جهانی کلستان سرخ

دوم جنرل والس که در جنگهای سابق سردار بعضی لشکرها بوده و در
امداد کارهای روزگاری من بذل سعی مینمود سیوم مستر تیلر او دالر فرخ
مردی بالدار و القدر کریم اخلاق است که از کثرت بزرگیش و تواضع او
اگر دو چار میشد از راه کناره میشدیم و بسبب زیادتی تکلف او
بر سفره طعام تا انار خوراندن شراب قبول دعوت او بهانه ها می انگیختم
چهارم سر چارلس بالبست او از اصحاب پارلمنت بود بنور عقل و دانش ممتاز
و بخوبی جانب منزل او کثرت ذکای طبع و بلندی همت بلند او و از اشتیاعی ما بین
لندن تر دیدن در نهایت لطافت و زینت دارد و در انجا الصفا
و فراغ تمام چون امر السری رو بکردم مرا دران باغ ضیافت نموده
میوه خوب خوراند پنجم مستر لاک از امرای عدالت که در نواح لندن
باغ و عمارت عالی بر کوهی بسیار مطبوع دارد و مسس لاک زن او از مشاهیر
زنان انکلش در حسن و جمال ضرب المثل است و در نواختن ساز و فن
رقص بی نظیر و این غزل در شرح احوال او است لمؤلفه دو هفته شد
که تیره خور ز سوی خاور تیغ ✽ بلد که مهر خنجش زد و الیسر بر تیغ ✽ اگر عارض

او

او تیغ رانده است بروی ✽ عجب که گر زند او هم بروز محشر تیغ ✽ هوا ز ابر سیه
روز شب بباران شد ✽ چنانکه خون زدم ان سحاب بیلر تیغ ✽ ز برق
برق و باجاقه مسس لاک است ✽ که روز صبح بناکوش او بر اختر تیغ ✽
ز لاکش کشته و خون اکه گوش رشک بهاست ✽ نه ز او ولیت
دران خبر ز بهر خنجر تیغ ✽ بگو بخون کدامین غریب رانده ان ✽ که رشک
لاله ستان نمیاید اخضر تیغ ✽ ز بن بحر دل عشاق هر کجا خواهی
که ز سیم ان بگذار ز جوهر اذر تیغ ✽ خدا بگذر از ترنم مکن لیس و فن
که خونبها بکند خنجر ابرس سر تیغ ✽ مگر که تیغ ورا منجر مستجابت ✽
که بعد قتل زنی طالب اند بر تیغ ✽ ششم مستر درج مصور که از دوستان
مستر پیت وزیر مشهور و لارد ویلزلی گورنر بنگاله است او تصویر را بالقلم سیاه
میسازد و در بعضی جا مثل کفش و کلاه و کمربند حسب رنگ مینماید زرین
نوع صنعت نظیر او دران شهر نیست تصویر مرا هم کشید چنانچه همه ان
و حرکات طبعی را نمود و من از ان کار دیگر مصوران مثل مستر نوتس
و مستر برنک ✽ مستر حت ✽ مستر زرم ✽ مند و مستر مرفی که هر یک

بجهة طبع آزمائی نقاشی صورت من در آن ملک بی خرج زری تصویرمرا
کشیده بودند پسندیده نزد ایشان داشتم اما مردم آن بلاد که دقایق حرکات
ما مردم نمی فهمند کار بیشتر ملکت را پیش نمی رسانیدند بیشتر ملکت
از مصوران مسلم آن شهر مردی عاقل پرهیزکار قبل الاجل است تصویری
از دستکاری او دیده ام که اگر شرح آن کنم بر مبالغه محمول شود بالجمله
خوبیهای لیدی پارل از آن زیاده است که به تحریر گنجد و در وصف حسن
مس پارل مثنوی سراپا که مطلعش این **لمؤلفه** چو مس پارل بخوبی کس ندیده
خدا از دست خود بنقش آفریده و چند غزل و رباعی و منظومات من موجود است
نمایدم در این مقام بیک رباعی اکتفا کرده شد **لمؤلفه** دیدم در پیش لطف
یک سلکه کار :. باغی چو ارم همه پر از نقش و نگار :. بین صنعت حق که انهمه
صنعت خلق :. همراهی مس پارل نمودش بیکار :. این شکلش همان باغ
دوک نیکلتن است که زینش از بس اهتمام مس پارل نمی شود و آنقدر نقش و نگار
و زینت ندارد که سلاطین و شاهزادگان تماشای آن میل نمایند چون
در این سیر مس پارل همراه بود من نمی توانستم که چشم از رو برداشته لطافت خوبیهای
آن باغ

آن باغ اندازم آن رونق شکل صد هزار نگار نفس اهمیتی کرد چون جیف بود
که سر جان باغی تا تمام ماند بهانه انگیخته بخانه معاودت نمود و مرا با استر
کلیو در انجا گذاشت که در غیب او سیر کامل نمایم و بعد فراغ بهمراه استر
کلیو بشهر گذشته با او لیدی و مادرش پارل طعام خوردم اما بسبب ماتز جدای
بی مقام او و باغ ملکش نماید و القصه بخوبی العمل نباید زیرکی لیدی الورد
که زبان قلم در صفحه او عاجز است آثار نجابت و کرامت از ناصیه او
چون پرتو خورشید درخشنده عقل و ادب از تمام حرکات و سکنات او متبرز
انقدر رقیق القلب و خدا پرست که در استماع محامد و معارف های
با حکایت فراق عاشقی یا درد و لطفوی اشک چون سیل بی اختیار از چشم او
بر رخساره میدود و با وجود آن طبع هوشناک با ذوق سخن فهمی و قدرشناسی
شعر دارد و ترجمه اشعار من که بعینه تمام فرا می آورد و با وجود نقصان صنایع لفظی
در ترجمه و اختلاف آرای بر تعین در طرق بیان عشق شناسش حسن بی
لطف آن می برد و از اشعار ای دوستان خوشنود ساختن آن القدر
مصروف است که بیان آن بر مبالغه حمل شود و **حکایتی** روزی بشربنا خانه

که چند بدر همسایگی او واشده بود مرا برد در تصویرات ان کجایی رنگ رنگ
کی سنبدز لکار رنگ حسیاند نیست و بلندی اعضا ابدان نموده بودند
خانچه از کار قلم و در خشت ابریشم لیوزن که نشنیده بودم بهنر و صنعتی
عجب حیرت افزا بود در حین ادای از معمولی صاحب خانه رو نمود
و رخصت نامه که لیدی الفوا هر کاه خواهد بدانخانه بنجح زر اید بدست او داد
چون از ان امر منهم استفسار کردیم کفت در تماشا خانها معمول است که اگر
یک کس چهل مرتبه امده زر ابدهد دیگر ادای زر از او ساقط می شود و در جفت نامه
اینده منید بند و لیدی الفوا نوبت نمودن در وستان القدر آمده
که عدد بنصاب کمال رسیده است سوای ان تماشا خانه ریل که در
مثنوی مذکور است و عمارت سکن سلحران در جلب لسندی و لور بن
میشوم و در شهر برج خانه که اکثر شهرهای غریب و قدیم یونان
و روم نماید و انها مصنوع اند از چوب سبکی که در هندی سوله گویند
و در اول بار متوجه او دیدم شوبر او مرد لیبم الفو کرنل افواج بادشاهی
و از اصحاب پرلمنت مرد بسیار معمور بدانایی و متانت معروف الملک است

و نهرهای

و نهرهای درست چون تصویر کشیدن و امثال ان نیز دارد خدا ثیولی لیدالفوا را
دو دختر است جستی نام که در سن یازده نهقده اند عنایت کرده که باطراز زمانه
حسن انها بر خود می بالد و عقل از پاکی طینت و صفای رنگ چهره انها را
معرا از اب و گل این عالم و خارجه زین غزل نظم گشته از حسن ملایک می شمارد

لمؤلفه حسن بتان لندنی در چمن من کجاست ∴ در تو بصر دیده کوی بری من
کجاست ∴ فرض کنم که سد نکو قامت و روی موی عنبر ∴ نازکی و ادای و لحن
مستی رقص و فن کجاست ∴ هم خورده بر اسمان ذم زرخ نکو زنند ∴
بل کلچ و همان زلف رسن فکن کجاست ∴ سوسن و سرو را
بنا است اگر قدر زمان ∴ همچو لسی و سس حسن باردس و نخنی کجاست
زاب اگر سر و بدن مادران بتان تکد ∴ ورنه باب و نان ذیر ابهم لطف تن کجاست
اب لطیع تر کند جامه چشمها و لیک ∴ اب کر و بلنت تر جامه چران بدن کجاست
ماری زلف شان زرخ ملت کبیر راست کرد ∴ ورنه لکار از وی کسرت اهرمن
کجاست ∴ دیدن حسن شان کشود طبع طالبا چنین ∴ ورنه محل تو کجا
نظم چنین سخن کجاست ∴ قدرشناس انیغول سعدی و حافظ و امیر

ها معالی و مری وان همه انجمن لحاث بالجمله من مهربانی از و بسیار دیدم
و صحبت های ساز و نوا از ان دختر قمر سیما چنانکه لذت ان لقیة العمر
از خاطر نخواهد رفت دران خانه با خر رسانیدم درین حین وداع لعقبی تخالف
لطرنی یاد کار بمن داد و تقید نمود که اخبار سلامتی خود را باو اکثر بنویسم
و از غایت غمناکی و رقت زیاده سخن نتوانست گفت دیگر لیکس مس اولبات
مرد ابرو دار معروف اکابر لندن از نوکران بادشاه است مدتی
در هند بود و بشارت بکو داده قیام داشت کتابی مشتمل بر وقایع
انجا نوشت و خصوصیات انملک که تا این زمان در حجاب اختفا بود
دران درج نموده تمام مقبول خاص و عام افتاد من مهربانی های بسیار
از و دیدم چون برادران مهربان در هر خیر ممد و معاون می نماید و قبلیکه
بحضور بادشاه نرفتم بشر حالی همراه من می آمد و بتماشا خانها می بود
بمعارف ملاقات میداد و بجهت اعانت دو سه هزار روپیه برای
اخراجات لندن بارها التماس بلکه اصرار کرد و قبلیکه عازم هند بود
تحریص نمود که مرا فقط بلدکرا معاونت کنیم و در هندوستان هم باتفاق
یلدکرا

یلدکر باشم من هم مستعد شده کرایه مکان دران جهاز کردم روز بلکه وعده حرکت
از لندن بطرف ساحل بحر بود لارد بالم وزیر لندن منع کرد و سایر دوستان ساحل
هجوم آورده توقیف من و اوراخراضی بمعاودت نمودند با آنکه سه صد روپیه از من
درهمین قدر ارو بجهت تهیه اسباب آرام من در جهاز بخرج آمده بود نقصان قبول
کرده کرایان از هم وداع شدیم آشنایی که بواسطه ارل سپنسر با من آشنا شده یکی
از انها لارد کرمپن است او شخص عالی شان لارد دوانس در جزیره ایرلاند بوده
حالا هم بهمان کار قیام دارد ثانی حاکم المکان است دو مرتبه ضیافت عمده نمود
لیدی کر همین زن او که الحال بغایت متواضع و نیکو اخلاق است دران
ضیافتها مراتب مهمان نوازی و دلداری بقانون کریمان بعمل می آورد
دیدم سر جمز ارل او از طبیبان سرکار شاهی بهایت کرم جوش و خوش خلق است
مکرر ضیافت من در خانه خود کرد چون خانه او از اسباب عالی و مملو از جمیع نوادر عیش است
نمود بارها بباغات تا مدار خارج شهر ده بیست میلی لندن می برد و لیدی ارل
زن او نیز بغایت لطف و دلجویی میشد دل کشند در انخانه ارباب حسن
و جمال و نغمات سرود و ساز ایشان بسیار دیدم از انجمله مس مرن است

که صورت او رونق کاهد از جهان و نقش نگار از سرو گلستان را شکسته از آن
که آن رشک قمر را دیده ام صورتش گاهی از پیش نظر نرفته و اعجوبه حرکات
و سکنات او که بر خلاف جمیع دختران انگلند مملو از عجب غرور و سراسر
عتاب و با انحال دلنواز و سازکارست نوحه آواز زر دل چاک رفته
این غزل برای تبیین حال اوست **لمولفه** همین ز روی خوشش طعنه
بر گلستان زد ؛ عتاب او قمه نوک بر فرق نیسان زد ؛ چگونه جام
ز درج دهانش باید کشید ؛ که تا روا الحق تقلی ز لعل بران زد ؛ غرور حسن
ورا رخصت نگه چون داد ؛ چگونه نرگس او تیر راست بر جان زد
نبیت یا رطبی که دید علم فرنگ ؛ شرار جوش دم بر همه نیم افغان زد
ببر نهید ورا گفت دوستی با من ؛ که خواست خیمه گلش اندر آن گلستان زد
عجب که بند گره در مقعدش چو مژه ؛ هزار تیر تغافل بمصر و کنعان زد
گذاشت حاجت ابروش کی مسلمان را ؛ چه خوب طره کافر ببر مسلمان زد
از آن پیاله قهوه که ساخت مس من ؛ مذاق طالب را طعم الحیوان زد
دوم لندی ساولست که جواهر لار و قار سرزنی غالبشان است
هر روز گشته

هر دوشنبه در خانه خود صحبت ساز و نواز مقرر دارد و بمجرد شنیدن طلبیدن ذات شریف مضای
احباب اخراجات آن را می کنند هر کس از شهزاده اعظم تا شهر که بخواهند
ساز شناسند در آنجا جمع آیند و با متحان اعمال العلم اشتغال می ورزند
در نیمه وقت ادوات لندی سازات قهوه و چای و اقسام شراب ها و حلویات
بدستور یکه در این مجالس معمول است بعد هر ساعتی پیش مردم حاضر کرده
خود تنجر لکری و دلجوی هر یک میپردازد و این مجلس بالصفت تا گاهی دو ثلث
امتداد می یابد و سر چارل که بر شالی و ماهر العلم است داخل آن مجلس است
سیوم بیشتر جوزف بنک اول از اعاظم اشراف لندی است مردی فیلسوف
معروف به انگلش و نیز از رفقای کپتان کوک مشهور است بر شاف او
طواف کل دایره ارض نموده و از خواص نباتات هر زمین علم وافی بر داشته
هر شب یکشنبه فیلسوفان و هنرمندان آن ملک شایقین هر علمی در خانه او
فراهم آیند و مطابق نسبت هنر خود فرقه فرقه شوند در آنجا مجلس دارند
و تجربات و آرای جدیده که یافته اند بر یکدیگر ظاهر نموده استکمال
آن کنند سر جوزف بنک بهر مجلس رسیده برای خود بزبان عرضه نماید

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 3

و بجهت شغل انجماعت چای و قهوه و حلویات و شربت ها حاضر سازد
بعضی از امرای لندن که خود را داخل جرگه فیلسوفان و طلبه علوم میدانند
در شب مذکور بدان مکان حاضر اند چنانچه بدین سبب با بسیاری از اکابر
و اشراف لندن معروف شدم و سررشته آمد و رفت و دوستی با ایشان
جاری گردید چهارم سر ... اوبیر از اعظم و سررشته دار جمیع جهازات
بادشاهی و عمال ایشان است در بلده ... ده میلی لندن باغی
دلکش دارد و بوضع امرا در آنجا بسر می برد ضیافت عمده در آن
باغ نموده بسی زن او و دخترانش بر سفره طعام لوازم تکریم
و مهمانداری مرعی داشتند و در مجلسهای رقص که صد دو صد کس
زن و مرد در یکجا بتدریج آمد و رفت کنند و هر قدر که خواهند مانده
بخانه های خود روند و بعضی بر سفره نشینند و بعضی نشسته قدری به خمار و
گذرانند صاحب خانه در آن مدت تواضع چای و قهوه و ... ها
و انواع حلویات و اشربات نماید مگر دعوت کرد هیجم ... ولکن
او بسیار در هند مانده قدری بزبان فارسی آشنا است میگویند در زبان
لشکری

سنهس کرنت وقوف تام دارد و اول کسی که در انگلستان بزبان اطلاع
بهم رسانیده از تاریخ نوبان دولت کمپنی و منسوب بدر کشتران اکثر کارات
اکثر بخانه من می آید و بسبب شهرت فارسی دانی در بعضی جا که بدعوت شده ام
او را اسم رقعه مینوشتند اما چون مرد سوداوی مزاج خود پسند است
چندان صحبت نگرفت ششم سر جان مالکم این هر دو بجد ما
عمده در هند اشتغال داشتند و با دوستان خود سلوک نیکو کرده در آن ملک
نیکنام اند اما چون بعد معاودت در آمدن به دار الملک سکاتلیند
توقف در لندن اندکی کم داشتند چندان ربط بدیشان بهم رسیده
هفتم مستر ... او اگر چه کتاب ... این شغل دارد اما مرجع
خلایق است و برای حمایت عامه بر افعال مستر ... طرفدار
مخالف است بنابر آن ... احباب دارند و مخالفان
حتی بعضی از امرای بادشاهی که ... بخانه او آمده مهمان
ملکه ... این ... ده ل
و سفره او برای مهمانان گسترده است ... زن او از خاندان عالی

در تعظیم بدلجوئی واردان زیاده بر شوهر مبالغه مینماید بارات دو مرات
ضیافت من کرد و بعد از انواع طعام تماشاخانها برد و در غمخواری و شغل خاطر
من چون خواهران مهربان مبالغه می‌نمود و زرها خرج میکرد و این سر رشته را
لاینقطع تا روز وداع مرعی داشت دیگر عمارت گرینج که یکی از سلاطین
انگلند برای خود ساخته و اکثر اوقات مسکن سیاحان جهازی نموده
حالا هزار و پانصد نفر پیران و زخمیان و از کار ماندگان ایشان در آن میمانند
و بسیاری از دکاکین جواهری و عینک سازی و امثال آن برای
سیر نیز تماشا کردم و او را دختریست صاحب جمال صوفی نام
در سن دوازده سالگی ساز خوب می‌نوازد و با من الفت پیدا کرده بود
و اوقات مرا بحکایات شیرین و تقریب خوش میداشت دیگر مستر سیل
او نیز کتاب فروش است دکانی نامدار در شهر هستی از قدیم و شوق
وافر باوج علم فارسی در انگلند دارد و بسیار بعد استماع ورود
بواسطه نجابه من آمد و مکرر ضیافت من در خانه و باغ خود کرده میلی
لندن است نمود و همواره بر کوچ خود گرفته باطراف لندن می‌برد تا عاشت

او

باز مواضع بسیار دیدم یکی از انجمله عمارت رصد است در باغ کرنل الکزندر و
برت ده میلی لندن کرنل موصوف مردی دانشمند و شوق کامل
در ان علم و علم فلاحت دارد و از روز ضیافت عمده در ان باغ کرد و انگور
و شفتالو و زرد آلو بدان خوبی در لندن نخورده بودم تماشا داد و بعمارت مذکور
که انرا ابزرویتری گویند برده انواع الات رصد و طریق کار و موزون ان
و وضع دیدن هر ستاره شرح و بسط نمود ذکر کارخانه عطاری دیگر عمارت
بلکمری یعنی عطاری و ساختن ادویه بر وضع طب کیمیائی که یکی از اعاظم
و اکابر در باغ خود بهشت میلی لندن ساخته است ان مرد نیز ضیافت عالی
کرده طریق ساختن هر نوع دوای و الات شیمی و جامهای اتش ادویه نموده
و اثار ادویه مثل اتش زدن در اب و پارچه ارغوانی و گداختن شیشه و طلا
و سنگ عقیق از شعله تیزابی و برق آوردن از هوا باد زدن حجره و بدل شدن
هوا باب و اب بهوا و کشتن سیماب و تا زنده کردن و نقره اجزای یک دو ا
پس جمع کردن ان تفرق و امثال ان خبرها حیرت افزا که در نظر مثل شعبده
معلوم شد انقدر نمود که حافظه مشکل تواند ضبط ان کرد ذکر خانه حراشش و احوال صاحب البیت

دیگر آنکه اسباب کار و زن این باب نسبت منسوب بفرامسن که مردم بیگانه و امیان گویند
و حکایت عجیب از شناختن ایشان یکدیگر را بی علامتی و افشا نکردن
راز آنخانه را اگرچه خوف قتل باشد و امثال آن گویند که عقل سامع
در اضطراب افتد از آنجمله است آنچه ببابت که پادشاه لندن از هجوم
آنجماعت ترسیده پسر ولیعهد خود را امر کرد که آن مذهب محض برای
اخبار پدر اختیار نماید و شاهزاده حسب الحکم بدانخانه رفته چون عود
و پدر استفسار نمود بجز اینقدر که برای دولت ما و شما هیچ زیانی ندارد
زیاده سخن نگفت و مطلقا از حال آنخانه پدر را آگهی نداد اما آنچه مرا
معلوم شد اینقدر است مسن بلغت ایشان معمار را گویند و فرامذهب و مسالک
یعنی مذهب معماران وقتی که حضرت سلیمان بنای مسجد اقصی طرح انداخته
معماران از اقطار عالم خصوص ممالک فرنگ طلب کرده بود آنجماعت
بعد از تمام آمدن بجهت حفظ آثار آن جمعیت و یادگار نام ایشان این
این مذهب اختراع و اختیار و بدان سبب خود را از اهل عالم ممتاز
نمودند از قوانین آن ملت یکی اینکه هر کس بهر ملت قدیم خود قایم باشد

و ضرری

و ضرری باعتقاد سابق او نرسد علامتی خبر از حرکات جسم و انگشت می آورند
آن شخص چون شخصی اجنبی را ببیند آن حرکت بوقوع آرد اگر آن اجنبی نیز فراموش است
با بدان پرده حرکتی که در مقابل آن حرکت در آن باب معین است ظاهر می سازد
و خود را آشنا نماید دیگر اینکه درماندگان و مسافران یکدیگر را باموال و قدم
و حرف اعانت نمایند و بر یکدیگر حقوق بخشند برادر خوانند چنانچه شنیدم که من
به اسپانیان بکار رفتم آنشب میلاد پسر ولیعهد شاهزاده و ولیعهد
لندن بود بدانجهت شبی آن باغ را چراغان نماید که چشم از تماشای آن خیره مینمود
و آتشبازی بسیار و امیران روبرو خرج کرده از شادی مست نمودند
زیرا که هر واحد تصور میکرد که پادشاهزاده برادر واقعی است از آنجهت ها
هر که در آن مذهب در آید هرگز تخلف نکند و گویند که جمیع اهل عالم
بهر فرقه آخر کار در این کیش خواهد در آمد بالجمله چون شخصی خواهد که فراموش شود
بدین خانه آید او را الحجره برند و آن اشارات آموزند و نکته معاونت یکدیگر
حفظ آداب مذهب و نیاموختن اشارات بکسی و نکردن حرکات
سبک مدت العمر از عهد و سوگند گیرند پس برای خوشی دخل او در حجره ایشان

اگر مرد عمده ایست ضیافتی و مجلسی کنند و الا حاضران دوسه ساغر شراب نوشیده
رخصت نمایند بنوعی غلط برادری شاهزاده و دیگر اکابر و نقش بازی
سابر ترا هیس زر وقت حاجت نشاط وافر در طبع او بهم رسیده
شخص دیگر شود بجهة عظم خود را و بنفع دیگران چیزی از حال انجا اخبار
نکنند بعضی تشرم کنند که از هیچ چه گویند و بعضی سبک مزاجان که صاف صاف
خبر دهند سامعین قبول نکنند و گمان برند که بجهة سرمات سوال ساز و دروغ
میگویند مرا هشتم تکلیف کردند شعف بسیار بهم سلکی من اظهار
می نمودند عذر خواستم اما افندی اسمعیل ایلچی سلطان روم و افندی
یوسف بالی او که برای سیر همراه من امده بودند اخر این اتبان زیاد غریب
بدانند هب کرده داخل ان حجره شدند مرا حس گشت در وسط ان تاغ
برجی بود برابر فانوس و چلچراغهای بلورین هر کس ارحضار که او
از علم موسیقی داشت بدان بالاخانه بنوبت آمده و اشتغال می ورزید
ورسه موسیقی نوازان شاهزاده که از مشاهیر این ملک اند همراه خواندند
گان سازهای نواختند غیر مرا حس کسی در انجا نبود و نه بیت کس
اوز رز حی

زیر درختی صحبت و نشوه شراب و گوشت های سرخ را هر قسم داشتند انقدر
تماشای حسن و جمال زنان دیدم که بخاطر میرسید که در مسکن پریان
وارد شده ام چون در نظر من تماشائیان انقدر بحوم داشتند که دیدار یکدیگر
متصور نبود لهذا هر فرقه بطعام نشستند که بحلقه ایشان رسید خندیدند و در
هر مجلس نشستیم و چیزی از انقوه تنقل نمائیم بجهة استرضای ایشان قبول کرده اند
بهر جا که وارد شدم حسین ترین زنان انمجلس ساغری از شراب پیش می اورد
هر چند عذر کثرت مجالس که من بدان موعود بوده می اوردم قبول نمیکردند
بحسن ادا و حرکات شیرین ارخوردن ناچار میخشت با اینکه در ان شب از
صد ساغر شراب بخوردن من دادند بالجمله مستر سوول مردی کهن سال ازراه ظ
خلق متغیر کثیر الاحباب است او بواسطه اوبال کسان معروف شده ام
یکی از انها مستر کرکری است دیگر برادر ان کوکری که در لکهنو نشیمن دارد
مردم خوش خلق زندگی بصفا دارند و در استرضای من بجان میکوشیدند
دوم مستر رولی مصور که ذکرش سابق گذشت مکرر ضیافت من کرده
و تصویر من کشید او را زینت عالی منش در جمال و حجاب عفت که سلاطین

اگر بهم سری او افتخار نمایند سزاوار است و این غزل در شان اوست

لمولفه صبح جنت را بدنیا کرده ام ٭ محفل روحانیان جا کرده ام

نور لیلی عذر ید با برق طور ٭ آنکه شب از وی تجلی کرده ام چشم

مینا لیسدم و دل دیسدیم ٭ که بود در خواب رو با کرده ام با لب

جلوه ذات با توانان هند ٭ درس رولی تماشا کرده ام وان

اداوان ان هند و شان ٭ مشهدت با حسن ترسا کرده ام

ای عجب تر زین دو چارم شد کی ٭ تا که اندر بیت ما وا کرده ام

کو ساریت الیسا و برفورشند ٭ ست و من امروزش تلقا کرده ام

در تمامی عمر خود حرکات و صوت ٭ زان ملایم تر نه اصغا کرده ام گرچه

زاول لقمه جان هوش و دین ٭ نزد ان آشوب دلها کرده ام

خوبتر بس ممکن تقاضای منور ٭ کاغلط در خون سودا کرده ام

شوهرش نقشم کشیده بر بیح ٭ من نقش مهر زیبا کرده ام

بس بران ارزد جنس نفس آید ٭ هم از این کنه سطرا کرده ام

سیوم مسترس بنه شو الیه او مردی متمول از معروفان لندن و مشهوران

شانزده است

شانزده است زن و دختران حسین و دلربا دارد مکرر ضیافت نمود

هر وقت که تنها بودم بخانه او رفته در صحبت او اوقات بخوشی میگذرانیدم

چهارم مستر نفت یکی از شرفای سنیی او نیز دو مرتبه ضیافت عمده نمود

به جهت خوشی من زر خرج میکرد با وجود اجتناب همواره بمن می انبخت

و در پنجم مستر وستوسنع که نغی چهاپه کن او اگرچه از اغره و بسیار نفیس

اما در استرضای من باقصی الغایت میکوشید و در دیباچه کتابهای

کارخانه خود نام من برای یادگاری مینوشت دیگر لیدی ... بود مستل تکمیل اوری

عالیشان از قوم اسکات بسیار پیر بود بحدیکه درست و کردن او از ...

میکرد اما طبع جوان داشت مثل جوانان خود را می آراست از غایت بزرگ منشی

همواره با جمع طعام میخورد و بدان اکتفا نا کرده در هر هفته مجلس روت

انعقاد میداد بعید استماع ورود در غیبت بملاقات من تواسطها بعام نمود

بدیدنش رفته از صحبت او خط مستوفی بر داشتم و چون ذائقه انس بسیار

صحیح بوده لذت وافر از طعامهای انخانه و ایضا نصیب وافی از محاسن نفیس

حسن وار دین انجا بر گرفتم این لیدی در شهر ابدان بره اسکات لند جا

عمده داشت در تابستان قصد انجا نموده بمن گفت افسوس که انولایت
نادیده بمانید همراه من بیا و ده بیست روز در خانه من مانده بلندن بازگرد
دران ایام چون بالکلی از ارباب حسن لندن خوش افتاده بود مفارقت دشوار
مینمود عذر خواستم قبول نکرد روزی که میرفت سواره بر کوچ بر در خانه
من آمده خواست خواه ناخواه مرا همراه ببرد قسم خوردم که بعد دو ماه
نوعی که میسر شود بدان ولایت امده در خانه او قرار خواهم گرفت
بدان سخن تسلی شده وداع نمود من بر وعده خود که از محبوب مذکور
نیز اندک تسلی بهم رسیده بود در تهیه حرکت بودم که خبر وفات
لیدی مسطور رسید ازان عزم درگذشتم ولی بسیار ناشاد شدم زیرا که بسیار کس
خوب بود و از صفت خاصه اسکات یعنی خوشهوائی و در رفاه عیش خوردن
از شنوائی بعضی انجا دور میشود بیاد داشت که مرا در انگلند دوستان
اسکات بیش از انگلش بوده‌اند از انجمله دو نفر یکی مستر جان جانستین
که بخشی گری لکهنو نامزد و در آنجا ده دوازده سال بوده دوم مستر
نلسن که در رفاقت کرنل هالی سی سال قبل با بنگاله آشنا شده بودیم و بسبب من

با به

تا به معقول دراز و هم در زبان فارسی پیدا کرده بمول و درست رسی امثال انشنند
و لکینان رحمدلی که بمراتب واقفت من از هند با انگلند رفت نیز اسکات بود
من از ایشان توقع داشتم که رهنمای من در سیر اسکات شوند نماید مستر بلیش
اگرچه اکثر اوقات دعوت طعام کرد اما مستر جانستین دران قدر هم موافقه
ننمود و من از مردان اسکات باوصف اثبات حقوق تقیدی این بار
اشنا صفت اعانت ندیدم ع چه مردی بود کز زنی کم بود دیگر کرنل
برانویت مدراس که جنرل جمیع افواج مدراس است و خود در حدود سلطانعلیخان
و بعضی امرای دکن بسیار مانده میل صحبت ارباب اسلام و طبعی بوستناک
شائق علوم دارد ازینجهت رغبت ملاقات من کرد بارها ضیافت من نمود
طعام لذیذ بر سفره او بسیار خوردم و سیر اکثر تماشاخانها بسبب توجه او نمودم
از انجمله قلعه بادشاهی است که در سمت لندن است و متصل ان ابدی دیگر برنش
میوزیم **ذکر اوضاع میوزیم و عجایبات** انگلش خانه را از عجایب عالم
دران جمع اگاه وارند میوزیم خوانند در منجانه قریب صد ایوان است هر یک
منسوب بعجوبه جای با قسمی اعجوبه از عجائبات انسانی و حیوانی و حجری ان

میوزیم

انقدر زر ان زده شده که مطلقا در حفظ نماند بلکه یکی زان دو شاخ است
چون شاخ تمیخ دو ساله که بر سر زنی بر امده بود بعد مردنش از سر او
کنده با تصویر او درین مقام گذاشته اند عمارت بر لبش مشتمل بر یک سمت
نهر بر کناره واقع شده زیر دیواران تا چهار میل میدان سطح و سبزه زار است
منتهای میدان سه کوه سبز خرم هموار و بر کوه شهری موزون معمور
که یکی از ان راهی گشت نامند در مد نظر است بهجت مجموعی انقدر حظ تماشا
و دلپذیر است که خلل در سیر عجایب انخانه میکند نمیگذارد که ناظر چشم
از وی بجانب دیگر اندازد ذکر حنیف لعبی دهلوی دیگر تحفه از مردم این بلد
که صفت و هست طول قامت و یک دست درازی قدم و دو ثلث ان
سینه درست و موافق ان جسمی ضخیم داشت و این ابیات در مثنوی ستردن
شرح حال او مناسب لمؤلفه رسیدی تا قامت من تا میانش :: سرش
از سقف خم ماندی و بیانه اتش :: قدم از خانه بیرون بر نمیداشت
که طفل و زن نشاید بدیدنش ز دهشت :: از جمله دو لعبتها عمده که زیر فیل یکی انکه
زنی نصب افگنده که بیک نظاره او را ده لکهه بها توان داد و حال انکه
او

او باده لکهه چهار که مشروط تبدیل شوهر بنام پدری و گرفتن نام پدر او بر خود بود
بخانه لرزیل امده اند اگر زیل بهم شد مرتم خود نوبنی را به بر البوت گذشت نام پدر انست
تبدیل نمود و علاوه ان زنتاب قمرا علاقه عشق نیز با گرنیل بهم رسیده
بهم نوبنی بر خود گرفت و خواهش را مسس نوبنی نامند و تصویر شوهر را هموار
زیب گردن و سینه خود میدارد این رباعی در وصف اوست
لمؤلفه از روح که دید افریده بدلی :: وز ابر که بر دریده سنجی
غنچه شمرم لعل مسس نوبنی لیک :: کی غنچه گشت بدو رست شرین سخنی
دیگر مسس کارذن زنی پاکیزه سرشت با وصف شنگلی سر گذرانیده
و جوان طبیعت است انصاف دوستان مولع و بخوانیدن نغم
باربابت ذوق مستقیم مشغوف می باشد و خود نیز در ذایقه سلیقه صحیح دارد
نهدا من بخانه او طعامهای لذیذ و حلویات لطیف بسیار خوردم نبیره او
کارذن که جوانی خوش رو نجیب اطوار است هر صباح بخانه من می امد
و یک ساعت به تحصیل فارسی مشغول می ماند از بهجت مسس کارذن مرا ودر
همشیره مسنر کارذن مرا برادر می خوانند همه یگانه وار سلوک می کردند

چون وارد شدم جایی قهوه و حلویات پیش آوردند و صحبت ساز و سرود
و کوک می کردند مسس کاردن اگرچه حسن زیبایی نیست اما آنقدر شیرین شمایل
خوش ادا و نیکو گفتار شکرخنده معتدل القامت است که با وجود او
خوبان نامدار جلوه نمی‌بیند به عفت و سادگی نجابت خود گویا از چهره او
می بارد و با وجود آن ساز چنگ را هم خوب می نوازد و اورا لیسبری است
کپتان لیسک نام مرد دلیر نامدار از سرداران جهازهای لیس بهادر و شجاع
که نوبتی در زیر قلعه فرانس بر جهازهای حمله برده آن را اسیر کرده بلندن
آورد لحن داودی و علم موسیقی را در خود جمع کرده شاید به سحر دلربایی در خنیاگران
خوش آواز تر از او در تمام فرنگ ندیده ام همواره با چنگ مس کاردن
نغمات خود را شریک می کرد و با نصف شب امداد می داد و هر شب میسر بود
لهذا حظ وافر ازین باب میشیش(?) از همه جا در آن خانه برداشتم و خانه ازین
غزل مفهوم نشود همواره مضمون شیرین حرکات آن دلستان لطیف — مضمون
گفتار بود دم **لمؤلفه** شنیدن گرچه بوصف عدن بس   بایدن من بلد(?)
بهاران خیم یمن بس   اگر رضوان شندی جا خرمی سرآب   یقین کردی

زسنبل

زسنبل خوشتر این بس   و اگر غلمان بدیدی است اسکیر بودی چون بهار
خجسته طلعت این بس   بهر کو صد پری در جلوه نازد   ز حوران تا بکی لالای سحر این بس
ترا باد امبارک دلبند احمد   که مارا از رخ مس کاردن بس   ازین بهتر سبب
چون طفلم فریبی   مرا آن لعل زان سیب ذقن بس   نخواهم نسخه
نوبهشتی   خود آن شیرین سخن از آن دهن بس   بد نظاره مو بنامان را
بدستم ساغر انگشتم بس   چو در جسم است آن صبح نبا کردش   صدارا
باغبان آن نسترن بس   ز سنبل تا بکی بدبهی صدا غم   ز شبنم را جعد
مشکین آن یمن بس   سرو ناروان تا چند بالی   بنالم سایه آن نارون بس
اگر طالب بیع مس کاردن باغ   رو و منت کشد از کاردن بس
از جمله لب نبا که در آن خانه آشنا شدم یکی خزل مس است مرد لسبیا ارزاده
که زبان دان فرانسی و با وضع اینها شایق است اگر شغل شطرنج من با او بود
دیگر مس اسبلیه لیور که قلم از بیان حسن و جمال و صفت لب و دندان و شکرخنده
چون قند شش عاجز است ... از آن زخر ان است که صورت اینها **لمؤلفه** ساخت
جا در قلم سود ... این غزل در صفت اوست چون مس کاردن با و عشق

می ورزید بقطع او تمام کرده ام لمؤلفه ای دل از کعبه کوی قصد گلستان نکنی
نعمی ازادی شبان روی بسطها نکنی ∴ نقش الله بعشق ته زلفش خلق است
تا حجاب سیه گوش کسو زانکنی ∴ مظهر قدرت حق مخزن حسن است اینجا
عزلبدن طرف قبله زلف انکنی ∴ سجده طاعت اگر شرط معانی دارد
خم محراب دو ابروی ابلها نکنی ∴ سحر لات و منات اند بکیش اصلا
خم برهمکی ان بت ترسا نکنی ∴ موی چون اهرمن روی چو بر دوش آیت
رو بان شانده که سر بدر اسا نکنی ∴ شمس از روشن خرمه مقیس نور بود
ها ان پرستیدگی شمس چو حربا نکنی ∴ زلف ثعبان صفت بین ید بیضا عارض
گوش کن چشم بران شبخره موسی نکنی ∴ مریم ابا لب لعلش چو بود روی زنخ
طوق گردن بخران زلف چلیپا نکنی ∴ در نظر است چوان ساعد سیمین زلیم
ابلها به سخنی ار ید بیضا نکنی سیوم سنبلی او در قصبه ... ملی
لندن تا زن ولیبره و خزان و سایر عال در باغی میانند و نیهات
فراغ و عزت در انجا بسر می برد و مردی کبیر انست طا با اختلاط است
با لمضافت عمده دران باغ لموداطه خوب خصوص شیر و سبزا
کا اختیار

کا اختیار تمام بر جاهای دیگر دارد این سنبلی را باز نسبت کمال ظرفی
و نجابت اشتغال ترزلی غیر عقدی که بجز و میل و عشق با یکدیگر سر میزند
بسیار شوخ و چالاک نادره کار صاحب وارد و این غزل در صفت آن زن
لمؤلفه هین تر و گل روانش گلستان آتش ∴ که شوخی خرمش کرد چون
دهان آتش ∴ کند بعقل خردمند دم بدم یاری ∴ چنانکه باد و جنس کرده
بر زبان آتش ∴ یکی چو نتوان خویش از زبانش صرف ∴ جلوه کش
نقش بند زبان آتش ∴ هزار رنگ نماید چو موج لی در لی
بلاد می که زامی سوی روان آتش ∴ یکی از انها بقلب کس مرداد است
بجنسی که تو کیفیت زبان آتش ∴ حیران بدان که بیش در لباس شیشه
که دیده اینکه به پنبه است هم عنان آتش ∴ اگر بدیدی این لبهاها اوراقها
زها و خود نزدی کس را بجان آتش ∴ عجب که ماند مرا بای و بیش صبر جا
چو برق قاد قیام لبر جان آتش ∴ تند رگی دل است چشم و بر الخط
بجای ات چشم تندی روان آتش ∴ کجا مجال قلم را بیان جانبش
چو هیچ رفق ندارد به نیستان آتش ∴ چو ... طالب چون صفوت بیش سلی

ضرورت است ورا بوده ترجمان آتش ؞ از بسکه است بلاغت غزین آتش طبع
شرارت خیزه زبان آتش ؞ و همچنین بر تماشای مسس کاردن
بعضی تماشاخانهای نامدار اطراف لندن را اول بار دیدم از انجمله
ستراتمی یعنی جاییکه رفتار کواکب را گرد آفتاب دران نمایند و ذکرش آید
و بلده ولیج هر کارخانه جهازسازی در انجاست یکی از کرنل های آن کارخانه
کرنل بنج نام که با مسس کاردن رابطه داشت دران روز ضیافت عمده کرد
و طعامهای الوان و حلویات و میوه های خوب بساواد در بر خوان آن کارخانه
برده سیر مشوقی کرداینده اما در یکی هوس های لندن خود اکثر همراه مسس
کاردن میرفتم زیرا که بانوی نزدیک تعصب او در مذهب و خوبی او در رفتار
قدیم لندن از تماشای چنین جاها بلکه سماع ساز و اوازها اجتناب میکرد
دیکر پسر ملکوس برادرزاده سر جان ملکوس کورنر بنکاله او تماشابین جوان
نیکو اوضاع است در اوایل ورود خود بخود بدیدن من آمد ضیافت نمود
با کثر تماشاخانها و عجایب لندن رهنمونی کرد از انجمله است دور زرین
نزد کرسی بالی هوس ها و سینت بال و دولت سرالی علیم های

مشهور

مشهور و نیوزامان وغیره دیکر لارد کارلیل از اعظم امرای توری و کامل الخلق
متناسب الاعضاست چنانچه حالا در سن هفتاد سالکی چهل و پنجاه ساله جوان
حسین مینماید اکثر بتحدیث تماشای عمده مامور شده در آغاز شباب بایلچیگری
روس رفت خورشید کلاه ملکه روس فریفته اسلوب بیان و در اسمی قامت
او گشته بطریق تماشابینی با وی هم بستر گردید مدتی گورنر مدرس مانده و گورنری
بنگاله نامزد شد قبول نکرده بولایت برگشت از انجا که عادت حسن رفته
انکار را نیز کماینبغی بشغد برسانید در خانه لارد اسپنسر من هم بشرف شد
آشنا گشت ضیافت لائق و بعضی اوقات بقاعده غریب نوازی
بدیدن من قدم رنجه می نمود هرچند از ان حرکت او را معاف داشتم
قبول نمیمود دیکر لارد هروک ادنبر شخصی عالی شان قریب به زندگی است
بعد لارد کرنوالیس حاکم ایرلند شد چون خواهر لیدی ان بارنت در حبالهٔ نکاح او است
و لیدی ان ارکیب لیفاشن من در خطوط خانکی با او نوشته بود بدیدن من
تکلف آورده بکار ضیافت طعام نمود او و لیدی هروک رنش انچه
لازمه تقید و تواضع است در ان ضیافتها بعمل آوردند در باب تماشای باخوانان

دیگر مس لیدی مارگت فوردیتر که از بانوان نامور لندن است بباغ لارد موصوف
جهلاگوهی لندن رفته چند روز در آنجا قیام داشتم بعد از آنکه مابالت اربند
منصوبت اب بازی تخلیص کرد که با من یکبار بارلیند بیاید و یکماه دو ماه
مهمان ما باشد من عذر خواستم و در خانهٔ او مس مونتیگو آشنا شدم بسیار
گرم جوشید و در خانهٔ سر جمشید اسکرخود که در تمام لندن بخوبی معروف
گویا تماشا خواهش ضیافت کرد این مس ملکو یازده فرزند زاییده بیشتر از بیست سال
زیاده عمر او معلوم نمی شود و مادر زنی دارد که سالی یکروز خاکروبان
بخاری لندن را که پسران ده دوازده ساله همیشه آلوده بدود سیاه
رنگ چون حبشی می باشند ضیافت کرده طفلی از دودمان او گم شده بود
یکی از جماعت مذکور بود و بر خورده بخانه اش رسانید از آن بار بزرگ از غم یافتن
آن ضایع شده این عمل بعمل می آید و آن پسران را که عددشان بسیار
میرسد ضیافت می کند دیگر مستر مونت او تاجر عالی شان و شخص
نامدار است معاملات ملک لندن بر دوش سنگر میکرده با آنکه در رفته و از
نصف سرمایهٔ او بباد رفت اما هنوز والاترین تجار لندن است مستقیم است

دربیان

دربیان روشنی خانه اش در چراغان عام لندن خواهند شد لیدی ان بارت
باوجود خبری در باب من نوشته بود لهذا در خانهٔ سر جورج بیک خود را بمن
شناسانید و دعوت بسیار عمده کرد از آن عمده تر کسی نکرده بود از اقسام
شرابهای عالم القدر آورد که نام کسی هیچکدام بخاطر نماند جام ها و ساغرهای
بلورین بعد اهل مجلس بر کرده بر طبق طلای نهاده اول پیش من می آورد
و بنام شراب مشکفت لیکن مجلس زر زر مسرا و سوای ضیافت بارها در مجلسهای
رقص که در بعضی پانصد نفر از امراء عمده در لباس های فاخره مغرق
بجواهر در آنخانه آمد رفت میکردند طلب داشته تماشای آن مجالس بمن نمود
و همواره بیا رفتید بمن می آمد دیگری مستر ولیام اوزلی او از سرداران
سپاه است بشوق افراط بتعلیم زبان فارسی دارد بلی استاد نبودی با
خود از کتب نحو و لغات فارسی که انگلیش نوشته اند و ترجمه های آنان
اینقدر تحصیل کرده که تاریخ ها و کتب معتبره فارسی را ترجمه می کند چون
مردم لندن با و اعتقاد زبان دانی فارسی دارند کتب را خریداری
می نمایند اما در گفتگوی محاوره چندان قدرت ندارد خرم اکشیده

بملاقات من آمد و بکرات و مرات دعوت چاشت من نمود لیدی
لصدافورلی از زنان حسین انگلند است ادای دلپذیر و نمک خاص بسیار
دارد و او را دختریست که سر ولیام اوزلی از غایت شوق خود بفارسی
حافظ نام او نهاده طفل مطبوع است نظر به نسبت نام با من میجوشید
و تا من در ان مجلس بودم پیش دیگری نمیرفت دیگر سر چارلس روس
نویمن از امرای خورد و مسطوران پادشاه است در هندوستان بسیار بوده
و فارسی لیاقتی درست دارد من او را اول در بارگاه شاهی دیدم
که پادشاه بجهت ترجمانی طلب نموده میان من و جود جاداد بعد از ین بدیدن
من آمد و بخانه خود برده ملکه ضیافت کرد و دختران صاحب سلیقه
هنرمندش بعد طعام بنواختن چنگ و ارغنون اشتغال در استماع ان روحانی
و خوشحال میکردند دیگر داکتر کرنوا در نخست در مجلس یکشنبه سر جوزف بنکس دیدم
جوان هم شغله شخص موصوف است در هفته بخانه خود روز دارد التماس کرد
انجا هم میرفته باشم چند دفعه اتفاق شد مرد بی سودای هوسناک است
بطور رهنمای من بسیار میدوید و باعث معرفت یک ان ملکه دید صالحه با همت
که در

که در غریمین مونس در باید بدین لندن صاحب بسیار عمده کرده و در ان صحبت
بسبب همعصری جمعی از ارباب حسن بسیار خوش گذشت بسبب او معروف شدم
و خود هم دو سه نوبت دعوت نمود مقابله من با لیبر داکتر ملکسپر روزی
لیبرتش که در دفتر دیوانی هند متعلقه سر رشته اسی محررات و بدان سبب خود را
از دیگر عالمتر میداند با ما هم سفر بود در تمسخر کرده گفت مردم هندوستان
بصفت تصادق قلب و بیرحمی موصوف میباشند گفتم بعضی ایرانیان
که اصل من از ایشانست بدین صفت بدنامند اما در حق هندیان اصل عقا
مردم برخلاف آنست گفت ندیدی که اوزبک زیب با پدر و برادران چه
کرد همچنین اورنگ زیب با هم چه کردند گفتم از سلاطین و اهل ملک علیحده است
حال عامه خلق بر ان قیاس نتوان کرد اگر درین ملک قانون محرومی شاهزادگان
غیر ولیعهد از سلطنت نمی بود احتمال اینقسم امور بیشتر از اینجا داشت گفت چه ملوکی
افعال از افعال ذکیان یعنی رهبانان اهملان همواره در ترحمه کاعدات گلکته بنظر میرسد
گفتم از رهبانان این ملک چه بر دسکت رسیده و برات شجاعت و غرور سوار تر
اگر من حال انگلش را عموما بر انصاف من لوازم کرد ترا ابر خواهد رسید والا نه سخنی دیگر بی اصل

هر نهای این صرف برنج خم بود بر زبان اورده برای قطع مکابره گفتم قبول کردم
که این صفت دران ملک بسیار است زیرا که در تو محرر محرری سررشته انجا انر
نموده سخن رست از کسی که تجربه بیش از تو دارد نمی شنوی و مکابره می نمایید
با مهمان همهای حاضران بخنده افتادند و شروع بملامت او نمودند دیگر پسر حارس
رنج از عقلاء و دانشوران نامزد انگلش مرد متمول است باغ بسیار عالی و همه نعمات
گروهی لندن بهمسایگی سر ترشتن دوست قدیم من و خانه متصل منزل امراء در لندن
دارد سرترشتن را واسطه کرده با من ملاقات نمود و مکرر ضیافت و تهنیتها
بحال من فرمودند لیدی مرخ زنش از بانوان نامزد لندن و او را دو دختر
حور پیکر است که بجهت شغله و خوشی خاطرش الکثر نواختن ساز و سرود و لعبات
دلکش اشتغال میورزیدند و از انجا که دران ملک حسن خبر بحسن جمال انتخاب شده
این قصیده بهاریه لندن در زمین بوصف انهاست بیان موسم بهار لندن للمولفه
ای دوست نخواهم سوی حدائق ∴ که زد بصحرا خیمه شقایق ∴ شد بهمن یار چون بار بسرور
ریحان و سنبل گلهای فائق ∴ هر برف کو بید به ماه تاریخ ∴ اکنون شکوفه است
با نفعل طائق ∴ بدرال از برف زمین رخ چو بهمن ∴ وید نقش بهاران درس حسن لائق

بدابر از دال هیلان نوری ∴ نهان ساکند گشت از لوارق ∴ حده که دلکش بر واه دلکش
سان بد ∴ اکنون چو من بست بر کسعرباتق ∴ قمری قرین شد با سرو جالاک
عایب غزالست چون نوم بارق ∴ بلبل در الحان چون عایسی گو ∴ یار نسیم سرو
و دو مار و انق ∴ زارین ان گر گشت پنهان ∴ خاک از دلش کرد بیرون حقائق
کو بی که برخواست محشر ز بستان ∴ بسمن از شکوفه بیران و ثنایق ∴ دامن زرزر
بر کرد از گل زرد ∴ باغ از بس ان اعلاس و دراق ∴ گل در چمن شد چون روی عذرا
ازان چشم نرگس بهجه زانق ∴ غنچه چو مریم از روی حامل ∴ سوسن چو عیسی است شارق
در مهد ناطق ∴ گوی شهد بست ان سنبل زارت ∴ ورد گل بر وی بست صدر بهره
هم ارغوان بست لعل از بر دو دوش ∴ مانند داماد در روز ساجق ∴ لی نی عروس سیست
گل زار خوبان ∴ حمعید حمله در بلک ارزق ∴ گویند بلبل رقاص سرو است تا می است
نرگس جام ارشقایق ∴ وان نوجوانان غار چوبستان ∴ از بس که بیمود نرگس رحائق
زاین چنین وقت ای یار دلبند ∴ خیز از گل و مل بلبل علائق ∴ منشین بسایه
خر ساله اید ∴ منشان به بشت خر یار صادق ∴ شد سایه اور مرد بهما تا
کاهی غم ز دست شیره حدائق ∴ امروز بر شاخ خوش است خوبانه ∴ در گوش خوبان

زیبا علائقی ∴ چون خدجایان شد تو به حسب ∴ زین رو دهن اگر در چون غنچه نسق

خود بچه سرو روز صحن شد ∴ از طرح یاقوت سر بار تاق ∴ یا نامیه گرد یا تیر در سنگ

زان لعل لذت ذوقش صادق ∴ اکنون توان دید در روشنیش ∴ اسرار

الی نسب زر مصافی ∴ گفت انوری بینش که تا کی تا بود ∴ در مایه هست باشد مواعق

از نور سید است صد خوشه بردمش ∴ با تاج این تاک نوری مطابق

گر رسم این هست چه شد چون شد ∴ لبهای انجم محجوب شقایق ∴ در استتار

ارمانی چون ∴ گویم بجز این کاله رازق ∴ صد نوش اله بران جزی کو

در لطف همچو هست بر صد شایق ∴ چون خوشه لند بر مردین تاج ∴ بینی گران

رخشان و تابان ∴ گویا که گردد در هیچ جنت ∴ چیمنش سیب است چون جسم عاشق

با منظر است اندامش زرح ∴ در باغ دلستان محجوب ربائق ∴ تا چاک زایش

ساز و چو جامه ∴ در خشم و هست کحل الحدائق ∴ زان اهل گلشن خوبان صحرا

هم یاد بستند زین مواثق ∴ ای فخر تاج عالم وی جان طالب ∴ ترصیع بر افکن تاج

زان سیمش بارق ∴ تا نیکو امانت جان و دعا را ∴ بکشند بیت سیان باحق

دیگر مستر بروس او از عمده زادگان لندن برادر لارد الگن ایلچی استنبول است

لیدی بروس

لیدی بروس مادر او با نا الیبی بر پس شارلت دختر شاهزاده ولیعهد قایم دارد

چون شاهزاده را بجز این دختر ولدی نیست موافق قانون وارث املاک

و تخت لندن شدنیست مردم لندن لیدی بروس را بسیار تعظیم میکنند و

احترام وافر می نمایند مستر بروس در هند بسیار مانده و زبان فارسی از اینست

بعد استماع ورود بنده بواسطه بدیدن من آمد و همیشه مهربانی مبذول میداشت

بعد چندی عزم هند براه استنبول شوق دیدن برادر نمود و مرا تحریص میکرد

که باتفاق هم این سفر را بانجام رسانیم چون من هنوز از لندن سیر نشده بودم

عذر خواستم وداع او نمودم دیگر مارکوس تونزند که قبل از لارد کورنوالس

با مالت جوره ایرلند قیام داشت مرد پیر جهاندیده است و بصفت دین و دیانت

موصوف زیرا که با وجود منصب حکومت های بزرگ تمولی ندارد و اوقات را

بمیانه روی میگذراند دیگر ارل بومیل او از نوکران پادشاهی و بخدمات حضور مامور

مردی نوابت عالی همتش گشاده پیشانی است باغی چون گلستان ارم

متقاد ملی لندن در سر راه ایدن تره اسکات لند و خانه عمده در لندن

دارد در خانه مستر جانس که بخصوص دیدن من آمده بود ملاقات کرده

همواره مهربانی ها مبذول شده است و بیشتر شامخانها برده در استرضای همت
والانهمت خویش مصروف شده است دیگر جنرل مارکس او از اعظم سرداران
انگلشیه بوده و هنگامیکه زمان شاه بلاهور رسیده قصد تسخیر هند داشت
برپایست کل افواج که بنجاب شاه ابدالی نامزد شده بودند اهتمامش بود
مردی راست و درست بغایت کوچک دل مهربان است در لندن
خانه عالی و زندگانی لایق دارد با بس مارکس زن خود که از زنان عالی منش
لندن است انواع و آزادی تمام بسر می برد مکرر مرا ضیافت کرده همواره
نیاز بندی لطف می آورد خدا تعالی او را دختری حور لقا داده که در عقد
مستر بسن را در داده در کمپنی است از غایت حسن چهره داغ آفتاب
بطعنه بر گلستان ارم دعوی میبرد و از نهایت نزاکت و خجلت حسن پری را
معدوم و ظلمت لیل را چون صبح روشن منماید در ان سینی جهل کس که ایجاب
سن شده اند او را در صدر انها توان نشانید و اندکی خویش از این
قصیده خزانه لندن بنام او مزین توان فهمید صفت موسم خزان در لندن
ای قرب در لندن دمن به ∴ که باغ اندر بهار نسترن به ∴

ابین

زمین در خزان چون بلقیسه نور است ∴ هوا روشن عرش دیده بین به ∴ جدار و سقف
جمله از بلور است ∴ ز رود و نسیم گو ها جلوه زن به ∴ بهر کنگره فروزان چل چراغی
بهر شیخ عقدی از عقد پرن به ∴ همیشه برگ زردی زرنثار است ∴
غدیر آب را جوشش تنن به ∴ روان مردم بران هر سو بلند ش ∴ ز کشتیها
بدریای یمن به ∴ الهی زر کردی که راست باران ∴ ز جولان و سی صدره
نعین به ∴ خوشا در وان کشیده ابر و اوراق ∴ نشاله و زرنش از در عدن به
ز بیران عروسی جهان است ∴ نیارش را گل سیم از سمن به ∴ اگر تاراج وی
نکرد اشتنه گل ∴ که بوده در خوران انجمن به ∴ ز کوش ارغوان هم حلقه لعل ∴
ز بود و نیست حال نسترن به ∴ ز دست یاسمین قند پاره سیم ∴ ز رخ آلبی
ززر بر دو مسحن به ∴ همیشه چشم نرگس در خمار است ∴ که جام لاله باشد چون به
چه غم زین که بخاری اندرین عرش ∴ برونق صدره از صد چمن به ∴ به مجمر
آب و تاب بهمنی نار ∴ ز لالستان فروزین زمن به ∴ بس ابر بهمن بدیدی
در سرزنشه ∴ ز کشته بن بلبس اهرمن به ∴ چو گل گرچه لبی چو بت ز روش
ولی جانا که ارسطو حق به ∴ کند بر کس نقد بهشت تنگ ∴ تر اسرو و مرا آن سیم تن به

واگر حل سخت نیکو بود در باغ ∴ ولی از آن نرخ بس مارکن به ∴ حضور آن لقا یاسمن بو
بگو ای باغبان که یاسمن به ∴ کو او در مذاق هر کس الی ∴ بمن آن لعل و خضر آب
مغن به ∴ نگاه اینچنین خوش نیاب نخجی ∴ که دارد و بل او با دل ان به ∴ کنار
انشین یا ع نخاری ∴ خورد الی زاب تارین به ∴ ز بینش ساغری در رغم طالب
گرفتن سدره از ملک ختن به ∴ دیگر مستر بدلف او ارنجار و اعاظم
مهاجان لندن مردی صاحب سلیقه آطبع هوسناک و فهمی نیز در خدمت
شاهزاده ولیعهد تقرب دارد در خانه مستر بلتش بمن برخورده گرمجوشید
پس بدیدن من آمده بخانه خود رهنما گردید بارها ضیافت من نمود طعامهای
بسیار لذیذ بقدری که دراین ملک ممکن است در خانه او خوردم و بعضی خانه
خانهها و خانه شاهزاده ولیعهد را تمام و کمال از کتابخانه و سلاح خانه و ایوان
زنانش و مقام یادگار پرنس شارلت دختر او بتوجه او دیدم زیرا که
شاهزاده خانه کوچ از انجا بر آمده خانه را برای سیر ما خالی گذاشته بود
و حکم داده که در سه جا سفره حاضری که حلویات و قهوه و کبابهای
سروران بیاشند حرشی مهیا دارند تا هر جا که دل بسند افتد و آن مقام
نشسته

نشسته برای شغل خوردنی و شراب داشته باشیم ∴ دیگر کرنل بلنزی او مدتها
در هند بوده و زبان فارسی آشناست از بجهت واسطه ها انکه ملاقات نموده
و با وجود قیافه ترک لندن کرده باسکات لندر رفت همواره آمد و رفت و گرمجوشی
مینمود و مکرر دعوت طعام کرده خانهای لذیذ داد ∴ دیگر مکدانلد او
پسر دوست ولی و حبیب قدیم من مکدانلد است در صورت و سیرت
ملکانه حرکات تمام پدر بالاست در هند متولد شده در عهد کودکی
بلندن آمد در انجا خوب تربیت یافته در فن طب و جراحی تحصیل کامل نمود
بجهت استکمال و حصول تجارب در خوبان الفس زیر خانه خود دکان
عطاری وا کرده از آن ممر سر رشته مداخلی که هر سال کافی نیز میشود و محتاج
اعانت پدر نیست بدست آورده همواره بدیدن من آمده در هر حسن ممد و معاون
من بوده بارها ضیافت من نمود بلکه مرا مختار کرد که هر گاه بجای موعود نمانم
بخانه او آمده طعام خوردم هر روز آنچه مطلوب من میشد از دواخانه او میگرفتم
و هر کس از معروفان من که ربط بطبی در لندن نداشت او را باشتغال بس او
میبردم و از قیمت دوا و معالجه نمیگرفت ازین جهت قبول از جهت احتیاج لندن

همیشه اصرار داشت زیرا که کرنل بلد الله هندوی دو هزار روپیه از هند برای انگار
با و فرستاده بود که هر گاه حاجت افتد آن را بمن رساند دیگر مستر ارسنیا با
او شوهر خواهر کرنل بلد الله مرد مالدار بسیار مرفه الحال است توسل به شاهزاده
ولیعهد دارد ضروریات سرکار او را از قماش جواهر و غیره مهیا می‌سازد
و مال از هم بسم در خانه او بیلام می‌شود چنانچه نوبتی مرا در بیلام خانه خود برده
نشاند لکهه روپیه قطعات تصویر در انجا موجود بود روز دیگر وعده بیلام
بعد دو روز که در انجا رفتم یک یک قطعه را نیافتم معلوم شد که همان روز در بیلام
همه را مردم برده بودند بسبب اشتهار دوستی کرنل مرا مهربانی و ضیافت نمود
اما چون مسس ارسنیا با زن او بسیار جوان سن دارد و بر غرور است صحبت در یک
و مستر بلد الله هم بهمین جهت عمه را و بردرمی بینند دیگر مستر دوسی ارباب ثانی
عدالت است در خانه سر جورج نیک شناخته بدیدن من آمد و بخانه خود
رهنمون شد در انجا قطعات تصویر کار مصوران نامدار هند و ایران مال
امرای عظیم الشان هند که در فرات متفرق بدست انگلیس افتاده بنوبت آمده اند
دیدم که طعنه زن بر قصاید هیر با مدار فرنگ می‌زنند **ذکر تصویرات زنانه اران هند**
و ایران

و ایران که در لندن دیده شد از ان جمله خمسه نظامی بسیار خوش خط مصور بود و مهر
نواب [illegible] جناب مرحوم بر پشت داشت و من ان را در صحبت او دیده بودم
که چون جان عزیز میداشت و گاهی از خود جدا نمی‌کرد و بار بار تا نه علامه هم از ان سرکار
تصویر این بر در تقلیم مصوران ایران بوده و همچنین تمثیل این قطعات
که در هند ضیا نظر میرسیده در خانه مستر هستینس و مستر ورگس ایدن که در گلستان
گذشت و بعضی خانهای دیگر در زیر ابنیه ها بر دیوار منصوب بسیار دید عبرت
بر داشته شد **لمؤلفه** کسری ز بیح اریو زبر ز ازین :: زیاده شده یکسر
از یاد رفته نام شان :: بر روی زر اکنون کم شده زان کم شده کمتر گو :: از بهر
گو بر جوان زان کمتر گو بر جوان :: و در کتابخانه پادشاه خود چندین کتاب تصویر
ایرانی و هندی بمن نمودند که یکی از انها شاه جهان نامه مشهور است که بحکم جهان
مصوران نامدار پای تخت او که در حضرت حاضر می‌ماندند و صورت
مجالس های رزم و بزم او که همه شبیه اند و در کتاب کشیده اند ان کتاب در قسر دهلی
بدست اصف الدوله مرحوم افتاده همواره با خود میداشت و سرجان شور گورنر
[illegible] با ادو یا الماس گرفته بدر پادشاه انگلند برده دیگر مستر اباتال مصور

که تصویر صحیح آصف الدوله را با مستر همفری با شبیهه تمام حاضرین کشیده است
بدیدن من آمد و ضیافت من کرد در خانه او تصویر تاج محل و اکثر عمارات
و مواضع نامدار هند دیدم دوستان لندنی را که گاهی باین بلاد نیامده
از احوال انجا غافل اند گمان کنند که در هند چیزی قابل نام و اعتبار نیست
تا خود بر دیده نمی نمودم مستر دانیال کارخانه تصویر سیاه قلم را که ذکرش در محل
خود اید من تفصیل با آنکه بحضور من عمل کرد دیگر مستر هاکر او نیز از مصوران
معروف مردی معمول متوسل سرکار شاهزاده است بسیار اشتیاق
ظاهر کرده بواسطه مستر دانیال ملاقات و ضیافت عمده نمود میخواست
که پسر او پیش من تعلیم زبان فارسی گیرد برای تواضع لائق در عوض آن حاضر بود
اما چون من از کثرت تعیش صحبت های اکابر لندن وقت نداشتم و آن
پسر هم لاابالی جنون طبیعت بود قبول نکردم بنابرین صحبت رنگ نگرفت
دیگر مستر ...من او از معارف لندن است خانه امیرانه در پرتمن اسکوار
و همیشه در ان مجلسهای رونق میکند در انخانه یکی از ولس را دیدم که
نوابات بادشاه حال فرانس در خانه او پرورش یافته متعهد از بیم او وطن را
گذاشته

گذاشته در لندن میباشند و هم چنین پدر زن جنرل ... که از وزرای
بادشاه مقتول فرانس است و بادشاه هالند که از ملک های خویش آواره شده
در لندن پناه گرفته اند با من معرفت بهم رسانیده بودند دیگر مستر گلکرست
از اصحاب هند است مدتها در مدرسه اشتغال ترجمانی قیام داشت فارسی را
بلهجه ایرانیان که ساختگی آن معلوم می شود میگوید بنابرین بواسطه بدیدن من امد
و بار دعوت من نمود دیگر سر رابرت چمبر که مدتها بزرگترین حکام عدالت
کلکته بود طبیعت سلیم او را شئون ظاهر نمود اما چون اکثر بیمار می ماند
و شکسته شده بعد تواخر بود صحبت امتداد نیافت دیگر مستر
... کرنل او نیز مدتها در هند بوده و بعلمداری بریته بعضی اوقات اشتغال داشت
در ان عصر زنی از شرفای انجا بدست او افتاد و او اولاد بهم رسانید در حین
معاودت بولایت زن مذکور بمحبت اولاد همراهی او نمود است و بدان ولایت
رفت

ذکر ملاقات زنان هند که بمحبت اولاد بانگلند شتافته اند

بعد استماع
ورود من بواسطه مستر جانسن شوق ملاقات ظاهر نمود بدیدنش رفتم چون
چون رنگ بدنش سفید زرد و اندیسال در ان ملک است او را در لباس و نشست و برخاست

و زبان دانی بلکه هر خبری متعلق با نوان فرنگ یافتم سه چهار پسر خود را که بعضی
از آن نوزده ساله بود بدین معروف نمود که مطلقا وقتی بمیان انها و جوانا بلکه
در انجا زاده اند نمیشد بملاقات من بسیار شفقت و خورسندی نمود
اما چون مستر ذکر بل شوهر خوانی در سر ذات حرکات او را پسندید و بگذر در
انخانه نرفتم و هم چنین است حال نور بیکم زنی که بهمراه جنرل دوباین بولایت رفته
که در لباس و زبان و هر چیز شبیه بزنان فرنگ است از ملاقات من بسیار اظهار
خورسندی کرد و خطی بوالده خود داد که به لکهنو برسانم و التماس نمود که گاه گاه
او را دیده باشم از قبیله جنرل دوباین زن همسر کرده خانه برای او گرفته
در انجا جدا می ماند و هزار پانصد روپیه سالیانه و بوقت ارو می باید بود بیکم را
دختری و پسری حسین پانزده شانزده ساله از جنرل است که در اسکولها
به تحصیل مشغول می مانند و گاهی که بلندن می ایند با مادر خود بسر می برند دیگر
مستر بارلو ان او در دمل اسپت خانه خوب و طبعی شایق هر چیز هوسناک دارد
بنابرین بی واسطه ملاقات من کرد و مکرر بدعوت طعام نمود و هر جا که مجلس ساز
و آواز با مداران در دوستان او منعقد میشد مرا بدانجا رهنمونی میکرد و همواره
در استرضای

در استرضای من شعبهای جمیل بجا می آورد دیگر مستر وود وقدار متمولان
لندن است خانه بسیار عالی در پشت حراسکو در آن کارخانه جنس آلات
انملاک دارد خانجه بدان خوبی و عمدگی در تمام شهر نیست اکابر و بانوان شهر
تمام بدانجا آمد و فرش زانند و تحایف بسیار مثل ظرفهای خورد که در هر ظروف زینت
جای شمعدان و پیاله چای و قهوه خوری و غیره از آن مکان بدست آرند
بواسطه مستر جانسن با من ملاقات نمود و مکرر ضیافت کرد و همواره در دلجوئی
بعد هم می رسانید و قبلا که عازم شد از راه خشکی بودم او به نسیم تصدیق مرافقت نمود
و من بواسطه مستر جانسن بدین راضی شد که بعد از بغداد عزم بصره را گذاشته
بهمراه او بمسلک ایران روم و او اخراجات مرا خواهد کشید در روز سامیه اسا
دنبال را بنگلدنش سامری زر از معروفان او از عجم در رسید صحبت آن راه
مدو شرح داد و از غایت نعم و نار بیدری ترک اراده کرد دیگر کرنیل اکسان
او سالی در سند و با ملتین خود بنصفه اله اباد بود و برگنه آرئیل ارسمعیل بیگ عامل
اله اباد اجاره کرد و بدان سبب دست انداز ممالک بوندیله شده طرقی از ملک
انها را مسخر نمود در خدمت جنگ راجهای ماندلی بوندیله راشکست داده

کار باین رسانیده که تمام آنملک را مسخر سازد سررشته این صلاح در آن مدرسه
غیاب کبری او نمود و حیدر بیگ نایب وزیر قافیه باقته او را از امل عزل لهذا
از دل خونین دل گشته بوطن برگشت حالا مشغول معقول دارد و باغی لطیف
و زمینی در همسایگی سر منزلش خریده از غایت کرمی دل همواره منتظر ورود
مهمانان می باشد و گاهی بشهر لکهنو بدیدن بزرگان خود که از سرداران بادشاهی
و بخدمت حضور مامور است می آید چون نام مرا در هند شنیده بود بشوق تمام
بملاقات من آمده مرا بخانه خود برده با کس اسیرن رنگش ملاقات داد
و مکرر ضیافت عمده و در مجلسهای شب نشینی ساز و سرود طلبید اوراق صحبت
تا آخر از غایت نشاط طبیعت او القدر لعبه و سرور میگذشت که در بیان نگنجد
اما از بیان او صاحب کس اسیرن زبان ناطقه لال و این غزل شاهد مقال است

لمؤلفه
گرچه بلبلدم سیری نشد ز دیدنش هنوز | گویا که هست روز نخستین همین هنوز
از خوبیش ندیده شده عمری از انتظار | لیک سیر آنچه دیده دل و چشم من هنوز
یاری چو حکمت است چه خواهد بدل حکیم | جا نیفتد ز بس انداشته من هنوز
طالب چه خط است که گریه چهار سال | بس نیست بهر سیر باب اگر است هنوز

یا بهر

یا بهر ذات اوست که چون او هزار هست | یا بهر دیدن روی کس اسیرن هنوز
قامت رسان بس است و بس است خوش خرامش | رو صد زلف و زلف الصدم من هنوز
زان وادا روان نمکین بتم یار او | گویم ز بار نرگس پر نار و فن هنوز
باران خرام حوصله کس که بود اصفهان بدل | جا گیر نیست بهاله لطف سخن هنوز
گوید سخن که آنچه بگویم زیاده من | ام دان لزج خوبی آن سیم تن هنوز

دیگر میرزا نول او از عقلای نامدار آن شهر و ارباب علم است در خانه جلیس
برخورده رغبت وافر بملاقات من کرد و بدیدن من آمده مکرر ضیافت نمود
تا در آن شهر بود سررشته مصادقت جاری داشت دیگر میرزا حاج گوهین او
جوانی بسیار زکی طالب علم است شوق بسیار به تحصیل علم فارسی دارد و از
فهمیدن معنی اشعار فارسی بسیار خوشحال و ملذذ می شد بواسطه کسان رحدر کس
ملاقات من نمود و استدعا کرد که هر روز ساعتی پیش من آمده مشغله نماید
چون مرا فرصتی الا نبود که ار حاضری نزاع میکردم نمود والوقت جواب
اعذره انجام تعیین کردم گاهی ناغه نمیکرد بلکه از غایت شوق اکثر جای
نخورده و نرفته می آمد این معنی در من اثر کرده صحبت در اوقات فرصت زیاده

به هند مشغول شد از قبل متوجه افاده او بودم الحمد لله سعی من ضایع نشده
او را فایده عظیم داد و ترقی بسیار کرد و اکثر از اوستادان جعلی انگلیس
غلطهای لفظی و لهجه صحیح در دهن او نقش نشده بود بیشتر ازین تقیدی افتاد
و در این وقت بسیار در تصحیح غلطهای سابق او ضایع شد و زحمتهای من بقدر استعداد
طرفین اثر کرد اما امیدوارم که بقیه آنها در هند درست گردد و یقین دارم
که کار او بجائی برسد که تا آن جائی که از جماعت اکابر رسید دیگر مستر ربن
او نیز جوانی نجیب و بهم زکی پدرش از متمولین تجار ... است بواسطه مستر سوین
بملاقات و گاه گاه بشغل در درس رغبت می نمود پدر او مکرر مرا ضیافت کرد
طعام های لایق در آن خانه خوردم چون او را حصه شراکت در یکی از بلوکهای
لندن است رخصت نامه رفتن آنخانه یکی دو تا همواره می فرستاد خانه ای ارکرش
تماشا به تنگ آمده اکثر آنها را بکسی یاران شبیه خود میکردم اما از دوستان
قدیمی هند یکی مستر جد جانس است او در لندن شغل مهاجنی می گذراند
و اعتبار لایقی در آن شهر دارد مسیس جانس زن او بانوی علم و فهم است و همواره
در استرضای شوهر می کوشید تا بر من شب و روز مستر جانس بانواع و خوشی

هفت ماه

هفت ماه در لندن و سه ماه همیشه در جوار مستر بلس بانواع و خوشی میگذرد
بعد بود و زرهای مرا در تحویل خود گرفت برات خرج از آنخانه میگرفتم
و صندوق و اسباب خود را در آنجا گذاشته در جاهای کرایه لی لیونس
میگذرانیدم در روز تماشای من با اسباب فرح و سرور بود و دستوران ملک
دریغ می فرمود طعامهای لذیذ در خانه او خوردم بلکه خانه او را چون از خود
می دانستم ارباب ساز و موسیقی بسیار دیده و شنیده شد از آنجمله لیدی
هملتن است که از موسیقی دانان مسلم آن ملک شمرده می شود و لحن داوودی را
در مقابل صوت خود هیچ میداند سالها در ملک ایتالی و روم قدیم
برای تحصیل موسیقی مانده و زرهای وافر خرج آن کار کرده همواره استادی
از استادان آن ملک با خود دارد و حالا قدرت او در آن فن بحدی
که در یک مصرع تبدیل ده مقام می کند و در عین خواندن گاهی خنده قهقهه گریه
ناله ندا عتاب بر همان لحن داوودی و وزن مقام که الوقت در آن است
می نماید بنوعیکه مطلقا فتوری و قصوری در مقام او بهم نمیرسد و خارج نمی شود
و حیرت بر شنوندگان طاری میگردد اما با وجود اینهمه ندرت و خوبی آواز سرود او

از اثر خالی است و ده باب خواندگی مسس السترة که درجه شاگردی او ندارد
دلبند بر بیت اوستاد او را شنیدم بسیار خوش خوان و خوش آواز بود
و بسهولتی میخواند و بحر بر بیدا در تبدیل مقام می کرد که بجز ارسطو خان خواننده
مشهور لکهنو از کسی ندیده ام دیگر مستر میلتن او اکثر با عیال و اطفال همیشه
در باغچی که نظر بخت شان ارم حسن ذوابع و نفیس سری می برد و جا جدیده
شهر لندن می آمد آنچه لازم مهمان نوازی است و سلوکی که دوستان قدیم را
با دوستان می باشد نسبت من بوقوع آورد و هر نوع امداد حتی از راه
اخراجات لندن حاضر بود دیگر لارد و بمنت که در هندوستان بر جان آنر
معروف است و گورنر بنگاله بوده چون عهد ملاقات او نسبت دیگران تازگی
داشت بعد استماع ورود بدیدن من تشریف آورده و مهمان نوازی نمود
دیگر مستر الوزر که سالها در کالت لکهنو از جانب کمپنی قیام داشت و منجبار کیمک
و کرنیل ذود که هر یک در هند معروف می بودند بالفعل مشغول و دستگاهی دارند
اما بجز گرم جوشی و ظاهرداری سلوکی بعمل نیاوردند حالا وقت است که خامه
صدق ترجمان ازین وادی عنان بر تافته بذکر خصوصیات انگلند و لندن
پردازد

پردازد و بتوافق دوستان ذامرائی تناهی کار پردازان املاک را در ضمن اوضاع
و دستورات آن ملک ذکر نماید **در بیان اوضاع انگلند و رسوم و دستورات**
انگلس از تازه حکمت ها که در ضمن آن شد رحمت بعضی از اوضاع
لندن و شهرهای انگلند در مثنوی سرور افزا که نو از خامه جودت فن و نتیجه
جودت هوای لندن است مذکور شده قدری درین مقام شرح داده
می شود زمین انگلند اکثر کوهستان و بعضی مسطح خاک بر زرد و با سنگ آمیخته
قابل تولید هوام و گیاههای خورد که موجب عدم انبات زراعت است بنابرین
باید نشست بسیار متعذر زراعت نمیکردند و باران اگرچه کثرت دارد چون گاهی شدت
نمی بارد زمین نتیجه نمی شود و در تحلیلات او نقصان راه نمی یابد انبات ریشه
نتیجه
با طراف دوانیده قوت و حلاوت زمین بسیار زیاده تر از زمین کرسا ساده
تواند کرد و با فراط بار آرد و میوه آن تازک شاداب و لذیذ تر از جاهای دیگر شود
ذکر قوت نباتی انگلستان بسیاری از درختان کهنه به بزرگی درخت انبه
دیده شد که ده برابر برگ و بار داشت اکثر در ضمن عقب خانها طرف کوچه
که در طول شش هفت و در عرض دو و سه گز زیاده نیست انهم معروش اسفنجه های

سنگ شفاف بسبب ارتفاع دیوارهای اطراف حمام در ان می باید یک تخته
سنگ ازین دیوار عمارت برداشته درخت انگور میگذارند و شاخهای ان
که بالا می اید بتدریج بدیوار عمارت بجرم منحلوب منضم کرده بدین نمط منبسط مینمایند
در موسم دی اگرچه یک برگ ندارد در بهار دفعةً سبز شده انقدر بار می آرد
که برای یک خاندان در تمام موسم کافی است و بعضی چون ان از سه انار در وزن
هیجا فزون می باشد بنفشه و بسیاری از گلها حتی در روز در میدان می رویند و باغهای خود
از انواع گل و ریاحین بستانی خاصه سنبل که هند و ایران مملو است که اگر ذکر انها
کرده شود سخن دراز گردد و در هر قسم گل ملون با الوان میباشد خصوص نرگس و سوسن
و یاسمین و سنبل و لاله که هزاره و نیز هزاره و هر یک از ان دو در سفید
و گلابی از دو چند نوع از شرح زیجس ندیدم این نوع طبایع و سلیقه که ذرا ئم
اکلش یافته می شود که گویا بر داحدات ان طبیعت سلیقه خاص محبوب ازین
اکنده است که در نباتات واضح تر مینماید بالجمله این گلها را انصبعی که ذکر ان
امد قبل از وقت بار اید و در گلدانهای چینی و شیشه گذاشته از باغات شهر و دکان
گلفروشی نقل کرده بقیمت اعلی فروشند حسن و لطافت دکان گلفروش زیاده

ازحد

ازحد بیان است گاهی از انجا گذشتم که ساعتی ایستادم در دکان ها
درختان ابطه چون شفتالو و خری وغیره که بصنعت خرد قامت کرده اند
پربار میوه رسیده در گلدانها گذاشته می باشند **حکایت** شنیدم که در یهودی
معمول بادشاه را دعوت حاضری کردند اکثر میوه بار این نوع درختان بود که در گلدانها
بر سفره گذاشته بودند بادشاه و ملکه بدست خود انها را چیده میل نمودند اندرون
حجره زنانه بزرگان و برامده خانهای انشان ازین گلها چیده با رنگ گلدان ازخیابان
میباشند بنا برین رسم ساختن زیور زنانه و طره مردانه و نگاشتن گلها در خانجه
رسم تحسین بنده است در نجابت **ذکر حیوانات** حیوانات خصوص اسب و گاو
و سگ بسیار قوی جثه بزرگ می باشند شیر و ببر و مسکه سایر حیوانی بر مایه و بانره
نژاد بیک ملکها است قسمی از اسب مخصوص بارکش انقدر عظیم الجثه میشود
که در ملک دیگر اعجوبه نماید این اسب ها اگرچه از حرکات سریع عاجزند اما
بار سنگین زیادتر از شتری بردارند و در و زنه کار کنند و قسمی از جنس نیاسایند
در عراده و بارکشی قلیله را نیز غیر انها رسم کار مطلقا نیست اما اسپان سواری
اگرچه در صورت خیدان نیستند اما اکثر الف ط در دوم بسیار رسیده اند

چنانچه پارکیس همواره ده را قلو بر بستان شبیه همراه برد آنقدر دهان بردارند
که از خندق پنج شش گز عرض و دیوار قد آدم عقب او بی تامل وجهیده تمام
بجهند **بیان رستاق و کنتری هوس** هر طرف از زمین انگلند صحرا اما کوه تمام
معموم و مزروع است میدان‌ها چون سواد شهر پر از عمارات کنتری هوس‌هاست
اما از دم الم نظر می‌آمد بحدی که گاهی تعجب رو میداد که اینهمه زمین را که شمار ملکید
کنتری هوس عبارت از خانه زمستان شهر قاش مشغل چون چراگاه بیش و ایوان
و آب جاری‌ها پر داشته باشند از اینرو گویند باغ کنتری هوس مقداری
از زمین که غله زراعت آن کفاف صاحب کنتری هوس کند میباشد بعضی همواره
مسکون است زیرا که صاحبان آن خانه در شهر ندارند چون شهر برای کاری آیند
کرایه دهند و بعضی در موسم تابستان مسکون گردد زیرا که اهل شهرهای بزرگ
چون قبایل عرب در آن موسم خانه کوچ در آنها نقل کرده چهار پنج ماه بسر برند
این حرکت تقویت عظیم بروح و جسم ایشان دهد چه هوای این خانه‌ها
بحدی سالم است که چون بلندن رجعت نمایند زن و مرد نوجوان شده‌اند
و آن انقلاب برای پنج شش ماه توقف لندن کفایت کند
ذکر

ذکر راهها راهها همه مفروش سنگ‌اب هموار و سطح بر دو رو ها و در یاها پلهای مستحکم
بسته است چنانچه گذری را مطلق توقف رو نمیدهد در پنج شش میل مسافر
خانه‌هاست که حاضری و خانه و بستر خواب در آنها مهیاست و رباط
اکثر چون فرای بستر سقف کاهی اما دیوار از خشت و آهک و بیجار بهار دارد
در بیان شهر لندن شهر لندن بزرگتر از شهرهای بزرگ که دیده‌ام و هرجا است
که من بران گذشته‌ام سه شهر بیکدیگر پیوسته است دایره محیط آن را بیست و چهار
میل میگویند اما آنقدر باغات و شهرهای خورد و ضیاع این سه شهر واقع شده
که از هر جانب تا ده میلی آن بنظر میاید اصل شهر مینماید با وجود این معموری
کثرت عمارات الی الان آنقدر در و معمولست که کسی یکخانه و دو و نمیسازد
مالکان زمین حسب محله می پردازند و بعد اتمام خانه خانه بمردم فروخته یکی برای خود
نگاه میدارند در حین توقف من زیاده بر ده محله در نواح شهر تیار شد
که دایره بعضی که از یکمیل بیرون خیابان شهر ملحق شد که گویا از سالها معمور بوده
ذکر عمارات لندن عمارات اکثر از خشت پخته و آهک و بعضی از سنگ
چهار طبقه مشتمل بر درهای ارسی آینه دار سقف‌ها بشکل خیمه را اولی میان بلند

هر دو طرف ان بعضی از اجرهٔ سفالی و اکثری از تخته سنگ های باریک هموار بکوب
مربع کاشی ساخته که بقا تون که هر یک از انها به تخته های چوبین نصب کرده اند
در خانه ها بسیار خورد در طول و عرض اندک زیاده ذرع از درهای اوطاق
کوچه وا می شود و جلو خان بخ خانه امرای بزرگ معمول نیست خانه از کوچه بدر خانه
وار در بلا فاصله داخل عمارتی می شوند که بالای نه خانه مخصوص خوردن طعام
نشیمن مردانست بنابرین درهای ایشان نشیمن دربان و خدام ندارد و
همواره بسته می ماند و چون کسی حلقه بر در زند جاکر خانه که در طبقه چهارم نشیمنی
امده در وا میکند این اوضاع برای قلت جاکران و جمعیت اهل خانه ها گزیده اند
مکان بستن اسب و کوچ در نیجا نهایت بلکه اصطبلی طولانی پشت هر کوچه
بقدر طول ان معمولست که مشترک در همه است اسب و کوچ اهل ان کوچه
کرایه در ان می باشند و چون رسم است که در هر دو سه سال از جانب بیرون
این عمارات را مرمت می نمایند شهر همیشه تازه و نو نماید خانه محلهای
نو خست یا کهنه در نظر بیننده فرق نکند **وصف کوچه ها و روشنی** کوچه های لندن
اکثر وسیع و معروش سنگ سطح مقسم بسه راه است وسط برای کوچ

وسوا

و سوار و هر دو جانب برای پیاده و حاملان محافه گشته اند کان علاوه خورده زبان
انگلش و اهل بیگره نامند تا مردم رفتار کنند و اسب و کوچ در میان راه
وسطی را الحدب میسازند تا اب باران ابه بندد هر دو طرف ان در محل بوستن
کاه ان برای پیاده در سنگی جوی ساخته اند که در موسم گرما اب نهر در ان
کشاده اب پاشی کوچه می نمایند و دکانها بسیار با صفا خوش ساخت شده
مشعل بر اورسی انه دار طاقچه جدران اشیا در ان بحدی سلیقه است که هر بیننده
بران متصورست و شب انقدر غلو در روشنی نمایند که مکانه چراغان جشن
و سرور گمان کنند سوای روشنی در دکانداران دو قطار قندیل که هر یک از اجداد ان
بر خانه مردم بر ساحه این جزو عمارت نهاده است در هر کوچه از سر کار بادشاه
روشن می شود و روشنی ان از اول شب تا طلوع افتاب می ماند **ذکر در بیان اسکر و پرک ها**
از اختراعات پسندیده انجانبا اسکوایر برکست که بالغایت رونق شهر مید است
بیان برک زر دیگر دیلن و سنوی تفصیل شده گویا مرادف زمینه بند است
و ان خاص جانوران و حشمی است انجا گوسفند و میش و مطبخ بر در ان منحصر و اندا
جاری و باک نعمت ان باغ و عمارات نشیمن و به هر طرف قطار درختان و خیابان ها دار

اما اسکوار مرادف چوک هند است لیکن چوک هند اختصاص به بازار دارد و این را
بدان نسبتی نه بلکه دور این گاهی از خانهای اغنیه واقع شود گاهی دوکانها
و انبارات اما وسطش خاص برای سیر و نشستن است بعضی انقدر بزرگست
که یکجانب مربع ان دو هزار از زیاده خواهد بود و از اسکوار خورد چهار کوچه بیک سمت ان
چون چارسوی میشوند و در کلان ده کوچه بهر طرف ان و در وسط این
مربع جای مدور جای بیضوی و جای مثمن شکل حصاری که درهای قفل دار
از سیخهای اهن که حایل نظر نبوده باشند کشیده اند در میان ان محوط بستان
و خیابانهای گلگشت میباشند هر کس که در ان اسکوار خانه دارد کلید ان چمن
نزد او هست صبح و شام با زن و سایر عیال و اطفال برای گشت بدانجا میروند
صحبتی پاکیزه بر ان خیابانها دست میدهد اهل شهر حاضر شده برای قلیل
از جانب بیرون شهر نوازی کنند **ذکر قهوه خانه ها** قهوه خانه و اشپزخانه ها
اگرچه بکثرت شهر پرتش دو بازار معمول نیست اما به اندک فاصله توان یافت
بسیار با صفا و جاهات روا تر از ملکات و الس است بالای قهوه خانه
ها منازل کرایه برای مسافرین معمول است بعضی از انها خصوص لندن

تورن

تورن بوجود اشیا و چاکران موجب انقدر بیرمایه است که اگر جماعتی متجاوز
از پانصد کس که بزبان انگلش کلب گویند بی بعد یعنی بعد خبر کردن معماران در انجا
وارد شوند بعد یک ساعت چاشتی که معمول شده امر است خوانند یافت
و چاشت که سی چهل کلب که در هر کلب از بیست تا چهل اغنیه بوده در یک قسم
چاشت کرده بخانهای خود رفتند و از حال یکدیگر بلکه از دهات تا ایالات خبر
نیافتند بارها درین خانه با اندرین کلب طعام لذیذ خوردم از خیابان وجهه طعام
نبکرفتند و احد کلب بقدر یک گنی که بقدر هشت روپیه باشد میدهد
در بیان کلب از اختراعات پسندیده سعدات معنی ان گروه و جماعت
که بهم نشستن و اندکم السمی است که خارج کلب بوده باشند و بسیار است
که یک کس در چهار پنج کلب داخل است چه اکثر شرفای انگلس بهم جنسی
کار کرده در هر چند مدت یکدفعه در اشپزخانه گرد ایند علاوه نفع صحبت اعانت است
باید که لازم شمارند و از شادی وغمی هم شناز شوند و اموری که موقوف
بر جماعت و دور خانها متعذر است درینجا با اسانی حاصل شود و غیران
در المکان راه نیابد به این خرج طعام اشپزخانه که برای ساکنین منازل زاید

دوباره است بخوشی متحمل شوند واین رسم کلی است در شمار خانها و تماشا
خانها و هر حرفه عمومیت دارد مثلا خانه ایست که نطایح یاران شوربت
جماعتی از ایشان در آن اندورست دارند شخصی بدون اجازت ایشان داخل آنجا
نمی تواند شد و احد قلیلی از صاحبخانه برای آن اندرست میدهد هر دو یا سه روز
آشنایی ایشان همان قیمت طعام بعضی اوقات بجای سالیانه است چون کلی
جمعیت بسیار بود بنوبت جمعیت کنند مثلا در اندرون کلب چند نفر از اشراف اند
اما در شهر لندن زیاده بر صد دو کس جمع نمی شوند از آنجمله کسی چهل نفر
در موسم زمستان هفته یکبار در لندن نوشتن کردانند یکی از آنها در پیش قاسم
طعام است آخر آن مجلس برای هفته آینده بمقام خود یکی از حاضرین
میبازد هر کس از حضار که آمدن نمی خواهند بعوض او دیگری از آن قصد کرد
می آید و علما و هنرمندان در زمستان بخانه یکی از خود ها که معمول است
شب هنگامه کردانند و اختراعات خود ظاهر نمایند و در آن شب صنایع
و غوامض حکم که از ایشان حکم شده با یکدیگر رای زنند و غلط افکار شگفت
و قصور صنعت ها را الصواب دید یکدیگر کامل نمایند صاحب خانه قهوه و چای
و شیرینی ها

و شیرینی های لطیف تواضع کلب نماید برابر جابجا کنند بحسن ظن از این
کلب ها داخل نموده بودند شب یکشنبه بخانه سر جوزف بنکس و شب شنبه بخانه
سر چارلس بلگدن حاضر می آمدم در آن صحبت لغایت خوش میگذشت
و همچنین مردم بسیار که شوق تعلیم موسیقی دارند جمعیت کل ایشان در خانه یکی از خود ها
شب دوشنبه در خانه لیدی ناریث معمول داشتم و از استماع سرود
و سازهای روح افزا که سازندگان همه اغره بودند حظ وافر بر میداشتم

ذکر کثرت تماشاخانها تماشا خانهای لندن که برای گذران وقت و مشغله
نفس موضوعیت بعضی در مثنوی و بعضی در ضمن احوال ذبلین بیان شده خصوصیت
یکسی ندارد سوای اینها در هر کوچه خانه ایست که هر شب در آن باشند که متعلق
بکلب جماعتی خاص است هر یک قلیلی در سال برای قوام آنخانه میدهد
غیر از آن جماعت با کسی که اذن از ایشان داشته باشد در آنخانه راه ندارد
زیرا که این ها بازیگران و سازندگان مردان و زنان کلب اند هر یک از ایشان
چیزی از خوردنی چون کبابهای سرد و شیرینیهای همراه آرد که چون حاضران
آن شب برشوه چند چون سفره طعام شب ایشان که سیر باشند پس از فراغ بازی

بران سفره نشسته با یکدیگر به نشاط تمام الطعام صرف نمایند و کثرت اختراع خانها
در لندن آنقدر است که در ماهی که از لندن بر آمدم هفت خانه نو گشاده شد
در بیان خانه سیر سیارات و اقمار در یکی از پلی هوس های لندن که صاحب
آن مستر واکر واقف عارف بعلم نجوم است در موسم تابستان
که پلی هوسها از کار خود باز می مانند شب نظام رفتار نجوم سیاره و اقمار ایشان
بدور شمس که مینمایند در آنخانه از رهی مینمایند بنوعیکه رفتار همه هیأت اجتماعی در یک نظر
جلوه گر گردد و حجم هر جزو و اختلاف رنگها مبرهن گردد و هم آن نوجهات را
بزبان بیان میکند در اینجا آنقدر خط بر داشتم که خارج از بیان است
طاقی با ارتفاع بیست گز در وسطان جسم کره آفتاب از شیشه که اندرون آن
چراغ عیت موصوف است که آسیا وار حرکتی میکند و مرکز را نمیگذارد و
پس عطارد و زهره بعد از آن ارض و قمر بدور آن و همراه او ارض گرد آفتاب
سایر است پس مریخ و مشتری با چهار قمر و زحل با سبع و سیاره حاج که نو
پدیدار شده با هشت اقمار شش و در دور شمس حرکت می نمایند حرکت
مجموع از یک تور است که بسبب اختلاف مدارات مختلف مرئی می شود چون

مجموع

مجموع این کرات جسم اند به سطح و جه کسوف اقماریه حالت حرکت کره
سیارات و صورت ظلمانی مخروط و خسوف آفتاب و کسوف شمس و شرقی
و غربی و غایب شدن زهره بنوعی ظاهر می شود که مطلقا از شک و شبهه
در دل نمی ماند تا وقتیکه ارض یکدوره گرد شمس ماند چند دوره عطارد و زهره
و دوازده دوره قمر هر دوره از هلال بتدریج بدر شدن و باز بهلال آمدن
محاق او بسبب ظل بودن شمس مرئی میگردد و بعد دوازده دوره ارض
یکدوره مشتری و همچنان از زحل بهمان نسبتی که علم نجوم ایشان بران مجرا است
بظهور می آید اگر کسی روزانه رفته تماشای آن کارگاه نماید خواهد دید که اقطاب
کره ها بجانب شمال و همه بیکدیگر متعلق و متحرک همه یکسان است و این اختلاف
حرکات و کسوفها و خسوف و هلالیت و بدریت جمله بسبب اختلاف مدارات
و عوارضات است و مدار ارض گرد آفتاب بطور خاص موزون چند اگر دید
در میوه یا بستی که قمر و شمس و زهره منکشف شود بنوبتی بحلول است ارض
میان وی و شمس و بنوبتی بحلول است او در میان شمس و ارض و هم چنین
این تفاوت موسم سردی و گرمی هوا در مدار مدور ممکن نه **ذکر یا بکند**

بعضی خانه که برفیع خورد و با صورت دار مقوایر روبسته بتبدیل اوضاع بدانجا
روند و امتحان زکای یکدیگر و حدت آن کنند فایده دیگر گذشت از اوقات
برای قلیل وقت زیرا که چون کسی بشناختن دیگری یقین بست تا در
بهرگونه حرکت ببینند این رسم اگرچه در سایر فرنگ شایع است اما چون
انگلش باطراف عالم سیر کرده بر اوضاع اکثر امم مطلع شده اند و ز
لندن بکمال است و در باسکدهای ایشان ایرانی و هندی و عربی
و ترکمان دیده و چوکی و سناسی و صد قسم دیگر توان یافت بعضی القدر
تقلید نمایند که در حرکات و زبان هم از آن ظاهر شود بهتر از همه است
که ترقا بلباس اهل حرفه چون حجام و کلو و کش و بانیا و غیره آمده القدر تقلید از آن
نمایند که اصل از نقل تمیز نمی گردد و مکالمات و اختراعات بلطیف
در امثال کنند **حکایت غریب** چنانچه شخصی با رخت های خواب در آن محفل
حاضر شده زبان اغراض بحضار گشود و گفت چه قدر مردم بی ادب بی حیا هستند
که با وصف اینکه شب باخر و صبح قریب است متور از هنگامه برپا دارند
و مرا که بمکرابه در بالای این خانه منزل دارم تمام شب خفتن نداده اند

حضار

حضار همه بخنده در افتادند و اختراع او را در این باب پسندیدند زیرا که قطع نظر
از نوبت و لطایف الصورت از ده بیست روپیه خرج که بجهت حصول
جامه می شود بار دوش است **دیگر** خانه های که زن و مرد برای رقص جمع آیند
در آنجا در بین هر دو نوع تمام خوراکی بقدر یک لک داده می شود اما در آخر
زمستان بخانه سرفا بکثرتی دعوت این هر دو نوع می شود که بعضی تماشائیان
در شبی سه چهار جا روند **در بیان پبلک بلدنگ یعنی مدارس و مکتب و دار الشفاء
و غیره** پبلک بلدنگ یعنی عمارات متعلق بجمهور یا عامه چون دار الشفاها
و مدارس و کتاب خانه ها و محل پرورش یتیمان و بی وارثان و وضع حمل زنان
نادار و موضع زندگی سپاهیان و ملاحان که در خدمت اهل ملک سرها
بسبب نقصان اعضا ناکاره شده اند و طلب ها که بنت بال زور است منزل ایشان
از آنجمله است در سفر نامه مفصل شرح شده و سایر بقاع خیر القدر است که اگر همه را
قلم بند کنم این مختصر متحمل آن نشود و در مدارس خود القدر غلو کرده اند که سوای
مدرسه های داخل و خارج هر شهر و در شهر بزرگ مثل لندن دو و کنم نرخ مخصوص
مدرسه و مکتب خانه است که بخ طلبه علوم و یا دران و ما یحتاج ایشان کسی با چیز دیگر

در آنجا نیست بعضی اوقات میسر برای طالب علم در هر یک از آن دو شهر
حاضر نیافته اند و در اکسفورد خانجه گذشت عبور من اتفاق جمیع مدارس
و کتب خانه ها و عمارات دیگر بشرط استیفا دیده شد چون خانه سلاطین
بر عمارات آن عالی سنگین درهای زلکین مزین از اسباب داخل و خارج
و باغها بود و یکی از شرفای مدرسه پادری ولن ناتس نام که از شاگردان
سرورکبیک استاد علم التشریح بود کتابی که بعضی از آن علم بیادگار داد و
و یادداشت او لندن مدرسه که مدرس ربار برسن برا اعتبر نامند و سه هزار رو
سالیانه معاش مدرس او مقرر است بمن عنایت نمود و عجاله عذر اراده
معاودت وطن خود شده وعده نمودم که اگر دفعه دیگر بلندن آیم در آن مکان
نشسته نشر علوم فارسی خواهم نمود و بالجمله مجموع این عمارات بلکه مملو از اسباب
و عهده داران برای زن و مرد علیحده است مدار خرج بعضی از حاصل ملک
که با بواب موسومه الکاد تحصیل می شود و بعضی با وقافی که متمولان ملک بجهت حصول
نام نیک برآن کرده اند و زیاده از کسب و کار بیتیمان و سکنه آنجا حاصل
نیز از جمله مداخل است اما مدرسه ها بلکه **ذکر فواید اسکول انگلس** چون انگلس اسکول

نامند

نامند داخل اینها نیست بلکه اکثر متصل شهرها خانه علما است شاگردان
بنام خرج خوراکی و پوشاک مبلغی معتدبه بدیشان دهند خارجه معاش اینها
چون امر است ازان میگذرد و ایشان جمیع ما یحتاج شاگردان را مهیا کرده
اوقات اینها تقسیم نمایند و قوانین هم وا می نهند که شاگرد در عرصه پنج شش سال
از تحصیل ضروریات فراغ می نمایند و تهذیب و شایسته می گردد و جایست که در اسکولی
پانصد شاگرد است و مدرس زن بغیر از صاحبخانه و ضابطه غیر از زن او
و خدمه بجز دو و سه زن و مرد نیست اما کارها بسبب قانون منتظم و منسق است
و همه چیز بر وقت خود مهیا گو با عالمی صغیر موجب بنای اکثر خوبیهای ذاتی اهلی است
ذکر وضع خیرات انگلس این خیرات نه دادن قلیلی بفقرا با صلات بمداحان
و شعرا و ادبا است زیرا که این را گناه دانند و تحدی امساک در آن بمانند که اگر
کسی زر و سیم همراه کوچه دهد دل ایشان ملایم گردد بلکه عبارت از خیرات
خانهای بزرگ است یعنی یتیمخانه خیرات در هر قطعه زمین ساخته اند که یکی اقد
زمان قوت لایموت از آنجا می یابند هر کس که در آن قطعه ساکن است
اگر بدانجا رفته یابد بیابد که قدرت بهر مکاسب باشد از اسباب یاره در یاجه

یا طایفه تحصیل قوت ندارد همان وقت اهل انجا برای قوت لا بدی روزمره
مقرر می نمایند و سخن او رد نمی شود و اینکه برای این خیرات از اغنیای ان قطعه
تحصیل می نمایند بواسطه یکی ازان خرج می شود جمع ان سه کرور روپیه شنیده است تا صفت
این گدا در لندن بسیار است شنیده شد که بعضی بدان قوت کم قناعت
ناکرده بخانه های خیرات رجوع نمی شوند و بعضی بجهة وجه شراب اندات گدای
میکنند دیگر مقرر شدن مداخل خانه های بازی کاهی برای مایه دادن زور کس
از اشراف که در باخت انبار اعتبار میسپارد و توجه حکام بمنفعت عام خود
انقدر است که اگر کسی را نفعه برای نفع عام بخاطر رسد و اثبات ان نماید
همان وقت بی تامل و در سوال کس بر امت تکلیها برای خرج ان بدیره میکند
ذکر بلهاوس لندن یعنی خانه مهاجنی انقدر بر مایه است که در تمام عالم مبسوط تر از ان
نخواهد بود خانه ایست عالی مشتمل بر صدها حجره و در نهایت شستی که بر حجره خاص
دفتر و معاملت شهرت صاحب انخانه نیز چون کمپنی جماعت اند که در زمان
قدیم مالهای خود در اینجا گرو نهاده با خارجش از خود ها شروع کار کرده اند
در لندن اکثر در هر کوچه خانه مهاجنی است چنانچه زورت من بستر جاش میتلش

از همین جا

در همین کار مشغول اند اما همه اینها عیال و اینه عیال این بنک هوس هستند
رقعه ان در تمام فرنگ بلکه کل عالم بدون نام شخص کسی جاریست و نقد می شود
باز ده زیاده داده میخرند زیرا که از بنک هوس بعوض زر نقد زر بشرح
که در ولایات دیگر غیر الوجود است میدهند جمع زر دولت سلطانی و اخراجات
ملک و ضمان بکفل رعیت بر ذمه انخانه است کو هیچ وقت بیشتر از یک صد
کرور زر در انجا موجود نباشد و مقدار کل معاملات انرا علام الغیوب داند
ذکر الکسچنج یعنی خانه که تجار هر روز در انجا جمع اند سه چهار ساعت بکلفت بسر برده
خرید و فروش و معاوضه هر گونه مال نمایند بر نرخ اشیای بر ملک و اختیار هر جا
و وقت حرکت جهازات تجارت هر شهر از خطوط باید که مطلع شده بنای
کار خود را بران گذارند و سایر نفعها که ازان خانه بتجار رسد بیان انهم از انها
خوب نشود چه با انانه حیلم ونه فروختیم : که انها چه ده و مینویسند
ذکر پلها پلهاجه در انها و چه کنار شهرها بسیار است از انجمله ذکر سه پل لندن
در مثنوی گذشته ذکر پلی عجیب سوای ان عمارت پلی است که در زیر شهر
کم نمودن شروع کرده اند غرایب تمام دارد چنانچه زیر زمین دریای تمز راه های

دریای گنگست بنوعیکه آب دریا بحال بسبب ثقل در آن نریزد و بثقل خود نشستی

خالی کرده بلکه سر آن مغاک بدین طرف و دهنه دیگر بدان طرف آب بر ساحل

بر آورده اند پس دیوار محکم از سنگ و آهک بر دو جانب مغاک کشیده طاق

زده اند تا بمرور ایام سنگینی ثقل آب آن را خراب ننماید گذرگاه پل در روز

چون شب تاریک قندیلها روشن همواره افروزانست ارتفاع سقف از زمین

راه رو زیاده بر بیست گز و مجدد است و عرض بقدریکه چهار کوچ برابر توانند راند

دریا بهمین سعادت کز جهازات سنوار از بالای آن پل میگذرند

فواید کاغذ اخبار

دیگر وضع کاغذ اخبار که بر تمام شهرهای انگلند و سایر بلاد فرنگ و در هر صبح آید

و حقایق هر خبر از جزوی و کلی حتی اخبار ابره و بلی بوسیها که فلان روز فلان

خواننده مشهور در آنجا کار خواهد کرد و فلان بازیگری کار خواهد آمد و دهات

و ابیات رشادی مرکب کل اشراف ازان معلوم شود فایده بزرگ آن اینکه

هر کس خبر و کار مافی الضمیر خود را بواسطه آن شهرت میتواند داد و کسبی محاصل

و اکثر ابرای خیرات یعنی اعانت چند کس از شرفای نادار مقرر بود

صاحب آن بواسطه دوستی تنعام ایمن زیستا که اگر در شب موعود تماشای

انتخانه

انتخانه روم او مرا محج درراه خواهند داد چون بخانه ورود من هجوم تماشاییان رسانیده

مداخل که برای خیرات مشهور است زیاده خواهد گشت من بتامل ثواب آن خواهشم

بعد قبول من ایشمعی را در کاغذ اخبار داخل کرده ورود مرا در شب موعود شهرت داد

چون و اسال در شهر بدان طرف دریا واقع و عبور من بدان طرف کم شده بود

مردم بشوق دیدن بحدی هجوم آوردند که گاهی آنقدر کثرت در آنخانه نشده بود

و جابر سایرین تنگ کردند اما طریق حصول این کاغذ آنکه بزرگان قلیلی ماهواری

بصاحب اختیار دهند مردم او هر روزه بدیشان میرسانند در این اثنا هم

کاغذی به چهار فلوس بهر کس که خواهد میفروشند و آنها که قدرت بر ادای

این قلیل هم ندارند بقهوه خانه‌ها که برای حاضری با طعام روند کاغذ اخبار

که برای همین کار مردم در آنجا مستعد و افتاده میخوانند این کاغذ از ورود ملاقات من

بوزرا و امرا و بادشاه همه خبر میداد بلفظ پرنس بزرگ یعنی شاهزاده ایران

عبارت میکرد این لقب لی اکثر من او عالم مالکی اشاره مان کند

مخصص هجوم عام آنقدر شهرت یافته بود که مرا بجز پذیرفتن چاره نماند واحدی

نشان و خانه من بدون این لفظ نمی یافت اهل کلب نیز اراده بلکه اگر

بواسطهٔ این کاغذ خبر می یابند و وزرا از کارهائی که پسندیدهٔ عوام نیست هم بدین کاغذ
تحدید می شوند زیرا که جمیع مجهول الاسم این مردم را بر نقایح افعال ایشان بیهوده وار
ملوای عام تخویف نمی نمایند **ذکر خبرها بیاره عوام اکابر را به و تخویف کنانند** والصابرا
نمونه وزرا و سایر عاقلین دوراه ذکر هم هست یکی در تصویرات مضحکه که از اکبر
نامند بنای آن تمام بر رموز و ایماهای مصوریست و جواب و سوال میانه جان بول
که تصویر عامه است و وزیر بلطایف عبارات مضحکه با آنکه نفصح و زبر بر سبیر دیما
دران کرده اند اما تو عقلیه اگر او هم ببیند بی اختیار بخنده در آید دوم در بلی هوس
نقل و یاری احدی را قدرت بر منع این سهبات نیست اگر حق باشند یا ناحق
همچنین برای نشر فواید علمی منع و اعانت پادشاه و اکابر موقوف نیست زیرا که هر کس
در چهاپه کتب علمی قادر است و بواسطهٔ کاغذ اخبار علم و هنر خود بعامه خبر تواند داد
هر کس که حاجت بدو دارد رجوع می شود و منع کسی منع نمیگردد بلکه در بیان عامه
آنقدر آزادی یافته اند که جا بجا آباد و معمور شده **ذکر اسباب آرام مسافران**
در مثنوی مفصل شرح شده مخصوص است سفر یعنی میل کوچ که بواسطه
این هزار میل راه در شش هفت روز و شش هفته طی توان کرد اگر چه بعضی از اینها

در بلاد و دانس و سایر بریب نیز معمول است اما نه بآن صفا و پاکی و سرعت و تکار
گذاری سایقی بسبب معاینت میل کوچ که در مثنوی لندن مذکور شده و نظر بر مجبوری
کوچ نشین و تحمل کوچ بان بوده بعد شود و انس حسن آن کوچ و سفر ظاهر شد
زیرا که بسیار سبک و دایم حرکت است و بوقت همین حاضری و جانشت اشتاده
میشود اهل مسافر خانها که بسیار پاکیزه و طعام آنها لذیذ و از فراش است
از صدای نفیر و وقت معین از وصول کوچ خبردار شده همه چیز مهیا میدارند
که بخوردن توقفی رو نمیدهد بنابرین مسافرت که موجب فواید علمی و تجربه ها
و صحبت هاست درین ملک از امور متواتره است مردم بقبا بران مبادرت
مینمایند **ذکر نهرها** که اشیای بقصابه کشتی های خورد از شهری بشهری
بران نقل و تحویل کنند وضع این نهرها جا بجا در ذکر مثنوی شرح داده آمد اگر چه
برای آب دادن به زراعت هم بکار آید اما چون باران دران جزیره همیشه
می بارد بیوسته مستعمل بکار اول است و موجب ارزانی آن اشیا است زیرا که
بردم مردم و خوراک جانور را علف آنقدر گران است که اگر جهاز بروی دریا و این نهرها
در خشکی و چرخها و آلات که بعد ازین ذکر شود بجهت حصول حرکات نشده بود

نرخ اشیا معلوم نیست که بچه حد میرسید چنانچه در ملکهای دیگر بواسطه زور مردم

و استعمال کاوه اب حاصل می شود در انجا دو ثلث ان بکلیت ازیاد

و بخار خرج اشیا کنند و یک ثلث که بخرا اعانت جانور و مردم ممکن نیست

صرف و اشنا کنند ذکر اشیای خوراکی عوام الناس با وصف این اشیا بالقدر گران است

که نرخ اجناسیکه ازاری ان بردمه وزر الاست در حال اعتدال بدینمنوال است

نان ان جنری دو اناری فی عدد خربزه گوشت فی اثار بنیم روپیه بوزن یعنی

شراب جو که مستعمل بجای اب است بنیم انار بدو دانه ذکر هشت بهوس که میوه و گل

و سبزیهای خاصه گرم سیر دران پیدا کنند و میوه سرد و سبزیها دران بیشتر

از وقت حاصل شود بدانکه من این صنعت اگرچه مفید براز بکار صانع است

اما قابل تمام است زیرا که خرق طبیعت کرده عظمت این صنعت بدین منوال دانسته

که میوه حیری و اشجاری که خاص اکلند و بر لعبت اکثر سلاطین هند بعوض

بروانه صد هزار روپیه در هند ممکن الحصول است و عوام اکلند را میوه خاص هند

میسر اگرچه بسیار گران است اما در سالی یکبار و دفعه هرکسی را نصیب است

بدست می اید طریق صنعت ان انکه خانه چون گلخن بلکه چه سازند که از

پشت ان

پشت ان دیوار بخته از سه طرف دیوار چوب و شیشه دارد و سقف نیز از چوب و شیشه

بندند و در زیر زمین ان سردابه ایست که از گلخن و دود کش مغز ان اتش است

ان اتش زمین گرم کند و تابش افتاب هم باعانت شیشه ها و چند خند افتد

و چون برف و ژاله و هوا بسیار سرد نیست درهای ان را واگردد هوا

بقدر ضرور دران گذارند و الا بند دارند بنا برین انخانه از آفت کثرت سرما محفوظ ماند

هوای گرم سیر پیدا کنند و میوه گرم سیر که دران کاشته اید بیار اید

ذکر جهازات کثرت جهازات و تکمیل الصنعت که فواید ان بر همه کس ظاهر

و راست نیست رونق التجارت بلکه باعث دولت انان است در ممالک

بدرجه ایست که بسبب ان انجارت را این قدرت بهم رسید که بر ملکی

از ممالک عالم فتح توانند و رسانند بهمان غالب فتح توانند کرد از ما میسر

بی ضرر علی التعقیب توانند کرد و بر جهازات این بهمانگان الیان تمام انس

که امروز در قوت و نیهایست و عدت در عالم مفروضند بسبب جهازات

هیچ ضرر و باتهامی نتوانند رسانید اما حکمت ها و فلسفه که در خصوص جهاز صرر

و قوانین رفتن دران بر زمین برزده ها و بدانسبب از مخالف کار مراد گردانند

وضع نصب و انداختن توپها و غیره سایر امور آن صرف شده زیاده از فهم من
و حد بیان و این حکایت موجب مهارت ایشان در آن صنعت است
حکایتی عجیب لارد نیمث نقل میکرد که قریب یک طوفان شدید بر ما عارض
شد و برق بر ستون وسطی جهاز زده شروع بسوختن نمود خاکه برده و چوبها
و ریسمانهای آن ستون تمام سوخته قریب بسقف جهاز رسید کپتان و عمله
مطلقا ملتفت نشده بنوعی آتش را خاموش کردند و سایر اجزای جهاز
محفوظ ماند چون زن و دختران من زیر این خانهٔ جهاز مسکن داشتند بنوعی
بی شور و غوغا آتش را فرو نشانیدند که کسی از مردم پایین از آتش زدگی
خبر نیافت هنگام شام که طوفان فرو نشسته بود من با عیال بر سقف جهاز
آمدیم ستون وسطی را مفقود و از آتش زدگی خبر یافتیم بالجمله جهازات
عثمانی و فرانس و سایر فرنگ اگرچه بحسب ظاهر در نظر غیر مشتهر بجهازات
ایشان بمانند اما در نظر انگلش زیاده بر کشتیهای غله بنگاله وجودی ندارند
حکایت در اواخر این جنگ جهاز پادشاه فرنگ که یکی روس
و دوم پروشه سیوم دنمرک چهارم اسوبه می باشد از حکم رانی در حمت سالی

جهازات

جهازات انگلش تمام اشیای متعلقه فرانس بجهازات ایشان نیز بالاتفاق نمودند
و بدون اینکه اعانت فرانس کنند بقوت اتفاق قصد تنبیه جهازات انگلش نمودند
پس جهازات و اموال تجارت انگلش که در آن ملکها بوده ضبط کرده شد
و ابواب اشیای ضروریه که از آن ملکها تجار با خانه می آوردند و موجب کارگذاری
ایشان بند نمودند چون این خبر بلندن رسید عموم خلایق از غایت دهشت
این خبر قطع امید از خوبی انجام خود ها نمودند ولیکن وزرا و حکام مطلقا متاثر نشدند
لارد نلسن را با پنجاه جهاز خورد و کلان سوار بطرف دریای شمالی که محل این جهاز
ولایات است رخصت نمودند و اذن دادند که لارد مذکور بر سواحل آن ممالک
لنگر انداخته در غرق و ابتر جهازات و آنچه از دست او برآید در انتقام تقصیر نمایند
فتح ساحل دنمرک و لارد مذکور از دریای شمالی داخل بحر بالتک شده بتخت گاه
دنمرک که سر راه و در کار جهازی سرآمدان جهاز بود رفت دنمرک جایی را
که بحر بالتک تا این دنمرک و باردی بسیار تنگ است و بر دو طرف قلعه ها
برای مدافعه بسته اند مضبوط کرده مانع مردم لارد نلسن شدند و از جهازات سردار
که مملو از توپها کرده بهر دو طرف لنگر داشتند و توپهای قلاع آنقدر گلوله انداز

واضرار که ممکن بود رسانیدند اما لارد تلتن تهراگ و جبرآ از انجا گذشته لوین ممکن
دار الملک فرنگ رسیده جنگ عظیم با جهازات الان کرد اگرچه زیاده بر سی هزار
کشته شده صدمات عظیم بجهازات انکلس نیز رسید قرین ملالت بودند
که فرنگ عاجز امده طلب صلح نمود حکومت انکلس را بر روی دریا که فی الواقع
قابل بر زانت سلاطین عبور نمود طوعاً و کرهاً باد بار گذاشته اموال جهازات
ضبط انکلس را استرداد کرد و سه پادشاه دیگر بملاحظه فرنگ و مردن پادشاه
روس که فتحها رو داده بود نیز صلح کردند و از بنای این قول و فعل خوبش در تکویت
بمضمون این بیت هیچ اندیشه و عار ننمودند ۵ شن زنده وحده دشمنان
به ارکشته و کرده دوستان در حالت تحریر مشتمل بر سه جهاز جنگی حامل
صد توپ یا نانزده به حاکم پادشاه انکلند در دریا یا ساپر و وارث و ملک انکلند
باسپیای جهازی انقدر بر پایه است که باندک فرصت همین قدر دیگر
روی کار میتوانند اورد اما عدد جهازات تجارت را بجز دانای راز کسی نداند
ذکر جهازات دیگر نوعی از جهاز تجارت جهاز دیگر است که من از جنس
پا بر لند بران آدم کاران شکارهای بزرگ است که ذیل نامند و گرفتن روغن ان

که اوغن

که روغن چراغ هر دو جزیره است این جهازات شش هفت یا ده توپ دارند
و زندگی قریب نفانون جهازات جنگی مینمایند از مزاحمت جهازات طوایف فرنگ
که ذکر ان گذشت از انها بوده و جهازات پادشاهی جهازات فرانس اسپانی
بدست انها غنیمت افتاده چنانچه دیگر مذکور شد جهازی از فرانس بدست اورده
بچهل هزار دالر در یک روز فروخت زیرا در میان ملک بازانها نو سبکه در انکلس معمول است
قسمت کردند ذکر تقسیم غنیمت جهازی باید دانست که جهاز مخالف خواه از جنگیهای
حلقه جهازی خواه متفرق هر جا که بدست افتد حق پادشاه و امرا در ان هیچ
یک شیای ان نیست بلکه غنیمت اهل ان جهاز است که بر ان اسیر کرده اند
اگرچه نوکر پادشاه باشند زیرا که مواجب ایشان قلیل و تمام نفع بر ای این غنیمت
دارند نهایتش اینکه اگر جهازی با توپهای ان قابل خدمت پادشاه است
پادشاه درحین فروش به نرخ بازار زر داده میخرد چنانچه جهاز دلکیوز که
من ارکان سلطنت امده جهاز جنگی فرانس بوده در جنگ حلقه جهازات
که او منزل ان لارد ولیکن بود هفت سال قبل باسیری امد پادشاه از
کپتان انجهاز که از توابع لارد مذکور بوده و مقابل دلکیوز بر افتاده در جنگ اسیر کرده بودند

زر زاده خرید برای ساختن جهازات و توپهای آن اگرچه مواضع کثیره است

ذکر ورود در دیپتفرد و ورلج و نهرهای جهازسازی

اما در شهر نامدار مخصوص است که بحر
ملاحان و کاریگران جهازها و اشیای متعلق آن ذر انها خبری دیگر نیست و انقدر
آلات و عمارات برای انواع کار جهازی در آن مرز و تعمیر یافته که ذکر آن طول کشد
یکی همین که لنگرگاه بزرگ دیپت و ورلج و ماسوای آن مرز دینه شصت نهرها
و دریاها بحر برای رفت جهازات حوض ها و بندها هر جا ساخته اند که در بعضی جا
خانچه در ذکر نهر ولین گذشت و در کل عمارت آن نقد دو میل است و ده بار
جهاز بیک دفعه در آن توانند آمد و انواع مرمت توانند شد زیرا که مداخل و مخارج
هر حوض جدا است تا بعد از آنکه از حوض وسط آب خالی کنند و حیاض اطراف
پر آب ماند عبور ممکن بر وضع البته بعد از آن شیخ که بزرگ کارخانه بود
افتاده محل ساختن توپها و سوراخ کردن آن که حرکت جمیع آنها
از چرخی بود که بخارات آن را حرکت میداد و موضع ریختن گلوله ها
و جهاز بزرگی که در وقت کار کردن بود تماما تمین نمود از توجه آن بزرگ
سر سلوکی و خانتشی در کمال لذت و صفا بعمل آمد اگر آن آلات را

نمی

نمی خواهی ذات که از ببره زنان و اطفال هم ریختن و سوراخ و جلا کردن توپهای
بزرگ می توانند آمد انقدر ذخیره تخته و میخ و ملاس و چوبهای سنگین و سایر
اسباب جهازسازی در محوطه های بزرگ که بدون اذن کسی در آن راه
ندارد ریخته است که اگر ده سال زیاده جنگ با تمام سلاطین فرنگ می ماند
و از خارج مدد نرسد بس بود و با آنکه نصفت مردم انگلند ملاح و مطلع
حقایق جهازرانی اند برای افزایش جماعت معمول است که هر کس جهازی
بدریا اندازد پنج نفر جوانان انگلش را تا پنج سال وظیفه داده در کشتی خود
نگاه دارد تا علم جهازی شده بکار آیند

ذکر رویو ونزه

دیگر از جمله کارهای
عمده انگلش آموختن قواعد جنگ سپاه و طورهای غریب پیاده و سوار و شلک توپ
و تفنگ آن است و این کارنامه در هنگام رویو یعنی عرض سپاه بر ساله بخوبی
معاین می شود یعنی آن انبله سپاه حاضره لندن هر سال در یکی از شهرهای
نواح تا نشست گروهی جمع آمده عرض هنرهای خود و صفوف آرایی پیاده و سپاه
نمایند بدین طریق که فوج سوار و پیاده هر یک جداگانه اول اقسام قواعد جنگ
و تبدیل صفوف های غریب نموده آنگاه شلک توپ و تفنگ می پردازند

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 4

بعد از نوع از انواع شلیک ها تمام سواره و پیاده هر یک جدا کانه اول افواج عد
جات و تبدیل صفوف ها سرعت نموده انگاه شلک توپ و تفنگ می پردازند
بعد از نوع از انواع شلیک ها تمام سواره و پیاده یکجا حلقه بسته مستعد مجرای بادشاه
می ایستند بادشاه با خواص سواره از یکطرف داخل ان حلقه شده سلام گیران
دایره مینماید بعد از ان شلیک تفنگ از یکجای حلقه شروع شده با سرعت کاران
تمام می شود و سرعتی که در انظار بنده حوالۀ اتش نماید چون شلیک چند دفعه بتکرار یافت
کنند
بادشاه بمحل خود معاودت میکند و حلقه شکسته گروه گروه فوج فوج باز اسلکی تمام
ساز نوازان از حضور امیر الامرا میگذرند از بعد ده ساعت تا پنج که مجموع
هفت ساعت باشد این رژه امتداد می یابد انگاه هر یک بمحل خود بر می گردند
او روز موعود اکثر سکنه لندن از زن و مرد بتماشای رژه امده جمعیتی دست میدهد
که تخمین ان منصور نیست و یکی از رژه ها که جمعیت سپاه بیست و پنجهزار سوار و پیاده
کنار شهر دیده بودم با دوستی شفیق مستر جلیبو نام قصد تماشا کردم و بکر و تیل از رودوار
لندن بر امده اراده بیست در ان حوالی نمودم چون مردم قلیل از ما رسیده
جاها را بکرایه گرفته بودند یک حجره و دو تخت خواب برای یک شب باشحارو
راضی بودیم

راضی بودیم اما بدست نیامد ناچار مستر کلیو بخانه بادری ملان که از اقربای او و در ان
نواحی صاحب اسکول بود رهبری کرد هر شب گذشته بجستن از دیوارهای محوط
زراعت بمحنت تمام بدانجا رسیدیم چون طعام جانب فوت شده بود قدری طعام
خورده قصد خواب کردیم منقادی کسی از جوانان که بیشتر پرستش و مستر کار زیل
از انجمله بود در ان اسکول درس میخواندند صاحبخانه چهار کس از شاگردان را از روی محبت
خوابانیده جای ان دو را بما داد صبح ناشتا کرده سوار اسب شدیم که رژه بود امدیم زیاده
از انجاه هزار کوچ و لکها تماشا بین بیاده و سوار دور لشکر حلقه زده بودند و بر سقف
هر کوچ چهار پنج زن استاده تماشا میدیدند انقدر صورت حسین و زن خوب زیبا
از روز دیده که عشر عشیر ان در لندن گاهی ندیده بودم پنج مرتبه سواره طواف
ان حلقه کرده شد و تماشاییکه وصف ان خارج از بیان است از کار سپاه
بنظر در امد بعد رفتن بادشاه و اتمام شلکها در جا بیاده دوک یارک سپه سالاران
کل ایستاده بود و آمده ایستادیم و دسته موسیقی نوازان خاص سپه سالار مقابل او
ایستاده می نواختند چون دسته از فوج برابر امیر الامرا میرسیدند شروع بنواختن
موسیقی خود می کردند انها خاموش می شدند چون میگذشتند دیگر باره بنواختن

ساز خود اشتغال میورزیدند زبان از بیان خوبی و ملایمت این موسیقی لال است در تمام
عمر خود چنان صوتی دلکش نشنیده بودم از استماع آن روح بر تن به بیرون می بالید
و ساز موسیقی های اپره یلی هوسهای لندن در مقابل آن بهمی جانوران دشتی
محسوس میگردیدند اما اینکه فوج گدائی چند دفعه تبرک شاهی تمام از حضور دولت انگلند شنید
و وقت تنخواه که در لندن مسعود بودیم سیر گذشت بر کوچه تبرز و معاودت بسیار کردم
دیگر تماشاهای اسب دوانی در موسم زمستان در میدان تکومارکت که جمعیت خلق
دران کمتر از ده لک نمی شود چون نمونه آن در کلکته مشهور مردم شده بشرح آن نپرداخت

ذکر قلعه لندن و جبه خانه آن

دیگر از عجایب الملک لندن قلعه پادشاهی است
مردم چون بتماشاگاه ها مبلغی بخرج سیران می آورند من هم بتحریص دوستان شفیق
از پل برانوبت بدانجا رفتم نخست انواع جانوران پادشاهی از شیر و ببر و یوز
و پلنگ و میمونها و فیل و جانوران غریب الخلقه کل عالم خصوص از ممالک
افریقه که نام آن نمیدانم و گاهی ندیده بودم تماشا کرده شد بعد از آن بالا برون
رفته سر تاج و عصا و سایر اشیای مرصع شاهی و زوجه او که روز اول جلوس
مستعمل است کردم

ذکر جواهر خانه

یک دانه زمرد و یک یاقوت که هر یک
بده لکهه روپیه

بده لکهه روپیه هند خریده شده دران میان بود و دانه های الماس و سایر جواهر معمولی
خود بسیار دران ها منصوب بود بجهت احتیاط دران تمین درز امقفل کرده بودند
با اینهمه احتجاب بحرا ایمن می نمودند پس بقورخانه رفتم در صحن آن انقدر توپ خورد و بزرگ
ریخته بود که تخمین آن نتوان کرد از انجمله دو توپ بود که بیست و پنج گز طول داشت
با این عمارت قورخانه حجره بود ربع میل در طول که از سایر زین سی صد هزار سوار و پیاده
و اسب های توپ خانه و ریسمان ها و زنجیر عرابه کشی توپها و غیره لوازم سپاه
پر بود بالای آن ایوانی بود هفتصد قدم طولانی که اقسام بندوق ها و نیزه و سنگین
و شمشیرها با این سلیقه انتظار دران طلسه بودند طعنه زن قطار سروهای ممدود
میکرد که صد و بیست هزار بندوق سلداوی و همین قدر طبانچه و شمشیر و نیزه
دران اطاق چیده است بقیمت آن حجره بود که اسلحه بجده پادشاه لندن و ایشان آن
دران بود بدین طریق که شبیه پادشاه و اسب خاصه او از چوب ساخته جامه جنگ
و سایر اسلحه بر او و اسب او پوشانیده سواره ایستاده کرده اگر آدمی اشکل زنده بود
و سلاح پوشیده داخل آن حجره شدی ناظر فرق نتوانست کرد که کدام یک از آن
روحی است با هر سوار یک مثال خادم پیاده بر حاضر اند

ذکر اسلحه قدیم انگلند

معلوم باد که این سلاح قدیم انگلیس است و غرایب تمام در ساخت دارد مثل
زره از حلقه های آهن نیست بلکه برای مجموع بدن چون جای آنها از پارچه های
آهن ساخته اند هر پارچه موافق اعضای انسان برای پا مثل موزه و برای تنه مثل
پستانه [؟] صفحه چون کره انگشتان که با وجود پوشیدن آن کار توان بستن
و غیره توان کرد برای دست و سر چون دستانه و کلاه خود با برای بازو
همه مثل آن شانه وار برای چهره سینه با آن که مقابل لب و بینی سوراخ دارد
پوشیده شد که در زمان قدیم سلاطین انگلیس بعد که انشستن [؟] بر جواب
بار رفتن در آن همواره این سلاح در بر میداشتند ذکر چرخها و آلات
اگر تکمیل صناعت و ارزانی اشیای انگلیس بدان شده و انسان
تبع آن تحدی نمایند که اگر دست آمدن آلت متعذر باشد از اراده
مراد خود باز نگذرند بخلاف فرانس که محابا اقدام بکارهای آن نمایند و ارزانی
که از نبودن اسباب عارض شود شایع نگردند اگرچه شرح انواع آن دراز دارد
بدون دیدن تصویر مجسم نقل آن بی فایده است اما ذکر بعضی از آن ناگزیر است
یکی از آن چرخهای آسیا است که حرکت بعضی از باد و بعضی با آب

والقدر

آنقدر وسعت دارد که تمام دست آسیای نجار آسیای خورد آهن که برای بدن
قهوه موصوف است کسی در عمر خود نشنیده دیگر چرخ آسیای [؟] که حرکت آن
بخار است فایده آن ساختن پارچه های بزرگ چون ستونها آهنی است
در طول و در دور نعل در قطره و تخته درهای و سیخهای قوی دراز که دیوار چمن اسکلها
و دیگر سقف صحن خانها عموماً از آن معمول است و جرادی [؟] توپها و هر کار دیگر
که بصرف دست انسان ممکن نیست زیرا که از حرکت آن چرخ و سنگهای بزرگ
بالای سنبه‌های قوی بحرکت آید کار آدم بواسطه چرخی مثلث آهن
بر انس [؟] داشتن و بر سنگهای او در دست و پس از آن اگرچه کار بر آن [؟]
در آن کنید چون آن بطور دیگر ممکن است من در حساب نمی‌آرم دیگر چرخ
ساختن سوزن است سیلی از آهن در آن چرخ اندازند چرخ را با یک مثل
سوزن [؟] از زه از دهن خود بیرون می‌اندازد مواضع [؟] نزدیک بدهنه منصوب است
بحرکت همان چرخ یک آن در طول قطع می‌نماید بدین صورت صد هزار سوزن
در طرفة العین ساخته می‌شود طفلی که در آنجا نشسته است آن سوزنها را
جمع کرده بکار دیگری میدهد که سوراخ در آن اندازد و ایضاً مالشی که دارد در لحظه

آنها را سوراخ نموده بدیگری میدهند که سر آن تیز نماید تا برین سوزن

آنقدر ارزان است که ده عدد به نیم فلوس میفروشند دیگر خرج ساختن

صفحه‌های مس و آهن است که عموماً دو ثلث گز در عرض و دو گز در طول

معمول است ولیکن آنها قادرند که هر بزرگی سازند زیرا که سقفهای

لسبب الحروف

سطح لندن که در بعضی خانه‌ها برای نشستن گرما معمول است و بدین که

ریختن آب از درزهای گچ کاری سیاه این خانه یک صفحه از آب گرفته بوند

آهنیست که مربع بود و طریق آن این است که خشتی از آهن تا مس بودن

معین دران خرج اندازند یک دو شند آن تهانی الخرج در وقت معین

از طول و عرض معین رسانند پس آن صفحه یک جانب الخرج که چون آلت

بینه ذانه برادرست اندازند تا هموار و سطح کند و داغهای سنگ را زایل

نماید دیگر خرج رسیدن رشته‌های پوست که حرکت آن اکثر از آب

و بعضی از بخار است هزاران رشته یکبارگی از آن آلت رسیده می‌شود

طفلی یاری در آنجا نشسته که تا از سهره بیته تمام شود بیته دیگر در دهن آن

اندازد و اگر تاری بشکند بهم پیوندد و بدین آلت آنقدر رشته باریک سازند

که پارچه سفید

که پارچه سفید قرین ململ و خاصه و مانند آن که در لندن بعمل آید و از آن فروخته شود بهانش

آنکه رشته آنش تاب بسیار دارد چون ململ و ماله ملایم نیست و بعد چند شوب خلل

در قماشش و رونق آن پدید می‌آید دیگر خرج تارکشی که بسبب آن قدرت بکشیدن

هر نوع تار باریک دارند چنانچه مشهور است که شخصی از واضعه با سیمی تاری کشید

که طول آن از لندن تا دیره بود که نود و نه میل است دیگر خرج ریسمان سازی

و بسبب آن قادرند که یک قطعه ریسمان بطول هزار گز در اندک زمان سازند

که در باب اجزای آن و اتحاد بسکه با موافقت نشود دیگر خرج خانه نوبرسازیست

نو بر شراب جو اکو شده که شراب عوام انگلیس است و از زیادی آن چون نان از جمله

ملزومات و خدمت در ورای احتیاس است حرکت این خرج هم به بخارات است

در خانه عالی منصوب می‌باشد که مشتمل بر خدمت خرج و حجره‌ها بعضی برای زخیره جو

بعضی برای بودادن آن جهت شدن و غیره کارهاست جمیع آنها مخصوص

همین کار ساخته شده و کارخانه‌ایست که مجموع را انگلیس بیری خوانند زیرا که

الن این آلتیکه مشتمل بر خند الف و کارخانه چون عشت بیت بوده باشد

آن را استیم خوانند اما صنع کننده خرج اصلی دیگران را مدد دهند بجار اینکه

زیرا که چرخ چاه الست که در ته آن صفحه آهن است و بخاری آتش را گرم مینماید
بعد گرم شدن بخار آب بالا صاعد شده به پره چرخ رسیده آن را میگرداند
پس نقص خورده باز دیگر آب شده بدان چاه میریزد و بنابر این آب چاه گاهی
نقصان نمیپذیرد و حاجت به پر کردن نمیشود و بتکلف جوابی مستر راست جلیس نام
که دوست من و پدر او صاحب این کارخانه بودند آنجا رفتم و ملاقات گذشت
کاو که نانش بخاری آن بهتر از جا پخته و لذیذ می شود چاشت کرده با وجود چند
مد چرخ گندای پنجاه و دو کس عمله همواره در آن کار میکنند و بیان سایر امور
جزئیه آن متعذر است صاحبخانه بمن گفت اگر این چرخ بیبخار آب در گردش می آید
شصت پنج اسب برای حرکت آن میبایست و چون یکجا بود هر روز در کار
نمیتواند کرد و بیست پنج دیگر برای نوبه بایستی داشت چرخ خوراک این بیجاهها
و سایس انها بر قیمت بوتر که حالیا بدو انداهم اثار است بالینی افزود
و عوام که بدین نرخ نان اندکی متحمل تعهد برای ان نمیتوانستند شد
دیگر چرخ دالات ساختن که بمدد ان اهر خر کاغذ سازند و صفحه ان را
تا بیست گز مربع بهین تواند نمود در زمان اقامت من ارکاه خنایب چو کاغذ
نفیس

نفیس که تاب و تحمل ان ده برابر کاغذ معمولی بود اختراع کردند دیگر چرخها که
آب دریا بسبب آن مرتفع شده بر زمین ریزد و نهر و جوی جاری گردد گاهی
منبع خیابان مرتفع ریزند که سبقه آن بر سقف عمارات جاری شود تا بر سر
طبقه سیوم و چهارم برای آب احتیاج به پایین آمدن نداشته باشند خانه چند
آب کشیدن که در هر کوچه در غلاف سرب جاریست شعبه از آن بهر خانه میرسد
و در بعضی خانه ها طبقه سیوم و چهارم آب از شیر دهان پا میشود و در همین چرخ
و همین نوع منبع است که کنار دریا عمارت ساخته اند دیگر چرخیست که بر چاه
بر اویخته نصب کنند و انبیق بر شولی و شیر دهانی در ان مصنوع است
بحرکت ان این چرخ بحرکت امده اب بالا از دوازده شیر دهان اطراف ریخته
ارد دلو و ریسمان و محنت بر مردم منتفی سازد بنابر این در ان ملک کسی از نام
ان دو واقف نیست دیگر چرخهای غله کوبی که دیگها را بحرکت ارد و روغن
کشی که الت ان را ید و ر در ا و ر و امثال ان که از کار با اب دایر بود القدر است
که شرح ان موجب تطویل زیرا که مردم انملک از حرکات بیش با انتظاری
انقدر ماول و کار بند که در مطبخها بجهت گردانیدن سیخ کباب و کوبیدن گندم

وبرنج وشیمه زنبار وکورت جرجی منصوب است که حرکت بابان آن زنفیر میباشد
چون عجایبات **ذکر کارخانه تبغیح چهاپه گری کتاب و تصویر** از صنعت های مفیده است
و فایده چهاپه کتاب نشر عالم است که علت غائی علما و مصنفین میباشد و تصحیف نشدن
آن بسبب عدم شعور کاتبان عمار صنعت قطع تطابق ان صنعت بسبب وجه ان — وطرائق
در کلکته بمردم ظاهر است اما طریق چهاپه تصویرات انست که اول صفحه بقلم میگارند
اگر ان پسندیده اند و رغبت عامه بران شد پس صفحه مسلم از برنج برابر ان
حاصل کنند و از قلم آهن بران نقشهای سهل که بحر تصویر کشی بتوانند فهمید مطابق
صفحه اول کنند انگاه تیزاب بران نقشها ریزیدان تیزاب جسم برنج را خورکرده
نقشها را پدیدار سازد چون بر بعضی یکدفعه و بر بعضی دو و سه و چهار دفعه عمل تیزاب کنند
بنابرین تفاوت عمق در نقشها و بسبب ان صورت جامه و لباس و ظل و خش خانه
وانچه که در تصویرات سیاه قلم اثبات ان مری نمیتو فشطابر گردد و برای اثر
نکردن تیزاب در موضعیکه نمیخواهند روغنی که مخصوص انبعار است مالند دران
روغن تیزاب را دران موضع دخل نبود چون ان صفحه بدین طریق درست شد
هر از نقش ازو نقل تو نیکه نقش صفحه کتاب گشته گیرند این تصویر سیاه قلم است

چون خوانند

چون خوانند که این سیاه قلم شبیه نگار قلم شود نا بی الحال بران جابجا رنگ آمیزی
کنند و این کار اطفال و شاگردان ایشان است که مطابق رنگ صفحه قلم جابجا
رنگ کنند بدین روش صفحه کار قلم که بسی جهل کشی قیمت ان بود صفحه چهاپه را
بیک کنی که نصف کتب بر زر شنند **ذکر اقمشه و اشیای خاصه انگلند** که بسحر فرنگ
و نتیجه عاقل و فکر صایب کارگران و آلات و مشین های مذکوره است چیزی نیستی
که حیرت افزای ناظر است چون نگارخانه ان روی خواهی دانست که هر کس
از عهده ان بر نمی تواند آمد زیرا که انچه تعلق و محنت و زور و ذات بسبب حرکت
چرخها از کار یکبار برداشته شده وانچه بری نظر بسبب عینک ها وانچه موش خاطر
نبات بنوع کار و آلت بوده بتقسیم آن در کارگران و گذاشتن صنعت واحد
بیک کس بر طرف گردیده مثلا بوزن شنیده شد که از آغاز تا اتمام زیاده
بزده و رست میسازد و همچنین ساعت که هر جزو ان تعلق به کارگری وادد
یکی ان اجزا از مردم متفرق خریده بر سبب بسد و منوو شد چه اگر استعمال
زور و حافظه و فکر دوختن نظر و ثبوت خاطر و عرقات اشیا نا استعمال و بیچه
نزدیک رسیدی اشیا باین جمال خوبی نرسیدی بالجمله از اشیای نامدار انگلک

عبارت هم بخط و زبان انگلیش از قمقمه ها در تحت بود و ظاهر است که زبان بود

میگوید که من از قیمت و نرخ خود افتادم یعنی نازل شدم اما بود جواب میدهد

که هیچکدام من چارسو لطف و حسن این چراغان در اسکیرها که تمام مربع بود

و چند بن کوچه با چراغان در یکنظر است و چند نظر می آید در شب چراغان

کثرت خلایق از رجال و کوچ سواران قدری میشود که در کوچه های عمده چون بان

استرنت و سنت جیمز که خانه پادشاه در آنست و پلمل محل اقامت ولیعهد و اکابر

بود و غیره در نهایت زیاده از یک تیر پرتاب راه نتوان رفت و برای

ضعفا خود خوف جان است چه طاق طاق سلیک پیستول و بندوق که

مردم بتقاریق در کوچه ها سر میزنند و مکانهٔ آتشبازی خصوص بر در خانه

بزرگان علاوه صدمات هجوم است اگر کسی از پا در افتد محال برخاستن و محال

و پامال شدن یقین **حکایت** در شب سیوم چراغان صلح خانه مستر الوکیل

فرانسیس که از دو ماه قبل تهیه آن میکرد بقدر پانزده هزار زر بیشتر خرج آن شده بود

چراغان شد من از خوف هجوم شب در پهر روز بدیدن آن رفتم که لطافت

نقوش آنرا اگرچه روشن نیست بنظر امتحان درآرم از کثرت تماشابینان غوغای

هجوم

هجوم بخانه او رسیدن نتوانستم زیرا که مقارن آن عمارت قصبه مهمان آمده بود و آن

اینکه مستر الوار تجنه کاری و طلب پاداری در ملک خود و در بعضی عمارت اکثر چراغان

لفظ دو معین لطرتی انعام برادر و بوده بود و پیش آمد انگلیس یعنی صلح دوستی

والفت و معنی دیگر اینکه صلح بعد فتح بعضی از سیاسیان عام انگلیس که تماشا

آمده بودند از جمعیت جاهلیت اراده شکست چراغان او نمودند و بیرون

آمده انها از آن کاین میداد که لکن معنی فتح اختلاف حرکت اعرابی با این لفظ

دارد اما انها تسلی نشدند تا او تبدیل آن بلفظ امنی کرد که همان یک معنی دارد

پس بنابرین دو پهر شب گذشته بلمان اینکه کثرت تماشابینان کم شده باشد

قصد تماشای آن چراغان که بلجانب سنت جیمز اسکویر که وسیع ترین اسکیرهای

لندن است نمودم از هر جانب که اراده کردم از کثرت کوچها با پلمل و دوران

اسکیر راه گذار مسدود یافتم بالاخره از راه الکوارند به بهشت برگ استریت

که بلجانب شهر واقع شده رفتیم و از آنجا کوچه اختیار کردم که منتهی بالسند کورت میشد

و در آن کوچه الطرف را گرفتیم که عبور از کوچه برای آمدن باسکیر ضرر نشود چون

قریب بحجم کوچه که باسکیر بر می گشت رسیدیم از تصادم رونده کان و آینده گان

و قریب اسبهای کوچ خوف جانها فهم و نقصان پارچه و اعضا را که در حساب

نیکرفت زنان که داخل این هجوم شده بودند گریان و رختها پاره از هر یک

اعانت خواه بودند لیکن کسی بفریاد نمیتوانست رسید الکزی زیور و کلاه

و غیره اسباب زینت در باختند مشاهده این حالت ارادهٔ عود کردم

این را نیز همچنان خطرناک یافتم لهذا از ارادهٔ عود در گذشته قصد عبور

از ججم کوچه نمودم و شیخ های آهنین را که دور شگاف نه خانها چون دیوار معمول

این شهر است و سابق ذکر وضع آن مکرر گذشته مضبوط گرفته در حین

قابو و فرصت اندک اندک بطرف مقصد مایل میشدم بنابر قوت جسمانی

و حکمت مذکور مدت دو ساعت از ججم کوچه گذشته بصحن اسکیر محل فراغ رسیدم

و بعد تماشای شوقی تا صبح در یک سمت آن اسکیر اقامت کرده

منتظر وا شدن راه ماندم زیرا که صحن اسکیر و صحن کوچه ها که با اسکیر داخل

میشدند همه پر از کوچ بود از یک سمت بسمت دیگر عبور از یک کوچه کردن

محال و کوچ سواران آنچه داخل اسکیر شده مقابل آن خانه افتاده بودند تماشای

نتوانستند کرد تا باقی محروم و تمام شب تا بهر روز بر آمد سوار ایستاده ماندند

چرکه

حتی کوچ های بیش راه بسته بودند و باشد رفت میخواستند که تماشا تا کرده

بر گردند از کثرت کوچ های عقب میسر نیاید بالجمله چون دو چراغان

مستر ابو کنرث لعنش و زنان بقاعده تکلیفه فرانس که ارشاد کی

نهایت دور و دراز بسیار مرغی شده بود با آنهمه محنت که در تماشای آن

کشیدم پسند نیفتاد و چراغان کونسل اسکیر خصوص خانه مستر هوب تاجر نامدار

که ذکرش گذشت و خانه مستر اتو کروتی صلح مبالغه در روشنی نمود مشتمل بر سادگی

اوضاع و اختراعات لطیف بسبحه سلیقه مستقیم بود و اول شب تو انواع تماشای

این کرده بودم نهایت خوشتر در نظر آمد **ذکر تقسیم اوقات انگلیس** اوقات

انگلیس تقسیم بدین طریق که اوساط الناس بعد نیمشب اول روز از راحت خواب

بر میخیزند تا یک ساعت و نیم در شستن رو و پوشیدن لباس و آرایش مو گذشته بقهوه

حاضر می آیند یا یازده بر آن مانند از یازده تا پنج آخر روز که شش ساعت تخمیناً در

در مشاغل کار و حرفت اخواه در خانه یا بیرون بحرکت گذرانند الگاه بر سفره در

یعنی چاشت آمده دو ساعت با زنان و یک ساعت دیگر فقط در صحبت مردان

بسر برده و در انبساط صرف کنند بعد نیمشب با الصحبت زنان در مجلس نشستنی اند

و بعضی که تنها اند دو ساعت بر سفره مانده نمی‌نشینند و تماشا برآیند یا به یکی از بیلی هوس‌ها

رفته تا یازده که یک ساعت به نصف شب باقی است در آنجا بسر برند

پس بخانه آمده مقارن دوازده بخانه خواب رفته و اما آنکه موعود اند

بعد ورود بمجالس نشینی یک ساعت در خوردن جای گذرانیده مشغول سماع

ساز و سرود که در مجالس زنان اکثر است شوند و الا بر سفره قمار بازی

روند جوانان از آنقدر تا یازده زنان زیاده از دو ساعت افراط در قمار

نتوانند کرد و واحدی بغیر وقت مذکور آنهم در هفته یک دو نوبت بدان سر دارد

و آنچه شربه در کتب علیحده اندازند و هرگز از آن بحث نیارند چون بیارند

از همان ادا نمایند و الا در سلک قماربازان که معیوب اند سلوک خواهند گردید قماربازان

بعد یازده بر سفره طعام شب که بسیار مانند نشینند و قدری کباب سرد

و بعضی حلویات و شراب که ما حضر است خورده در بیست و دوازده بخانه خواب روند

ذکر طعام انگلش و خوبی آن طعام انگلش بسیار ساده با مزه موافق طبیعت مستقیم

و در جاشت سفره لی هم است اول نان و شوربا و ماهی و اقسام

مطبوخات گوشت و کباب و طعام برنج است دوم کباب مرغ

و بابر

و سایر پرندها با حلویات لطیف بعد ازین شیرینی چاشنی دار سیوم

انواع میوه‌ها اکثر تر و خشک با انبه کثرت و افراط اطعمه در خوردن معمول نیست

و گاهی شلغم برنجوزند بنابرین چهار مرتبه بعضی را پنج نوبت در شبانه روز

بخوراکی حاجت افتد وقت معلوم شد یعنی ناشتا جاشت نصف شب

چهارم قایلی بائین حاضری و جاشت است که تفنن نامند سیم بائین جاشت

و طعام شب نان و بسکه است بهمراه جای **ذکر اوقات خواب و بیداری انگلش**

اما خواب و بیداری ایشان بعد از ضبط اول روز تا نصف شب که

شانزده ساعت می‌شود هرگز میل به استراحت نکنند و ماندگی که عارض شود

قبل خیر خوردن رخت نشستن و تبدیل رخت تازه بشغل سفره طعام و بعد خیر خوردن

باستماع ساز و سرود در صحبت زنان یا بشغل ملبوس‌ها و غیره رفع نمایند

بنابرین کامل روز که وقت کار است پیرامون ایشان نگردد و شب بعلت کام

خواب راحت کنند اما طبقه اعلی یک ساعت بعد از وسط شروع بهمین کار

و یک ساعت تا دو ساعت بعد نصف شب تمام کنند و ادای یک ساعت

قبل از اوساط آغاز کارهای مذکوره نموده دو ساعت قبل از آن بخواب روند

اما آنکه در شهرهای بالای شمالستان چنانچه گذشت شروع از نصف شب نمایند در زمستان
که ظلمت لیل تابع است از نه آغاز کنند

ذکر لیل و نهار انگلند

زیرا که در وسط
زمستان بعد هشت آفتاب طلوع و بعد سه غروب میکند روز همین
هفت ساعت است و تقدیری صبح و شام دو ساعت اگر آن را
بروز شمارند نه ساعت روز باقی پانزده ساعت ظلمت لیل میباشد
برخلاف تابستان که در وسط بعد پنج طلوع و بعد ده غروب میشود و
روز هفده ساعت است و در هر وقت دو نیم ساعت تقدیری صبح و یک ساعت
و نیم تقدیری شام است و ظلمت لیل زیاده بر سه ساعت نیست اما طریق
تنزل و ترقی بدین منوال که از ۲۱ ماه دسمبر که وسط زمستان است این است
شب شروع بکاستن کرده تمام جنوری که آغاز سال است و فروری تا ۱۲ ماه
مارچ شب و روز برابر می‌شود یعنی از ۱۷ ساعت ۵ ساعت کاسته ۱۲ ساعت باقی میماند
پس از بیست یکم مارچ شب از اصل هم کم شده تمام ماه اپریل و مئی
تا ۲۱ جون ۵ ساعت کاسته باقی می‌ماند این وقت حد درازی روز است
که ۱۷ ساعت بوده باشد پس از نیمشب کم چون روز شروع بکاستن کرده
ماه

تمام ماه جولای و اگست تا بیست یکم سپتمبر روز و شب برابر میشود و از بیست یکم سپتمبر
روز از اصل کم شده تمام ماه اکتوبر و نومبر تا ۲۱ دسمبر که رسیده باشد ۵ ساعت کاسته
ساعت می‌ماند این وقت حد درازی شب است اما در حد شمالی انگلستان
درازی روز و شب تا هجده ساعت میرسد و در وسط تابستان عهد دوره
فلکی مطلقاً لیل نیست با آفتاب است تا حالت صبح و شام بالجمله هر کسی از این
طبقات ثلث روز یکوقت بهمان کار مشغول است که از اشتباه او درانند
فواید این تقسیم بسیار است یکی آنکه مردم در حصول مقاصد خطا نمیکنند و حرکات
در باره لمی شود و خادمان و استمراداران در وقت کارها آگاه بوده
سرانجام آن بهتر می‌توانند کرد و ممد و معاون کار زیاده و جمعیت حواس
و استیفای لذات متعدد و نتوانند نمود

ذکر تعین کار مردان و زنان

طعام خوردن
و انس در بیکاری او و خفتن و خانه رفتن و نشستن و رخوت و فرش خواب و آنچه
تعلق بحجره خواب دارد درست کردن و محافظت کودکان و فرش اسباب
و امثال آن که از آن هم ممکن بوده مخصوص آنان دانسته اند و آنچه تعلق
بخارج دارد از درازی و تنگ داشت و زبان آوران عاجز بوده مخصوص اول

۳
روان

کرده چه اگر بر خلاف این بودی محال باید نبوار شدی و اگر غیر معین غلط
ذاکر زنان را چون شب هیچ کار نمیدادند بیکاری برای نفوس ایشان لازم ابدی
فایده دیگر اینکه خریداران بجهت تماشای حسن و جمال و استماع لطایف
اقوال ایشان هجوم می آرند چنانچه من بحال خود قیاس میکنم که از دکان
حلوای کوزه فروشی [?] استرنت که با کفر از دو می بوتند دکانی از دختران شمایل
خادمه آن بود گاهی نگذشتم که قلیلی بجهت سم زبانی از او نخریدم فایده
دیگر مشغول شدن نفوس زنان بکار و معطل گشتن از فکر و فساد و ترجیح
دادن شوهران بمعاد است

ذکر قواعد عنان گیری زنان از طرف فساد

بباید دانست که دانایان انگلیس برای اشتغال نفوس زنان بکارها
که معلوم شد قواعد دیگر وضع کرده اند که با وجود اختلاط زنان
ایشان بمردان و عدم حجاب عنان گیر ایشان از بد کاری است
و آن اینکه آمدن مردان غیر محرم بصحبت زنان بوقت طعام و ترب [?] لنفی
که محفل بر ایشان معهود است در غیبت زن بخانه مرد غیر شامل
ممنوع و بیرون رفتن زن از خانه مشروط بر رفاقت شوهر یا کسی از اولیای
پدر

پدر یا شوهر یا خدمتگاری [?] اعتبار شوهر است و بیرون رفتن ایشان بعد شام خصوص
خواب بیرون جهت خواب شبها اگرچه خانه پدر و مادر بوده باشد مطلقا غیر مرسوم
بنابرین محال و وقت و فرصت برای اندیشه باطل ندارند و چون حمایت پدر
و اقوام بجهت شوهر از زنان قطع می شود و در شرع ایشان رسمست که اگر زن
بر مخالف شوهر کار کند او را زجر کرده بدلی حبس تواند نمود بحیله خوف
شکستن اعضا صعوبت آن نیابند تواند و لهذا بر نزاع زبانی و بر نجهای جوی
نیز جرات نتوانند کرد و اگر عیب بدکاری زنی ظاهر شود اقربای او و سایر زنان
اشراف من بعد نشینند و شوهر بحکم شرع جمیع اطفال و زر و زیور از او باز گرفته
از خانه بدر میکند و با اینکه بملاحظه عزت خود و خاندان ندارند بنابر خوف
این صدمات بزرگ مبادرت بفعل بد نتوانند کرد و با اینهمه اگر زنی بحکم نفس
غیر عفیف و ثبات حرم شوهر و پدر اه کردن جوانی حسین متمول که اندرون
بدانخانه داشته باشد مبادرت فعل کرده و چون هر دو مفسد تمادت یا داب
و در غایت خوف از ید باهمی اند نوعی با یکدیگر میخورند و در سلوک غیر ضبط
بتوان هوس ننمایند که اثری از آن ظاهر نمیشود موجب عار شوهر میگردد و چون زنان

انکحش را بر زر و اموال شوهر بلکه بر اموال خاصه خود که قبل از نکاح باختیار شوهر میسپرد
بر اطفال و پسر نیست نقصان مال و ویرانی خانه و علت اتفاقات و در پرورش
اطفال که زنان هستند در تمکین ناشی لازم دارند نیز مقصود نیست ازین بیان واضح شد
که انکحش با وجود دادن آزادی ظاهری و کمال تملق و چاپلوسی بخشیدن راه
دیگر که بر زنان گران میاید نیز پاهای ایشان را مقید کرده اند و مسلمانان تنقید
با وجود صلح و رسم پرده که نوعی از قید و محض نقشه و فسادات از راه
نادانی زنست و مجال فساد بدیشان داده که اختیار بر زر و جاگز زنانه و اطفال
و رفتن بخانه پدر و اقربا بلکه زنان دوستدار و یک هفته یک روز
در انجاکس بردن از انجمله است احسن اقوال **مولوی** هرچه گیرد علتی علت شود علتی
کفر گیرد کاملی ملت شود **ذکر سلوک دوکانداران بخیدار** اهل حرفت نیز لطف
در لباس تربیت و دانایی مطلقا تفاوت با غیره ندارند و چنان همواره ملایم
میباشند که هرچند خریدار بر دو بدل زیاده سخن بگوید از جا در نباشند **حکایت** شنیده شد
که شخصی عمدا بجهت امتحان ایشان بدوکان بزازی رفته اظهار خرید بابات کرد
و یک ثوب کامل زر رد و بدل قماش و تصحیح قیمت بدوکاندار سخن کرده

بالاخره

بالاخره که چند بسته بزرگ برای او وا کرده و لیکن شبه بود چنانش طاقه پسندیده قیمت
فی گزه روپیه معین کرد بعد ازین قضا با که دوکاندار خرید بخشش از اقلا بوی همان
داشت یک شلنک که از ثلث روپیه اندک زیاده است بر آورده
بدست او داد که اینقدر مبلغ را این بابت بده دوکاندار شلنک از وی
گرفته بر گوشه طاقه بابت زیاده نقد سطح شلنک مدور مواضع بریده بدو داد
و هرگز از جا در نیامد و ایضا اعتماد بر خرید از نماند **حکایت** بدوکان قوه فروشی
رفتم دو عدد نقمت پنجاه روپیه بها کردم پس نشان خانه خود دادم گفتم
که اگر فردا تا دو پهر مهلت دهی که بعضی از دوستان خود بنمایم میخرم گو قیمت بدیهی
زر یا عدد خواهم رسانید باز خود احتیاط من قبول کرده روز دیگر قیمت موعود
با آنکه دوست من نهی از خریدن کرده بود از مروت او شرم کرده زر رسانیدم
دوکانداران از انگریز علف گوی و حلیق قابل ابجا بند اما نهایت بردبار و ملایم
اشیا بر وقت معین و بغیر شمردن بخانه خریدار رسانند دزد [illegible] بدی قلت
نقد از هیچ عدد بهان نه ازند و دو هفته چهار هفته تقاضا [illegible] سایر
[illegible] از دعا باران نقصان کنند **حکایت** زنی اوباش در محله که من بودم [illegible]

زیاده آمد در عرصهٔ چهار هفته بقدر پانصد روپیه برداشت هر قسم از دوکانداران
آن نواحی را صاحب خانه کرده بدر رفت با آنکه این عمل کثیر الوقوع است هیچ کرایه نشین
از فرار نتوانند کرد اما بعد فرار اگر پی بدر برند بحاکم عرض کرده قید نمایند
و اگر قرضدار مفلس است در حبس خرج ضروری او کرایه دهند حکایت در آیره
نام علی استر بیت در خانه که کرایه بودم زنی عیار شریر زبان خراج اجاره
داران بود بقدر دو صد گینی بهانهٔ اجاره دو خانه در دست گشتی از اسرار داران
کشتی
من یافت و مسکه فروش و دوکان جای و قند برداشته گریخت چون اشارا
قبل از رفتن از معامله او تحذیر کرده بودم از من هیچ نیافتند و بعد دو ماه که ظاهر شد
بسبب آنکه مفلس بود کسی بحاکم نبرد ذکر قوانین آزادی انگلش که متضمن انواع
بد حالی و مشتمل بر ظلمهای مغلوب است جماعت انگلش را الی وقوع تقصیری
از غضب حکام و اکابر خود خوف اندیشه با مال نیست چه جای جان احکام را بر آن
هیچگونه دسترس نه و اشراف بر خلاف هند در کوچه هر وقت بسیر توانند کرد
و بدوکانها رفته تحقیق نرخ اشیا و خریدن توانند پرداخت و کتاب ناصری
سبک که در رومال گنجد برداشته بخانه توانند آورد بخانه زنان او پایس رفته نتوانند

خوابید

خوابید و دوست زنان با یار خود گرفته همراه آن کسان سیر باغ توانند رفت
و بمعاینه سلاطین دو در انبار و تصویر و کتاب علی رغم الانتهاء بیابان
توانند نمود بسکه تمام عمر بلکو جهت نکرده و بدوکانها رفته بودم تا بخانه
زنان چه رسد اتفاقا این آزادی انقدر سبک دوش شدم که گویا بار گران
من بار دوش من برداشتند و مفید بودم اکنون رهائی یافتم و الحاکم گاریکه
موجب اضطرار کسی باشد بشکنش قانونی شود مبادرت بران توانند کرد
نه آنکه هر کس که کار خواسته باشد تواند ذکر شدت رغبت بداشتن احکام شرعی و عرفی
زیرا که اتفاق طبایع بر بداشتن قوانین شرعی و عرفی و ناموس بزرگی
بدرجه ایست که اگر دانند شخصی بسبب خوبی مثل خوردن طعام در آشخانه اوالی
با آنها اقدام نموده دیگر باره با او ننشینند بالعیوب کلی چه رسد و همچنان
خلق شکنندگان قوانین اخود بعد شرایع تقصیر لحظه ممحه بخانه نیست و اگر قضات
دو سه روز بجهت غور در قضیه دیری در حکم نمایند خلق زبان طعن و لعن بر ایشان
می گشایند زیرا که از جهت عداوت او در دل مردم پیدا می شود یکی
از جهت وقوع تقصیر از دو دوم از جهت عار همقومی او سیوم بسبب بدنمائی او

سادگان و عاقلان را بر شکستن قانون که مظنون بد است حمل فی الواقع

مولوی هر که گستاخی کند در راه دوست رهزن مردان شد و نامرد اوست

زیرا که عوام انکلس خصوص کاسبان رونق کار خود را که درین زمان لیاقت است عموم

نتیجه قوانین مرعیه خود میدانند و در تجاوز از آن اگرچه در امور جزوی باشد بلکه برین

بر بهتری انجر از سابق بوده باشد چون بید لرزان و جنبان ترسان اند

که کسی بر زوال سلطنت و ملت بوده باشد بنابرین وزرا در اجرای احکام

تبدیلها با آنکه برهان خوبتری آن در پارلمنت شور عقلا ثابت شده است

یکبارگی بی محابا پیش نروند بلکه بتدریج بعد ملاحظه اطراف و جوانب

اندک اندک قدم در آن گذارند چه میترسند که در آغاز فعل ثانی از اول

بهتر نماید و در آخره با آنکه اگر رای یکجزو بهتر از اول بوده باشد اما چون سلسله

عالم کون و فساد بیکدیگر پیوست آن امر کلی اثر بد بخشد ذکر محویت انکلس در اعلی و ادنی

اما رسم نوبت کوچک با بزرگ در چند محل عجب ظاهر است زیرا که عوام

زندگی اعالی را با ادانی هیچ نسبت نیست بلکه بسیار نازل تر از ایشان است

که میانه آن دو طایفه در بندگیست و رعایت ادب ظاهری و ذمه چاکران و عدم

اختیار

اختیار ایشان در ترک آن شغل چاکری تا وقت معین المقدرات که غلامان

بند را بمقابله آن سلاطین توان شمرد محل تحسین در پوشاک وضع قطع آن

زیرا که عظمای انکلس اگرچه لباس بسیار قیمتی می‌پوشند اما همه ساده دارند

در سادگی با عوام است دوم در کوچه‌ها و راه‌ها که عوام بی ملاحظه پیش

از بزرگان راه روند بلکه دانسته به بزرگان زنند بزرگ را مجال عتاب و تاب نیست

حکایت شنیدم که شاهزاده ولیعهد ازلی اولی در اثنای راه سنگ خورده

بضرب چوب دستی که داشت او را تادیب نمود آن شخص بمحکمه رفته وکیل نمود او را

چند هزار روپیه جرمانه و نیم خرچی بخصم دادن افتاد و بنابرین عوام درین موضع

بر شهزادگان غلبه نمایند و آن را انتقام قدرت و قوت که شهزادگان بایشان است

دانند ازین مردم اکثر مسیحی اند تا فهیم با آنکه حقیقت این زیادتی بر همه کس

ظاهر است چاره آن هیچ متصور نیست زیرا که عقلای انکلس اینها را موجب

تولد شجاعت در نفس عوام که اجرای قوت کل اند میدانند سوم بزرگان

خدمت کار و چوبدار همراه نگیرند چون غربا تنها مثل جمهور راه روند سیوم

در مکالمات و مخاطبات که خطاب جاه و مال و طرف نام گرفتن ایشان

برصاحبان راهمانست که صاحبان را بالیشان حکایت روزی سرشستن
بدیدن من تشریف آورد و از اتفاقات صحابه من همانندم در خانه را
بروغن سیاه رنگ کرده رشته باریک بر حلقه در بسته بود خود سسم
شنو در بیرون در درجمع کردن اسباب رنگ بود سرشستن از آن امر
غافل مانده بطور معروف حلقه بردر زد و تمام دست و سینه نوعی خود را
سیاه کرد بنابرین او را مخاطب ساخته باعراض گفت که چرا از تاری رنگ
خبر کردی اوسم بدرشتی تمام جواب داد تو چرا از چسبیدن این رشته بخاطر نیاوردی
سرشستن از راه انصاف خندان شده پیش من آمد ماجرا را بیان کرد
چهارم در سواری که احدی ماسوا بالکوچ پیاده راه رود بلکه عقب کوچ
شینه نا سوار است عقب حساب اید نجم دررخت خواب زیراکه رخت خواب
بزرگان اگرچه نفیس است اما بر زمین خوابیدن خادمان واحدی معمول نیست
سنستم در محکمه عدالت اگر نرد است و قبل مداشته باشند زیلی هو کس و سایر
تماشاخانها مقیم در هند لضرب زیراکه هیچ صاحبی خادم خود را امر خدمتگیر بزرگ
کرده ماند نتواند زد مگر که بحکام رجوع نماید ذکر خانه خلی و ترتیب انگلیس

این اسم

این رسم متضمن حفظ آبرو و کشیدن از عالم و تمام غبار دریست از غرور بیشتر قبول
در حضور شهود و عدول از علما و حیل زادالی تمیت و قبیضه خان بند شرط است
که مطلقا به کشتی و گریبان گیری نمیرسد و این عمل چون نسر بازی نیک بند
مشتمل بر علم و حکمت نمیرسد برای حفظ اضرار در عوام آنقدر عموم دارد
که اکثر کسی که تمنت و قبضه قوی و اهر بنت خلقی نباشد چون یکی لضرب
و تکاری از ما اتفاق افتاده برنجیده و مستعد شده مقابل شاید عالی حرکتی بکند
واکثر از عقب قصد افتاده که تمام استخوان تیغ او نمایند و شدت این حال
تحدیست که گاهی یکی از دو می میرد اما شکستن بینی و دندانها و کور شدن چشم
و پایین افتادن گوشت خیار چون همینه است زیاده از صد نوبت دیدم
که در زمانی دو کس رخت و چهره خود خونین کرده با لبهای بریده و دندان
افتاده بجاهای خود رفتند ذکر قوانین اخلاق در تربیت اولاد و معاش با او
که بدان سبب علما و ادب متانت مزاج و کثرت آبرو و بردباری در خدمت گیری
که موجب نتیجه عجب است زر لیسران و علم رقص سرود و مجلس داری منطق
و شوخی در دختران تولید یابد و الفت و موافقت نشود بیرون در پیرانه اتفاق

در کاشتن میباشد اول رسم عقد واحد و بودن اولاد از یک بطن دوم بد دادن
مادر و پدر مزیتی یک را بدیگری و پنهان داشتن افراط محبت دیگر با یکی بوده باشد
سیوم سلوک بیگانه وار با اولیای العید بنابرین گاهی که سلوک با ایشان بعمل آید
چون برخلاف دستور است ممنون نشوند برخلاف آثار مسلمانان که بسبب
اعانت خوبی دائمی خود را حصه دار میدانند و زیاده از واجب ممنون چون بعمل آید
نمیشوند از روی منافی باشند چهارم بودن ایشان همواره خندان و بشاش الحال
زیرا که کلید کارخانجات عمده در دست شوهر و خوبی در دست زن
میباشد و کنیزان را و اطفال را قدرت بلکه امید در تصرف در آن نیست بنابرین
قضایا و ناخوشی کم رو میدهد و اگر خطائی رو دهد گرفت و گیر زیاده نمی نمایند
بر آن بلکه تدارک برای آینده کنند که دیگر رو ندهد اولاً و با طفلان در زیر نو باک
و خوراک ایشان برای محافظت خود برود و اهتمام بجا بلکی چستی حلقه های
دیگر بکار رفته که استوای قالب و حسن اعضا بخشد از انجمله گوش است
که وقت خواب بر گوش بندند بنابرین کجی گوش که در دیگر ملکها عام است
در اینجا مطلقا نیست و حدی برای سینه بند بسیار سبک از نمدهای حریری
یا ابریشمی

یا ابریشمی که بند آن در دور دوش و نعلها چسبانده از بطرف پشت گذشته بر کمر
حلقه شود و بسبب آن کمر باریک و شانه بلند و قامت کشیده و راست بالا
آید و این بند آنقدر زیباست که دختران تا چهارده سالگی بر جامه بالا بندند
و طعام اطفال بسیار سبک و ساده و مقدار معین و شامل شوربا است معین
و از اکثر میوه و شیرینی ها تا دوازده سالگی ممنوع اند و چون کنیزان خانه را
نزد له طعام و رسم طعام تازه در دست ریش نیست چه اوضاع خانه های
طعام ایشان بطوریست که در دست خوردن آن ظاهر میشود نتوانند که چیزی
از راه شفقت با طفال خورانند بنابرین خوراکی دیگر جز آنکه گذشت ندارند
لاجرم صحیح و تندرست مانند و چون هر صبح و شام ساده با سوار کوچ برای
خوردن هوای تازه سیر باغی گاه گاه برند قوت و افزون نشاط طبع بهم رسانند
و ارادههای ایشان اگرچه متحمل [illegible] اندکی سهم بوده باشند
آنها را باز ندارند زیرا که حریص تر از انکار شود و از کثرت منع دل شکسته گشته
نشاط طبع او زایل گردد در صورت از دی بعد ملاحظه خطر خود بخود
باز آید دیگر پیرامون آن نگردد و رسم زدن و شعط گفتن اطفال مطلقا نیست

در کمال عزت و احترام پرورش کنند و اگر تقصیری ازیشان سر زند نخست خواب
فرستاده در دروازه از بیرون بند نمایند تا برین اطفال ایشان انقدر معقول باشند
که چهار پنج ساله شده متین و دانا تر از یازده ساله ملک ما است و از حرکت
حرکات کردنیهای بد نگردد و اگر گاه باقتضای طفلی شوخی نماید تخویف مذکور
دوازان برگردد ظاهراً مهرها که نقش حروف تهجی بران است و کتابهای
خورد مصور بشکل حیوانات مشتمل بر جواب و سوال انها بیاد کرده اطفال را ابجد
انداخته بالطبع مرغب بتعلیم باشند الان بازی ایشان منحصر است تا پس
بس از رفتن بمکتب بخط و سواد ضروری اشنا شوند پسران برای تکمیل
بمکتب که اسکول نامند فرستند و دختران در خانه تربیت یابند بنظر لی
که خط و سواد ضروری ایشان را چون بخود جا که گذشت بهم رسیده تکمیل ان
بتعلیم مادر و برادران حاصل شود اما برای اموختن رقص و سرود خدمتی استاد
نوکر کنند بعد اطلاع بر اصول تکمیل خواه در مجلس های شب نشینی از همسالان
و دیگر زنان دارد که بجهت مشغله بسرود و رقص می پردازند نمایند و ظرافت و شوخی
طبع از خواندن کتابهای مشتمل بر لطایف مقال که مخصوص ابتکار انصف شده اند
پدید اید

پدید اید اما پسران چون در مکتب از بار برداری ابوین مهجور و کار بجز تعلیم و ریاضت
گوی بازی و ورزش ندارند و صاحبان اسکول قلیل الرحم و سخت گیر ایشان را
خوراکی زیاده از واجب ندهند و از قانونهای تخلیص و تخویف تقسیم اوقات
که برای سهولت کار تعلیم اختراع کرده اند مطلق تجاوز جایز ندارند و در سالی
بیش از یکدو نوبت هر مرتبه برای هفته بخانه ابوین نگذارند خلاصی جز بروزی
از اسکول خواسته نداند تا وقتی که مدت ان شش سال بوده باشد
از علوم ضروریه فراغ حاصل نمایند و تاب تحمل زحمتها و صبر بر بلیه با ازان
پیدا شود چون در کودکی بخانه ابوین پس در اسکول خوراک زیاده از واجب
نیافته اند اعضای ایشان اکثر متناسب و لاغر بالا اند ذکر اوضاع ریاست انگلس
که رأس رئیس انهمه محسنات و ریا دارنده همه حکمتهاست مشتمل بر چهار جزو است
در شاه و امرا و رعایا نخستین شخص و جزو اعظم ان بادشاه است که اختیار
تمام در امور مستمره دارد حتی که تاران یعنی لقب امنبو ند بخشید حکایت در ذکر
عدرت بادشاه انگلش در ایام توقف من غرل استر بنیت که وزیر اعظم
و از هفده سالی رتبه استقلال در امر سلطنت داشته بود بنابر مصالح ملکی

ضرور و پادشاه عازم آن شد با آنکه هیچ وزیر بزرگ دیگر از وزرا نیز اظهار استعفا
در رواج کار سلطنت بدون مشیر بیست محال وانمود و بودن شدت خشک
با بی‌ششمی قوی خناب چون فرانس و عود کردن مرض کهنه جنون او در آن
نزدیکی و چند ماه صاحب فرانس ماندن دیگر وزیر همه را اغوا کرده کارها
از سیاق منتظم نمانده خللی بظهور رسانیده ما سوای امور مستمره این پادشاه را
اختیار هر نوع کار غیر مستمر خلاف قانون تربیت زیرا که سپاه تمام
نوکر او هستند تنخواه دیگری را نمیدانند و غیر او کسی در تمام ملک یک [illegible]
تعیین خود ندارند نهایتش اینکه اگر او در امور مرجوعه مشورت نکند
یا مخالف صوابدید ایشان علی الظاهر نماید متوسل بلوای عام و [illegible]
او آخر کار است اما پادشاه وقت که [illegible] دام ملکه آنقدر نمود
و مهذب با اخلاق است که بالطبع راغب تر نیست بلکه تمام اوقات
او مصروف نیکخواهی خلق و تخلیص ایشان بر گشته کار علوم و هنر است
و از امور نفسانی صد هزار مرحله دور بذات خود گشت کار [illegible] را
می نماید و مدرسه ها رفته استفسار حال غلبه علوم میکند ذکر دوام قضات
در منصب

بر منصب قضا عمده دلیل بر محاسن او اینکه قوت عزل قضات را از جو [illegible] سلب نموده
و بهم امید این را از ارکان سلطنت و [illegible] با اجرای احکام حق از کسی
بیرو آنکند بنا بر این چهل و دو سال است که بر تخت دولت با رام تمام تمکن دارد
کوچک و کلان این ملک از جان هواخواه او بند و در شادی و غمی او
شانند چون مجملی از محاسن او در مثنوی ذکر شده درینجا زبان قلم را معاف داشتن

لمؤلفه
شاهی که ز فرط عقل و تمکین : کارش [illegible] : [illegible] از
جهتی که هست مدحش : نتوان بگوید [illegible] : مدحش نه بسنده از سخن دان
در حلق زید بلی جوان بیان : هم مرد سخن ازان گریزد : تا عجز [illegible] او بیرون

در بارگاه ملک شاه اینه که مختصر ترین [illegible] های لندن است در [illegible] او گون
شاریست بارها حاضر آمدم هر مرتبه [illegible] بزرگ عزت [illegible] نموده اند
با آنکه هر مرتبه ترجمان داشتم ترجمان را از کار معاف داشته زبان شکسته
انگلیسی من اختیار نمودند چون سخن بسیار آهسته و ملایم میگوید سوال جواب [illegible]
یا دو دفعه مرا فهمانده جواب از من بخاطر آورده در آن اثنا سوالات حکیمانه
و مخاطبات فرزانه که [illegible] سخن تواند بود نموده [illegible]

ی طلب من و ضروریات خرج راه داده بجمیع وکلای خویش که در اثنای راه
من بودند فرمان سفارش بمیان غایت فرمود **ذکر دیوان ملکه** پادشاه
خانچه گذشت اگرچه اسباب دیگر مردم برمیخورد اما روز دربار ملکه شوکتی عجیب و تماشایی
زرق و برق غریب مشهود ناظرین میگردد زیرا که صدها زن امیر بالباس
زرتاری و مروارید دوزی مستغرق بزیورهای انواع جواهر می آیند و دایره
از جوانب بندند علی الرسم قدیم زیر رختها از امراء برند که دامن گون ایشان که بسیار دراز
و فراخ است مدور نمایند بعضی الیقدر مبالغه در عظم آن دایره کنند که بدشواری
داخل در ایوانها توانند شد و مردان هم در آن روز بلباس زردوزی
بوضع قدیم کشاده زیبمن و زرتار آراسته هر آینه بی این لباس کسی بدربار ملکه نتواند رفت
ذکر والی این ریاست ولیعهد که نخستین فرزند پادشاه است میباشد
و اورا در اثنای شاهزادگی پرنس آف ویلز یعنی شاهزاده ویلز خوانند و ویلز
چنانچه گذشت یکی از قسمت جزیره انگلند است در حیات پدر دخل در امور
سلطنت ندارد و اگر قبل از پدر درگذرد نخستین پسر او و اگر پسر نداشته باشد
دختر او و اگر هیچ از او نماند برادر زیانی او یعنی پسر دوم پادشاه که اکثر امیر الامرا
حکمران

حکمران او میباشد بلکه حل مسئله پادشاه نشود بنابرین رسم نزاع برادران
بر سلطنت نگشت خون خلایق این ملک موقوف شد غیر محق دعوی سلطنت
نمی تواند کرد بالجمله این پرنس آف ویلز بسیار نیکو اخلاق موزون شیرین سخن
لطیف طبع است و خانه او در محله پلمل از محاسن خانهای لندن است
ذکر دولتخانه شاهزاده ولیعهد دو سه مرتبه بتقریب دیدن پرنس در آنخانه
ورود من بدانجا اتفاق افتاد ایوانهای نشیمن که طلای بسیار در آن صرف
کرده بودند چندان خوش نماند اما در حجره زمینی آنخانه المسالک که دیده بود از انجمله
در آن ایوانها منسوب بحسن موسوم بچینی روم الیقدر تحایف چنین در آنجا
گذشته است که چشم خیره میشود و در آنخانه آیینه های بزرگ بعضی بطول
ده ذرع بود چهل چراغها که صد شمع میگرفت و باغی بصورت زن چینی
که از حرکت چشم او وقت معلوم میشد و دیگر تحایف بسیار دیدم **ذکر**
وزرای انگلند موسوم که دخل تمام در کار ملک و ریاست دارند مجلس
وزارت و آنان از عدد نه خارج اند هر یک بکاری مستقلست غیر او را
در آن دخلی نیست اما بجهت اطلاع بر کارها یک در دفتر دیگر نوبت بندگان مخصوص دارند

نخستین ایشان وزیر خزانه است که ثانی مستر پیت بود و وزیر مذکور مستر ادرپس
که مردی وارسته نیکو نهاد است و نائب مستر پیت از دوستان او بوده
تعلق دارد این وزیر اعظم وزرا است زیرا که تحصیل مال از افراد پرلمنت و خرج آن
بمصارف مختلفه بعهده اوست بنابرین در مجلس پرلمنت که در انجا کارها
استوار میگردد بوکالت پادشاه و امرا مینشیند و خرج آن بمصارف مختلفه
بعهده اوست چون افراد پرلمنت را در امور دولتی خود با بیم و امید از بارگاه
سلطانی میباشند این وزیر کسر العطای خطاب بزرگی و کسر العطای
منصبی در ولایت خود و کسر العطای خدمتی و مال بشریک رای خود میکند
چون اجرای امور در پرلمنت مشروط بر کثرت قایلان بر یا معاونت
بدین حیله خود را از شر مدعیان خود یعنی وزیر امیدوار منصب که درین زمان
مستر فاکس و دوک نارفک است و متوسلان او از افراد پرلمنت که همیشه
دران مجالس در صدد اظهار عیوب وزیر منصوب دارند محافظت مینمایند
و چون پادشاه و امرا بدون فتوای پرلمنت بر کاری اقدام نمی نمایند
را احکام پادشاهی هر که مخالف صوابدید او باشد بهانه عدم رضای

پرلمنت

پرلمنت غلبه نتواند کرد و همچنین عزل و نصب امرا بدان بهانه نتواند نمود و در حقیقت
سلطان با استقلال اوست و مستر پیت را بسبب کثرت ذکا و علو همت
برین مدارج دست رس بود **ذکر اوضاع پرلمنت** بارها در مجالس پرلمنت
بهمراهی دوستان سر ولیم الیوت و مستر چارلس فاکس و مستر جان ملکس کوربر
مشغول مکالمه و مستر جانسن بخشی للنواله از افراد پرلمنت اند رفتم و اوضاع
ایشان را بنظر امعان دیدم چون خیل طوطی بنظر امدند که منطق انها از تحصیل است
نطق
که در لس انسیه میباشند و نطق تنها از مستر پیت بود دران وقت اگرچه اوضاع
پرلمنت چون مضحکه رعایا و قرب عوام بنظر امد اما اوقات دیگر که وزیر انقدر
استقلال ندارد پرلمنت را قوت حاصل و وضع ان مشتمل بر فواید کثیره است
از انجمله یکی تحصیل مال سلطانی بسهولت است دوم صیانت اهل کاران از خطا
سیوم نظر در امور پادشاه و وزرا و جلیات امور **حکایت قدرت پرلمنت**
چنانچه در طول بیماری پادشاه که ذکر ان گذشت و روکاری خیلهای شدید
با اکثر طوایف فرنگ عقلای انجا نشستن ولیعهد را باستقلال باکر نمی
جا غنی که ولیعهد یکی از انها باشند با صحبت پادشاهی برای اجرای کار سلطنت

خود میدانستند درین باب احدی را بجز پارلمنت عبور کردن میسر نیامد زیرا که تا آنکه (?)

و امرا نیما (?) و درست بر آنقدر نمیتوانستند کرد چه آن را منشی بیوفائی میدانستند

پارلمنت بعد تامل وافی نظر بر خوبیهای بادشاه کرده حکم نمود که امرا اجرای کار

عهده خود تا ممکن نمایند بعد ظهور عدم امکان عذری دران باب کرده خواهند

دوام وزیر یکه جواب و سوال ایلچیان و امور خارج که باشد از ممالک فرنگ

بدو تعلق دارد درینولا لارد بلم است در چه (?) این وزیر بار اکثر از وزیر خزانه و وزیر کشور

از دیگران است ذکر خوبی لارد بلم مرا در خدمت این بزرگ اخلاص کلی و او را

لطف و عنایت تمام بحال من بهم رسیده بود که چند قدم پیشتر از خواهش من

بر حصول مراد من میرسید و بارها دعوت طعام کرد هر مرتبه آنقدر تواضع

و اکرام می فرمود که زبان از شکر آن عاجز است مردی بلند بالا گشاده پیشانی

خندان رو متناسب الاعضا است بحدیکه محبوب (?) رویت (?) محبت او در دل ناظر

قرار میگیرد و خوبیهای باطنی او همانند محلا ظاهر می شود دیگر حکایت

چنانچه پنج سال قبل ازین روز بار لارد وبزلی گورنر بنگاله حاضر آمدم

تصویر لارد بلم که دران ایام از وزرای برلند (?) بود نهاده بودند در ایوان بار گذاشته

بودند

بود بند محو دیدن آن صورت مجتبی (?) در دل من جنبید و عظمت او بی اختیار در دل

من اثر نمود درین اثنا مستر (?) لوس و بعضی از صاحبان گورنر قبل از دیدن مجلس آمده

با من آغاز همزبانی نموده بودند چون درینولا لولویات شیخ (?) مقرر کرده آمدن او

بهند مظنون دیگران میر جالسان (?) بود در زبان یاران مرا دران باب مستفسر بودند

من استبعاد آمدن او بانجا ز مختلفه کردیم تسلی نمیشدند و خار خار آن از دل

ایشان بدر نمیشد درین اثنا نظرم بران تصویر افتاده بطور ظرافت گفتم

تا یک مثل این صورت که در مقابل ما است در انگلند خواهد بود دیگر لولویات را

مجال آمدن هند نخواهد شد همه بخنده افتاده بلطف آن صورت متوجه شدند

چون مجملی از محاسن لارد بلم شوهر لیدی بلم درین قصیده ما که نوشته می شود

آم درج است اکتفا بهمین قدر کرده شد لمؤلفه پرتوی از نور اعلی دیده ام

روح قدسی آشکارا دیده ام * آتش وادی ایمن بود یا * لمعه از دست موسی دیده ام

شربت از دست خضر خورده ام یا * یاری از نفس مسیحا دیده ام * ای بدیده

قدس مریم یا شبنم * ای سواد جیده (?) خواب دیده ام * کس بجز با (?) ندیده الهام (?)

من میان شهر عنقا دیده ام * زانکه جسانه (?) ذات بانو بان بشنید * خاص یک بانوی برپا دیده ام

سیرت سلطان ضیبه ای عجب ∴ جمع با حسن و ادا دیده ام ∴ از زیبنده

عظمت وارسته ∴ در فطانت نام ربا دیده ام ∴ در جمالی لیلی و شیرین لبی

شاعران را شعرا دیده ام ∴ بس مقال غره و عذرا دلیس ∴ در بر حفظ

ربا دیده ام ∴ ساره و بلقیس راس بر جهان ∴ همچو سلمی و زلیخا دیده ام ∴ کا فرم

گر زانکه چون لیدی بلم ∴ بانوی در زیب و زیبا دیده ام ∴ با وجود شیر زن

مه با نوان ∴ چو کهن افسانه ها دیده ام ∴ از لطافت چون پری در سینه

جسم او ما با روح ما دیده ام ∴ نعمی عصمت مجسم با ملک ∴ اندر و حس مسیحی عیسی دیده ام

کعبه را مانند کبوتر مقیم ∴ من بلندان بارها دیده ام ∴ سوی شهباز اندر عالی فضا

صد او صد جان دارا دیده ام ∴ غیر آن اصف سلیمان نشان بلم

در جهان ویرانه هما دیده ام ∴ در بزرگی و صفا و مردمی ∴ هر دو تن را

یک جو جوزا دیده ام ∴ در تواضع آن چو نخل با رور ∴ وین چو مریم در مدارا دیده ام

روی آن حوران در مس بر نشسته ∴ چشم آن لشبه رعنا دیده ام ∴ خدا ملکی

که آن مانند وزیر ∴ ده گروهی کین از آنها دیده ام ∴ من بیارم داد طالب رقم

آنچه زآن دو جان عیسا دیده ام ∴ بلکه در نقش حروفی و صفات ∴ تلک دانا یا توانا دیده ام

سیوم

سیوم وزیر یکه امور داخل انگلند باو متعلق می باشد و در نیو الارد هالکربت و من

با او معروف نیستم **چهارم** وزیر امورات خارج که بواسطه او احکام بسیار بر

و عارف برا وضاع آنها میباشند سابقا سترونداس و در نیو الارد هابرت

چون سترونداس وزارت شد و نظارت امورات کمپنی تبر ذات

حالا که گذشت من قبل از همه بدو ملاقات کرده بوطبت او بسی ملاقات

با دشاه حاصل نمودم و همچنین لارد هابرت را نیز بحال من عاطفت بسیار بود

مردی خوش سیما آثار بزرگی از ناصیه اش هویدا این سه وزیر را در امور ملکی

بعد وزیر اول بیشتر دسترس است **پنجم** وزیر خزانه است که دادن مناصب بر داران

و رسانیدن احکام بامرها که سلطان زیاده بر سپاهیان خانگی است

سابقا لارد استنبر و در نیو الارد سنتولنت برا باجرین هیچ معروف نیست

ذکر لارد و لیدی سنسر ولیکن با لارد سنسر در آغاز ورود در مجالس برخورد نیک

برخورده آشنا شدم بارها دعوت طعام نمود همواره لوازم اکرام مبذول میداشت

ولیدی سنسر را که زنی فاضله عاقله است خود القدر مهربانی بحال من می نمود

که اگر چند روز بدیدنش نمیرفتم گله بمیان می آورد و شعار مرا که مضامین آن از ترجمه های

تحت لفظی انگلیس اندیا گزت برده بود بنظر اعتبار دیده بود و نقل می‌گرفت و وعده خواست
که تاریخ سفر خود را اگر ترجمه شود برای او بفرستم و قدغن بلیغ نمود که از رسوم بد
الحال در انگلس و انگلند دیده‌ام خواه خوب باشد یا غلط ذهن در آن درج نمایم
ششم وزیر توپخانه که محافظت قلعه انگلند و جبه‌خانه مذکور هم بذمه اوست
ذکر لارد کرنوالیس و آن لارد کرنوالیس است چون او در آغاز ورود من گورنر ایرلند شد
و مدار الملک هند بود و معرفت بود از اول بدان ولایت فرود آمده او را دیدم
ذکر او در ضمن آن ولایت گذشت و لارد کرنوالیس را بنیابت امیر الامرای تقرر
و در سپاه نالی دوک یارک است هفتم وزیر امورات هند که ناظر بر کار در
کتران کمپنی و غیر انها ارسوورث سابقا جابجا گذشت مستر دندس بود
ذکر لارد دورتمث در این ولا بلارد دورتمث مقرر شد لارد موصوف شخص عالیشان
بزرگ خاندان است بسبب اینکه با لارد با هم مصادقت دارد با من محبت
و لطف تمام بهم رسانید اکثر دعوت طعام کرد اکابر درکتران کمپنی که حاکمان
گورنران و حکام هند شده‌اند در آن مجلس فروتر از من نشستن دادند و بمهمانداری من
مشغول و بر صاحبی من میل شدند و لارد و مست ایلچیگری انگلس بحضور
بادشاه

بادشاه ایران و زمان شاه بتعهد من مقرر کرده می‌خواست که مرا از خانه با خطوط
و تحایف بکابل روانه نماید که از قسطنطنیه که مقصد من است نزدیک بود و لیکن
کرده از راه بحر اسود بخوارزم و خراسان رفته بکابل برآیم عذر طول مدت که بود
و ندیدن اطفال بخت شبان آورده وعده کردم که بعد وصول بوطن بامدت از زمان
عازم آن سفر خواهم شد خط سفارش بنام لارد ولزلی نوشته داد و در آن درج کرد
که اعانت من در جبر نقصانی که از دست جهاز بنوبت دوستی انجا کشیده‌ام نماید
و با ایلچی‌گری کابل که بتعهد من مقرر گشته روانه کند مجملی از احوال درکتران کمپنی
که ذکر شان الحال نموده شد لایق بیان است انتظام می‌نماید ذکر درکتران کمپنی یعنی کمپنی
از سابق بر همه کس معلوم است که جماعتی کثیر از تجار ساکنین این ملک که در آغاز
کار هر یک قدری از خود در تجارت شریک داده بودند بعد جمع آمدن زر موفور
کارخانجات اختیار کرده کسی از خود بقسمت بر همه کس قرار دادند پس در اعمالیم
شدیجات و محاصل ملک هند نیز که باتفاق رو داد همه شریک شدند چون بعضی
از شرکا حصه خود بدیگران بفروشند و در جی لی گذاشتن وارث فی می‌میرند
و سایر تصرفات زمان تغیر و تبدیل در او و اضلاع از آن کمپنی اکثر رو می‌دهد

وجماعتی نوکر وی کار می‌نمایند اما در حال این چند کس ممتاز کار که درکتران عبارت
از ایشان و عدد ایشان بیست و چهار است اینقدر تغیر یکبارگی رو نمیدهد
و از بیست و چهار عدد کم نمی‌شود زیرا که قاعده چنین قرار یافته که مدت عمر
این کار بر قدر اکثر باقی ماند بلی وقوع و اثبات قصوری عظیم عزل نکرده
بعد واقعه ترک او شخصی هم از جماعه کمپنی بنوای حاضره لندن از ایشان برقرار باید
بنابرین کمپنی یعنی جماعت را انجا یافتن حصه منفعت که آن هم از مدت دوازده
سال چون لنکه سالیانه پیشکش بادشاه بقدر کثرت اخراجات شده موقوف است
و تغیر سودای تعین در امر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری از ایشان اینقدر تربیت یافته
اند که ملاقات نواب خود یعنی درکتران رسیدن نتوانند از جمله این
بیست و چهار یکی را چیرمین یعنی کرسی نشین گویند این چیرمین در یک سال
رئیس بیست و سه دیگر مدار کارها تا آخر سال بدیه اوست و دیگران را
تحت مشورت دادن دخلی به آغاز سال دوم منصب چیرمینی بمشورت بیست و چهار
بر دیگری قرار می‌یابد بسیاری ازین بیست و چهار بسبب عدم قابلیت تمام
بدان منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت سی هفت در نیمه
بدان کار

بدان کار پرداخته و بلیدوکس خانند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار بدین
قراری یافته بالجمله حاضرین این بیست و چهار هر روز در عشر یکشنبه که در انصارا
چون جمعه باشد **ذکر اندیه هوس** در اندیه هوس که عمارتی عالی شاهانه
مخصوص اجلاس درکتران و دفاتر ایشان و محافظت اموال تجارت در شهر سیتی
ساخته شده و دایره دیوار بیرونی آن اینقدر تکمیل است جمع آیند و در سرانجام
حوایج نواب خویش یعنی گورنران شده و غور در کارهای ایشان رای زده
امری قرار دهند روز دیگر آن امر را بحضور لارد درمنت ظاهر کرده اجازت
اجرای آن خواهند اگر او امضا کرد آن امر جاری می‌شود والا موقوف
چون درکتران همه از جنس تجار رعایای انکلند اند دفع عظمت ایشان در نظر
لارد درمنت که از امرای بادشاه است نیست بنابرین مدار کارهای هند همه
بر دست اوست و این امر از چند سال جدید بعد وضوح قبایح بابان
کمپنی در هند بعرض نفسانی و خوف بدنام کردن ایشان توم اجلاس پارلامنت در
اطراف تجویز پرلمنت و حکم بادشاه برای غمخواری ایشان قرار یافته متعهد
تا بیان کمپنی بعوض اهل کاری و بهانه عدم فرصت در طلب رخصت

رکارهای مخالف پسند پرلمنت اقدام نمیمایند چون ان خبر بلندن میرسد
انکار بلیغ بر ایشان میکنند و شوری دران امر کرده گاهی رد میکنند در حین
توقف من بر نصب لارد کلیب گورنر مدرس محروم الارث را بتصویب مداری
کرنانک و دخل در عملداری خود بی انملاک کردن و همچنین بتصرف لارد
ویزلی در ممالک اسعه بخلاف عهد سابق پرلمنت و امرا انکار کرده در ان باب
مشورت دارند تا بر چه قرار یابد بالجمله در آغاز ورود من در کشتی ان بلیمان اینکه
من فرستاده یکی از امرای سند برای نالش نواب ایم از من متوهم شدند
اما چون بر خلاف ان بوضوح پیوست مسرور و محبت پیش امدند
و اکابر ایشان که بمنصب جرمنی میرسند رسم اکرام و تواضع مهمانی
بکار اعمل اورند و از انجمله مستر الکس است انجابت مرد ساده کامل العقل
نیکو صفات دیگر مستر دونداس گاف دیگر مستر دوین دیگر مستر ملکف للک
مستر لشنش دیگر مستر چارلس گرانت با هجده دیگر با تعارف بهم رسید
اما موضعیکه لارد ورهست دران دیوان میکند اندیه هوز گویند خانه عالی
مشتمل بر منصبداران و دفاتر بسیار است سرفتری جمله بیست قبول باهم بر دوقی

وانا

وانا اکثر الحرمت خندان رو وسیع الخلق مهرورات محبت مفرط بمن داشت
بارها بدیدن من آمد و بخانه خود که در اسلون اسکویر بیرون شهر موضع
خوشی هوا است برده ضیافتها نمود همشیره زاده او مستر متچ که حالا در سیلان
بخدمتی مامور است چند ماه پیش من امده تحصیل زبان فارسی میکرد جوان خوش رو
و خوش خو چون حال خود بنیکو نهاده است هشتم ارباب عدالت که نیز از قاضی
القضات است اگرچه رسم عزل قضات خانگی گذشت موقوف شده
اما ناظر کار همه میباشند چون ارباب عدالت عذرش بر قتل احدی بندازند
فتوای قتل کشتن نوشته بوطیت او از نظر بادشاه میگذرانند اگر بادشاه معاف کرد
مختار است والا بامضای حکم قضات که اکثر ثبت می نماید نام این وزیر
لارد جینکه و براخ صورت هیچ تعارف با او نیست نهم وزیر بر لعب عیسوی
کنشتیان فلک که ناقلش گذشت نامند باید دانست که انبر لعب عیسوی
انکلس را دخل در امور سیاست و معیشت خلق نمیباشند بلکه مخصوص این چند کار است
اول امامت گرجاها روز یکشنبه و خطابت دوم عقد بستن و طلاق زنان
سیوم مردگان چهارم نام نهادن و نصر کردن اطفال جه بعهد ایشان

اطفال بی مذهب را باید با عمل مشغول شود و بعوض این کارها و هم حصه از حاصل
زراعت و انعام ملک برای ایشان مقرر است بدین شرط بود که زمین انگلند
منقسم بر قطعات خورد شده و احد ان را پرش گویند در هر پرش برای
کارهای مذکوره یک کرجه و یک امام است که کلیرج من خوانند این
کلیرج من ان ده یک حاصل زراعت و مواشی و غیره وجوهات را
از رعایای القطعه تحصل کرده به نشست خود میرساند و وظیفه از وجمی باید
چند کلیرج من متعلق به یک نشست میباشند که عزل و نصبشان با صاحب
نشست است و نشست ها دوازده اند که ریاست انها بود بزند که بد الکنتر مشهور
است سوم و مراتب و تعارفی نیست تعلق دارد و هر گاه یکی از نشست ها می میرد پادشاه
بصورت و زیر سطور یکی از کلیرج من های مشخص را بجای او معین میکند
یکی از نشست های مذکوره نشست اف لندن [illegible] مردی زکی الطبع مایل نقلیات
و ملمین محبت بهم رسانیده اکثر مباحثات و مقاولات بمیان می اورد
لطیفه در حقیقت اسلام روزی از ذکر محمد علیه السلام در انجیل و وصیت
عیسی علیه السلام باطاعت او مراتب مدد سخن گفتم عجایب الفاظ این
خبر کرده

خبر کرده جواب متضح را نهفته ماند حواله نمود روز موعود او از خبر کرد و انجیل قدیم
زبان گریک و ان موضع که این ذکر بعینه چون مضمون ایه کریمه در ان جا مندرج بود
را اورده بمن نمود گفتم چون انجیل از کتب سماوی عیسوی علیه السلام مقبول
شماست چرا اطاعت امر او نمیکنید گفت گمان کنیم که این الفاظ الحاق
قیصری از قیاصره روم است که بعد شیوع اسلام مایل بمذهب احمد شده بود گفتم
الحاق در امثال این کتب که نقل ان در پیش هر کس میباشد محال است
و تاریخ چه جوابی گفت در اخبار کتب تواریخ جانبین که مقوی عدالت حجه مذکور
و عدم الحاق است و ان اینکه در حیات محمد علیه الصلوه و السلام چون با نصاری
گفتگو میان می اید محمد علیه السلام میگفت من ان احمد موعودم در عیسی علیه السلام
به شما وصیت اطاعت من کرده نصاری انکار اصل خبر نمی کردند بلکه میگفتند
تو ان شخص موعود نیستی و با وجود او ما منتظر اویم اگر این الفاظ عبارت قدیم نبود
بایستی جواب دهند که ما چنین وصیت از عیسی علیه السلام نداریم خندیدم و گفت
بار ها گفته ام که ما همه را از مذاهب قدیم بگذرانی زیرا که اشتراف داریم
که نهایت الزام من نمودی و همانی عمده کرد خانچه هر کس از اکابر انکلش که بران فاسلی

مستطلع و دران وقت در لندن بود بجهت مهربانی من دران ضیافت طلب داشت
چون در لندن قحطی بود در اثنای مهربانی بمن گفت که تا مدتی کس از عجزه ارزان
من طعام نخورند من زیست طعام نمی رسانم علوتان و کنزیت بداخل
لت ها را ازینجا میتوان دانست بالجمله این دو وزیر اگرچه در تعظیم و اجلال
ظاهری ذره مقابل دیگر در را بلکه مقدم بر شاهزاده کانند اما در امور ملکی
و مشورت آن خیدان دخل ندارند و هفت وزیر دیگر هر روز بحضرت
بادشاه حاضر شده عرض کارهای متعلقه خودها می نمایند و احکام بخط او
رسانیده نقشه کارهای آینده بمشورت بادشاه درست کرده لیوم بر خزانه
میدهند که بمجلس برلمنت برده بعد شطارحه رخصت حاصل می نماید حالا بابر
از برلمنت که جزو چهارم این ریاست و اقوای آنست بیان کرده می شود اهل ان ار
عمدة الرعایا مانند عدد ایشان زیاده بر سیصد و پنجاه است همه مردم دانشمند
مشتن متمول اند زیرا که اهل هر قریه و شهر انگلند در جاهای خود جمع شده
بیهمان روز به کثرت قایلین بر تعین یکی از خودها را برای هفت سال بوکالت
اختیار و تعین دار السلطنت می نمایند آن وکیل هفت باه ایشان که مجلس
برلمنت

برلمنت در لندن است **ذکر پارلمنت هوس** در پرلمنت هوس که خانه عالی
مخصوص این کار در میدان وسیع الفضای شهر ساخته شده حاضر آمده
ناظر کارها می نمایند اول کار ایشان آنست که تقریر خرج آن سال را که بواسطه
وزرا درست شده می بینند اگر پسندیده است بهمان وضع و الا بعد حک
و اصلاح متساوی بر گردن رعایا می اندازند صلح و جنگ و جمله کارهای
جدیده موقوف بر پسند و امضای این فرقه است هرچه بخاطر بادشاه
و امرا یا سایر عقلای انگلش درصدد اید باید ملاک و اهل آن رسد در پرلمنت
ظاهر می نمایند اگر پرلمنت پسند بدرر اخراجات آن بر ذمه لشکر و بعد ازان
اختیار بادشاه و امرا در آن کار است و بواسطه ایشان تمام می شود اما پرلمنت
جمع خرج آن می بینند اگر فضولی در آن باشد در جمع خرج سالیانه بنظر رسد
در زر واجب الادای آینده بازیافت می باید و قبل که کارهای عمده
رو بکار است در ارزانی نرخ اشیا و ساختن قانون های خردی که برای
معاش اهل ملک تا شهر مفید است سخن گویند قوانین ریاست و لشکری
و تجارت و عدالت و هر چیز بلکه در اکثر است تمام جا حسب همین پرلمنت ا

حتی حدود کهنه کاران هم تعلق تبعیت با احکام سماوی ندارد بنابرین
باقتضای وقت و حال طبایع و تجربه نقصان احکام و حدود دیگر گردانند
و تشدید و تسهیل تر سازند. **ذکر هوس لارد** یا طرف انجانه خانه ایست
برای مجالس امرا که هوس لارد نامند در تفرقه پرلمنت از لندن پادشاه
با کوکبه و حشمت تمام معه امرا و ایلچیان اطراف و شاهزادگان در لباس
اختتام بدانجانه می‌آیند و جمعیتی عظیم از اغره شهر و زنان امرا که اذن
گرفته آمده اندرون می‌آیند و منهم بر نیمچه‌های بیشتر دربیست که ذکرش گذشت
نوبتی بدانجانه رفتیم و به اعانت دوک کلاستر برادر پادشاه نشیمن منفصل
کرسی سلطانی یافته نشستن پادشاه با انگشتان و عظمای پرلمنت تمام سنیدم
و حظی تمام از تماشای عظمت و ابهت انجلس برداشتم شاه بر کرسی فراخ
تخت نما زرجنیر قرار داشت بر دست راست کرسی ولیعهد بود و پس طرف
در چپ کرسی سایر شاهزادگان ملفوف مخمل زرد و زربفت بقطار گذاشته بودند
از متصل نشیمن شاهزادگان تخته دراز ملفوف بانات برای نشیمن امرای
دور پادشاه را اعاظم زمان تا آخر ایوان کرسی دستور وضع کرده بودند هم طرف

دست راست

دست راست پایین تر از کرسی ولیعهد شاهزادگان فرنگ و وکلای سلاطین
ایستاده بودند شمشیر پادشاه بدست لارد اشتبیر و کلاه آزادی او در دست
ارل ویحال بود این دو کس پیش پادشاه نزدیکتر از همه قیام داشتند و لارد سرکوبو
با دل این علم با ارل که ذکرش گذشت با انتظام و کار دیوانخانه اهتمام می‌نمود
دیگر امرا پشت کرسی و پادزرمان و نقصات و ارباب پرلمنت بطرف پس ایستاده
با اندک فاصله اجتماع داشتند و بعد مراجعت پادشاه بسبب کثرت تماشائیان
و کوچ ها در حین خروج خانه و جلوخان و کوچهای متصل آن القدر توقف روداد
که وقت طعام جائیکه با بزرگی موعود بودم گذشت و از انتظار میزبان خجالت کشیدم.
ذکر دوک ها دیگر از اعاظم انگلند اگرچه دخلی در امور ریاست ندارد دوکهای
ارلهای قدیم این ملک‌اند بر بالای از شاهزادگان رئیس سپهری و ملکی است
و بدان منزلت صاح و عقار و املاک بسیار که در آن ولایت دارد
در میان اولاد حصه نمی‌شود بلکه به پسر بزرگ یا برادر خورد میرسد قوت و عظمت
آن بزرگی محال می‌نماید مداخل بعضی از دوکها شنیده شد که بقدر وظیفه پادشاه است
بسبب قدمت خاندان قبایل و عشایر القدر که فوجی بزرگ از آن ان

ساخته نتوانند و بر امیانند و بنابر فضیلت سخاوت که درین جماعت اکثر است

اهل آن مملکت با ما عیال و فرزندان برادر او میباشند لهذا از سبقان سلطنت خدمات

عمده مملکت و سرداری سپاه بدین جماعت مفوض مینمود زیرا که اگر قوت

خارجی بان قوم میله دارند حتم شود بهوس ملک اراده بغی و عناد نمایند حکایت

برادر دوک ایرلند چنانچه شش سال قبل ازین برادر دوک آف لیستر یکی از

دوکهای ایرلند بر پادشاه خروج کرده اکثر اهل آن جزیره با او یار شده فتنه عظیم

برپا کردند نزدیک بود که ایرلند ولایت صدها ساله انکلند از دست رفته

تلف قوت انکلش شکسته کردد اما در آخر بعد قتل و قتال بسیار و مدد طالع از

صایب رای و شجاعت لارد کرنوالیس خارجی مذکور بدست افتاده در حبس مرد

و اهل بلوا نکونسار خزیدند بالجمله از جمله دوکهای دوک مدفورد جوانی حسین کشیده قامت است

خوش اندام و در طوایف خلق نیکنام و با من معروف و مهربان بود دو ماه

قبل از حرکت من برده برادرش قایم مقام شد دیگر دوک آف شمبلس او مالدار

ترین دوکهاست خولی باغ او یعنی سیلین هوس در مثنوی درج است بعوض

مسن باری که ذکر خیرش گذشت و حسن نمای زن دوک که از بنی اعمام است

بخانه

بخانه در باغ دوک سطور رفتم از راه جست و دیانت تواضع لایق نمود غرض

او از آن دعوت صرف نمودن زیب و زینت خانه خود که در لطافت وزن کاهی

نداشت بود دیگر اوکار آف دوونشر که شوهر خواهر لارد اسپنسر است شرح دعوت عام

هر ساله و حسن دوونشر زن او در جرکه هوس شرفای لندن را که ده میلی

آن شهر است در مثنوی مفصل اندراج یافته خلاف شان او از آن میتوان دانست

دولت عمده دیگر اینکه او را دختریست لیدی جاجینه نام که حسن فایض درجمال او

طعنه بر سان حمل او ارسیدند خلاف کیفکس در کوش جاان کار الحیوان میکند

لمؤلفه

با دوک فلک زکین بگردش افتاد ؛ تا ای و حسن بین برادن استاد

در خانه دوک و ایح و حسن ؛ والله که دختری چو جاجینه نزاد از جهان است

عجیبه اینکه چون من در مجلس دعوت مذکور وارد شدم حسن اولش از راه

غریب نوازی لیدی الزبس نامی را که از اعاظم بانوان و دوست و حسن

موصوفست بمهمانداری من تعین نمود لهذا الیدی موصوف بقانون زنان لندن

دست در حلقه جیب من انداخته در سیر گل و ریاحین و عمارات باغ و بسیار

و سرود و رقص از اول تا آخر جشن رهبر من بود تا اینکه بر شفوه حاضری روا ورهم

واستصواب بعضی پلوزیتها از فیصل دیده و اگر مدعین تسلی نشوند بحضور لارد میر فرستند
هر دو درجه اول ز منصب الدرمنی برای تمام عمر است بعد مردن الدرمین
بورتهای الخصه جمع آمده بعد شور یکی از خودها را بالدرمنی بردارند یکی از اکابر
قریه‌ها بجای آن لوری قایم می شود اما صورت نصب لارد مر این است که جمیع
لوریهای حاصه سه در گلدن هال که موضع ملاقات لارد مر با غره ستی است
در هر سال جمع آینده نام دو کس از الدرمین ها را اختیار نموده متفق می شوند
پس هر که بهتر و چهار الدرمین خواسته آمده از آن دو یکی را بمنصب لارد میری
تعین نمایند و حاکمان ستی که بمنزله بادشاه ایشان در آن لیست برخاستن
حکومت ستی تکیه میزنند در رعایت نفاذ حکم هر روز بمحکمه عدالت نشسته بفیصله
مهمات میپردازد و او را دو الکار است بمنزله کوتوال که تعریف مانند کوتوالها
اخذ و نهند و ضبطی اموال مقصرین میکنند انتظام کوچه و خانه و سایر امور شهری

در ذکر جشن مولود لارد مر

هم بدیشان است اهل ستی تقلید مردم لندن روز مولود این لارد
مرد و زن او شهر خود را چراغان نمایند لارد مر وسط روز بکوکبه و ارابس تمام
با سوار و پیاده و کوچ سوار بسیار سوار می شود و چنین مراتب بهمان زینت

و جشن

وجشنت بر کشتی ها سوار شده از راه دریا بخانه بسیار وسیع که گلت هال گویند
و مخصوص مجلسهای جشن ساخته بر میگردد و پس بر سفره طعام که قریب هزار کس از زن و مرد
اغره ستی صف بصف بر میز نشسته اند میرود و با امرای بادشاهی و اغره
لندن بر سفره خاص خود می نشیند ذکر ورود من بدان مجلس در سال ورود
لندن لارد میرکم که نوبت ریاست او بود در روز مذکور دعوت من کرد چونکه
از سواری گذشته بود بدان خانه وارد شدم بمجرد ورود من نوعی از موسیقی نواختند
اهل مجلس را استاده نمودند و قریب پنجاه نفر چوبدار و غیره برداران لارد مر
دور من فراهم آمده بغرض تمام بحجره او که با امرای بادشاهی نشسته داشت رسانیدند
کرزند لیدی میرست که چون ملکه ها را لباس زرتاری سنگین در بر کرده برای [illegible]
در آن روز تواضع مینماید بجهت رعایت غریبی برای من برخاست و لارد مر دو
مرا گرفته بر سفره طعام که در یک سمت ایوان سطور ندر سه زینه مرتفع تر از سایر
ایوان بود بردند و بجهت محاظبات زخر لیری طعام مرا در طرف مقابل خود
نشانیدند و خود در دست راست لیدی میرست که در صدر وسط میز طرف عرض نشسته بود
قرار یافت متصل باو لارد چند بعد از میر بوزک بادشاه پس لارد اسپنسر انگاه

لارد نلسن و دیگر امرای بحر عود تا متصل من نشستند و طرف چپ لیدی مرست
دختر جنرل لم الکاه لارد میر معزول و زن بعضی الدرمن ها از قضات بزرگ نشستن یافتند
نعم انواع طعام از مطبوخ و حلاوی و فواکه انچه در مخیله بنی ادم گنجد بر آن سفره
بسیار چیده بودند که مزیدی بر آن متصور نیست در عمر خود چنین سفره بزینت
مملو از ظروف نقره و گل کاری زر و گلدانها طلا ندیده بودم اهل منبرهای
بامن باقصی الغایت اظهار سرور و انبساط میکردند چنانچه نوبتی برای سلامتی من
لارد میر و زن او و نوبتی برای بادشاه انگلند و ملکه و نوبتی برای سلامتی
حس لارد نلسن که از فتح جهاز ابوقیر بر ساحل رود نیل مصر حق بر قوم ثابت کرده است
و نوبتی برای سلامتی من شراب خوردند چون هر مرتبه این جهار کس یکدفعه
پیاله ها را برکرده ایستاده مینوشیدند و رسم تا مردکان را گرفته کاسه
می کشیدند غلغله عظیم در ایوان درست داده مضمون شعر خواجه بصحیح می بیوست
حافظ بیا تا ذرت افشانیم و می در ساغر اندازیم ٭ فلک را سقف بشکافیم
و طرح نو در اندازیم ٭ چون مجلس نشیمن ما از بعضی بسیار دور و جمیع سابق دیدن
این صحبت بودند در پایان سفره درخواست نمودند که گروه گروه از یک سمت با

بربالای

بربالای صفه آمده بعد طواف مجالس مهمان ها تا بامن روند لارد میر بعد استجازه
من رخصت داد صف صف زن و مرد از دور نمایان گذشتند چون بلارد نلسن
با من می رسیدند با آن یک بسبب اثبات حق و با من بسبب حسن ظن بزرگی
سر فرو می آوردند و زنان جانب مرا خم کرده رسمی که امیرانه سلام است
بعمل آورده میگذشتند و عجب حاصل نیز هنگامه طواف کردم بود از مجلس شمشیر که
قبضه او بجواهر مرصع بود بتواضع لارد نلسن کرده در مدح او سخنان گفته بلارد نلسن
تسلیم نمودند بکلمه نشسته در نظر مجالس آمده با انشاد و خطبه خواندند که اعادی دین و دولت
شما را بدین شمشیر مخذول و منکوب خواهیم ساخت بعد از آن او و سایر امرای شاهی
رخصت شده برآمدند من هم از لارد میر اذن خواستم قبول نکرده دست مرا
گرفته بایوانی بزرگ دیگر که یک ساعت قبل از آن لیدی مریت در آنجا زینه
اجتماع زنان برای رقص شده بود آورد قریب پانصد زن نامدار که بعضی از آن
طعنه بر حسن حوران میزدند بر زینه پایهای چوبین که چون زینه های بالا نشیند
مدارج در آن ایوان ساخته بودند نشسته بودند صورتی چند خصوص بکثرت
امر لعالی در آن مجالس دیده شد که تمام عمر چون آن ندیده بودم بعد اندک وقت

برقص و بایکدیگر درآمده بنقاط نشاط گرم نموده زیاده از ده یا نزده مرد در آن صحبت نبود
چون انها از رقص مانده میشدند بیرون رفته از مجلس بیرون عوض انها می‌آمدند
تا طلوع آفتاب این مجلس امتداد یافت انگاه بخانه مراجعت کردم آن شب
یکی از خیذ شب و روز کثیر السرور است که در لندن بر من گذشته زیرا که علاوه آن
همه اسباب سرور چهره قمر سیمای مسس کلم در پیش نظر بود و مضمون این غزل
چون را قسم بدر منیر ورکرده اختران بردم جلوه تازه می‌نمود لمؤلفه لطف کن

ای محب مخوان برمی وارغوان مرا ∴ تا ن همه مس ماکند نور و نشر خنون مرا
عجز طبیب چاره اگر گشت بر نقص یار ∴ خنده زخم دل مخزنی سبب درون مرا
هیچ زلف لندنی می نخلد جان بدل ∴ حسن بیاس کرده کیک لی خرد و زبون مرا
هر یک از ان نقوش اگر چه بیش سحر بیاس ∴ تا رخ خوب مس مکش یاد شد و فسون مرا
همچو مه چهارده زان شب تیره تا لباس ∴ در صف اختران کند جلوه رهنمون مرا
آن لب لعل شکرین در که نخند یار ∴ ز آب حیات عمر او هست لبی فزون مرا
چشم سیه فس برفی زان بملکش صبح یک ∴ ریخت نمک بر زخم دل جان فکند لحوان مرا
جویی شراب سیر قصر ما بخوبی گذرانیم ∴ اینهمه را بدار اسیر زخش کنون مرا

چون

چون نهلد هیچ وجه جان تو طالب این بیان ∴ بس نیست یاد بود بهند جمعیت چیز مرا
این مس از خوبان نامدار لندن است خصوصا لب و دندان و گونه خنده او که از ان
بهتر مدت العمر ندیده ام **لطیفه** شبی در یکی از مجالس ما سکه که بر فیع رود
بو شنیده در ان روز نیش امده خواست که مرا فریب دهد چون است خبر ان بجواب
رفیع نمه ولب و دندان نمایان بود در اول نگاه شناختم و گفتم تصدیع
نباید کشید که کسی فریب نخواهد خورد و غلط نخواهد کرد زیرا که در لندن دیگری
این لب و دندان ندارد حاضران بخندیدند و از یک بدیگر نقل ان (ندارد)
سخن را نقل مجالس کردند حالا قدری از فضایل و رزایل انگلش انگلند
برحسب وعده که بلبیدی است شهر کرده ام نگاشته می‌شود و مجملی از انرا
نوعی از ادای حق نوازش که در این سفر از ان دیده ام میدانم زیرا که در و دیدمن
خطا نباشد و چاره پذیر است تدارک ان کنند و در مخاطره بر نیند

دوست آن باشد که عیب ترا ∴ همچو آینه رو برو گوید ∴ نه که چون شانه‌ها
با هزار زبان ∴ پشت سر رفته مو بمو گوید ∴ تخت بتفصیل فضایل انشان می‌پردازد

در فضایل انگلش یکی از ان کثرت ابرو و غیرت نفس خصوص در اکابر

که نتیجه پرورش انسان در عهد صبا و نفرت عام بعدم است و این صفت
بدرجه رسیده که اهل چین با کثرت عیال و اسباب فراغ محروطن اند که
لی حرمتی لی تامل از سر جان میخیزند و از کثرت سبکروحی امری از علائق
دنیای دنی را تابع راه منیشمرند تا بمواضع حصول نام و ننگ جاعان چه رسد
دوم صفت قدرشناسی و تا اندک کمالی احترام هر چیز کردن فایده
این صفت نیک اول در خود انسان اثر کرده چه موجب عظیم پاک در نظر
دیگر که موجب تولید آبرو و اعتبار شده است گشته بخلاف این در مملکتهای
دیگر با وجود اثبات کمال بخیال باطل ابنای مثل این دیگران هم نشنند
اعتبار ندهند و چون بدین عذر نالایق عظیم یک از نظر دیگر رجالت
بیفکنند هم تعظیم نکنند موجب دلتنگی اهل هنر گردد و قلت آبرو و حقارت
نفس در قوم پیدا شود سیوم در خوف انسان از شکستن قانون و استوار ماندن
هر کس بر حد خویش و هوس بالاتر از مالی مرتبه خویش نکردن فایده آن
پایداری قوت ملت و دولت و اتفاق جماعت است که عمده فواید است
اکتفا و قناعت در طلب بناها و لذات بآنچه دسترس یا قریب الوصول گشت
چه مردم مملکه

چه مردم مملکه در هواهای بیهوده کوشند اگرچه بعد شدت سلوک امرا در رسند
اما اکثر محروم مانند چهارم رعیت عقلای آنست آن بر خواند عام و تنفر از
مضرات عام که در حقیقت موجب فایده ذاتی هر کس هم در مال است
و در عکس آن بخیال غلط و کوته اندیشی امری نیست پنجم کثرت اقبال
انسان طرز جدید و ترک کهنه را این صفت اگرچه قدری نقصان ظاهری
بصاحب خود میرساند زیرا که تجدید اسباب قدیم که کارگذاری میتوان گشت
خرج فضولی میشود اما موجب انتفاع اهل حرفه که اجرای قوت مند میگردد
و خانه آن شخص را در نظرها تازه و منقل می نماید لهذا تجدید اوضاع لباس
و اسباب خانه و سایر ضروریات در لندن مرسوم است که اشیای مستعمله
سال یک موسم گذشته در آینده بکار نمیشود و در داشتن و استعمال کردن آن
یک عیب لازم می آید با وجود این جهت تخفیف خرج و قلت حاجت نیز در دور
و جاکر عقلای ایشان همیشه در فکر اختراع اند حکایت در ذکر دیگدان اغریب
چنانچه در زمان توقف من بسبب گرانی زغال و همه شخصی اختراع دیگدانی کرد
که اگر پاره کاغذی در جوف آن بسوزانند کرمی القدر پایدار ماند که گوشت دیگ

نتیجه شود از کثرت این نوع تسهیلات در اوضاع خانه سازی و خرج های
مطبخ و طاقچه‌ها و صندوقچه‌ها و ذخایر و تعیین اوقات برای کارها بحدی
تسهیل امور شده که در خانه که پانزده نفر جا گیر زن و مرد و منسوبین است
در نهایت یک زن و یکمرد کافی است **ششم** میل ایشان بالطبع بآلات
و وسایط سهولت کارها و یافتن ایشان چاره و تدبیر در هر وقت و حال
هفتم سادگی مزاج و سلیقه ایشان که از آن در هر صناعت استعمال خصوصا
در رنگها و زیور و پوشاک و اسباب خانه ظاهر است و داخل از آن در بیان سر آمد
کل عالمند و بجز بعضی ارباب سلیقه ایرانی کسی را بدیشان نسبت نیست **هشتم**
متانت مزاج و مغز داری ایشان که حصه از آن بهر نیک و بد و تلف
و بکلیه رسیده و نتیجه آن قبل ایشان باستحکام و دوام اشیا و صناعات
و استمرار امور خاصه و دوستی ماننده **نهم** عدم کاهلی ایشان در سلوک
خصوص در تحصیل مال و عزت و بعضی در علم و هنر هر چند که در نظر بحیر
بکمال رسیده باشد **بیان معنی لفظ کمال در عجم انگلیس** زیرا که در عجم انسان
لفظ کمال و رسیدن بحد برای انسان بطریق مجاز و نسبت بماضل است
نه تخفیف

نه تخفیف چه گویند که هرگاه انسان از درجه وحشی و جنسی مردمخوار خود را
بمرور و تدریج بمرتبه بودن فیلسوف رساند میتواند بود که در زمان آینده
انقدر تکمیل خود کند که بودن نسبت بدو چون جنسی مذکور بوده باشد امروز
به نسبت بودن با وصف این عجم در اثنای طی مدارج هستی به بلندی
که بوده و اتفاق معمول است انقدر صبر نمانند که هیچگونه خلاف بر رکنی
ظاهر شود **دهم** کشاده بودن سفره ایشان به دوستان چون
کشاده بودن روی ایشان در آن وقت و در کثرت دعوت نه پسندیدن
تنها خوری **ب** خوردن بمهمان بهتر که تنها خوردن **ف** خلاف ایران جوری که تنها خورند
این صفات جمیله در سنوات قبل بیشتر و خوبتر در آن بوده که جمله
دستورات مستحسنه انجانه که ذکر کرده اند و این قوت و رونق زمان حال نتیجه است
ذکر رذایل اخلاق اما از رذایل اخلاق عمده عدم اعتقاد ملت و معاد و میل
ایشان بطرف فلسفه است از آن در کمینه های ملک که عدم دیانت
بوده باشد زیاده از دیگر ملکها در هر وقت یافته می شود با آنکه از مجازات خلاف
قانون پرسش تمام دارند همین که قانون بمال کسی توجهی یافته دزد گیر نمی نماید

هوای لندن با مان کج ∴ دوره بود ز بی ضبط مال ای غافل ∴ خزینه
پر بود و یا که جان یاران کج ∴ نخست رنج نگهبانی و خطر دارد ∴ ولی
رضای دل دوستان نگهبانی کج ∴ چو ضبط مال ببیند طریق عاقل نیست
ز عقل وار هنر من بس است در خان کج ∴ چو نیست است در اقبال هر چه
خورد نشنام ∴ خوش است آن نانکه کردم با جان کج ∴ گدای کنج بدیوان
نامدار بار ∴ ازین فهم نه چرا حسن که بدیوان کج ∴ ز حسن روی و وندش
گراند الطالب ∴ دگر بربست یک چنین زاوان کج چهارم کثرت طلب
آرام و فراغ دوستی است اما به نسبت صاحب دولتمند و قوی حالان به نسبت
بلکه بان بند و دوم این صفت بدبوای بار داشتن صاحب خود از تکمیل علوم
و زحمت کشیها که در اثنای هر کار ضرورت موجب ضیق وقت در صرف حصول
مراد دوستان که قاطع مهر و محبت است نیز میگردد چنانچه در لندن کاملیه
مرا حاجت ترجمان باید و دوستی در کار خانگی میبندد اندوست راضی نبود
که تمام معامله را مثلا صد روپیه و ده دران ناحق و حاجت من بند و از جهت
سخن گفتن در تحقیق آن نبود در کردن چنین نگیرد و از جهت چو بند بدانا از خوف
اندک وقت

اندک وقت در ترجمانی و تالیف آنقدر اثر کرامت بر نشره افتاده مینمید
که از استعانت باز می آیدم بخلاف فراسس زیرس که اصحاب جان
نهل در وجه کرایه طعام من گفتگو کرده آنچه انها بسبب غریبی من زیاده طلبی
کرده بودند باز یافت می نمودند

ذکر ضیق اوقات اهل لندن برای دوستان

و اگر خوب غور نمای خواهی دانست که انجا نه وقت استعداد را از احباب معروفان
خود بالمره بریده اند و صحیح دقیقه را از وقت برای ان نگذاشته زیرا که
روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم یکی وقت کار و کسب معیشت دوم
فراغ و صحبت در وقت اول سایل را مجال است اینکه اگر وقت او را
به شغل خود صرف کند غارت در معاش او رو خواهد داد و در ثانی شرم
اینکه وقت یاری و اختلاط و خبرگیری اهل صحبت است اظهار مدعا نمی تواند کرد
و اگر منفعل نشده اظهار نماید اطناب دران نمی تواند نمود اگر مطلقا منفعل
نشود او را از ان نیست دور داشته مرتبه دیگر در خانه راه نخواهند داد زیرا که
در اثنای نشسته نمایند و جواب دربان که صاحب در خانه نیست اکثر است

حکایت غریب

یکی از اعاظم زنان لندن که صحبت رقص در خانه داشت

رقعه بمن فرستاد مضمون آنکه فلان روز در خانه هستم و مجلس من از مضمون
رقعه هیچ نه فهمیده آن ایام بدوستی بردم او گفت ترا طلب و دعوت کرده
است باید که بمجلس رقص داری من وجه این عبارت از او سوال کردم
جواب داد چون جواب نیامد بی طلب بملاقات میروند اکثر آنست که در
خانه است این رسم قرار یافته که چون رخصت آمدن دهند گویند و نویسند
که من در خانه هستم هر کس از این عبارت آشنا میفهمد اگر در وقت موعود
رود البته خواهد دید بالجمله روایت این صفت بجد نیست که قوم فرانس
بمجرد ملاحظه این صفت در ایشان و عکس آن زحمت کشی و وسعت وقت
در میان خودها امیدوار غلبه بر ایشان می باشند و اینهمه اکثر از قول و فعل
فرانس ترا اونس کرده پنجم زود رنجی و نزاکت طبع و بدان سبب عدم برداشت
ایشان حرکت ناسنجی مخالف مزاج از دیگری اگرچه با بیگانگان نقصان ندارد
و موجب آرام نفس است ولیکن چون در شدن چاره نیست از حصول
رضای دوستان با عذر خواستن بوجهی لائق ایشان و تحمل اسماع
پست و بلند از یاران کردن چون این رذیلت بلکه بر خصلت بد

که ملکه

که ملکه گشت از بیگانگان بیاران میرسد عدم تحمل و تواضع عادت
موجب قطع سلسله اتحاد میگردد و رفته رفته از افراد بقوم و اهل حکومت
رسیده موجب زوال دولت می شود نهایتش آنکه از او در عقلا
و بر ظاهر شود و در تولید این رذیلت فراغ طلبی را که سابق گذشته دخل
تمام است سحالی بی عیش و طرب و می خوش یار و دوست ∴ ناچار ز مر غمی
بیار و دوست ∴ گر بر رخ خویش غمی آید چه عجب ∴ غم نیز چو من روی
نکو دارد دوست ششم کثرت صرف اوقات ایشان بخواب و رخت پوشیدن
و موی ساختن و حجامت ریش وغیره زیرا که رخوت ایشان بسبب رعایت
زیبائی و جسمانی مشتمل بر بندها و قطعات بسیار است چنانچه از کفش تا کلاه از بیست و پنج
پارچه کمتر نیست و بنابر بنا گاه رفتن رخت خواب همه را کنده و صبح پوشند
و جا بشنگاه تبدیل نمایند در چهار مرتبه کندن و پوشیدن و حدث موی سر و ریش
تراشیدن دو ساعت صرف می شود و یک ساعت اقل در حاضری و سه ساعت
در چاشت و سه ساعت در صحبت زنانه و سماع ساز و سرود و قمار و سه ساعت
در خواب میگذرد بنابرین شش ساعت برای کار باده نماند و وقت بزرگان خود

زیاده از چهارها برای کار نیست اما عدم کثرت برد برای نقد و قطعات
مقبول نیست زیرا که دیگر از رعایای می گذرنشنند عدد قطعات را با وجود
حفظ روا نیست بدده رساندن می توانستند و التزام کندن رخت کاه
خواب و تبدیل جانشستگاه و شستن موی ارتش هر روزه و در رسم موی سر خود
تمام لزوم مالا یلزم هست منضم کثرت حاجات و علایق ایشان با سباب تلد
زندگانی بقصد لذات و لزوم ما لا یلزمها مثل اسباب چای و قهوه
بسبب استمرار ان و کثرت ظروف ادوات مطبخ بسبب تنوع طعامها
و بسیار بیشمار سفره و ضرورت مرغ خانه بجهت پرورش مرغ و لط و کبوتر
وغیره بنابر معمول خوردن انواع لحوم و حاجت شراب خانه بسبب تنوع
شرابات بر سفره و ضرورت اقسام کرسیها و میز وغیره اسباب خوبی
بسبب نشستن ایشان بر زمین و ذخیره تونباک سفید وغیره که ایشان زندگی
بغیر ان محال میدانند و از مضمون این غافل اند تبدیل ترک باطل کبر بدیل
ورنه اسباب معاش انچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست نقصان
عمده این خصلت تضیع اوقات شریف در خرید و تبدیل و نصب اشیاء
خسیسه

خسیسه در موضع خویش است و چون انتظام انها بدون توجه بدان خود
علاقه طبع بخروبات ممکن نیست موجب عدم ازادی خاطر میگردد
اما نشستن بر کرسی اگر چه مستوجب عدم ملایم رخت جابجا و حفظ برداشت
لیکن ایشان منتوانستند که حجره های خود را مشتمل صفه های اطراف
کرسی دارد و صفه در وسط بجای میز سازند و یا فرش دیگر بسته بدیده
از ان باب نمایند که حاجت بکرسی و میز خارج شود اما کذشتن
از کثرت خوارکی لحوم و اشربه وغیره لزومها مالا یلزم که مخالف عقل
و مرتبه شرع و مولد بیمارها ست خود از علم کرسی و میز ایشان بلکه واجب بود
اگر تاریخ فتوحات عرب ترک را بشرط غور به بینند خواهند دانست که بو
این دو چیز بود یکی قلت حاجت ایشان با سباب غیر ضرور و بدان جهت
چالاکی حرکات و ازادی طبع و وسعت اوقات در کسب علم و هنر
حاصل آمدن دوم قلت اخراجات بود زیرا که انچه ملکداران دیگر را
بجهت حفظ ملک ناگذران خود ها می بایست این دو جماعت را
نصف ان بس بود لهذا بهر ملک که رسیدند نصف خراج معمولی از کرزان

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 5

رعایا بر دواشتند بنا برین خلایق ایشان را از حکام قدیمه خود بهتر دانسته
در دوستی یکدل شدند و رعایای اطراف آن ملک ایضاً ایشان را بنجات آورده
طالب ایشان شدند و بهمین نوع اندک اندک هر روز بخش رقعه اکثر عالم
در تحت حکم ایشان قرار یافت و الا کثرت شجاعت و اتفاق قوم
و استکمال اسلحه ایشان که نیزه و تیر بوده باشد و خوبی اسبها اگرچه ممد
بر فتوحات بود اما مقتضی اینهمه کثرت فتح در اندک وقت نبود حکایت
حضرت امیر المومنین صلعم از ارد جو است روزه نان بیلباری بجبت و اربرس
اینکه احباب بروغن بیالایند سر بمهر نگاه داشته تدریج میخورد چون اقربا
تحریض بان تازه نمودند فرمود که اگر بدان عادت نمایم در حصول آن قدری
از زمان هر روزه صرف خواهند و ضیق در اوقات من که متعلق بعبادت
و فکر معاش و معاد است رو خواهد داد حکایت امیر تیمور بعد فتح
ممالک ایران وقتیکه عازم معاودت بسمرقند شد سرداران صاحب وجود
در آذربایجان گذاشته وصیت بمحافظت ملک می نمود فرمود که در همان
ملک تمام دفع شده اند الا سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف ترکمان
که بولایات

که بولایات عثمانی پناه برده اند سلطان احمد اگرچه پادشاه و پادشاه زاده است
اما چون باجیک مشرب است نفعی چندان بمردم قدیم ایران خود نساخته اند
و تن پرست و حاجت بکثرت اسباب و اخراجات دارد مراد و حبالی
در دل نیست اما قرا یوسف که مرد سپاهی پیشه سپاهی و زحمت کش است
باید که همواره خبردار و هوشیار باشید آخر بمقتضای دور اندیشی امیر صاحبقران
ظهور انداز آنکه بعد فوت او هردو کس با در آذربایجان در آمده کار سلطان احمد
بهلاک منجر گشت و امیر قرا یوسف نسبت بقصبات مذکوره و غفلت چغتای
که بمقتضای کثرت نعمت روداده بود بنوعی بالا گرفت که در اندک وقت
تمام ایران را بتصرف خویش در آورد ششم خطای ایشان در نشناختن
حد علوم و زبان عربی یعنی مجرد دانستن چند لفظ خود را زبان دان عرب زبان
و بدانستن چند مسئله صاحب العلم میدانند و کتابها در آن تالیف کرده
بطرایق جهالت نشر آن مزخرفات مینمایند ایضاً یعنی را بگواهی و انکس دیگر یک
که تحصیل زبان آنها در اخلاص مروج است و معلوم شده و از تصرفات
و تحصیلی که در فارسی میکنند یقین پیوسته است ساترو قوم اکثری بحسن ظن که از

صفات ایشان است و اجبیت آزان زبان ایشان را درین دعوی
صادق دانسته این کتب را میخرند و بعضی از عقلا که بر نقص او عارفند
نیز بحسطه ایشان نمیکنند چه توهم کنند که علم ناقص بهتر از جهل مطلق است
و بدین نمط اهسته اهسته بکمال خواهد رسید اما خطای این اندیشه
بدین ظاهر می شود که ازین علم ناقص به از جهل مطلق و استعداد تکمیل دارد
اما اینجا چنین نیست بلکه تصحیف و مسخ یاره این علم است و علت دیگر
می آرد که بعد حاصل شدن این ممسوخه بدیشان قابلیت و استعداد پذیرائی
علم صحیح نمیماند دلیل این مقال تاثیر کلام سر ولیم جونس است این بزرگ ملکی
صفات این کتاب را بکمال فایده عام قبل از تحصیل علم فارسی در هند
از روی امثال این کتب نوشته بود و بعد تحصیل علم بسبب وجود کتابی در نحو
فارسی و اشتغال او به تحصیل السنه به توفیق تصحیح این نیافت هر کس
که اول این را خوانده پیش من امد هر چند تفهیم و کوشش در تعلیم او کردم
فایده ندارد بخلاف این اشارات من بمردم ساده مفید افتاد
و بقدر فرصت زمان تلمیذ صحیح از فارسی فرا گرفته و اقسام این نوع کتب

در لندن

در لندن انقدر رواج آمده اند که کتب خفیه تر و بلکه که بعد اندک زمان
غیر معتبر باشند بهم زبان خود غرض است که بسبب آن بامید نفع خود
اگرچه ضرر بدیگری رسد احتراز نمایند و در حین عرض خود زیاده از ضرور
زر و سیم و هموار باشند بعد حصول مطلب چون رعایت آن سلوک عدم ممکن است
بضرورت بیگانه شوند و اگر بعضی نیاز در اندیشی چنین نکنند از خساره
و نقصان که شخص ثانی در ایذا از ایشان رسیده و وعده های که کرده اند
خود بروی اینمعنی بسبب اینکه این معامله معلوم نمیشود و در اخفای آن میکوشند
در لندن مرا انجا از صاحبان خانه کرایه از دیگر کس معلوم نشده اما در هند
از معامله کرنیل های بیشتر منلتن و جانسن و اکثر بلین بر من واضح شده بود
که در حین عرض عذر قبول نکرده بوعده های لطیف مراتب المهمات خود
داشتند چون اغراض ایشان حاصل شده بود بمعاذیر سبکبار کناره
کرده مرا ندیدند روزگار و دشمنان و الد انشنند تا سوای تجربه من اما در هند
اینمعنی انقدر بر ملا است که محل توجه نیست و خاطر کسی درین باب نیست
حکایت گویند چون لارد مینتو گورنر مدراس در عهد خود خواست که در

که در خوبی و بدی عمل این ملک دخل نماید در این باب از لارد تینمث یعنی
یعنی سر جان شور استخاره خواست او منع و عذر نوشت که اگرچه موافق صلاح
وقت است اما مخالف عهد کمپنی با رئیسان ملک است لارد بیت
در جواب نوشت که اگر در بی بزرگی افعال کمپنی و نابکاری او دقیقه باقی مانده
و سخن شما صواب ولا لا چنانچه بر من و بر همه خلایق ظاهر است گذشتن از
قانون وقت خطا است **دهم** گریختن دختران ایشان با یاران
و جفت شدن زنان شوهردار قبل از مراجعت و قلت عصمت زنان و مردان
ایشان در شهوات بسبب اینکه کثرت آزادی زنان و وفور خرابات
خانها و فواحش لندن است شنیده شد که شصت هزار زن فاحشه
در مربن پریش که نصف یا کثر و لیت منستر یک شهر لندن است سکونت دارند
و هیچ کوچه نیست که چند خانه از اینها در آن نبوده باشند اما بر او بر استریت
یعنی کوچه نیست و وین استریت یعنی کوچه ملت خداداد است گرت
یعنی صحن سرای عصمت نشسته یار پیش لیسن در تپال استریت
که هر یک نیلی از شخص مقدس از حواریان عیسی ع منسوب است و تنارت لست
استریت

استریت و کولون استریت و منوب ملکه‌ها و میومن استریت و لنگ
استریت و تجهلد استریت و غیره صدها کوچه خصوص اطراف ایره
و هوس چوز همه مخصوص ایشان است و مردان را منزل کرایه در آن دهند
یازدهم قلت خوف ایشان در مجلس رسوم و شروع دیگران و هر چیز خود را
بی عیب و صواب دانستن اگرچه در حقیقت بر خلاف آن بوده باشد
و دلیل این سخن آنکه **حکایت** شخصی از رفقای جهاز و کتور ریختن بر ریش من سر بار
گون بام بر رسم خوابیدن بار از من ضحک و خنده میاید و فراغ بر نمیشه
خوابیدن خود بمن خاطر نشان می‌نمود گفتم آرام بنا بر عادت در سرد و نکیان
اما فراغ در رسم من است نه شما زیرا که دل من از جهت غریبانی فارغ
می‌باشد و از شما در شوکش و تصدیع کشیدن و پوشیدن علاوه این گفت
که اگر حسب اتفاق کشف عورت من شود چرا موجب شرم و شوکش من
بوده باشد این سخن او محض برای رد جواب بود و حال آنکه هر صبح حال شوکش
او بمقتضای غیرت طبعی بچشم خود میدیدم گفتم چه جواب میدهی این را
که اگر اتفاقاً مخاطره به جهاز رو دهد من مهیای رفتن بکشتی خورد و شرط جات

امیدوار رسیدن بساحل شنم و شما بسبب ازار ممکن است که فرصت
از دست دهی گفت چنین حادثه که فرصت از از پوشیدن نبوده باشد
بچهار نمیرسد و بر فرض ان من محابا نکرده برهنه در کشتی خود خواهم نشست
و هیچ شرم بمن نسبت نخواهد داشت مناسبت این جواب بر عاقل ظاهر
و علی الرسم انگلس است که از نطق باز نمیمانند اگرچه ناحق بوده باشند ذکر
بعضی اجوبه در مقابل سوالات انگلس من در لندن بی باشیعی برده در جواب
سایل حسن رسوم خود بر بیان ایشان نمینمودم زیرا که حالات راسخه دل
انسان هرگز از دل بدر نمیشود تا حسن امر جدید قایم مقام ان شود بلکه بمقابله و معارضه
نیل ان که در ان رسوم است میکردم و الحال ساکت می شدند مثل اینکه
چون خنده بر بعضی اعمال مرسوم اسلامی چون حج و طواف کعبه کرده
وجه ان را مستفسر شدند گفتم همان وجه که شما در باب نفر کردن اطفال دارید
و گمان میکنید که با اطفال تا چه بخشش کلیسیا من بعد پادری نروند نصرانی
نمی شوند یکی بر رسم خوردن مسلمانان طعام را بدست اظهار نفرت و تعرض من
نمود گفتم قطع نظر از فایده ان که طعام گرم خورده می شود و گوشت لذیذ از زنگ

استخوانها

استخوانها نصیب میگردد اخر دست مرد ادمی برای کار خود پاکتر از ابزارهای
نا کرده بابنای شما نخواهد بود که حسب المعمول ملک نان را بدان خمیر میکنند
و از این نوع هزاران جواب مسکت گفتم و در این قسم مباحثه محاوره یافتم
که ذکر ان موجب تطویل است بالجمله اکثر این رذایل در ایشان جدید العهد
اند بسبب کثرت نعمت و تواتر دولت پیدا شده و اثر بدی خود الی الان
در ایشان نکرده و بدو سبب در این روزی تمام ضرر رسانید یکی تمامی النسل
چه هر افراد چه در سلطنت زیرا که چون طبع و جسم قوی است اگر زهر جوری
اثر نکند طبیعت از راه عرق دفع نماید بخلاف حالت صنعت مشهوره فالبوله
زندان بینکنند دیگر بسبب خالی بودن مردم اطراف و جوار از این رذایل
بلکه بودن اینها بیشتر از ایشان در انها سعدی حوران بهشتی را دوزخ بود
اعراف   از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است از ایشان فرق بسیار
عوام انگلند چنان معلوم میشد که اگر در اثنای جنگ فانول رای ابهت
ارام زندگی خلایق و از ازالی اشرار در ملک فرانس گذاشته می شند مقصود
ایشان بی جنگ و خاره خون بجز تحصیل جی بوست الرامیل انگلند بقول بواس میکردند

و در نفقه نزاعی که موجب ضعف و وهن اهلش بود پدیدار مسکنت بالجمله اعتراف
برین رذایل نکنند و اگر کسی بعضی ازین ها ثابت کند بمقابله امم موجوده چون
پلیدان هند و نجران معروف و دولت عثمانیه پیش آیند و رذالت خود را قبول
نمایند و اگر کسی ذکر قدمای عرب و ترک و ایران کند ادعا کاران احتکار کرده
گویند که انسان گاهی از کشش هواهای نفس خالی نه بوده و حال هر قومی
و هر حکومتی که شما ملکی صفات نقل میکنید همچنین بوده از رذالتی که کمتر از بهایم نقصان
با هیئت اجتماع کمتر از هیئت اجتماعی امم اطراف بوده باشد چه فرقست
و چرا رذالت باید با منبع نسبتی این رای بر عاقل ظاهر است زیرا که آتش ما
بطبع سوزاننده است اگرچه در زمستان باشیای نم دارد بزیر اثر کند
همچنان از رذایل بصاحب آن البته رسد نسبت اگرچه بعوارض مذکوره
دیرتر رسد اگرچه همسایه از زلزله است و ضرر نمیتواند رساند اما تفرقه و نزاع
و نفاق در میان خود که از ضرر همسایه است چون غیر ممکن نیست ذکر رسومات
قبیحه انگلند اما از رسوم بد لندن عمده تر کثرت اخراجات و لزوم نالازم
هاست که اکثر آن فضولست و فقط بجهت حظ نفس است قدری از
کثرت

از کثرت خوراک و پوشاک و شراب و زینت خانه و تجدید اوضاع در هر اندک وقت
علی الرواج که الان فیشن گویند از بیان سابق معلوم شده و سوای آن تکلفات ایشان
کوچ و اسب و خدمتگاران زاید از حاجت که در خانه بزرگان برای زن
و شوهر جدا جدا رسم است و صرف زر بسیار در تماشاها و جشن ها یعنی بال
و روت و ماسکریدها که گاهی کامی خرج یک شب هشت هزار روپیه نیز میشود
آنقدر است که شخصی که پنجاه هزار روپیه مداخل در سال دارد همه آن را بدین
اخراجات قسمت کرده اگر احیانا صد روپیه زر بدهد یکی از اقربا و اعزه خود
چون جا ندارد و گنجایش آن ندارد بر او گرانی میکند و آن خرجها هر روزه در ترقی
نتیجه این رسم بد که راس و ام خطیئات است بسیار است از آن جمله یکی پیدا شدن
بی دیانتی است زیرا که مداخل مکاسب حلال برای حصول کافی نمیباشد
ناچار قطع طریق و دزدی و بد معاملگی و قلت انفعال از شرور و اصرار شایع
و در رسم بود حکایت شخصی غیر معروف از شرفا در سفری از اوطان لندن رفیق
کوچ من بود از نرخ اشیا در شهر مستفسر شد بیان کردم گفت ارزانی نرخ
اشیا اگرچه در نظر اول خوشنماست اما موجب صعوبت حصول زر است

وقلت مداخل موجب امساک در خرج انقدم این قیاس بحسب تجربه صحیح نیست
زیرا که هندوستان با وجود کثرت ارزانی در سهولت حصول معاش
ملک تمول ضرب المثل است در خرج بد نیست زود موجب تمول نمی‌نبود
ذهن نشین او نشد چون برای جاینت وود ایدیم نیز اینها گران بها خواسته
اکثار در شرب بسبب بی‌شغلی تخلیص من هم کرد ملاحظه کفایت از خوردن
اینها ابا کردم وقت حساب جمیع خرج سفره معه شراب ها مساوی بر بعده نشستن
و حصه حواله نیز بمن نمود و از ان عمل بیجا هیچ منفعل نشد من از رد ان
شرم داشته بعوض شلنک وجه طعام و دور متواتر شفت ادا کردم
دیگر آنکه آخر کار این امر با مرا اهل حکومت رسید رشوت خوری که مایه تضیع
کار ملک است و خرج محاصل ملک در غیر موقع چون زینت عمارات و درویشی
و انشبازی وغیره اسباب در ضرورات که ضبط ملک از ان مخالف
کند چون خرج سپاه و توپخانه و رسد قلاع پدیدار خواهد امد از ان
بضرورت چون مردم اینها و هند ملک را مخالف خواهند شمرد و اگر کشت نواح
را انضباط تامل به بند خواهند دانست که دولت از هیچ روی برنگرداند مگر بعد
بر پدید امدن

پدید آمدن خرج حصول دران زیادتر است دیگر بهم رسیدن نقض و عداوت در یکدیگر
بسبب حسد مشاهده بعضی بعضی را دران نفیس و خود را در تعب خانگی بایست
فتنه و انس و خروج اصاغر را کابرهای همین معنی بوده دیگر قلت متحمل رخوت
بسبب تنعم که از کثرت خرج لازم است **دوم** گرانی نرخ اشیا بحدیکه
بعضی اهل دهات در خریده نان و گوشت دست رس ندارند و خوراک از زن
منحصر تتبه است **سیوم** کثرت احداث تکس ها یعنی ابواب محصلی از ان
اینکه خراج زمین انگلند و محصول اموال تجارت برای هر خرجی مبلغی معین است
و تغیر و تبدیلی دران معمول نیست و القدر کدران شاه و سپاه و اخراجات
محافظت ملک در اوان صلح است **وضع جمع شستن خراج انگلند** چون
برای مصارف جنگها با فواید عامه زاید از ان ضرور شود بر شست حقیقت
فرض کردن ان وجه نوررا دیدند ان ان مبلغ را از رز واران که با عدد زاد
سالانه و اعتماد قول و قرار سرکار شاهی که از صدها سال استوار و استحکام
با انکه میدانند نخواهد بود با وجود این نمک تجاره ان زر تا کاهی مدت نخواهد
بطمع و رغبت راضی بتهای دادن شتند میشتابند و همان زمان الموردی

تقدیر ادای سود سالیانه آن از هر یکی از اشیا باخرجه معین می‌نمایند اهل حرفه
به بهانه این ابواب نرخ اجناس خود را بنسبت زیاده از آنچه ایشان را
در سر کار دادن سود می‌افزایند و خلایقی که بسبب ضرورت از خریدن اشیا
چاره ندارند ناچار گران می‌خرند و بدین صورت این ابواب بر گردن خلق
افتاده تحصیل می‌شود حکمتی که برای نوبت غنی و فقیر درین مرعی میدارند این است
که احداث تکس‌ها بر نان و بیره و گوشت و زغال که مستعمل عوام و فقرا
بیشتر است کمتر می‌شود و بر اشیای خاصه اغنیا مثل شراب و سایر خوراکی
لذیذ و ظروف نقره و نگاهداشتن چاکر و سگ و اسب و کوچ و انداختن
آرد میده بر سر بنابرین کم‌قدران از استعمال این اشیا درگذشته از
ادای این ابواب فارغ‌اند و اهل دول که ادای آن را گران نمی‌شمارند
استعمال آن اشیا می‌نمایند اما ابوابی که عام بر هر کس است چون بر شخص
و ذات معمول است نیز رعایت نوبت دارد مثل ابواب ده یک بر خرج
مصارف هر کس که اکثر مطابق مداخل می‌باشد برابرین غنی که ده هزار زر سال
صرف می‌نماید هزار و فقیر که صد خرج دارد ده می‌دهد با وصف این چون

ایشان

ایشان بر ضروریات معاش فقط قناعت نمی‌توانند کرد و غیر از یافتن
اشیایی که در بازارها بکثرت و در خانه اغنیا مستعمل است در زبان مستشکید
متوسطین که در نگاهداشتن چاکر و اسب و غیره امور بالالزام بحسب رواج
ملک در محافظت عزت ناگزیرند در زیر بار این تکس‌ها درمانده‌اند از بداین عمل
و ده دی دیگر گذشت بحدی روی نظامی آید که اگر تدارک نشود می‌ترسند فتنه عظیم
خواهد گشت که حقیقت بعد از آن نسبت البته انقلاب ثروت اهلش و زوال این
رونق خواهد شد انتهی اگرچه تا اکنون در بنیان ایشان نیز ظاهر است ***ذکر کثرت***
قرض پادشاه انگلند اما چون بتدریج مقدار قرض بجایی رسید که ادای آن
از محصول کشوری بیرون است تدارک پذیر نمی‌دانند گویند اگر تمام سطح جزیره انگلند را
طلا فرش نمایند هنوز ادای نصفش نخواهند شد بخاطر من میرسد که اگر قرض ایران
را مجلس پرلمنت خوانده بدلایل معقول و استیلای فتنه که بسبب گرانی نرخ
اشیا که موجب آن سنگینی تکس‌های جابجا دستور ایشان مطلوب است
خاطر نشان نمایند و بفهمانند که چون پس از وقوع فتنه تمام زرهای قرض
سوخته خواهند شد بلکه نگاهداشتن اموال مقبوضه و عرض دارید دشوار خواهد گردید

بهتر آنکه از بعضی قرضهای خود بطوع و رغبت بگذرند بدین طریق آنکه قرض او
کهنه است و سود بسیار از آن برداشته از نصف و جدیدان از ربع و اوساط
از ثلث بگذرند و بر سود سالیانه از باقی قناعت نمایند اغلب که قرضداران
بر مآل تا نظر کرده بخوشی و رضامندی اتباع کنند و خللی در انتظام روی داد
نقد از نصف بکس از اشیای ضروریه گردن عامه ساقط شود و اندک رفاه
در حال خلایق پدید آمده مظنه فتنه و فساد دفع گردد چندان شکایت قرضداران
نیز روی نخواهد داد و چه همه اهل دولتمند و ماسوای این قرض مایه دیگر در دست دارند
چون اخراجات جنگ موقوف شده کفایت زر زواید اخراجات بقدر ممکن
کرده هر زر و وجه را در ادای قرض مصروف دارند و بدین صورت ثابت بود در بیست سال
ادا کرده بکلی مرفه الحال گردند **چهارم** اوضاع عدالت لندن بلکه انگلستان است
زیرا که مشتمل بر سفسطه و مغالطه بسیار و حرج و پیچ بیشمار و شبیه آن اکثر بمال
بلکه بسی مخل است بنا بر این غیر از قضات که جهت معاش از بیت المال
و بسبب کثرت عرض زایره و اندیشه بدنامی دارند و معاش جمع
اهل مجلس از مال مدعی و مدعی علیه است بهر بهانه از ایشان میستانند بنا بر این

از جور

ز ثبوت جور بیرحم زن غالبا باز میباشند و بسبب کثرت خودها و وضع نوشتن
زبان بندی و شهادات و تعلیم گفتار و رفتار با اهل دعوا رای قضات را
هم بطرف ناحق میگردانند و آنچه اکثر از قوانین عدالت خود میستانند
که بسبب آنها قضات را از حکم حق چاره و گریز نیست و کسی نمیتواند که زر جل
در آن ناحق کند زیرا که قضات اختیار فتوی ندارند بلکه آن بدست جوری است
و جوری جماعتی از تجار ساکنه شهر اند که بنوبت در محکمه حاضر می‌آیند و از
آمدن و قضایا باخبر اند و سازش بعد عین نمیتوانند کرد این محض سخن بسبب عادت
ایشان بدان قوانین و غفلت از رسوم عدالت دیگران است

ذکر جوری و اوضاع الدبلن لندن

بکرر در الدبلن بمحکمه عدالت بزرگ لندن حاضر آمدن
و وضع معامله قضات با جوری بنظر امعان مشاهده کردم نخست درجه قاضی
بمرتبه از جوری بزرگ تر است که اگر قاضی اراده ناحق کند جوری از هیبت
تشخص ظاهری او مجال خلاف ندارد ثانیا چون زبان بندی به عین
و شهادت نیز قبل از جوری بحضور قاضی شده و بیان قضایا و زبان بندیها و رده نمای
حکم بجوری نا مثال آن قضیه بر عهده قاضی است و جوری بجز آنچه از قاضی شنیده

از پس و پیش قضیه هیچ آگاهی ندارند صواب دیده با قاضی یک شدن الضرور است
و اگر بعضی از جوری از هیبت قاضی محابا نکرده بسبب ذکای فطری یا وجود
الهی اطراف لی الحق برده برخلاف رای بر او اندیشد قاضی دوباره
و سه باره تقریر و تصفیه بهانهای مختلفه می نماید و آنها را در معطله تواند
انداخت و اگر اینهم مفید نیفتاد بطول مدت اجلاس تعذیر می تواند کرد
زیرا که قضات و سایر عمله عدالت در بالاخانه محکمه بر سفره طعام امرانه
که از سرکار پادشاه برای ایشان معمول است بنوعیکه محکمه نشکند بنوبت
بالا رفته بخوردن طعام و شراب فراغ دو ساعت عیش دم خود ها راست
مینمایند بخلاف آن جوری که تا اندیشه در سر دران قضیه ننمایند از
موضعی تنگ که دور او محجر است و در مقفل محاذی نشیمن قاضی در نشستی
موضوع است تجاوز کردن نمیتوانند و اگر این تعذیر بسم ایشان را دل تنگ
نکرد قاضی آن قضیه را بروز دیگر که نوبت جوری دیگر است میتواند انداخت
ازین بیان معلوم شد که اختیار فتوی حقیقتا بقاضی است و وضع جوری
محض برای مغالطه عوام و قضات اگرچه کثیر الحرمت و خدا ترس اند
و اگر

و اگر از عمد فقها و وکلا مصون مانند آخر کار حکم راست کنند اما از طول مدت قضایا
و اخراجات کثیر مدعین و جرمانه ها برای هر امر جزوی اکثر الصدور از حس ایشان
تصدیع یافتن شاهد در اثنای ادای شهادت بسبب امتحانات معمول قاضی
به بهانهای مختلفه و گرفته شدن او و بد عین تخلل تقریر اگرچه بسبب سهو یا عجز
بیان فقط بوده باشد و غلبه اشرار قانون دانان بر مردمان ساده
غافل که از نتایج قوانین این عدالت هیچ چاره و گریز نیست و خدا ترسی
قاضی و اگر همه عمله هم فرضاً چون او راست کردار باشند هیچ مفید نظر این
انجمن در لندن تجربه شده اینکه **حکایت** قبای خود بخیاطی برای دوختن
دادم اجرت آن بحضور دو شاهد و خط اقرار نامه او ده شلنگ مقرر شد
بعد از وصول قبا بیست شلنگ خواست ده دادم باقی عذر آوردم گفت بعدالت
رجوع خواهم کرد و در آن ده شلنگ باقی با خساره دادن خواهد شد چون
اقرار نامه او نزد من بود [illegible] پروای تخویف او نکردم آن ملعون بعدالت رفته
حکم نامه احضار من برای جواب که سمن گویند حاصل کرد اما خود لفافه بمن نرسانید — احضار من
بعد چندی باز بعدالت رفته حکم حسب اتفاق آن قانون [illegible] خصم خورد که حکمنامه رسانیدم

طول و مکالمات میدهند پس از ماه ها و سالها که مبلغی نقد در دعوی
خرج عدالت نموده اگر عمله سر رای قاضی غالب نگردید و حکمی حاکم کرد دعوی
مدعی باطل و حکم دادن زر خرج هر دو بسوی مدعی میشود چون او از ادای
آن عاجز است محبوس میگردد و طرفه تر اینکه بسبب ظهور افلاس او
مدعی علیه را خرج معاش ضروری او در حبس گرفتن یا از زر خرج در گذشته
او را خلاص کردن لازم می آید این معامله در صورت دادن ضامن
مدعی علیه بود اگر بسبب سبکی معامله چنانچه اکثر است کسی ضامن او نشد
روز دوم از خانه عدالت بمجلس میرود مستحفظان زندان الحال از وی توقع
کلی دارند اگر بعمل نیاید با آنکه محبس عمارت عالی حصار مرتفع از اطراف
دارد شب در جاهای تنگ و تاریک بی هوا کرده او را نگه میدارند
بسیاری را دیدم و شنیدم که قبل از پیشی معامله بمردند و اگر زنده ماند
بعد ماه ها در روز نوبت او بعدالت می آرند تا جواب مدعی دهد
بسیار شده که بعد زمان آن شخص شش ماه در محبس روز نوبت قضیه از مدعی
از یاد شد و معلوم شد که بسبب آنکه سندی و حقی نداشته دعوی محض

برای رنج رسانیدن بوده روبکاری نشده العرض بطور این معنی محبوس را عذر
خواسته خلاص کردند و بر شهادت خود آنقدر تنگ گذشته که رسم ادای شهادت
از انگلک برخواسته است هر چند شخص از دادن شهادت منزجر است
اما خود زبان میگوید که من خبر ندارم زیرا که از کماه راه برای ادای شهادت
مطلبند شش ماه تا یک سال تا فراغ قضیه نگاه دارند آن شخص از کار خود معطل مانده
زیر بار خرج اندر رفت می شود چون بحضور قاضی میرود سه ساعت و چهار او را
ایستاده داشته برای مغلطه او سوالات بیشمار سقط می نمایند و اگر از
حکایت سخنی لغزید تکذیب او کرده حد شهادت دروغ بر وجاری میکنند
مشهور است که زلی زبان او در محکمه رفته شهادت داد که فلان امر در حضور من
واقع شده قاضی پرسید که وقوع آن در کدام مکان بود گفت در خانه او
باز پرسید کدام محل خانه گفت بر ایوان دالان آنگاه معلم مدعی پرسید که ایوان
چند ستون داشت زن در محل ندانم و ملاحظه نکردم که در چنین مواقع بجهت
حفظ النفس رسیده لغو در زبان آوری خود تفاکس گفت چهار ستون
و در حقیقت پنج بود قاضی بر او گرفت کرده میخواست که تکذیب او نماید

زن فی الحال گفت حضرت قاضی سالهاست که درین بالاخانه حکمرانی
میکنید هر روز درینجا می آیید من بگوئید که چند رشته دارد قاضی که تا بحال بدین
خیال نیفتاده بود درماند زن گفت از من که زیاده ازپلید و نویش
بدانجانه رفته ام در تعداد ستونها خطا کرده باشم دور از کار نیست
بالجمله امثال این حیل شرعی که برای هر یک وجهی موجه دارند و در حقیقت
ظلم ورزیده است درین عدالت انقدر است که اگر قلیلی ازان نوشته اید
کتاب بزرگ ازان ترتیب کرده و شمه ازان طالت اردو بنا برین
اگر رسم تحصیل مال از عدالت که انتظار مدت و کشش مذکور بخلایق
میرساند و بخ حرامخوران و وکلا و عمله عدالت نفع اهل حکومت خیران
ندارد موقوف نمایند بهتر است و برای معاش وکلا و عمله اگر در بیت المال
گنجایش نیست تکسی بر عامه خلایق چون سایر ابواب معموله ملک جاری نمایند
تا قضایای خلق نیز رسم قدیم اسلام بنجح فیصله یافته باشند و نیز
احکام منقطع قید نخص بلا فرصت و دادن مالضامین و جرمانه ها و طول نقل
مدت در فیصله قضایا و غیره که اکثر ازان برای تحصیل مال است موقوف نمایند

این عدالت

این عدالت از معایب پاک نخواهند بود و خلق ما مون و خاک آثار بلکه
تعدی انها بمال بستند بده عقل و شرعیت من ازان منع می نمایم که ازان
موجب خساره بیت المال است بالجمله بمرتبه که زر الدیلی وارد شدم
لارد کرنوس لارد همسنر زور لارد الدمین که از و لهنه سال تری
در لندن نیست و قضات انجانه بودند الزام من کرده و در محل مناسب بر وجود
نشانیدند و بدون حاجت بیرون رفتن نداوند از جمله رسوم لطیفه ان
شوه اینکه بعد فراغ طعام هر کس بکلاب رومال خود تر کرده درت و رو
ازان پاک میکنند نجم تحصیل زر بر بلها و در سنه هاست که موجب بار ماندن
اندک زمان از مقصد برای ادای ان و خورده کردن زر بر داشتن تنگهای
سیاه که موجب بار ماندن اندک زمان یا خود و نیز بالی نشر عار ازل
دران معامله است شیوع این عمل در لندن بدرجه رسیده که مشتمل بنیک و عار گشته
مثل اینکه از زر ابرین بیست بال که مسجد خانه حدث است برای نمودن هر موضع ان
چند فلوس جدا جدا که مجموع دو سه شلنگ میشود میگیرند و در عوض
و قلب در خورده زر میدهند و همچنین تاه نمودن قلعه با فناهی و اسباب جواهر

در قلعه لندن و بیره چون ابره و بلی هوش ها زری معین است که بر سر هر حجره
جدا جدا ایستاده باشند بهر اینکه ازین نوع خراج در گذرند و در مقابل خرج
سر پلها و دنبه راسته که بیانه مرمت است اوای سالیانه بر مردم بمانند
که موجب آزار خلایق نگردد **نهم** کثرت آتش زدگی لندن بسبب زیادتی
چوب در عمارات است **وضع ساختن عمارت لندن** مجملی از رسم عمارات
انگلش این است که چهار در چهار خانه با سقفها که بالای از یکدیگره شکلی صندوقی
و با بیخ‌ها همه از تخته سطح است اول از چوب ستاده میکنند چنانچه اگر بجای
دیوارها تخته بندی کنند آنخانه تکمیل و مهیا برای سکونت خواهد شد اما آن
بنا بر طلب زیر پای در جایکه بار سقفها بران افتاده تا فی الحال دیوار
باریک از خشت و گچ میسازند و بجهت محافظت بر دو دیم در طرف نشیمن
بران دیوار تخته بندی مینمایند و چوبها همه رنگین روغنی در هر حجره نجارست
سابرین در احیان غفلت یا عداوت خدام خانه آتش میگیرد و با تمام
نسوزد بلکه چهار پنج دیگر را از حوالی نیز میسوزانند خاموش نمیشود **ذکر قانون خاموش کردن آتش**
بجهت خاموش کردن آتش قاعده مقرر است که آنچه از زر مانده

بر مال باید

بر مال باید داد و آن اینکه متمولین هر پرشن یعنی قطعه از شهرها متکفل چند محله
انکه اسبب آن پنجاه گز مربع میتوان رسانید و بر عراده منصوب است
ساخته عمله معرکه در نوشتن آتش زدگی خیانت نکند نوکر کرده مهیا دارند
و کوس براواز میسازند بمجرد آتش گرفتن خانه آن عراده ها بر اسبها بسته
از هر طرف میدوند و فی الفور شعبه نهر را که نشان محل آن بر دیوار هر کوچه
نوشته است گشاده از آن آب برای آتش میریزند گاهی آتش انچنان سرایت
که سه چهار روز خاموش نمیشود بعد اطفای آتش که خانه مرمت پذیرفت
والبته از سر نو باید ساخت و اسباب اکثر سوخته و بعضی شکسته و بعضی گم شده
بعلت آتش فرقه که اول رسیده اند صد روپیه یومیه و ثانی نصف و ثالث
و رابع و غیره ثلث آن باید داد و خواه نخواه آن خساره بعد خساره آتش زدگی
قبول باید کرد با آنکه کثرت این آتش زدگی بحدیست که گاهی سه چهار روز در
پی هم آتش در یکی از محلات شهر میگیرد تدارک و صدمات این زخمه کشیده بل
اوضاع خانه سازی ممکن است نمیکنند **دهم ذکر اوضاع رخت خواب انگلش**
وضع رخت خواب انگلش این است زیرا که طرف زیر دو سه توشک انقدر نرم

معمول است که شخص از آن تروحه میرود اگرچه باعث اول شدت رشان
خوش آینده است اما آخر موجب ضیق نفس شود دیگر که در بیخ در گذشتن پهلو
به پهلوی میشود در بالاپوشها اغلب چهار عدد یکی در متصل ببدن دو جامه نرم
در میان و یک چادر سفید دیگر بالا میباشند هر چهار عدد را از سه طرف بزیر
توشک کرده از جانب تکیه وا می‌گذارند تا شخص از آن راه چون خرس
سوراخ در رخت خواب میرود بعد اندرون رفتن چون رخنه های اطراف
بسبب عرض تنگ و وا داشتن رو گرفته نمی‌شود و هم بسبب نچسبیدن
بالاپوشها ببدن شخص در رخت خواب کمتر گرم میشود و علت بزرگ اینکه
غلط با آهستگی باید زد و حرکات بهوشیاری باید کرد و الا آن چهار عدد
که بیکدیگر علاقه ندارند جدا جدا شده آنقدر آزار طبع میدهد که خواب بقصد برحله
می‌گریزد من در ترک عادات خود درین ملک از هیچ چیز رنج نکشیده‌ام مگر از
رخت خواب و از کثرت رختها با اینکه چندان تغیر در رختهای بالای خود
نداده بودم و در هر دو سه روز توشک بدل میکردم در حین تبدیل تا نیم ساعت
میلرزیدم و سردی میخوردم ما سوای مراتب مذکوره این رخت خواب موجب
مرگ

مرگ هزاران کس شده زیرا که چون ایشان برهنه میخوابند اگر چادر توشک
یا چادر زیر بالاپوش نم که اکثر نیست داشته باشند آن نم را بدن ایشان
بخود کشیده مرض مهلک عارض می‌شود چه مناسب مقام است این ابیات
مثنوی رومی در حکایت دقوقی **مولوی** گرچه بهر سایه جان میباختند
ور کلیمی سایبان می‌ساختند ؛ وان درختان سایه دار و میوه ور
می‌ندیدند از غشاوه بر بصر ؛ زیرا که این جماعت وضع توشک و رخت
خواب نشد و ملایمت و چسبانی آن قبای آستر ململ رنگ داده
به ثیاب آنملک را رأی العین دیده‌اند تبدیل این وضع زشت را بدو
توهم باطل نمی‌نمایند بلکه اینکه الحال چادرها روز در روز بدل میشود و لحاف تا فصل
آینده می‌ماند همچنان کنند حرکت بدن بدان گرفته موجب تولید بیماریها خواهد
گشت دیگر رفع تصدیعه ساختن لحاف هر سال نمیدانند که آن تصدیع
در حالی بسیار زیاده از شستن چادرها همواره و تصدیعهای چسبانیدن آنها و ساختن
رخت خواب هر روزه نخواهد بود **هشتم** رسم نمایان نشستن خدمتکاران خوان
حین خوردن طرز خوش لباس خورند اخصوص نشستن عقب کوچ زنان وحد

بر ذشت سفره طعام و نوبت نشستی بهمراهی انها چون حسن خصوص در لباس پاکیزه
و ذات صاحب سلیقه بالطبع محرک عشق است و عشق را تمیز شاه و گدا
و رعایت ننگ و ناموس نه چگونه از فساد این عمل ایمن توانند بود حالا مجملی
از احوال این جنگ که ذکر صلح آن بارها گذشت و در عهد دورومن تا بدان
واقع بوده بیان کرده اتمام این مقاله و شروع در ذکر واردات سفر
معاودت خواهم کرد **بیان صلح و جنگ انگلش و فرانس** چون سلسله عالم
کون و فساد بیکدیگر پیوسته است قبل از شروع احوال جنگ شرح سلطنت های
فرنگ و تقسیم زمین آن که بدین باعث ضرورت نماید باید دانست که در طرف
شمالی این قطعه از بحر الشعاب بحد بالتک تا آخر آن چهار سلطنت واقع است
روس پروسه دنمرک اسویدن این چهار اکثر با یکدیگر متفق و پیرو پادشاه روس اند
و در زمین طرف جنوبی که از کوهای غربی آن بحر روم از اوقیانوس منشعب شده
بمشرق رفته ایضا چهار سلطنت پرتگال روم قدیم نمسه سرلاند در وسط
هر دو بر چهار فرانس جرمنی یعنی الیمان هولاند ها لند و طرف غربی این قلعه
جزیره انگلستان واقع است سوای انها در زمین روم قدیم و جرمنی دو دوازده
تقسیم

تقسیم خورد و بزرگ است که چندان قوت ندارند چون رسم تصرف با یکدیگر
در میان نبوده آن جماعت در جوار او بطور خود زندگی می نمودند و قوانین
ریاست هر یک بطرزی خاص است در بعضی امیران و در بعضی رعایا و در بعضی
باتفاق هر سه کار میشود و در بعضی پادشاه مطلق است در بعضی از آن تمام حکام
فرنگ شریک باشند و در بعضی جزئی طول و عرض و ایضاح حکومت و سایر خصوصیات
این ملکها در رساله لب التواریخ تصنیف حقیر بروایت مستر اسعات از منبر وجا
اندراج یافته درینجا اطناب بکار نیست از جمله سلاطین این ملکها سلطان روس
و اسپین و فرانس و جرمنی و انگلند بحسب ملک و سپاه بر دیگران مزیت دارند
چون این حقیقت معلوم شد گوییم که از جمله این تخت غیر انگلش که وضع ریاست
و حکم آلی او بمشورت رعایا و امرا معلوم است چهار دیگر در سلطنت استقلال
دارند چون در سلطنت صورت استقلال اگر پادشاه هوشیار نیست حیف بر عامه میرود
در سنه ۱۷۶۹ عیسوی سیزده سال قبل ازین که مطابق سنه ۱۷۸۲ عیسوی بوده هجری
اهل فرانس از جور پادشاه خود دلتنگ شده آمده شروع بشورش نمودند
مقصود آنان آنکه بقیه ریاست بطور انگلش در آن ملک جاری نمایند و

پادشاه و امرا ذبح الوقت کرده و فتحی بران پاریس متن نهادند با اینکه رعایای
فرانس بعد دو ساله عجز بالی در هر سمت جمعیت کرده است بعضی از حکام را
از تصرف در ملک کوتاه ساخته پادشاه و امرای غافل این زمان از خواب غفلت
بیدار شده در فکر تسلی ایشان شدند و کسان فرستاده بجهت مشورت
نفقه رعایت ایشان بدار الملک طلبیدند اهل بلوا بسبب ثروت اجتماع
با از خواهش سابق بالاتر گذاشته درخواست رای سلک نمودند و آن
اینکه پادشاه معطل محض باشد و امرا و سرداران سپاه بر مناصب خود قایم نمانند
اما الی اشاره جماعتی کثیر چون برگشت که هر ساله باختیار جمهور رعایا عزل
و نصب شوند اقدام بکاری نتوانند کرد و جاگیرات و مناصب سایر اکابر
و امرا تمام موقوف گردد و کسی بجز رد الخدمت که در اعانت اهل ملک
و انتظام آن نمایند چیزی نمیابد پادشاه سر از قبول آن پیچیده مجلس و بند اهل
بلوا فرمان داد بمدافعه پیش آمده جمعی کثیر بقتل رسیدند پس سایر رعایا ملک
فرانس یکجا شده بقلعی اظهار سعی نمودند امرا با اینکه ثروت مدافعه داشتند
از عاقبت وسواس و آرام طلبی خود را از مهلکه برکناره کشیده قبل از وقت

باعیال

باعیال و اموال باطراف خصوص انگلند پراگنده شدند و پادشاه حصاری شده
اکثر افواج با اهل بلوا پیوست بنابرین کار انها قوی گردید و پادشاه با زوجه خود
در شروع ۹۲ سنه گذشته پسر او اسیر گردید و در شب سر قتل باراج
دانست ؛ سحرگه زمین بسر تاج داشت ؛ بیک گردش چرخ
نیلوفری ؛ نه تاج بجا ماند نه تاجوری ؛ پس انقلاب عظیمی در فرانس روداده
اقویا ضعیف و ضعفا قوی گردیدند و عامه لفانون رای بیلک اهل شوری
از خود معین کرده سرداران فوج را بمحافظت سرحدات متعین کردند

ذکر بونوپات و شروع ترقی و نامداری او در امور ملکی بعد قتل پادشاه فرانس در ان ملک روداد

درین وقت بونوپات که اکنون پادشاه با استقلال
فرانس با اقتدار است گذشته شامل افواج سرحد روم قدیم متعین گردید
معلوم باید که این بونوپات از قدیم فرانس نیست بلکه مردم جزیره کاسکه
از جزایر متعلقه روم قدیم است اهل این قطعه طریقی و دزدی اشتهار دارند
در اوایل کار اراده تعلق نوکری انگلش کرده چون میسر نشد در جرگه سپاه
فرانس منخرط گردید و درین فتنه بمدد طالع و قوت شجاعت و اصابت رای اسبقتند

بحاله رسید بالجمله چون رعایای انگلند و اسپین و جرمن بمضمون اینکه ع
الوجو بالو نکرد رنگ برارد در جاهای خود گوش نبرا و از مال و رسم زراعت
نفقه و مسعود ملوا بودند و بعضی از اقربای پادشاه مقتول بولایت انگلند
امده مستدعی مدد شدند عقلای انگلش مصلحت اینکه اهل ملک را بکاری
مشغول کرده از فکرهای باطله باز دارند و اگر توانند تسخیر ملک فرانس
بنها زمند نمایند اخر همان سال که پادشاه ایشان بقتل رسیده بود و افواج
بزرگ بسرداری دوک یارک پسر دوم پادشاه که امیر الامرا و سالار کل
افواج است بدان ملک تعین نمودند سایر سلاطین فرنک استحسان
این رای کرده اسپین و هالند و جرمن شریک جنگ شدند و لهذا عده
شریک غنیمت داده پادشاه پروس طلب مبلغی بجهت استعداد نشرکت
سپاه از انگلش کرد و بدان بهانه پنجاه یا شصت لک کرونه خلف میعاد
بعمل آورد و ملک رای پادشاه روس را هم برگردانید در ان وقت
که فوج انگلش بهم مشغول بودند باتفاق سلطان روس ملک پولاند را
که ملکش وسیع بود چهارده حصه کرده هر حصه امیری فرمان روا بود مسخر کرد
این اول

این اول تصرفی بود که از پروس در ملک پولند بخلاف رسم قدیم
نیز بعمل آمد و املاک هانوه ملک قدیم کنک جارج پادشاه انگلند
که در ملک جرمن بود سه حصه شده حصه پادشاه پروس و حصه پادشاه جرمن
و حصه پادشاه روس گرفت ذکر هنوه ملک قدیم پادشاه انگلند معلوم باد
که پدر چهارم کنک جارج امیر و فرمان روای هنوه صاحب ... هزار فوج بود
و در ان ولایت بر تخت می نشست و سکه بزر میزد اما خود را از منسوبان
پادشاه جرمن میدانست ثانی الحال بسبب قرابت بپادشاهی انگلند رسید
بنا بر این ضبط هنوه ولایت خود بدستور قدیم میکرد و در زمانی که ان ملک از دست
رفت او عاقبت استرداد نکردند و انست اما چون پرلمنت و اهل انگلند
بجهت ضبط هنوه همواره تصدیع می کشیدند و زر بسیار خرج می امد بجور
استرداد نکردند و پادشاه انگلند را بالحکام و جرمن را مقتضی المرام گذاشتند
اما افواج انگلش که بتنبیه فتنه انگیزان فرانس متعین شده بود بر چهار ان
زاده خوردوانس شده شدند بولنک را فتح کردند و از راه ولایت هالند
توسط ولایت فرانس در امده بعضی ملکها را برای پسر پادشاه مقتول که ... شد

فرانس بود ضبط نمودند چون هنگامه قتل و غارت در اواخر ملک فرانس
هر روزه برپا بود فوج فوج هواخواهان پادشاه مقتول بدان بندر نشستند
همواره پیش میرفتند و امیدوار فتح دار الملک بودند درین اثنا جهازهای بزرگ
فرانس جنگها روداده علیه فرانس و قتل جماعه کثیر انگلس بظهور رسید لهذا اهل بندر
مطور و سواحل خود را انگلس در صدد زبونی بودند که جماعت انگلیس و همانند
بخوف تهدید فرانس از انگلس برگشته محال اقامت بودند بر ایشان تنگ گردید
بنابرین شانزده جهاز بزرگ فرانس که دران بندر بدست آورده بودند
و بیرون آن متعدد بود سوخته و به راه همراه گرفته بلندن برگشتند بعد این
در واقعه ری پبلک فرانس ملک هالند را به بهانه محافظت ضبط کرده کمر به مدافعه جرمن
و روس بلک تمام زنگ بر بسته پادشاه زاده محبوس را از جا بجا
نقل نموده به نوعی که خبر او الی الآن بر کسی معلوم نیست بزاویه عدم فرستادند
درین جنگها نوبوبات نام بزرگ حاصل کرده با غایت وزیر مختار ایام
خزل افواج سرحد روم و فتح آن ولایت و ... مامور گردید
و بقوت سرپنجه شجاعت آن ولایت را که مشتمل بر صعوبت مسلک

از قلاع

و قلاع متحصنه است در جمله کوه ها و طرق از برف مسدود بود مفتوح گردانید
و شکستهای فاحش بفوج جهانستانی جرمن زاده بعد تصرف بعضی از بلاد
بدانها صلح کرد پس ازین واقعه کارکنان ری پبلک فرانس را که قوت جهازی
خود را از انگلس کمتر میدیدند و بدان جهت فرستادن فوج بر انگلس مناسب
نمیدانستند برای کسر شوکت خصم بخاطر رسیده که بجانب شرق او را از اطراف
و جوانب که بمنزله شاخها درخت است بشکند آنگاه قصد انگلند که چون اصل
و بیخ است نمایند بدین خیال باطل که بمراتب مشکلتر از وضع بیخ بود زعم تمهید
طامعان خبره از آنکه بر پادشاه چندین صد ساله خود بار دعاوی نقصانه خود
رهواخواهی فرانس خروج کرده بودند فرستادند و نوبوبات را با چهل پنجاه هزار فوج
و توپخانه بزرگ از راه دریا بفتح ولایت مصر نامزد کردند که بعد فتح مصر راهی
ولایت هند شده بدانجا زود در ولایت دکهن و بنگاله را نمد بلبو سلطان
از انها گرفته شکست عظیم بدان جماعت رسانند اما انگلس که بر قوت جهازی خود
اعتماد میداشتند که رفتن نوبوبات به هند و فتح ولایات مملوکه اطراف ایشان
بدیدن قوت جهازی او فرانس متعذر است مطلق این قصد مخالت نکرده

از جا در نیامدند و اول اخراج فرانس از ایرلند اتفاق زمع طغیان مردم آن ولایت
نموده پس از اطمینان فساد خانگی بنای زد و خورد با فرانس جلیقان او
بر دریا گذاشتند **ذکر جنگ جهازات انگلس با فرانس** و در جنگ حلقی
جهازی که نامدار از ان شش است غالب امده نقش ان خیال باطل از صفحه
دل انها محو شد بلکه کار بجائی رسید که بقیه اسطول جهازات فرانس
از پناه قلعهها سمتی حرکت نتوانستند کرد جهازات انگلس در ان با من
برانها حمله برده جنگ کار از پیش میبردند انهمه علیه فرانس که در خشکی بر ساله
زیاده بود سودی و مددی بجهازات ایشان نمیرسانید نخستین ان جنگها
در بحر انگلس متصل ملک فرانس سرداری لارد هوئی وسط سنه ۱۷۹۴ عیسوی بوقوع
پیوست و شش جهاز جنگی از فرانس و سه تیج از انگلس بود بند بشش جهاز
بزرگ فرانس اسیر یک غرق گشته همه بحال تباه گریختند و مردم
نزدیک ساحل اسپین با جهازات ان سرداری لارد سنت وینسنت
در اغاز سنه ۹۶ با انکه عدد جهازات مخالف بیست و هفت و از انگلس جهاز چهارده بود
چهار بزرگ اسپین گرفتار شده همه بقلاع خود پناه بردند سیوم سرداری
لارد دونکن

لارد دنکن در بحر شمالی نزدیک ملک هالند با الیشان در اخر سنه ۱۷۹۷ عدد جهازات
انگلس در این جنگ شانزده و جهاز عدد مخالف بیست و شش بود بعد جنگ صعب
نه گرفتار شده همه گریختند چهارم سرداری لارد نلسن در ساحل رود نیل مصر
وسط سنه ۱۷۹۹ با جهازاتیکه نو بونابارت را معه افواج بدار الولایت برده بود
عدد جهازات انگلس سیزده و از مخالف هفده بود نه گرفتار گشت
و سه سوخته و یک غرق گشت **بیان فتح الولکه مصر** مجملی ازین جنگ انکه
در وقتیکه ری پبلک فرانس استعداد جهازات و فوج نو بونابارت بسیار دید انگلس را احتمالی
حمل بر عزیمت انگلستان یا ملک هند کرده برای سد راه و مقابله انها بیست و چهار جهاز
در حمل انها که در هر دو صورت معبر انها بود مهیا کردند سردار کل انها که بلغت انگلس
دو مرال گویند لارد سنت وینسنت مذکور بود چون خبر رفتن ان جهازات بجانب
مرطون طرف شرقی بحر روم بسمع او مرال رسید لارد نلسن نائب خود را
با سیزده جهاز متعاقب انها بطرف اسکندریه بگمان غالب فرستاد و خود
با دوازده جهاز مقابل بیست و چهار جهاز اسپین که در ان حوالی منتظر و مستعد
کارزار بود ماند اسپانیا جهازات بمحض با وجود قلت عدد جهازات انگلس جرات

حمله برا و مرل نیافته خللی بمیان نیاید لارد نلسن یکهفته قبل از فرانس باسکندریه
رسیده چون اثری از انها ندید بطرف دیگر دوید در اثنای تردد خبر ورود
خصم باسکندریه تحقیق یافته مراجعت کرد چون جهازات فرانس بهنای خور
ابوکیر را تمام گرفته لنگر کرده توپخانه ان طرف هم بانطرف اورده مستعد
جنگ مخالف ایستاده بودند لارد نلسن در مقابله طرز نو معارف نیغمی
بمقابل هر جهاز مخالف جهازی از خود لنگر کردن ضرور دانست زیرا که دران
بدنکه جهاز روان را مقابل جهاز لنگر دار اورده لنگر کند ضرب شدید از توپخانه
جهاز مستعد بدان رسد و اورا بعد ازین صدمه طاقت مقاومت نمی ماند بنا برین
بنتیجه سرداری و کاردانی که خلاصه سرداران انگلش است همان زمان امری
بخاطر رسید که جمیع افکار اندیشه فرانس باطل گشته جان فتحی بامداد بظهور رسید
وان اینکه شش خود را از اسکله مابین قلعه ابوکیر و جهازات فرانس ستانیک
و خوف نشستن جهاز بر زمین بود بطرف عقب جهازات فرانس فرستاد و با انها
مواضعه نموده که بعضی از جهازات ایشان را از ان طرف در شبایک کوبد
و از ینطرف بر همان جهازات حمله خواهد کرد بعد شکست انها باتفاق قصد بعضی
دیگر

دیگر خواهند نمود همچنین بنوبت کار بهمه ناظر خواهد رسانید از جمله شش جهاز مذکور
یکی بر خللی نه بنده بدف قلعجیان گردید و پنج دیگر بمدد باو شدند تا انکه هم دران
زمان برای شکست فرانس نوزبدن آمده بود از صدمات گلوله محفوظ طلبد گشته
بدستور مقرر از دو طرف بلکه چهار یک را درمیان گرفته بنوبت همه را
تباه و هلاک کردند فرانس که گذشتن جهازات انگلش ازین تنگنای
محاذی صدمات قلعه و امدن انها بطرف عقب تصور نکرده توپخانه یکطرف
کشیده بودند از مدافعه دو طرف عاجز امدند و چون لنگر داشته بدو
تاکید اکثر نتوانستند نمود بنا برین خاکه گذشت بدف گلوله خصم از هر طرف گردیدند
سعدی شمشیری یکی از صد توان کشت :: برای لشکر انگلش شب اغاز
تا نام شروع سرداری حرل ذید اس که ذکر او در شرح احوال کرک گذشت به تسخیر ان
مامور شده در سنه ۱۷۹۵ در حالی که یکی از شهرهای خورکیپ است از جهازات ورود
امدند با انکه سردار انها شش هزار فوج و قلعه مستحکمه مهیا داشت از جهت تعسیر
و باروت بقصد حمله در فوج انگلش دل باخته صلح نموده شهر و قلاع بدیشان
سپرد ذکر فتح مالته دیگر مالته از جمله فرانس که شرح ان در محل خود آمد

دیگر ممالک که از اسپین دیگر ملک زرلی سوزم نام در زمین امریقا دیبار ماتیبک جزیره
از امریقا هر دو از دست فرانس دیگر جزیره مشهور شد سیلان از هالند گرفتند
دو کر و روسه ذخیره عقاف از مال هالند بدست انگلش در بن فتح افتاد
دیگر ملک سرنگ پتن در دکهن **ذکر فتح سرنگ پتن** مجملی از ان اینکه
چون بونوپارت ملک فتح مصر کرده دران استوار گرفت و میانه او و تیپو
سلطان تا صفا مواضعه و مکاتبه مربوط بود اگر بونوپارت ملک شد
راهی یابد بهمای و امداد تیپو سلطان کاری از پیش برد انگلش بسبب اینکه
صلح بودی فرانسه پیغام فرستادند که فلان و فلان ملک از سواحل و قلاع خود را
بما واگذارند تا اطمینان حاصل آید که از ثبوت ولایت انگلش منجر و بسبب جنگ
که میانه او و انگلش سابق روداده انگلش دران جنگها با اتفاقات پیش قیس نیافته بودند
مغرور بوده انکار کرده بجنگ پیش آمد و بر بمشولی فایده نداد و بار بخلاف جنگهای سابق
که اتفاق میکرد در مقابل چنین دشمنان قوی جنگ کرده تسخیر قلاع ملک را لحلیت
آمده ارادند در جار دیوار حصار سرنگ پتن طرح مقابله انداخت انگلش
در اندک زمان بضرب توپ راه مداخل در حصار کرده از هر طرف حمله آور شدند
و کار حصار

و کار حصار قریب بانفتاح رسید تیپو سلطان بحکم غیرت و شجاعت و بودن
عیال و اطفال و اموال در قلعه از فرار و کناره گزینی که صلاح وقت بود عار
کرده بذات خود بدفع جماعتی که بر سر دروازه بزرگ مردم او را قریب بعجز رسانیده
بودند رو آورد و دران اثنا سه زخم گلوله تفنگ بر سینه خورده در چنین مرا[illegible] خفیف
بقلعه میان دروازه از پا درآمد لاش بسیار بالای او افتاده بود بعد فتح حصار
کشته شدن او متحقق شد و انگلش متعاقب گریختگان داخل قلعه شد قریب [illegible] هزار
کس که از مردم کاری قلعه را از پا در آورده و قلعه با تمامی توپخانه و ذخایر و اموال
و عیال و اولاد تیپو سلطان بدست انگلشیان افتاد و چنان فتحی نامدار که مدت سه چهار ماه
از آغاز حرکت افواج تا تمام شد بود روداد چو شهره شد و مردم از دور
همه آمدند کس نماید بکار تعلقه این جنگ هم در یکی از تماشاخانهای لندن
شرح و بسط تمام دیده شد **ذکر احوال مصر و تمام بعد ورود بونوپارت** دیگر ملک
مصر و شرح آن اینکه چون بونوپارت با سکندریه فرود آمد و دیگر فتح الکرده لقاهره
مغربه رو آورد و اهل دارالملک سرداری عمالیک و تیر قتال ان زیاده از چند
صد هزار که اکثر چون اهل غوغا بچوب و سنگ حربه بدست داشتند در بر ایران فتح

جهان آشوب زننده بهدف تیر گلوله توپ و تفنگ از جانب نقارچیان گشتند
محض و نگهداشتن قاهره از قدرت ایشان بیرون بود و بعضی از ممالک بفرانسین
پیوستند و بعضی بیاری بارگاه اسلامبول فرار نمودند و قاهره منوبه با اکثر بلاد
مصر را بتوپ بونوپارت افتاده بونوپارت بسبب شکست جهازات در ابوکیر
گذاشت و قصد بدست آوردن زمام ریاست فرانس که باطبا داشت
حب جوی طریق شد که فی الحقیقت خالی محض و محال بود نکرده برای
دفع الوقت به تسخیر شام شهر عکه که از مواضع حصین پاشا است رو نهاد
و جدار پاشا و قلعگیان از خوف انواع شماتت اول باخته حیران
کار خود بودند **ذکر مدافعه سر سدنی اسمت فرانس را در عکه** سر سدنی اسمت
کپتان جهازی از جهازات انگلش که در آنوقت با دو جهاز دیگر در بحر روم
و آن نواحی تردد داشت ممکن و تسلی جدار پاشا کرده با قلیلی فوج
از سپاه جهازی بقلعه در آمد مردم جدار پاشا را بقانونیکه سامان مدافعه
بود در محالات مناسب نشاند و جهازات خود را هم در مواضع لایق
که توپهای آنها مشرف بر فوج بونوپارت گشت لنگر نمود بونوپارت
که از هر

که از هر معرکه مظفر گشته در شجاعت و اصابت رای منفرد بود با آنکه بارها از
نوبت بر انحصار حمله برده و در بعضی از آنها قریب بنجاه کس ملکنشین داد کاری
از نفس نبرد و بالاخره دست از نفس قدمی باز کشیده بمصر معاودت نمود
نقشه این جنگ هم که یاد از هول محشر میداد صورت پاشا و سر سدنی
اسمت و بونوپارت و سرداران لشکر طرفین بقانون مصوران نقشه ها
تمام قد و شبیهه بود در یکی از تماشاخانهای لندن دیده ام بنوعی که
گویی آن معرکه در لندن است و من از حاضرین و ناظرانم بالجمله ریسلک
فرانس بر ما فی الضمیر بونوپارت پی برده از اعانت او تمرد و صلاح که هم بسبب
جهازات انگلش در بحر روم صعب بود از دست کشیدند **ذکر اسباب**
بونوپارت بسلف درین اثنا پادشاه روس و دیگر سلاطین شمالی که وعده اداد
پادشاه جرمن را بشکست عهد فرانس تحریص کرده فوجهای او خود را مستعد جنگ
فرانس کردند و سلاطین روم قدیم نیز اظهار ناخوشی کرده متفق بریسلک
فرانس و مخالفت ایشان روداد طایفه از آشنایان بونوپارت پیغام و رسانیدند
اگر خود را از مصر بشهر پرس رساند ایشان امر ریاست بروی قرار خواهند داد

بنابرین بونوبارت مونو نامی از سرداران سپاه تابع خود را که امروزی حقیقة الفعل
بود بسرداری فوج مصر تعیین کرده در جهازی نشسته و با ده بیست کس
از خواص نشسته روانه شد و از جهازات انکلش بسلامت کذشته به پیرس رسید
جماعت ری بلیک از ورود او خیالی نکرده روز دیکر در خانه جلوس
بطور مقرر لی تراق و محافظ جمع آمدند و بونوبارت با بیست کس مسلح از رفقای
خود باشاره دوستان بدانخانه رفته همه را مقید ولی اختیار کردانید و کالیسیان
نو دری بلیک از دوستان خود مقرر کرده خود را اول انها که قونسل نامند
قرار داد و چون عامه سپاه هواخواه او بودند استقلال یافته بدفع فوجهای
جرمن و روس روم قدیم روآورد و در اندک وقت همه را تادیب بلیغ
کرده استرداد ممالک مفتوحه از جرمن و روم قدیم صلح مضبوط کرده بپیرس
بدار الملک پیرس مراجعت کرد بعد چندی درست کنسلی روم قدیم را هم ضمیمه
کار اول نموده پس از زمانی آن هر دو کار را برای تمام عمر از ری بلیک
بنام خود قرار داد و روز بروز در اختیار ری بلیک قصور و در قوت و شوکت
خود تزاید می‌نماید و شبکه بر سبیل تقدیم چنانچه آمد صورت خود را سکه بر زر
نمود

نمود اما اسم سلطنت الی الآن بر خود نکرفته همچنان وزیر کنسل می‌نامند
یعنی شخص اول ری بلیک بالجمله بعد بر آمدن بونوبارت از مصر یوسف پاشا وزیر
اعظم عثمانی با افواج کثیره با لشکر داد مصر رفته چند جنگ با مونو و سایر
سرداران فرانس کرد اما هر مرتبه بحال تباه شکسته شده با فتح برین وجهی
برکشت و بعضی از آن جنگها پنجاه هزار فوج از ترکمان از هزار کس فرانس
شکست فاحش یافته و عدم قوت و طاقت خودها بر جمیع مردم فرنک
که بسبب دستورات قدیم اسلامی که در حین قوت عثمانی و ضعف فرنک
قانون شده والی الآن همچنان بر جست از ایشان خونین دل و در صدد تلافی
هستند لی برده کردند بنابرین پادشاه جرمن و فرانس را هم چون سلطان
روس که از قدیم بسبب جوار خیال راسخ داشت اراده روی ملک در دل
هم رسیده **ذکر آمدن اسکندریه بدست انکلش و اخراج فرانس از آنجا** بالجمله بعد
اثبات عجز ترکمانان و فتح جزیره مالته امرای انکلش سرالف ابرکرمبی برادر بزرک
جنرل ابرکرمبی فاتح جنک روهیله هند را با پانزده هزار کس از فوج مقرر
کرده بفتح مصر و اخراج فرانس از آن ولایت معین کردند و فوجی هم از سپاه بمبی

بمدرس نام دلوبك امیر نمودند که از راه بحر قلزم بسویس و مصر در آیند جنرال مطور
قبل از وصول فوج هند بمصر ورود آمده در حمله اول قلعه ابوقیر را از فرانس گرفتند
و چندین جنگ پادار با مو لو کرده ایشان را عاجز و زبون کرد و در یکی ازان
جنگها با آنکه جنرال مطور کشته گشته چهار هزار کس از افواج انگلش قتل رسیده بود
بلین خاصه بونوپارت که در تمامه جنگها پا ذی رتبق و نیز روی برکش افواج
مصر بود قسمی به غالب غیر مغلوب تمام و کمال با چند هزار کس دیگر کشته
بقیة السیف بقلعه اسکندریه متحصن شدند درین ایام وزیر عثمانی حالو یافته
بار دیگر بملك مصر و قاهره متوجه آمد و جمعی از فوج انگلش بدو پیوسته محاصره قاهره را
پیش نهاد عزیمت کرد چون نزاعی در سرداران فرانس بهم رسیده
امید کومك از فرانس هم نبود صلاح در مصالحه دیده قاهره را بوزیر اعظم
سپرده از هر جانب مصر بولایت خود روا و رفتند چنین قرار یافت که قلعه اسکندریه
تا حین استحکام صلح در دست انگلش ماند چنانچه الی الان جماعتی از افواج انگلش
که بعد فتح مصر رسیده بودند در آنجا هستند

ذکر وقوع صلح ما بین انگلش و فرانس

بعد رفتن پالته و مصر بدست مخالف بونوپارت در باطن رغبت مصالحه گشت
اما در ظاهر

اما در ظاهر اظهار جلادت کرده افواج کثیر نزدیک کلس که مقابل شهر انگلش واقع است
فرستاد و باجتماع کشتی های گن بوت که مخصوص بیرون فرود آوردن
افواج بساحل می باشند فرمان از انطرف لارد نلسن بمع فوجهای بزرگ بدوا
آمده لارد نلسن را بقصد اسیر و غرق گن بوت های فرانس که جمع آمده
بودند فرستاد لارد نلسن بنابر آنکه کشتی ها بیکدیگر زنجیر بسته بودند اگرچه دست
کلی نیافت اما بعض آنها نقصانی رسانید و مرتبه دیگر قصد استیصال آنها کلی کرد
آمد فرانس چون شنیده اند که لارد نلسن دیگر باره خواهد آمد فوج کثیر در کشتی ها
بلکه بن گذاشته مردم اورا بالا آمدند نداد و بس در دست بشمشیر و خنجر که در استعمال
آن ماهر و حاذق شنیده شد فوجهای جرمن و روس را اکثر میدان شکسته اند
براورده قریب هفتصد کس از فوج انگلش را هلاک نمودند لارد نلسن لی نیل مقصود
بساحل خود برگشت بعد ازین هر دو طایفه یکی برای فرصت فرانس
فوت دریای دیگر بجهة شغل عامه ملک که از غش کلی بامید ارزانی اشیا
زاشتند بنای کشتی گذاشتند و لارد دیگر و الس برای تمام صلح ملک
فرانس رفته دو سه ماه در مباحثات گذشته بالاخره بدین شروط که ممالک

تسخیر فرانسیس از روم قدیم و جرمن و سویسرلاند و هالند وغیره بر و باقی ماند
وار تسخیر انکلش جزیره سیلان مال شان ماند و کیب را به ولندیز و مصر را سلطان
عثمانی و مالته وغیره را به صاحبان اینها بار گذارند صلح منعقد گردید و در ذی قعده سنه ۱۲۱۶
هجری جنگ باختتام و چنانچه سابقا گذشت جشن چراغان آن با شب
متواتر در لندن و پریس بظهور رسید **آغاز سفر معاودت** و من که از مدتی
در صدد معاودت بوطن از راه ملک فرانس بودم قابوی وقت یافته
چنانچه گذشت بعد دو سال و پنج ماه یازده روز توقف در لندن و هفتم ماه
صفر سنه ۱۲۱۷ هجری وداع دوستان کرده روانه شهر پریس شدم مقصود اینکه
بعد سیر دارالملک و بعضی بلاد فرانس رو بجانب دارالملک جرمن و وسط ملک ممالکی
متعلقه جرمن گذشته تمام راه تا قسطنطنیه بخشکی روم اختیار نمود که در حقیقت
آخر لذت طعام و شراب و صفای زندگی سیر بود و نشسته در اتفاق مثلی لندن
ورود افتاد اهل دو او انکلش نیستند اکثر آنان زبان بیگانه اند و طبخ طعام
و سایر امور شان بطریق فرانس است اکثر دعا بار صاحب مناوخانه جهار
برابر لندن گرانیه در طعام گرفت و اینداران خمانه لندن که تا قیمتهای

سرحدّ

سرحدت بسبب خلق بلیت کرده اند بی حجت و دلیل زری از من ستاندند
مثلکه بزبان فرانس آشنا نبودم در کار خود در ماندم از اتفاق شنیدم نام مردی
از اهل ایرلند که بغایت نیکو خصال حدت گذار در کوچ شریک بجهت
استخلاص جهاز خود که یک سال قبل بدست فرانس اسیر شده عازم پریس بود
در عجز من پی برده تمام راه ترجمان و متکفل خرج من شد در شهر پریس هزار
بمساعدت آن زر را باور کردم روز دوم در عرصه دو ساعت از بحر یکه
مابین انگلند و فرانس است عبور کرده در شهر کلس بر ساحل فرانس مقام کردم
نصف شب ولواری کوچ سنگین که دلیجان نامند چون عرابه ها گادی هندی
ثقیل الحرکت میباشد در عرصه دو روز و نیم شب روز شنبه ۱۴ ماه مذکور وارد پریس شدم

ذکر اوضاع ولایت فرانس و دارالملک و رسوم عادات اهل آن تمام آن ولایت
قابل الزراعت پر میوه و درخت و محکوم مردم است زمین آن اکثر مسطح هموار
بعضی جا کوهستان پر درخت سبز و خرم پر از آبهای جاری در هر اندک فاصله واد شهرهای
معمور موضوع است چنانچه در سمت لندن را شناختی بان به شکل جانوران
و روبه کی وغیره ایضا مخالف لندن و موافق با ایران و هند و سایر ملکهای عالم است

اسب در نشیب چون اسبهای ایران و عرب دیده شد که ظاهر شان
بهتر از اسبهای انگلند است اما شنیده شد که توانائی اسبهای انگلش ندارند
گاوها نیز چون هند خصوصه در پشم عراده بسیار کمی کنند و از انجا شروع شد
سگ انقدر حسین و خورد شده اند که بعضی خورد تر از گربه و در بغل زنان
در چمن بسی راه ها همه عریض و هموار و منقش بستان ها در دو طرف قطار درختان
موزون سایه دار بسیار امن و معبر ها بل تربیت شهرها اکثر با حصار و قلاع
تا فیلسوفه بیلاد روم قدیم در امدم در هر ملک فرانس زیر سایه درختان راه
میرفتم **ذکر روستاق فرانس** اما اوضاع روستاق و دهاقین فرانس نسبت به
بشنیده و مطلقا نسبت شهرهای خود ندارد لباس و مقابل زنان انقدر
ناملایم است که دیدن ان وحشت و نفرت می ارد و لباس دهاتیان
مقابل ان لباس اهل بهشت مینماید ساز خانه ها بحدی کثیف که بعید عبور و دیدن
بر سر ضبط خود از رفتن مکان ضرور نمودم اما چون اوضاع مکان ضرور های
بر سر هم قریب بدان یافتم بضرورت اختیار کردم طعام و شراب دهات هم
بهمین نسبت **ذکر طعام فرانس** و عدم لذت طعام دیکس و سایر بلاد روم هم
عمومیت دارد

عمومیت دارد زیرا که مطبوخات ایشان تکلف بسیار دارد و بسبب کثرت مصالح
و سیر بیا لذت و بوی گوشت مفهوم می شود انچه از اقسام کبابها است
انقدر بر اتش میدارند که چون بالطف ان به تحلیل رفته خشکی برو غالب میشود
و در اقسام جوشیده با انقدر اب میریزند و اتش تیز می کنند که لذت گوشت بطبخ
با بخار بدر رفته رفته جدا می شود اما طبخ نمی کردد و نباید گوشت را
قبل از طبخ بسیار می شویند بخلاف لندن که گوشت را زیاده از یکمرتبه نمی شویند
چون اتش ایشان از زغال سنگی بسیار تیز است بیرون گوشت زود
پخته شده اب اندرون گوشت خشک نمی شود و مصالح بخیر بسیار درست انهم
در بعضی معمول نیست و در اقسام جوشیده اب کم انداخته با اتش ملایم می پزند
و بخار دیگ می بندند بنا بر علی بدارسفه که زیاده از یک قسم طعام و نبات
تکلف برای من بکار رفته بود از سته بر میخواستم و اگر حبا بجای باجی جوشانده
در روغن ریت برای حفظ انداخته بحفه بوسرلاند با گوشت خشکیده
نمک سوده بلک اشکات لند که تازه در اب جوشانده میخورند بر میخوردم
نعمتی عظیم تصور میکردم زیرا که لذت و بوی گوشت در انها بود در مدت دو ماه

سفره با لذت وانس زیاده از پختن و پخت طعام بسیار بالذت بخوردن نمایند
و همچنین اقسام حلویات ایشان شیرینی بسیار دارد و لطافت طبخ و اوضاع
دوکان حلوای خود بمقداری پسندیده است که دیدن ان عادت کرده است
تا بغیبت خریدن چه رسد **ذکر کیفیت قهوه خانه و اشنخانه** کثرت گداها
و شوخی ایشان خصوص در زوار و مشتاق بحدیست که دست مردم میگیرند
و ایستاده گدائی سوال مینمایند چون مسافر از کوچه وارد اید صد کس فقیر و گدا
دور او میگیرند چون از میان انها جسته در اشنخانه اید بعضی در انجا می ایند
و ارباب لقمه نان هم رو میگذارند و دکان بزرگ اشنخانه زیاده از گداها
مسطور متقاضی می باشند در بعضی قهوه خانه پاریس دیدم که نجاست ان
دکان جابجا افتاده و مردم بکشیدن تماکو بدبوئی که چوب میکشند مشغول
و قهوه خانه پر از دود متعفن است الکنون مجملی از احوال پاریس بیان کرده
می شود **ذکر شهر پاریس و خوبی ان** شهر پاریس نهایت بزرگ و عالیشان
بحدیکه بملاحظه اوضاع مردمی ان شهر لندن را با انهمه عظمت و خوبی
بحساب نتوان گرفت در خانه ها مرتفع عمارات همه عالی ساختن

کمتر از هفت طبقه

کمتر از هفت طبقه و بعضی جاها تا یازده هم دیده شد در وسط شهر دریائی است که کشتی
مانند جاریست و این سین در بعضی مواضع شهر منشعب شده و جزیره ها
بهم رسیده و انجزیره هم معمور و چون هر دو نهر بزرگ کنارهای ان از سنگ رخام
بند مستحکم اند از جزیره بجزیره و از هر جزیره بشهرها راه است زیرا که نهرها اندک فاصله
پلی مرتفع عریض عمارت کرده اند مجموع از سی زیاده متجاوز خواهد بود
و دو سه از انها در بزرگی و خوشی اسلوبی قریب به پلهای لندنند حمامها
بخلاف لندن در این شهر بسیار و رسم هر روزه رفتن در گرما **ذکر حمام کشتی**
وضع حمام کشتی است زیرا که بمراتب ظاهرتر از حمام خشکی است بنین ان انکه
کشتی های بزرگ خوش ساخت مشتمل بر ده دوازده حجره وسیع بقطار در دریا
بلنگر ایستاده است و در هر حجره حوض مسی که دو شیر دهان یکجا از منبع اب گرم
و دیگری سرد در ان میریزد منصوب منبع این حوض ها بسقف کشتی ساخته
که اب سیب یعنی اسکله ابرا بالا رفع مینماید و اب دریا ان در ها میریزد
محرک این بیت موج دریا و اعانت کشتی است تا بر این ده دوازده
کس یکدفعه بحجره اندک در این کشتی غسل توانند کرد و برای مرد و زن علحده ا

[illegible]

در هر دو قسم چاکران مرد و زن هستند مردان برای کم کردن آب نشستن حجره ها
و زنان برای ساختن خانه خواب که غسل بعد غسل دران میرود و اکثر اشیا
خوان چین و خوش لباس با غسل بار کار هستند از ساحل پاریس کشتی حجری
بعضی تخته هر دو طرف دستگیره دارد که اینه یا پایانی یا و توان رسید
و در بعضی حجره های این کشتی منقد یک ارایه پایها بدر بازقه تاب در با
توان عمل کرد نیز دارد در طرف دیگر آن سطحی که میز طعام بران فرش کنند
و پس از آب ناری نان نشسته طعام خورند اثنای طعام خوردن ملازمان
و در روند هم معمول است و همچنین کاغذی الوان از کشتی معمول است
که مخصوص کارگاه ذری ساخته شده بسهولت تمام ایگار دران شود لهذا
پارچه سفید چون شد در پاریس شوند بخلاف لندن که کاغذی در خانها تمام شد
و پارچه سفید نتوانند کرد و در هر طرف شهر دو سه از این کشتی ها ایستاده که یک از ان
سقف برای کار کند ملکیت الات افکار و بخاری آتش جمله دران مهیاست
ذکر مفاسد پاریس ما الحاصل آنچه ذکر کرده شد ملاحظه اوضاع بیرونی پاریس بود
اما اوضاع اندرونی آن مطلقا شبیه بلندن بلکه هیچ شهر خوب ندارد

وارام زندگی

وارام زندگی دران مفقود زیرا که قدرت زندگی بر خوبی اوضاع زیر حکمت
مقدم همه منزل است مشتمل صفای فراغ و خلوت که نخستین مراد مردم است
احوال منازل پاریس از بیان اینده معلوم شود و بعد از حصول نشیمن مردم نقل طعام
و شراب و لذت ان می افتد حقیقت از ان لذات اطعمه و انس لذت
سیوم توان گفت بجهت سهولت حصول مرادات درین باب شهر پاریس اغلب که
مثل لندن باشد برای سکنه اما برای غریب و مسافر هرگز چون لندن معین و کارروانه
ذکر خانهای پاریس اما عمارات اگرچه از طرف بیرون بسیار عالی است
اما از جانب اندرون همه عامیانه دریچه های ایوان کلفت است اگرچه از طرف — اکثر مدمت
و مزین میباشند اما مخالف سلیقه مستقیم از سادگی دور و دریچها که مشتمل یکدر و یک
صحن سرا است و دران برای پنجاه سقف کس زن و مرد از اشراف و کمینه نوشته هم
در هفت و هشت طبقه منزل معمور است بنابرین کثیف و شور و غوغا لازم است
در بسیم او و همچنین رنگ در حجره ها نیست زیرا که چاکران خانه بنابر کثرت سکنه
بجای خوردن و رفتن که روزی یکدفعه غیر معین چنین فرصت در حجره گذارند
و مهمان زنان جامه بهدرست نمایند بیرون دیگر حاضر نشوند بنابرین گرایه و دار لازم است

که جائی برای خدمت با اجرت یک کس در هفته تقاها دارد و باز بهر خدمت تعهد کنند
و اوضاع بخاری انقدر چرک و ناملایم است که از دیدن آن نفرت حاصل آید
بخلاف لندن که در پلنجانه هر منزل دو سه کس نشسته و غوغا و فتنه از این جهت نه
و اگر هیچ دفعه روزی زنگ بجبانی خادم خانه جواب میدهد و بخاری خوش آیند
از چمن پر گل و غلها است و روشنی شب اگرچه در پریس معمول است اما
اما بسیار اندک که فقط برای راه رفتن شخص تنها کافی باشد ذکر کوچهای پریس
و روشنی آن زیرا که دوکانداران چندان روشنی نمی‌نمایند و دوکانها هم شب نیست
عدم کثرت انبه‌ها و گرفتن چرک قابل روشنی نیست بیت المال یک قندیل
بزرگ در وسط کوچه بعد فاصله بعید روشن میکند که بر ریسمانها آویخته است
و سر ریسمانها بسقف خانهای مردم بسته روزانه و دیدن آن ریسمانها
مکروه است در بلاد روم انقدر روشنی هم معمول نیست ایضاً کوچه‌ها پریس
تقسیم برای پیاده و سوار ندارد و اکثر مرو کش لشکلها ناهموار است بنا بر این
اثر درشتی هر وقت بسیر روشن است که در لندن بود از آنجا از دست رفت
عجب تر اینکه در لندن هر کسی از گرانی نرخ اشیا نالند و دادهای از ارزانی پریس بود
لیکن

لیکن من در پریس بلکه سایر بلاد فرانس و روم هر قدر که عبور کردم نرخ اشیای ضروری
گران تر از لندن یافتم ذکر بلوار پریس بالجمله از جمله آنکه لطیفه پریس یکی بلوار است
و آن رسته ایست وسیع با فضا با دور شهر قدیم بر طرز لندن منقسم برسه راه
وسطی تعداد است و پنج گز عرض برای کوچ و اسبها و طرفین برای پیاده
بر دو کناره راه پیاده درختهای موزون برابر سایه نشانده اند چنانچه چهار قطار
بیکبار کلی در نظر مری میشود و هر یک از آن دو لعرض هفت هشت درع
سطح و هموار است یک سمت این رسته در زیر درختان دوکانهای میوه فروشی
و اندازی و برازی و مصوری و غیره بقطار خوش نما که اشیا از غیب خاطر خریدار
عاری تا بیرون ها گسترانیده اند صبح و شام اهل شهر از زن و مرد برای سیر و حرکت
آنجا آیند و حاکمین شهر از آن سراست در چنین رسته بحرکت می‌آیند و جمعی
چون سیرگاه ها مدتا ما روشد میدهد دوشم بلی رویال دان قبل از این سفید خانه
بر او زیاد بناه بوده در پیش لا سیرگاه عام است چندین در دوازده و یک صحن مربع
طولانی که تقدیر دو صد گز در عرض و پانصد در طول خواهد بود در میان صحن خیابانها
و درختان موزون و چمن گلها و سبزه است و در ما بوده صحن فوا الهای بی نقص است

عام

نقش کنده بعض قدر که بر ستونهای مرتفع ایستاده بلکینت در الانها
متصل بدیوار بیرونی عمارت نه گالری عالی مملو از اشیای نفیسه کل عالم که
بزینت تمام چیده خصوصاً دو گالری جواهرات و میوه فروشی که بسیار رونق بر
از لندن است معلوم باد **ذکر حوالی جنب فرانس** معلوم باد جنب فرانس در طلاکاری
و نقاشی در تمام فرنگ نامدار است در ملکهای دیگر که میروند بر مثال انبه و تصویر
بر طاقها و خانها می چیند از نهایت تکلف نه برای مهمان عزیز استعمال نمی نمایند
زیاده بر بیست و پنج قهوه خانه عالی مرتفع نقش کنده درین محوطه واقع است
که صبح و شام مجمع زن و مرد در انجا می شود خصوص یکی ازان که در وسط بلکینت
موضوع شده و برامده مدور بطرف باغ دارد هزاران هزار زن و مرد روزانه
زیر دالانها بدستور مذکور بر سایه و شام در خیابانهای باغ سیر می نمایند پس از حصول
ماندگی نشستن در برامده این قهوه خانه اند شراب و پنج و غیره میخورند بچه های
پریس چون ایران و هند بهتر از ملک انگلستان میشوند و ایضاً این پلی رومال
بجهت حصول مقصود تماشابینان بهترین مواضع پریس است زیرا که قطع نظر
از انها که در شمشی اند هزاران زن حسین دلربا دران نواحی خانه و منزل دارند

بالای

بالای دوکانها که سابق شاه نشین و بجهت اجلاس سلاطین بود در نیولا
بستر خوابها و محل عیش است تماشابینان مبلغ داده با یار خود درانجا روند
و کامرانی نمایند **ذکر تیلری** سیوم جلوخان عمارت بادشاهی و پایین باغ
و جلوخان پایین باغ است با آنکه در عمارات ان باغ لوبونیات حکمی نشنند
این مواضع سیرگاه عام است جلوخان انقدر وسیع است که پنجهزار سوار دران
توانند استاد و طرف شهر دیوارها از سنج اهن است و دو در بزرگ که بربان بندی
بهایات کوبنده دارد و هر دو طرف بر در ستونی مربع سنگین موضوع و بر سر ستونها
هیکل اسپی از برنج تمام قد که از کارنامهای قدیم فرنگ حیرت افزای ناظران است
و بوتونیات از ممالک روم قدیم غنیمت اورده منصوب است بعد طی این جلوخان
داخل پایین خانه عمارت بادشاهی شده به پایین باغ که تیلری موسوم است میروند
و از طرف شهر هم بدالمکان راه های متعدد است این پایین باغ موضع صنعت
مربع طولانی ساخت اطراف ان انقدر دو میل خواهد بود مشتمل نهرهای و حوضها
فواره دارد و درختان موزون و اقسام گل و ریاحین و خیابانهاست صنوبرهای
کار استادان قدیم در خیابانها بر ستونها نصب کرده اند چند جام قهوه خانه

و میوه خانه و شربت خانه برایخ و شراب و انواع شربتها درین باغ
ایستاده است مردم بعد تمشی در انجا نشسته قهوه و میوه میخورند ذکر کثرت
قهوه خانه و شربت خانه و میوه خانه پریس و اینمعنی در پریس کثرت دارد
هیچ کوچه نیست که قهوه خانه های متعدد دران نبوده باشد و دوکان میوه
فروش و شربت داری سوای انچه در قطعات واقع شده از اشته های وسیع
پیش روی دوکانها تمامی زیر سایه بانها پارچه بر کرسی و میزها زیبا می چینند
چون از درون مابین باغ که مقابل عمارت شاه نشین است بیرون روند جلوخانیست
مربع بی احاطه دیوار بسیار وسیع و دلکش طرف مقابل این جلوخان گردشگاه است
که بزبان افرانس برک د شندی زمینه گویند مشتمل بر درختان و آبهای جاری
و سبزه و جانوران و خیابانهای دور این برک تقدیر دو میل خواهد بود و
حصار آن از خندق طرف یمین این جلوخان بهترین عمارات شهر قطار است
طرف چپ آن دریای سین و خیابان پل سنگین در عمارات نهر الطرف دریا
در مد نظر در صحن این جلوخان چندین خیمه بازی و رقص و سرود ایستاده است
و سازنده ها اکثر در نواختن موسیقی مینوازند و معرکه گیران سه چار چهار جا
معرکه

معرکه بر پا کرده مردم بدوران هجوم می نمایند انواع میوه و شربت ها در زیر سایه بانهای
خیمه جا بجا چیده برای تمشی آخر روز بدانست من بهتر از همه جا هاست ذکر لوور
چهارم لوور ذات ست نیمی عمارتی که تصویرات درانجا چسپیده اند انصافاً تماشاگاه
عالم بنحوح است در حجره های مابین این عمارت که هر یک وسیع روشن
مزین از اسباب خارج است پیکرهای سنگین بر مواضع مناسب رسیدنیها
منصوب‌اند چون ببالاخانه روند یک حجره بزرگ مربع است که بر جانب آن
صد گز خواهد بود و در ارتفاع پنجاه و وسط سقف برای روشنی کشاده و در نشیمنها
گرفته چون از آن بالاتر روند داخل حجره شوند طبقه دستور که درعرض سی گز
و در طول تقدیر نیم میل راه خواهد بود بر دیوارهای این طبقه و حجره وسیع سابق تمام
قطعات تصاویر منصوب است که همه را در خانه طلای خورد ما تزیه نشسته زر کیبار
را در همان خانه فقط درج کرده اند عدد این تصویرات از شمار افزونست و بیان
صنعت و لطافت آن از قدرت قلم بیرون و این بیان اندکی بران رهنمون
ذکر کمال تصویر سازی زمان قدیم صنعت تصویر و ساختن پیکرهای سنگین
در زمان قدیم در مملکت فرنگ خصوص روم بسیار کامل است از زمان حال بوده

فقدان قوت رومیان و گذاشتن قیاصره روم که باعث نشر علمی بودند
این تصویرات در عمارات پوپ خلیفه عیسوی و سایر سلاطین روم قدیم سلاطین
محفوظ و مضبوط بودند و مصوران حال بجهت دیدن و آورده برداشتن از
هزاران میل راه آمده علم حاصل می‌نمودند بونوپارت هر شهر یکه فتح کرد از تصویرات
نامدار بتاراج برده و انتخاب کرده بشهر پرس نقل نموده درین خانه که ایضاً از سابق
مجموعه تصاویر بود نشسته و ترتیب جدید بعضی قطعه با منقار از طول بیست گز عرض
و بعضی مشتمل بر گروه‌ها تصویر نقش ازان حجره دیده شد بالجمله آنچه از رسم تصویر
در لندن و ملک آیرلند دیده شده بود بعد مشاهده این مکان از قبیل بازی
طفلان در نظر نمود این چهار موضع پرس که بالا هم ذکر شده بی نظیر در کل عالم
مثل این نیست سوای اینها تماشا گاه‌های لطیف در آن شهر آنقدر است که در هر کوچه
که سیر نمای و هر طرف که روی مردم را مشغول بسیر و بازی یا مجمع رقص خواهی
یافت یکی از آنها نوعی باغیست برابر درختان موزون و جابجا بنا و اسبها و دیگر

ذکر و اکسهال دیگر دار کعاتی [تونولی] این مرد و محل سیر چراغان شب و آتشبازی است
مردم بعد شبی فرقه فرقه زنان و مرد در عمارت و صحن آن بر منبرها نشسته

اقسام حلویات

ذکر صنعت
اقسام حلویات و شیرینی و شراب و چای و قهوه میخورند و صحبت میدارند

فنتسمگوریه خیلی فنتسمگوریه که تماشای اقسام صورت‌ها و صنعت‌های رنگ تمثال
و شبح‌ها بهیئت مردم با مدار زر از آن نمایند بار دیدم که بیکاری در کفن از دو میل
راه نمودار و بسرعت ارواح لطیف بتدریج آمده آنگاه کفن او ریخته شده
هیئت او ممیز شد و آنقدر با ما نزدیک گردید که زنان مجالس واهمه کرده بی اختیار گریه
و زاری در آمدند پس بهمان نوع برگشته بتدریج از نظر زائل گردید و گاهی یکدفعه
از بالا نازل شده بطریق پرتو و سایه نمودار و ممیز گشته دفعتاً بالا رفته در سقف
نمودند این ارواح بالای سقف عمارت آوازهای شدید مثل آواز شدت باران
و رعد و برق محسوس شد و چراغهای زیر این خانه تمام از نظر گم گشته هیبت مجموعی
تماشای آن خانه حیرت افزاست در یک کتابخانه بزرگ که کتب آن از هر علم
و هر ترتیب انتظام یافته است هر کس که خواهد در آن رفته میخواند نقل میگیرد و دیگر سرزده
بلی هوس آره جاهای شب بازی نمودن آواز و سرود و محل رقص زنان
خود آنقدر است که اگر رسم کرده شود دراز گردد و در بعضی ازین بلی هوس‌ها
رقص سازندگان و رقاصان فرانس جا یافته و در سرود و ساز و هر کاره باشد

از الفلس یا قسم **ذکر اخلاق فرانس** اهل پرس بلکه عموم فرانس نجابت بن زبان ایشان

و هموار و متواضع هستند چنانچه در جواب مخاطب سایل لفظ بلی و نه را بی لفظ تعظیمی

که مرادف صاحب فارسی باشد استعمال نمی نمایند بلکه آن نیز لفظ را وا می دارند

و در آن وا در آن راه تعریف و دلالت او ضروریات اجابت مطبوع کند و آنرا

از لوازم و موجب رضای خود شمارند و بخلاف انگلیس از نازک مزاجی و رنجی و رود

نجابت دور اند آن را روی وقت توان و بدر مطلب عرض را بکار نتوان گفت

یا بعضی اینها بسبب تنگی شغل و قلت آرام منزل و طعام که در آن ولایات لاحق

حال من بسبب اخلاق سابقه بود و مخاطبات عتیقه ایشان اندر نجیدند

و رنجیده روی و ناشتی خاطر انجمنی که موجب رنج من بود بیان کرده تسلی دادند

و اکثر اینها طور دیر ملول از کار ماند چنانچه بعد فراغ طعام کسی در خانه نشسته بالصف

در تکیه گاه ها بسر برند اکثر مواضع ایشان صحیح و قوام آن از درست که از نفع

و دو شن شراب قهوه ورح حاصل گردد و بعضی چون ایره و بلی هوس ها

نجح اندک بقدر بریخ جمع کنند بسر آید ولیکن بیار حرمت کس بیابند زیرا که در

گوی یاری هم امثال آن انقدر محنت و تحمل گرمی و سردی و اشیان ندیده شدند

که غیر اینها

که غیر اینها در وقت ضرورت نتواند کرد **ذکر بعضی فرانس** اما مبادرت بکارها

بی آلات و استعمال ادوات نمایند و از بکار حرکات بی فایده متاثر نشوند

و در بی چاره و تدبیر نیفتند زیرا که انگلیسان صنعت کرده که چون کسی قهوه خانه

برای حاضری رود نان و مسکه و اسباب چاه و چاره و غیره ضروریات

در طبقی خورد نهاده بیکبارگی پیش او میبرند و غیر متعارفی چون تخم مرغ

و میوه بعد از آنکه او نخواهد زیرا که از تجربه دانسته اند که اگر یکی از اشیای ضروریه

نبرند او خواهد خواست و آن را حرکت دوباری که از آن بسیار کردن

خواهد شد لیکن مردم قهوه خانه فرانس با وجود تجربه هر روزه قهوه و قند و نان را

که متعارفی میدانند در هیچ نوعه حاضر میکنند و کارد و چنگال و نمک و مسکه

و غیره را با نطلبی باید و بعد طلب دو دو سه نوعه **حکایت** دلاک من در پرس

چون برای کار می آمد طبقی مسی شاکین برای تر کردن صابون و کشتی کلان

خو بوره آب میدادند اطبو را در گلو گرفته صابون موجی بر روی می مالید گردن گلو سینه

و سینی مرا و انگشتان و دست خود را تمام می آلود روزی بوی گفتم که تو در انگلند رفته

گفت آری گفتم و قصه دلاکان انجا دیده که بچه خوبی چوبین که صابون در پرس

دران است و یکدو پنج خندی بر میدارند و صد کس را بهمان برنس صابون بر رو
مالیده حجامت کنند که عضوی از اعضای ایشان و ان بمحض آلوده نمیشود
گفت آری این نتیجه برنس قوست و من نیز اینها را در خانه دارم و آینده
ترا بهمان حجامت خواهم کرد لیکن این وضع پسندیده فرانسست من نیز دل
آن قوت ندارم **حکایت** در مرسیل که بحجره فرود آمده بودم متصل بان طبخ
بود که هر وقت سفره میز روز بیست پنج نفر از مرد و زن آغوره این شهر وارد آن
آنخانه طعام دران میخوردند دران وقت جاکران خانه بسبب کاهلی و کثرت آمد شد
در حجره را فراز کرده لی بند خفت میکذاشتند بنابرین آن در از باد حرکت یافته
طراق طراق صدا میکرد بنوعی که برمن در حجره خود نشستن دشوار مینمود بارها جاکران را
تحذیر کردم فایده نداد روزی به تنگ آمده بمیان ایشان رفتم و گفتم صاحبان
اگر شما را ازین آواز عیب هر دم متاثر نمی شود چه طور حس دارید اگر میشنوید
چاره آن نمی نمائید بعضی از آن با ذی تعجب و خجل نیز از کشت طبع من کردید
و بعضی گفتند متاثر نمیشویم اما حکیم گفتم چرا جاکران نمیگویید که هر مرتبه در آمد شد
در را به بندند یا یکی از شما برخواسته کرسی پشت در بگذارد تا در وا نماند و
از حرکت

از حرکت باد بخوبی بخورد و صدا ننماید بعد ازین سخنان میگفتند و مرا خود از استماع
آن آواز گریه رهایی دادند بعد ملاحظه این خصال اعتباری که از فرانس بروایات
انگلش در دل من پیدا شده بود و از جالاکی و شجاعت و کثرت عدد و نخوت
ملک ایشان نیز انگلش خوف داشتم بالکلیه از دل بدر رفت چه از جماعت کثیر
اگر قضا شجاع غیر باشند چون تدبیر کار نکنند و در حال چاره نفقد چه خوف
با نجماعت نیست که در هر وقت و حال چاره کار نتوانند یافت بلکه محل حیرت است
که با وجود این صفات کدام خیر کار قوم فرانس را بدین رونق رسانیده
ذکر حسن فرانس با الجمله مردان فرانس حسین تر از انگلش و زنان ایشان چالاکتر
و چسپان و زیباتر از زنان ایشان است اکثر حلقه طلای زیبا در گوش دارند
اما زنان ایشان اگرچه کشیده قامت پر گوشت کرد اندام تر از انگلش میباشند
اما مطلقا نسبت بحسن و خوبی زنان انگلش ندارند بلکه بسبب عدم سادگی
و شرم و حجری و زینت و فقدان خرام رفتار در نظر کریه می نمایند وضع موی
سر ایشان چون زنان قحبه کمینه است از هر دو طرف زلفهای مجعد آویخته و تنگها
در زیورها مچهار ایشان بسیار شوخ است تیز رو و بر کو جلد رفتار شدید الصوت حاضر جواب اند

قحبه

کمرگون اینشان انقدر لطف بالا مایل بحسن و ارست که از زینت کوزه نمایند و از جانب
پیش بسبب همان چین قبه‌شان در نیمه شده نیمه طرف بالا و تمام نمایان
و نیمه پایین در زیر گون آمده گرویست آن بدین سبب از نمود افتاده با آنکه
طبع من از مشاهده حسن بسیار متاثر می شود و در آن زودی شغل تماشا نمی شدن
از دست دل خواهان شغل جدید بود و در بلی روبال روزانه و شبانه با هزاران
در جار می شدم اما مطلقاً متاثر نشد و کسی از آنشان در نظر جلوه نکرد
ذکر دوشیان برسبر در مدت اقامت برس پاک نیک ملاقات افتاد یکی از آنها
سر الحیه امیست که قاضی القضات کلکته بود شنید کار بحکم او کشته شد با موی اله
ارلندن تعارف بود در بنوا لا مالسدی امیست مس امیه که غزل ابتدا اندکی موی
بر حسن جمال اوست بابت حصول زر بابه در قسمه قرانس باخته است در برس قیام داشت
که مرتبه دعوت جانست و لوازم محبت مرعی فرمود و غزل مذکور این است
لمولفه ساقی بیار جامی از آن روح بخش راح ∴ که زرجی بباغ شده لاله ارقداح
بگذر ز فکر و غم که همای نشاط اذ بهشت ∴ بیک لسته نامه ارادی از جناح
چون قینه کن بقدح که بنود ع ∴ خونت مباح گر نکنی خون او مباح

باحج

یا حجم غم جوانب طرف تسگر ببطاند ∴ اگر نشکنیم باز بود بهر ما فلاح ∴ سنت نکاح
ز خاصه بیکران بو کرده ∴ بکری نه به زینب عجب از نی نکاح ∴ بیمار عشق را
چو دو دوا به ریاده نیست ∴ بر بست زدوا لجو نشینی بس من خیاح ∴ در گلش
سر جوان شوی ای همنشین به او ∴ دارد نشان لعل بسمی امیسی علی الجناح مس
انکو کشیده از مژه های دراز خویش ∴ سماک وش بشکر زاهد و ورع رماح
شد نیم خواب نرگس عابد فریب او ∴ غارت گر صلاح خود ارچه است
با صلاح ∴ ذکر بهار باغ ارم با وجود درونش ∴ بنود روا مگر که بود از ابی مراح
زیرا که در جهان بخرا بوم شوم کس ∴ زیجور طالبانگریده است بر صباح
دیگر استرمری که وکیل انکلش در برس است و من خط سفارش از لارد ویلم بنام
او داشتم اگرچه در شناسایی راه حاصل کرده بمن زاد و چون کشمیریان در تواضع
ظاهری و خوشامد زبانی تقصیر نکرد اما السبیل در دیگری نیرسش حال ننداد که
بی آرامی که در برس از جانب منزل خوارگی داشتم نکرد چه بسیار مینماید سلوک او
در ابتدا ضروری مفتی رعایت خط لارد ویلم بحال مانند ایشان حکایت که از عاشت
کاهلی و آرام طلبی بیمار جمعه در مسجد جامع نمی شدند چون محتسب مواخذه کرد بهانه کردند

که ما مردم فرومایه ایم اگر بخود واگذاشته نماز روم عیال ما بی نام مانده محجب
اینمعنی را انقالوس بن و نسمیکه پادشاه رحیم عدالت گستر بود عرض کرد بسیار
شاد شده انوس نمود که این جماعت بیست قلیت استطاعت از ثواب نماز
جمعه محروم می مانند و بدلوا ایشان حکم فرمود جمعی قلیلی برای اینها منور کنند
از آن بار بنا جاری نماز حاضر شدند اما وضو نمیکردند محجب بی سر این رده.
باز دیگر مواخذه نمود که اکنون که در طبعه می باشند و نماز حاضر میشوند چرا وضو
نمیسازند جواب دادند که آنچه برای ما منور شده او برای نماز است اگر باده
میخواهند که وضو کنیم خبر دیگر برای آن منور نمایند دیگر از جمله مستر مری آنکه مرا
از راه جرمن و انگری تحذیر نمود و دلالت نمود سیل کرد بسیار بر این راه بیست یکروز
که کرنیل گرت از لندن بدان راه بقسطنطنیه بحضور من رسید در چهار ماه و بعضی روز
طی کردم زیرا که در هفت موضع تا قسطنطنیه بجهت حصول کشتی مرکب ها هر جا دو سه روز
انتظار کشیدن شد دیگر مستر اکلوی انگریز جانست با او میکردم و از لطف گفتار
مستر اکلوی که با بوی شیرین خندان شده گرفتار است خط میبردم لا ادنه امداد
بعمل آورد و مستر که شمع اکوح می شود برای من کرایه کرده تا سوار شدن در راه
افتادن

افتادن متابعت کرد دیگر کرنیل ویل که شرح خوبیها او در ذکر بلندن گذشت
از اتفاقات اینکه بعد چهار سال در پرس بشخصی ملاقات شد که زبان فارسی
تعلیم درست میتوانست کرد خبر را شنیده بدیدن آمد دعوت طعام نمود
در کلیسای ترجمانان عثمانی موسوم نوبلعان که نام نصرانیان می باشند بود
چون وجه ابرار پرسیدم گفت که اسم من اصلی سید محمد است مردم
ایران بالفعل ساکن شده ام اکثر بلاد عالم را سیاحت کرده ام و بسیار زبان
حرف میتوانم زد چون در قسطنطنیه از احوال او تفحص کردم معلوم شد از یونانیان
این شهر از قوم گرجی است دیگر مستر لیعلی و مستر پیتر و غیره از قوم فرانس طالب علمان
فارسی و عربی زبان انگلیسی نجابه بزرگ پرنس که ذکرش گذشت با حسن اقامت
من هر روز را مدرسه میکردند و سه چهار غزل مرا ترجمه کرده بجهت شمول
فایده داخل کاغذ اخبار نمودند این جماعت اگرچه عبارت فارسی
باشکال می فهمند اما چون باشعار و الس ماهر و بنحو و لغت عرب آشنا اند
مدد من در ترجمه غزلها مسطوره زیاده از فارسی دانان انگلش اثر کرد و بمطلب و لطف
آن غزلها می رسند دیگر کرنل دو پامن که سپه سالار جهاجی شده در دلی بود

حرف سطور بارها در لندن و دو دفعه در پریس عزت جانب و لوازم محبت
مبذول داشت و دیگر مشیر گرانند که رفیق جهاز از کلکته تا کیپ بود و
بالجمله با آنکه بونوپارت بنابر ترجمان خود را فرستاده مدعی ملاقات — بونوپارت
بروز دربار معرفی شده بود و الحاح مستر تالران وزیر اعظم اصرار کنان
فرستاده اظهار شوق مینمود بسبب بی آرامی های مذکوره زیاده از چهارده روز
متحمل توقف نشد و از ان بزرگان عذر عدم اقامت خواسته **ذکر لیین**
پنجشنبه غره ربیع الاول روانه لیین بعزم مرسیل شدم سر کش کرایه کوسپیر از پریس
بلیین معاوضه شد پنج دینم کمی از لندن تا پریس کرایه کوچ داده بودم پنجم ماه مذکور
اتفاق ورود بلیین افتاد از صبح تا ثلث شب راه میرفتیم و نیمه شب در مسافر
خانه فرود آمده خواب کردیم در پنج روز تصدیع بسیار کشیدم زیرا که قطع
اراضی تا کوسپیر یک زن و دو مرد فرانسیس اندرون و یک زن
رومی بطرف بیرون که شریک راه بودند بیرحم و خود پرست بودند هیچ یک
انها و اهل مسافرخانه ابزبان انگلیس آشنا نبود نشیمن خوب در کوسپیر برای
خود ها نگرفتند چون من بقانون درخواست تبدیل مکان نمودم قبول نکردند

روز سیوم

روز سیوم زن فرانس از نشیمن خود مانده شده استدعای تبدیل نمود بنابر
یادداشت قبول نکردم همچنین بسبب زبان دانی منزل خوب برای خود گرفته
بد بمن می گذاشتند زن رومی دران باب گاهی امداد من میکرد و من هم
باشارات می فهمانیدم که اگر منزل خوب بمن نمیدهند من در کوچ خوانم خوابید
و کرایه جانبها نخواهم داد بنابرین کار خواجای پاکیزه بمن میدادند
ذکر اوضاع شهر لیین بالجمله لیین شهر بزرگ نامدار است در وسط شهر
دریای شیرین بر مثال نهر جاریست هر دو طرف بند بسته اند و پلهای چوبین
و سنگین جابجا بران تعمیر کرده هر دو طرف بر لب بندها راسته و سطح
معروش بسنگ با قطار درختان موزون و سمت دیگر شهر دریای دیگر است
که پهنای او بمقابل اول زیاده تر است و از بیرون شهر این هر دو بهم می پیوندد و
عمارات همه سنگی مرتفع درهای عالی شان با ایوان و موضع نشیمن چند درتاق
است **ذکر وضع دیوار گلی آنجا** جانب شهر نو دیوار عمارات اکثر گلی
و اختراع بسند شده دران کار بنظر آمد و آن اینکه گلی را بسیار نرم کنند و قالبی
از تخته ها بقدر ارتفاع یک تخته دیوار که بهندی رده گویند سازند پس قالب مذکور را

برابر لحه روز گذاشته گلهای نرم دران پر کنند چون خشک شود تخته های قالب را
از هر طرف بردارند و همچنین عمل کنند تا دیوار تمام شود و کنجهای دیوار خشت خام
از رشته معماری سازند تا برین دیوار کلی راست و صاف شود چون دیوار خشتی
بالا آید پس از اتمام و زرها لحه را که بعد خشک شدن بهم رسیده باشد کلخ
گیرند و جانب اندرون و بیرون آن گچکاری کنند لیکن بسبب سستن گچکاری
وزرها سالها قیام نماید و در صفا و پر خرج چون دیوار خشتی شود و زود تر
از دیوار گلی هند با تمام رسد **ذکر کار انگریزی البین** و کار انگریزی هم درین
شهر بسیار خوب کنند دستار خود را برای رنگ داده بودم انجا لی بیمر نک
بسیار خوب با جرت نیم شلنگ در یک روز انقدر استوار کرد که دو سه ماه
در گرمای سخت تغیر نشود و حال آنکه در لندن چهار شلنگ میگیرند با وجود
هوای سرد زیاده از چند روز استقامت نمیکند و اقسام میوه درین شهر با فراط
و ارزان است خصوص چری یعنی گیلاس که سه چهار برابر لندن بزرگ و بسیار آبدار
و لطیف از هر جای شود که من بران گذشته ام آثار خیر و رتب اکثر رسم
مسیحی ازین شهر بشرح بملاحظه شد **ذکر ورود دخانه خرل هارتن** از اتفاقات

نادر اینکه

نادر افسانه جابلکه فرودگاه من هتل تنبلان بنام مشرف بر مربعی بزرگ بود
در کوچه مربع خانه بود که خرل مارتین سالن گلکته دران زاییده و مسکن همشیره زاده
او الی الان است و خرل سطور برای ساختن مدرسه در حوالی آن ضیعت
کرده و دوستی برآید انجا برده چون از صاحبان خانه کسی در آنوقت نبود
سیر خانه کرده مراجعت نمودم سه روز دران شهر بسیار خوش گذشت چون
از لندن سفر بخشکی تجربه برداشته بودم از البین بر دریای شنن مذکور که موسوم
گردن است اختیار کردم و یک کشتی کرایه داده روز چهارشنبه ... ماه مذکور
بر کشتی سوار شدم زیاده از بیست پنج نفر از اکابر و مستورات و اکثر ازین
مردم بیرون در آن کشتی بودند کشتی مذکور اگرچه بوضع حجره ها سقف دار بود لیکن
در زیر سقف بسته های مال پر کرده بودند و مردم بر سقف زیر آفتاب تمام روز نشستند
و آفتاب بحدی گرم بود که گویی آفتاب هندوستان است و دران سه روز نشان
ابری نیز ظاهر نشد لهذا اکابر چون موش در زیر سایه شدند و قهقه خندیدند
و بعضی لباده و لحاف بر روی خود گرفته از گرمی آفتاب بگرمی بشب نشستم
پناه می بردند من با آنکه آفتاب گرمی را مشتم انقدر تصدیع کشیدم که

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 6

E5
ho on shelf 18

Richard Strachey,
ASHWICK GROVE.

£100 £2.10.0

BOXL

Masīr i Tālibī, the Travels in England of Mirzā Abu Tālib Khan. Persian

18th century

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بعد حمد خداوند عالم که بخشنده همه نوع بنی ادم و متمم عالم ان جمع عجز بواست
ونعت برگزیده عرب وعجم سیاح فضای ملک اعظم وصلوة
بر ال واصحاب او رضی الله عنهم حافظین مسیر بر و بحر عالم
ابوطالب بن محمد اصفهانی بعض ثقات خبر و نکته دانی میرساند
که چون بسبب اقتضای افتاد کار و گردش لیل و نهار ناسازگار مرا سکون
در منزل و وطن دشوار گشته سفرهای بسیار اتفاق افتاد و بدان سبب
مشاهده عجایب بحر و بر واختلاط با هر طایفه از نوع بشر چنانچه این غزل
اجمالا مومی برانست دست داد لمولفه عشق ار چه در نخست همه پاک زد و بار داد
اما بجز خمار پس از اختیار داد ∴ وان عقل پارسی شکسته قدم ننگ ∴ این مشت
استخوان مرا پس فتار داد ∴ یک زان شکست علم بجهل خود است و قوم

پس خجالت کنه که بشر را شعار داد ∴ دیگر اذیت و محن از قصد حاسدان
پس هجر دوستان که بر جسم خار داد ∴ دیگر شنو که کثرت ان دور از ارض
ز مشرق و غرب و جنوب و شمالم دوار داد ∴ اول ز خشکی ترکی
اسفار بندگان ∴ یک سال پای گمان نه براحت قرار داد
انگه ز رنج بند بارض جنوب فرنگ ∴ کز سستی و رنج عرض ملاد تش شهر داد
پس از محیط غرب تا بنگلند وار لند ∴ کان بهره خشم زار عجایب هزار داد
تا فوق سصت درجه شمالی استوا ∴ در این سفر بغرب فرنگم گذار داد
انگه ز شهر ملک فرانسیس و رومیه ∴ که زیب نقش جهان اعتبار داد
پس از مکان و مالت قسطنطنیه بود ∴ از راه بحر روم مراد بسیار داد
پس از طرابلس باد به بغداد و موصل است ∴ که طول بعد و عنق دل و جان فگار داد
پس طوف مشهد و نجف سامره حسین ∴ بد که بجنب من شرف افتخار داد
انگه ز شط و دجله بصره است و بحر فارس ∴ زان دست سیر ساحل ایران دیار داد
پس بحر هند بار دگر بود و همی ∴ کز ملک دکن و طنم اختیار داد
با این تعب رجوع وطن گرچه شد وصول ∴ طالب برا چه فایده خواهد بکار داد

دیگر فرانسیس و دو نوی انگلش مترجم تا آنجا نخواند و اراده
نحاط فائز رسید که وقایع سفر و ملک را ضبط کنم و هر خبر مفید آن
ملک را بتحقیق و تدقیق نموده داخل آن نمایم تا عجایب و غرایب
آن دیار و دستورات اُمَمِ مختلفه آن ممالک که بگوش اهل اسلام نرسیده
بر انسان منکشف شود و بمقتضای اجل جدید لذیذ موجب ذوق
سامعین و باعث حرکت طبایع طالبین گردد و عامه خلایق تربیت اولاد
و طریق زیستن در منزل و آداب تمدن و ریاست آن ملک و صنایع
و بدایع آنها که اکثر مباین و متعارض قوانین اسلام نیست و آثار نیک آن
در اجتماعات ظاهر و هویدا است مطالعه شده تتبع نمایند و فواید آن بروزگار خود
باشد که عاقبت من بدین حسن نیت بخیر گردد و ذکر نیک من چندی
بر زبان‌ها ماند بنابرین شروع در ضبط واردات روزمره نمودم و آنچه
شرط تاریخ و اوان را بقید تحریر میکشیدم در سنه ۱۲۱۹ هجری که بر خلاف
شوق از آن سفر دراز بسالم بکلکته اتفاق ورود افتاد خلاصه آن مسودات را
یکجا جمع کردم و آن اوراق پریشان را در سلک این کتاب نظم نمودم
و بمسیر طالبی

و به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی مسمی گردانیدم اگرچه بملاحظه تصور همت ابنای زمان
و اخلاق رذیله و دستورات باطله که در ممالک اسلامی و میان مسلمانان
در هر جا رایج است تازه شیوع یافته بزرگان و اغنیا از باده غفلت و غرور
سرمست‌اند و با آنچه دارند مشغوف بلکه علم کل را منحصر در معلومات قاصره
و مختار خود میدانند و عامه فقرا بسبب عدم فرصت و دشواری تحصیل
معیشت زیر بار کسب روزمره درمانده فرصت سر خاریدن ندارند
تا بشوق استفسار و حصول تجارب تازه که خدای تعالی در طبع انسانی ودیعت
نهاده و آن را مایه شرف او ساخته رسد و از آن باب که گویند
و مقتضی اینکه محنت من درین باب ثمری نخواهد داد و بعضی اثر فایده بدان نشان
نخواهند بخشید بلکه بقدر کتب افسانه و حکایات که گاهی بجهت گذران
وقت و سهولت عبارت میل بخواندن آنها مینمایند بمطالعه فقط این کتاب
که از ذکر اسمای غریبه و ترتیب مضامین غیر مبتذل و آنکه در بادی النظر بفهم ناید
و اندک وقت خواهند و بعضی رموز و ایما در آن ناچار است رغبت نخواهند کرد
بلکه تعصب ورع اسلامی بهانه کرده از خواندن و نوشتن این اخبار خواهند بود

هنوز بسیار در تحقیق و تدقیق بعضی چیزها و شرح تفصیل آنها رو داد تصدیق
این مقال این ابیات مثنوی که در ضبط اوضاع شهر لندن مشتمل
بر هزار بیت است که ذکر صنایع آن از آنجا بخواست نظم شده بهر
واضح میگردد للمؤلف بدین وجه که من بر نوشته‌ام ∴ بود این یک از شهرها
شهر معظم ∴ منسوب نام دار است ∴ که بلدان جهان از وی
مباهات ∴ نشیبی ها نند دوم سکنای تجار ∴ که مرکز هست دولت را ادوار
سیوم قوالی بره روزی زه خاک ∴ کز و شد خورد و نزه بر افلاک
بهره نام لندن بر کهند ∴ فزون از هست مخارش دور دانند
ولی من ماندهٔ میلش را طاف ∴ بر قسم همچنان بدم که از باف
زبس باغ و ضیاع قریه مون ∴ نباید در نظر شهر موزون
بوصف باغ بهر و اشیائش ∴ بس از آن چرخهای صنع راش
که اصل این عمارتها از آن است ∴ اگر گویم کجا حد بیان است
که من هستم عجز حسرت بهره زان ∴ نبردم چون کنم بعضی عذران
همه افسوس من از این قصورست ∴ که نفع بیشتر از فهم دورست

سواد

سواد علم انگلش کنبودی ∴ بلبه هر یک ازان جو ذره نمودی
نمودی لم هر اهل عرس انگلیائش ∴ سدی آسان طریق اکتسابش
مشین و آلات هر صنع و هر کار ∴ که دیدم می نمودم کشف اسرار
هم از قانون های ملک ارالی ∴ هم از شرع تجارت فلکه زالی
که رونقهای لندن جمله زان است ∴ بلی مسیح لبصد نفع آسان است
گرفتی بهره از آن خاص و عامی ∴ بماندی زنده نام من مدامی
و گر گویم که این محض محال است ∴ نقیض علم هم سود و کس محال است
بزرگان مسلمان در همه دهر ∴ تغیر از جهل و غفلت نیست شان بهر
دلیلش آنکه در این قانون است ∴ نه ابدای زکس انده نه در خواست
علاوه این نیکلی بلدکشی و حاجت بر سر عالی امیر گشتند فایده
الغرض چیزهای مفید با تمام ماند و اشکال آلات و تصویر عمارات صنایع
که در تصریح عبارت و تفهیم حقایت مدد بسیار میکرد نا کشیده ماند
اما بمحوای این ما لا یحصل کله لا یترک کله ذره برک ما لمره ازدل و فاتر گشته
رخصت نیافتم امید که ناظرین اولوا الالباب این مراتب را ملحوظ داشته

عذر پذیر شوند ∴ و از اشغال خواندن اشعار غریبه و مضامین دقیقه
که باندک تامل حل نتوانند شد ملول گشته ترک آن ننمایند
که خواهند تمام بلاد فرنگ دانست بعضی تمام افادت و برخی
مقصد حرکت طالبین در ره نمای ایشان منزل مقصود یعنی علم
و صناعت مناسب این مقام است این ابیات نامی مثنوی مذکور

لمؤلفه: زهی طالب تماشا کلک رانی ∴ اگر چه هیچت بس بهر دانی
که باشد و گر ایشان بهجت افزا ∴ چو دیدم هست اطناب سخنها
اگر باشد کسی در نوی خانه ∴ بس است اینها برای وی نشانه
و گر نبود بسی بیهوده محنت ∴ ترا بس این قدر در حفظ عیشت
از این بس کز عمر است باقی ∴ ببند کارش نشوی فرصت تلافی
و گر نه یاد کار است در جهان است ∴ طرب افزای هر جان جهان است
ز جان مندرس گر الیسند ∴ بگردم چون شماری نیک دارند

حالا بعضی از واردات خود که باعث اشتغال گشته نوشتن مناسب مینماید
تا سر رشته سخن باغاز این سفر کشد و ناظرین را انتظاری از این طرف نماند

والد

والد خود حاجی محمد بیگخان از جماعه اترک مولدش عباس اباد اصفهان است
در عهد جوانی از شدت صولت نادری ایران را گذاشته وارد
هند و رفیق وزیر جنت مکان ابوالمنصور خان صفدر جنگ گردید
بعد کشته شدن راجه نول رای و نظر نیابت صوبه اوده به محمد قلیخان
مرحوم برفاقت و اعانت او نامزد و بدین تقریب در مخصوصان
و طرفداران او نامزد گشت بعد وفات صفدر جنگ نواب شجاع الدوله
مرحوم عمزاده بدنهاد ست او رده به نهج بیرحمی در گذرانیدند و باری رفقای او
بد سلوکی کرده قصد بدست اوردن والد داشت او شب گریزه
با چند غلام و قدری جواهر و اشرفی بجانب بنگاله شتافت و ما را در لکهنو
و تمام مال جهات خود را در معسکر نواب مرحوم گذاشت و در بنگاله
چند مدت باعتبار گذرانید در سالی که ازین قطعه تاریخ ظاهر میگردد
ره سرای عالم باقی گردید

لمؤلفه: محمد ابن شفیع الحسینی الدین ∴ که بود
وی شرف از فضل علم و عقل و ادب ∴ شتافت چون به بهشت برین
ازین عالم ∴ ز بان فرقتش افتاد جان ما در تب ∴ چو دا سیف با همه کس

روی رای انور او ∴ بدون مهر رخش روز عالمی شده شب ∴ وقوع
این غم عظمی بما دل افگار است ∴ چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از رجب ∴ همان نوشت با الهام سال و رجب
نموده طوف بهشت برین دوم تاریخ ∴ ز روی جرم و نفس آمد از قلم
سوی لب ∴ پدر مادر من ابو الحسن بیگ نام داشته مردی متقی
و دیندار و هم شهری برهان الملک مرحوم از دوستان قدیمی وی بود چنانچه
بعد رحلت آن مرحوم روی توجه به امورات دنیوی نه نمود و از احمال
دل تنگی بخانه نشینی گذرانید تا برحمت حق واصل گردید ولادت این
بی سعادت در آخر سنه ۱۱۶۶ در لکهنو اتفاق افتاد بعد مهاجرت والد
نواب شجاع الدوله بمقتضای اتحاد دایمی مدد خرج ملکیت بعض می بود
در صدد تربیت و تفقد احوال این کمترین می بود بعد چهار سال
در سنه ۱۱۷۰ حسب الطلب والد رخصت مرشدآباد بنگاله گردید این
اول سفر من است که همراه مادر در سن چهارده سالگی تا عظیم آباد
بجلکی پس بر کشتی رو داد بعد وصول مرشدآباد یکسال در خدمت

والد

والد لذا اینده یافت بی پدری و بتکفل خدمات ملک و فوج و امور جا بکی
گرفتار گشت ∴ تحصیل علم و دانش خوش بود لیک داله ∴ عشق جنون
طبیعت وصت نداد یاران ∴ چون دختری از اقربای نواب جانیجاهان
بهادر سطوت جنگ نایب بنگاله بحضور والد نامزد حقیر شده بود چند سال
و بلد دران ملک بحمایت و رعایت نواب معظم الیه بخوشی و فراغت تمام
بسر رفت و در اواخر سنه ۱۱۸۹ ابتدای جلوس نواب آصف الدوله مرحوم
حسب الطلب مختار الدوله نایب ملک مرتبه دیگر بخانه قدیم باز گشته
بعمل داری اتاوه وغیره محالات میان دواب مامور گشت این سفر
تمام بر کشتی تا الکسر زر کنک و از انجا تا فیض آباد در دریای گهاگره بوده
نصد لیقه تمام و اتفاقات بسیار در بین دریا دیده شد چون طول محالات متعلقه
دواب از متصل کانپور تا انوپ شهر دو هفته راه بود دو سال تمام
دران ولایت بسر گشت و در حیم ناشی گذشت پس بعد و خلافای
حیدر بیگ کابلی که بعد مختار الدوله نایب آن سرکار شده بود معزول
گشته یکسال در لکهنو بودم درین اثنا محالات لورهور بکرنل الکزندر رنالی

مقرر شد او مرا با اتباع خود از وزیر درخواست کرده بدان طرف برد
این ولایت پانزده روزه راه در طول است لهذا سه سال تمام
حتی بر پیاده نیز در سیر گذرانیدم در هر محال خانها از چوب و نی برای من
ساخته بودند در انجا فوج می اوردم و متعهد ایر سالانه تجدید جمعه ها
کرده میشد بعد ازان همراه کرنیل معزول شده یکسال در لکهنو خانه نشین
بودم دران ایام میان حیدربیک و کماشتگان کمپنی مستر مدلتن
و مستر جانسن نزاع بود و حیدربیک نزد دغا باطا بدیشان می تاخت
و بنا برین بی انتظامی تمام در ممالک شیوع یافته بود عمال هر ساله
کمی در جمع می گرفتند و زمینداران ممالک دور را تاراج نموده زور
بر زمینداران سرکشی می زدند ازانجمله راجه بل بهدر سنگه که وراثت
تمام صوبه اوده و مرتبه هم چشمی در زیر قوت صد هزار نفر را جمعیت
هم قوم خود داشت بیش از همه خیرگی و شوخی میکرد و هر چند
افواج وزیر و کمپنی بر رفع او متعین میکردند لیکن بسبب تزویر عمال
نایبان حیدربیک اثری مترتب نمیشد مستر مدلتن باشاره

وزیر

کورنر هستنگس با من مصلحت انکار نموده مرا بدفع فتنه راجه مذکور و انتظام
ممالک وزیر تحریض و ترغیب نمود چون من میدانستم که سررشته فتنه ریز
حیدربیک است و کوشش من دران باب برخلاف رضای او
باعث عداوت کاربرداران اسرکار و موجب خانه ویرانی من
خواهد شد عذر خواستم و بسیار از خود رد نمودم اما کماشتگان کمپنی
بمقتضای اینکه غرض کر میباشند کم شنیدند و بوعده های یاری و محافظت
از شر اعدا مستظهر کرده مستعد کار ساختند دو سال بدین شغل
در طول و عرض صوبه اوده الکا در سیر ماندم و با راجه مذکور جنگهای متعدد
کردم آخر کار اگرچه اندیشمن بزرگ شکست یافت و گذشته ممالک وزیر صافی
گردید و راه تغلب عمال بسته شد و گذشته انتظام صوبه از قرار واقع
بعمل آمد اما اسباب خانه ویرانی من شد و تخم سهوهای بزرگ در مزرع
زمان انبدا گذشته کشت تفصیل این مجمل آنکه کماشتگان موصوف
که حمایت مرا تعهد کرده بودند پس از اندک وقتی معزول شدند
و کورنر هستنگس صاحب وارد انکلند بولایت فرنگ خود نموده حکام نو

کهنه

در کلکته بعرصه آمدند و عهد و قول حمایت من کردند و فرسوده گشت
درین تبدیلات حیدر بیگ با وجود دوربینی بر شوت و کارسازی
خود را اصلاح اندیش وانموده اقتدار یافت و چند سال سلوک
هموار بمن نمود که حاجت شکایت او را نشد و از جماعت انگلیس
نشد در ان مدت در پرده دوستی حیلها انگیخت و طمعها نمود
که شاید دانه دام شود اما پیش رفت نیافت لهذا بی پرده شده
در ادای خرجی که برای معاش من از شهر از روپیه سالیانه ازان
سرکار مقرر بود امساک ورزیدن گرفت و کمکش هایش نمود
لهذا از سکونت لکهنو دشوار گشته مرتبه دیگر سفر بنگاله اختیار کردم
و در سنه ۱۲۰۳ بسواری کشتی از راه دریای گنگ به کلکته آمده
شکایت پیش لارد کورنوالیس بردم لارد معظم الیه اگرچه بمعاونت پیش آمده
وعده امداد نمود اما چون او را سفر دکن و اشتغال جنگ
ٹیپو سلطان در پیش آمد مدت چهار سال امر من معوق ماند
درازی مدت سفر قبایل و اطفال را به کلکته طلبیدم اگرچه قضا

و منسوبان

و منسوبان مایوس شده بر ایشان و هر یک بطرفی پراکنده گردیدند
و در آمد و رفت اطفال و ساختن خانه برای ایشان و باعث
در خارج کلکته خرج بسیار بر من افتاد و زیر بار قرض شدم
نقصان عظمی که در ان شهر بمن رسید پسر چهار ساله که بغایت مطبوع
و قابل و محبوب تمامی خاندان بلکه مطبوع همسایگان و ناظران بود
بسبب ناموافقت هوای کلکته و بی وقوفی اطبای ان دیار فوت شد
و دل همه را کباب ساخت درد و تاب ان واقعه را از سوز دل گداز
این چند رباعی که در مرثیه او نظم شده میتوان دانست لمولفه

دل از فرقت تو ای لخت فؤاد ∴ شد خاک وجودم از ره آه بباد
پیوسته بگریه ام چو بشفق حمام ∴ همواره بناله ام چو چنگ از بیداد
چشمم که ازان آب نشان گرید ∴ پنهانه بران تو گل خندان گرید
بی شرط خوب آن انیس یکتا ∴ بر حال بد خویش دو چندان گرید
تا از نظرم آن در شهوار رفت ∴ هر لحظه ام ز چشم خونبار برفت
صد روز دراز در غمش هیوان گذرد ∴ کو نه شبی آنچه راند باز برفت

زانجام تو من نخست میدانستم ⁂ جنبت بعهد تو نیست میدانستم

وین کوتهی عمر تو ار رسد زیات ⁂ ای پاره دل درست میدانستم

بالجمله بعد از آنکه لارد کرنوالس از دکن معاودت نموده از امرش

باز آورد و چون حیدر بیک دران نزدیکی فوت کرده بود

بخیال آنکه من در کارهای آن سرکار مبسوط سازد در اواخر سنه ۱۲۰

بلکهنو روانه کرد و خطی بمضمون لائق شایان بزرگی خویش که موثر

نتوانند در سفارش من نوبر نوشت بنابرین وزیر و اهلکاران

مرا بتعظیم و تکریم تلقی امید درستی کارها بود که از طالع ناسازکار

لارد کرنوالس را عود بولایت خود اتفاق افتاد بنابرین حمایت

سست شده سه سال تلخ دار و مریز گذرانیدم و قبله میانه وزیر

و مستر چری که نشسته کمپنی نزاع شد و او بسبب شکایت وزیر معزول

گردید او و اهلکارانش از خیال ملاحظت جوش را حاکم مستقل دانسته

بمن تنعام کردند که برای اسم همراه مستر چری از لکهنو بیرون تاندر

هر چند گفتم که شما سر رشته کار را گم کرده اید اگر من با شما خواسته باشند

الحكم ورست ۱۱

انجه ضرورست بردفت شمار انهای خواستم کرد فایده نپذیرفت بنابرین

بعضی قبایل را در لکهنو گذاشته و بعضی را به اله اباد رسانیده به بنارس

و از انجا سیوم بار در سنه ۱۲۱۰ براه دریای گنگ بکلکته آمدم لارد

تینمت المعروف بسرجان شور که دران وقت گورنر بنگاله بود

مرا دلاسا و وعده یاری داد درین اثنا آصف الدوله مرحوم

فوت گشته قضایای کثیر شد وزیر علیخان جانشین و بعد تعلقات

چند در چند پیش امد که او فرصت توجه بکار من نیافته بولایت

شتافت و مدت سه سال با نتظار بمن گذشته پریشانی بسیار

در جمعیت من روداد بقیه رفقا که تا آن زمان بهر حال با من بودند

باطراف پراکنده گشتند و کار بجای رسید که سه نفر اولاد و چهار نفر

کنیزان قدیمی که مرا و اولاد مرا پرورش کرده بودند از تواتر شوها

و دوری من ملول شده ترک وفا کردند و راه کربلای معلا

و نجف اشرف پیش گرفتند از ملاحظه این نوع تفرقه و طول مدت

توقف کلکته بسیار دل تنگ و ملول میماندم درین بین کپتان جدیس

مردم اسکات لند که زبان دان فارسی و هندی دوست قدیمی
من بودند برای تبدیل هوا قصد اسکلند نموده بودند و بدیدن من آمده
در اثنای محاکات گفت اگر اراده انگلند نمای ازین دلنگلی
ترا به مشاهده عجایب و غرایب بسیار نصیب خواهد شد
و من بطمع صحبت او در تعلیم زبان انگلش در مدت توقف جهاز
و هر گونه رهنمای دیگر سعی مبذول خواهم داشت بخیال اینکه سفر
بر خط دراز است البته در وقت رفتن در بحر یا حین مراجعت
براه خشکی که ممالک مختلفه باید گذشت و با امم کثیره معامله باید نمود
البته بمرگ دوچار خواهم شد و از کشمکش دهر و جور احوال زمان
نجات خواهم یافت عزم سفر مصمم نمودم و عهد استوار با وی موکد
کرده روز دیگر در یکی از جهازات کمپنی چارلت نام مکانی کرایه کردم
بحسب اتفاق آن جهاز در همان دو سه روز بسوخت چون سفر نکو
مقدر بود باوصف تعوذ نفی چنین تزلزل در بنیان عزیمت راه نیافت
و باتفاق کپتان مذکور در جهازی دیگر کرسنتا نام که صاحب آن کپتان

ماکلمان

ماکلمان نام داشت و از جماعت همرک که فرقه از المیان با دلمرک بود
مکانی بکرایه گرفتم آغاز سفر ولک و در جهاز و بتاریخ پنجشنبه غره شهر رمضان المبارک
سنه ۱۲۱۳ هجری مطابق ۷ ماه فروری سنه ۱۷۹۹ عیسوی بوداع دوستان
کلکته کرده بر بجره که کپتان رچدس گرفته بود سوار شدم و درو بلنگا
جهاز آوردم دو روز در بجره گذشت سیوم ماه مذکور در محل کیجری جهاز
مذکور رسیده بالا بر آمدم و بر یک محل موعود قرار گرفتم جهازی بود
بسیار بی انتظام و بد ساخت و عمله آن اکثر بنگالی کاهل طبعت
ناکرده کار حجره ها بسیار تنگ و تاریک و بد بو خصوص حجره من که بهای آن
ملالت از او معلوم شد که کپتان ولمسن زورت کپتان رچدس بر دغا
باخته برای خود و کپتان زمین حجره خوب و از ان گرفته در عوض آن حجره بی
برای کپتان جهاز مذکور کرده و مرا و دیگر آن را بیلا انداخته بهر حال چون
کرایه جهاز بنشکی در کلکته گرفته بودند و استرداد آن امکان نداشت
خواه ناخواه دل بر آن نهادم و چون مقرر شده بود که آب و آذوقه وافی
در جهاز برداند تا یک راست بملک فرنگ رسند و جای توقف

در اثنای راه نشود دل را بسرعت سیر و اتمام زودی خوش میداشتم
همسایه حجره من شخصی بسیار بارک مزاج موسوم بمستر گرانت حجره داشت
و بسمت دیگر ان حجره اطفال همراهی کپتان رجدس بود که یکی از ان
اطفال خورد دو ساله بود نهایت بد مزاج روز و شب گریه میکرد و انقدر
اذیت میداد که مجموع مکروهات جهاز برابر ان نتوان شمرد و کپتان و زن کپتان
و کپتان زن مذکور خود حجره ها که دریچه های ان بطرف دریا وا می شود
داشتند بالجمله چون مقدر بود که تصدیعات بسیار در ان جهاز بکار رسد
انقدر دلجوئی که اتمام عمر سفر بزودی بر حسب مقرر بوده باشد نیز از دست رفت
و ان مقدار توقف دست داد که پنج و نیم ماه تا بکیپ جنس که نیمه راه
انگلند است منقضی گردید سبب اول این اتفاق بد خلقی میعاد کپتان
جهاز است که بار روانه جهاز کرده خود بجهت قطع معاملات در لندن ماند
پانزده روز با انتظار رود او گذشت و ان توقف خیلی در محل خود آمد
سبب توقف های دیگر گردید بالجمله تا بیست و ششم رمضان المبارک
اخر روز کپتان بجهاز رسیده شبانه نصبه حرکت کرد این کپتان
مردی مغرور

مردی مغرور خودرای بدمعامله بود و معلم بزرگ مردم امریکا بجهة چون
سکان در زنده بد خلق و معلم خورد و سایر سرداران جهاز خود کم قابل
شخص بودند و مجموع عمر اول معلم بزرگ از جهاز رانی بهره نداشتند روز پنجشنبه
سیوم از گنجی کوچکی که قریب بندر است بدریای کلان رفتیم در همین راه
چند جا محل خطر بود که نگذشت و لهو بالی از ان مخاطرات جستیم چه بمقدار
رفتار جهاز اقل تا چهار نیم گز اب بود و تا درین عبره بگذار رسیدیم
که اب همین قدر داشت فی المثل اگر اب جهاز انگشت کمتر می شد
جهاز بزمین می نشست چون توقف بد کامل سه ساعت باقی بود امید استخلاص
نداشت بلکه تا انوقت تمام و کمال جهاز در ریک فرو رفت روز دیگر
در شرف حرکت بودم که جهازهای بیلوتی یعنی رابیری رسیده خبر دادند
که جهاز جنگی و اسپ موسوم به ... بر دهنه خور رسیده چند جهاز را گرفته
تا دفع او نشود عبور از دهنه محال است ناچار ما و هرکس که عازم عبور دهنه بود
پیش قدمی موقوف کردیم و چون عود به کنجی بسمت احتمال مخاطره بود
همانجا لنگر نمودیم انقدر نان و ماهی و تخم مرغ و مسکه تازه و بعضی فواکه باغات

اهل کمپنی در بندر آنجا بمرسید موقوف و مدار بر مسئله شور و نان جهازی
و خوراکی های دریایی محمور شد و کم القدر و فوری است که در گوشش و دهان
میریخت و بدون درست بدهین کدانش محال الکلو نبود از ستجه بیستم ماه
رمضان المبارک تا منتصف شوال ۲۰ یوم در انجا بحال انتظار و در تهاب
گذشت در بعضی از ان روزها آواز توپ بسیار بگوشش رسید قیاس کردم
که جهاز کمپنی که از مدرس بدفع جهاز فرانس مامور شده رسید کاری کرده
شکار آن سه جهاز بسط آمده بر خوشی ها افزود بعد زمانی معلوم شد
تجارت کمپنی که از چین به کلکته می آمدند بجهاز فرانس برخورده بناچاری
جنگ انداختند یکی از انها گرفتار او شد و بقیه گریخته خود را بدین مکان
رسانیدند در همان ایام شبی یکی از جهازات کمپنی که محموله انواع
بنگاله عازم طرفی برای تجارت بود آتش گرفته موجب تماشای
جهازات گردید عمله آن خود را باب زده اکثر متفرق شدند جهاز هم
غرق شده در جای خود ماند کپتان جهاز که عازم ملک خود و عزم
لنگر در آنجا کرده و وقوف تا رخواست از کمپنی نداشت چند روزی هم

بران جهاز

بران جهاز میرفت و از پارچه های نیم سوخته و از چیده چند کشتی پر کرده بر جهاز
خود می آورد و ذخیره می کرد آخرش بر سر این عمل خاتمه یافت گرفتار و بیاد اتش
گرفتار رسید در یکی از ان روزها چند جهاز از دهنه خور نمودار شدند که بر یکی از انها
نشان فرانس و در برو انگلیس در بالا بود یقین شد که جهاز فرانس است که
شده اما آخر بوضوح پیوست که فرانس اسیران جهازات منهوبه بر جهاز
سفطی که با انها حالیشد بموضع نشده و فرستاده اند و باقی مراکب سلوپی آمد
سلخ ماه رمضان المبارک تحقیق پیوست که جهاز جنگی از مدرس رسیده به کلکته
و در دو سه روز بدان رحم در گذشت سوم شوال جهاز جنگی مسطور که اشبل نام
بجهة شکست و شکست زخمهای خود بعزم کمپنی نزدیک ما رسیده لنگر انداخت
و جهاز فرانس را که هر سه ستون او افتاده طاقت حرکت از خود نداشت بر ریسمانها بسته
همراه خود آورده بود جهاز فرانس بسیار کلانتر از اشبل و پانصد نفر جنگی در ان بود
و انگریزی نیز همان عمله و استعداد داشت با وجود این زیاده از بیست و پنج نفر
و زخمی نشده از فرانس دو صد کس مع کپتان قتل و مجروح گردید چهارم ماه پانزده
سلف از کلکته مع سنجران رسید اسیران فرانس را به کلکته بردند و چهارم

رسانی بهمراه انها و تماشای بران لطاکلیان بلکه عریانی برای تماشا بیابان بودند
چهارشنبه بیجم سوال حکم آزادی بجهازات بنظر رسیده حرکت شد پس اتفاق افتاد
پنجشنبه بیلوت جهاز را بایت زرق سیاه رنک که اسکاتش ایرانی
سکان نامند و اغا سعبه بحر هند است رسانید رخصت شد یکشنبه نهم ماه مذکور روز
پس از تحویل افتاب بحمل واقع و هوا بسیار کرم شد روز جمعه بیست یکم
که هوای مراد در نهایت خوبی بود جهاز که خوب رو به مشرق لطرف
مایل کردید و اسباب قفت دو هفته از سر نو مهیا شد و چه ان چنین لنو صبح
نبودت که اب ذخیره دران چند روز توقف بخرج امده میخواستند که یکی
از جزایر ملاکه را کرفته اب بردارند این جزایر موسوم بجزایر نکوبار و چوره کلاق
هفده اند کنار نکوبار را که بحسب تجاج جهازی معمور تر از دیکران است
نتوانستند کرفت بعد ازان قصد دیکری کردند از هم رد شده تنهای
دو بهم متصل سیومین تلف شدکی نشته لنکر کردند ذکر اعجوبه از حمایت امور که
نو منکشف شد این است وقتی که این جزایر مرئی کردید خواستم که از دوربین
بنهم به نیم از نشس نظر غایب شد تعجب کردم دانای برای ان ظاهر کرد که این جزیره
هنوز

هنوز در سستی است و ارتفاع کوه بت اب جا بل میان او بنظر است و انچه
بنظر می اید عکس اوست که در لب افتاده و چون در دوربین بنظر است
که ختم سنی بحاری انبه دوربین افتد تا در و یر توانداشته شود بنابرین از دوربین
دیده نمی شود و بجهت دلیل سخن خود انکشتری در کاسه چنین انداخته القدر دور
برد که انکشتر از نظرش غایب کردید پس اب دران انداخت بعد از ان اب داد چنین
عکس انکشتر در اب افتاده بنظر امدن کرفت از ملاحظه این مرا القدر وهم غالب شد
که کمان کردم انکشتر بالای اب امده ایستاده بجهت نزدیک رفته دیدم که انکشتر
در اب است بالجمله این جزیره را که کناران لنکر کردیم برسر کوبند دایره ان
تخمینا بیست و یک کروه است و روی دیکر متصل ان را چوری و لمبو که خوانند
مردم سه جزیره بر جهاز امده قیمت میکردند و نارجیل و انانس بسیار لطیف و چند قسم
کیله و لیموی جنس اعلی بدار و خوش ذایقه و قاز و مرغ فربه و بیان و سوپاری زا
بجهت معامله اورده بجنس پارچه و غیره بدل میکردند کشتی از نالوی بحیده
که عوام بنکاله شکل قوچ میساختند و چورت نامند و الات این شکل شمشیر و چاقو
و اسره و غیره در نزد ایشان بسیار عزیز الوجود است در عوض ان اشیای مذکوره

بسیار دهند و به بهای زر تغافل زیرا که زر در ملکات ایشان مصرفی ندارد مگر اینکه
بجاهای دور دست برند و در تبدیل ان حرج کشند و فور نارجیل درین جزایر
انقدر است که بعوض یک چوریت که بیست عدد پکفلوس در پرتگاله قیمت
دارد ده نارجیل بسیار بزرگ تازه و نازک میدادند حال فصول
این جزایر چون ابادیهای تحت استوا است دو ربیع و دو خریف می شود
درین ایام که افتاب مایل بشمال استوا بود متقدمه برشکال اینجا بود همواره باران
انقاطر داشت صورت اهل این جزایر بمردم پگو و چین نما است همه
گندم رنگ کوسج درازقد قوی خلقت جسیم کثیر النشاط میباشند و غیر ایلکونه
باریکی زحمت ندارند با وجود رخاست بدن اعضای تناسل ایشان بسیار کوچک
می شود و چون بجهت شکار در ابادیهای ایشان عبور افتاد دختر و پسر شیرین
شمایل حسین بسیار بنظر آمد خانهای ایشان همه کاهی مدور خانچه برای ذخیره
غله میسازند میباشد و خانه بزرگان دو سه طبقه که سقف هر طبقه از چوب
بانس ساخت معمول بود در طبقه زیرین خانه مرغ و قاز و گوسفند سازند
و در طبقه وسط مردانه و طبقه سیوم زنانه است مذهب ایشان اسلام است

زنان

و زنان ایشان در پرده حجاب محجوبی می مانند و با بیگانه هرگز تکلم نکنند کشتی ها
خورد بوضع منبوی بنگاله بسیار خوش ساخت بسیار و دو سه جهاز بوضع
فرنگ در ان جزایر مشهود شدند و از ملاحظه خوبی هوا و فضا و انهار و اوضاع
زندگی و آزادی ان مردم دل بی اختیار بسکونت ان سرزمین میکشید
نخستین که اب و اذوقه بجهت سه نیم ماه کفایت کند ذخیره کشتند و جهاز
از نواکه برشده کپتان در شرف حرکت بود حادثه عجیب رو داد و ان اینکه
تا نزده نفر خلاصی معتبر که حرکات جهاز از انها بود از نجه نباه به بیشه و جنگل
ان جزایر بردند و دیگران نیز که همت از ضرب شسنم بیجای کپتان و معلمان
نادان در تشدد بودند اراده فرار کرده اثنای شب میکشیدند از این نجه
قطع امید از وصول مقصد گشت بلکه گمان فقدان حرکت مطلقا بهم رسید
درین اثنا مردم جزیره بجهاز آمده برین حادثه مطلع شدند و بجهت دفع مهمات فی
خود تقبل نمودند که فراریان را گرفته بسپارند کپتان هم در حالت یاس
و عده چند اسلحه پارچه مهوبه از جهاز سوخته کمینی به انها نمود بنابرین انجماعت
بتعقب فراریان در حرکت آمده چون بر ان کوهستان تمام اطلاع داشتند

هنوز از شب آنقدر نگذشته بود که فراریان مذکور را بدست و بر جهاز آورده
سر زدند کشتیبانان نامروت با وجود اینهمه خدمت نزد ما باخت
و در ایفای وعده و مصلحتها غدر نموده شب خواسته بر صبح منور کرد روز دیگر
که غره ذی قعده سنه ۱۲۱۳ بود قبل از وصول انجماعت لنگر برداشت
و راست بسمت جنوب روانه شد از نزدیک دو جزیره دیگر از آنها گذاشتیم
و از دور مرئی بود روز یکشنبه محاذات آفتاب در درجه هفتم شمالی خط استوا
گذاشتیم هوا بسیار گرم و باد و بیشتر اکثر اوقات باران های شدید میشد
و باوجود آن قدر کم بود که جهاز در نهایت زیاده از پنج شش کروه راه نرفت
گویند چند درجه این طرف و آنطرف خط استوا همیشه هوا کم است و بر جهاز ها
را درین مقام مانی بسیار رو میدهد چه تاب آفتاب بالخاصه فاقد هوا است
بیان حال جدی یعنی ستاره قطب سه شنبه و سیم قریب به خط استوا بودیم و شب آن
که هوا بسیار صاف بود ملاحظه اوضاع ستاره جدی تا نصف شب کردند
نبات النعش و فرقدین بطرف بالای جدی با رتفاعیکه خود جدی
از حلقه منطقه حقی آمد ملحوظ می‌شد و جدی در کدورتهای افق مختفی بود و معلوم شد

که چون

که چون افق دریا اینجاها صاف نمی‌شود جدی از چهارم درجه شمالی استوا
از رویت می‌افتد تا وقتی که اطراف کشتی دیگر باره از استوا عبور
نشود و بدرجه پنجم شمالی نرسند مرئی نمیگردد جمعه سیزدهم از خط استوا
در درجه صدم طولی عبور کردیم در چندین منزل انواع پرندگان سطر اند
بعضی تا ماهی به بوتیمار با دم باریک و دراز نیز و بعضی شبیه به کری کمرنگ
نراران و ماهی سیم در بحر بسیار بود اما نزدیک غلاب نمی‌آید گویند کثرت
تولید این جانوران بسبب قرب آفتاب است غذای پرندگان ماهی آن است
روز در پرواز اند و شب بر روی آب گذارند چون وقت بچه نهادن رسد
صدها گروه بهمن نوع بطرف خشکی مایل شوند و بتدریج بران رسیده
بچه برارند یکی از آنها که خود بمقدار کبوتری و بالش بقدر کرسی فاخته رنگ بود
شب بر جهاز نشست خلاصی ها گرفتند بسبب کوری نتوانست مدافعه کرد
شب در زیر جهاز نگهداشتند صبح که به پرواز دادیم چند دفعه در حین پریدن
افتاد و باشکال تمام به پرواز آمد ذکر بر آوردن خلاصیان تقلید عجیب وقت عبور از استوا در دفعه اول
درین روز سردار خلاصی سفید ان جهاز بازی غریبی بر روی کار آوردند انکه

خود را با دو سه نفر دیگر بهیئت عجیب و پوشاک مهیب آراسته از لباس حقان
ارنجه بر سطح جهاز بالا امده بر کرسی ها نشست هر یک از ان سه نفر خود قبای
پلاس فراخ بالای هم در بر کرده و بر رو سیاهی و شنجرف با روغن مالیده
کمر بر ریسمانهای کنده بسته و بسرها چوبین سنگین بران او بخته ریشی دراز
و موی سر دراز از رشته های پلاس درست کرده بود و موزه های فراخ
بزرگ در پا و بوقی بر دهن و کتابی در دست داشتند دعوی او اینکه
خدای بحر است که در زیر استوا مقام دارد هر جهاز که بدین مرز رسد بر ان برامده
کسی را که ازین خط مرور نکرده غسل میدهد تا گناه او پاک گردد خوانان جهاز
از ملاحظه الصور نهایت ترس با جمعه افتان و خیزان با طراف گریخته در
گوشه ها خزیدند بعضی اطفال جا بجا براه نردبانها بر منبهای ستول گریخته
مختفی گشتند او از روی کتاب اسامی انانکه عبور از خط نکرده بودند ظاهر کرده
حکم با حضار نمود یک یک را بحضور او کشیده می اوردند و بر خم چوبین بزرگ
دهن گشاده بر تخته نشانده چشم او را می بستند و بیکبارگی اب بسیار از چند ظرف
بر در تخته نشاندن ان تخته از زیر او میکشیدند تا در خم پر از اب افتاده غوطه

خورده

خورده نیم جان بالا می امد چون نوبت بمن رسید یک بوتل شراب براندی داده
صلح نمودم بعد از فراغ ازین بازی که برای غافلان افتی بود عجب ظاهر
ذکر ماهی های پرنده
بخشنبه نوزدهم ماهی های پرنده بنظر امدند که گروه گروه
بقدر سه چهار گز از آب بلند شده سیصد تا پانصد قدم راه گاهی پست و گاهی
بلند بعینه چون پرندگان بهوای پریده باز باب فرو میرفتند جا بجا بال زدن
انها بخوبی مشهود میشد سابق برین که اینمعنی از زبان بحریان شنیده بودم بخاطر میرسید
که این پریدن از قبیل جستن خواهد بود اما بعد تجربه معلوم شد که صاف پرنده اند
بعضی از انها که در اثنای پرواز بستول و بادبان جهاز برو خورده بیخود شده
بر سطح بام جهاز افتاده اسیر می شدند گوشت انها خورده شد بسیار لذیذ و بمذاق
لحاظ یا بود ازین مقام شدت گرمی هوا که مقدار ان بیانه و بهادرن در یکماله
بود روز به تحقیق پنهادیم در درجه پنجم شمالی استوا افتاب گذشتیم و حالا
در پنجم جنوبی استوا هستیم این می شود درجه و افتاب هم درین سمت و در در
قرب هفت درجه شمالی استوا قرار کرده بنابرین قرب بوده بسمت در رحم
از افتاب و فاصله بهم رسید چون هوای بحر نسبت بخشکی در گرمی و سردی کم

باعتدال بباشند از بهر رسیدن انیقدر فاصله تبدیل موسم محسوس شد **ذکر احوال**
قطب جنوبی درین موضع چون هوا صاف بود من بعینه علامت قطب جنوبی
میکردم آخرش معلوم شد که درین طرف علامتی مثل بنات النعش
ذو قدرین هم نیست تا مثل جدی حد رسد **ذکر تریدوند یعنی باد تجارت**
شنبه بیست یکم به تریدوند یعنی باد تجارت رسیدیم تفصیل این
مبهم آنکه جهازرانان فرنگ را بتجربه معلوم شده که از درجه دهم جنوبی
استوا تا بیست و پنجم دور تا دور ارض بادی که از مابین مشرق و شمال
می وزد تمام سال بر یک نوع در وزیدن میباشند و رونده و آینده فرنگ هر دو
مدد می رساند چون قریب هشتاد و نود درجه طولی مسافرین فرنگ این طرف
و آن طرف کسب بسبب اعانت این باد بریده می شود و مسافرین
در آغاز تجار بودند باد مذکور منسوب بدیشان و موسوم بباد تجارت
کردند فی المثل اگر درین درجه زمین او لفظه می افتاد حایل نمیشد و کسی
طواف ارض اراده میکرد تا اتمام کل دایره این باد بند و قایمی نمود
چنانچه مسافرین فرنگ بعد عبور کیپ چون بدرجه بیست و پنجم جنوبی

استوا رسیده

استوا رسیدند بدین باد برخوردند و تا درجه دهم جنوبی باد مذکور قایلند غیر ازین
درجات که بدین باد بریده می شود رفتار جهاز در عرض میباشد **بیان وضع**
رفتار جهاز زیرا که جهاز از بنگاله تا درجه دهم جنوبی استوا المصطلح دوری از معلا جهاز
در رسیدن بدین باد جنوب رویه میرود از انجا آهسته آهسته مایل بمغرب
شده بکیپ میرسد بعد مرور از کیپ شمال رویه مایل بمغرب رفته بعد طی
سی و چهار درجه عرضی عبور استوا می نماید آنگاه پنجاه و یک درجه شمالی
استوا در عرض لی میل رفتار کرده بلندن میرسد غره ذیحجه الحرام ۱۲۱۳
بدریاهای مواج رسیدیم بلکه از روز وصول بباد تجارت اگرچه روز بروز
یک درجه و گاهی زیاده از آن طی می شود اما جوش و خروش بحر زیاده شده
چنانچه موجها را برای ارتفاع جهاز برخواسته گاهی در مکان ضرورها و گاهی از روزن
در حجره ها مردم می ریزد و خواب از فرو باد آب بر سطح جهاز راه رفتن مشکل
شده با آنکه در موقت ما در درجه یازدهم جنوبی هستیم و از فاصله
سی و یک درجه بیش نیست هوا سرد شده حاجت برضائی و لحاف است
اگرچه تصدیعات ایشان زایل شدند اما بدمزگی آب و مسکه که عمده ترین بکرده ها

جهازیست رو به تخفیف نهاد در اواخر ماه سپتمبر که عین شدت گرمی بلاد
شمالی است درین طرف چون ماه الکهن و وسط زمستان سرد است ان بدا
النسبی عجایب بخشنبه سیوم از خوبی مراتش بفاصله هشتاد نود کروه و چهارشنبه
نهم از محاذات بندر سال خبیره مشهور جنس که باذشاه نشین و سلطنت اسلام
و زبان اهل ان عربی است بفاصله بسیار گذشتیم اگرچه از اغاز سبب جنگ
سمانه الفلس و والی بس بن اشیره زدن بمراتش بود و هر جهازی که از
دور بین نمط می امد جهاز مراتش دانسته عیش تنگ میکردید و کناره ارز
میگرفتیم اما درین چند منزل بسبب مراتش ان خوف و وبالا بود و شب و روز
منر صد اسیر و نهیب بودیم اما بخیر گذشت و کسی دو چار شد علاوه ان
چهار روز باد مخالف تند بوده که خواب و خور و جمیع کارها موقوف گشته بود
موج کوه کوه بر می خاست و هر دم بر جهاز میریخت چنانچه از صدمه افتادن
اب ایستاده از پا می افتاد و شکسته سرش بتختهای دیوار می خورد بسیار گراند
همسایه که خوابگاه میان من و او تختهٔ بلای فاصل بنود بسبب کثرت قی
و شدت حرکت جهاز بی اختیار مایل بطرف من شده سکینی خود را
تمام

تمام بر سینهٔ من می انداخت اما با وصف اینها از ابن عمل اگرچه من افتابه
از جای خود بیجا شده صدای بسیار از زلزلت طبع و عادت ظلم و تجبیر
که عموم انگلش بر هندیان خو کرده اند بفغان و شکایت در می آمد
که نمیگذاری خواب کنم درین ایام اگرچه بعضی از خوراکی مهیا میکردند اما
بتصدیع تمام هر کس در حجره خود قدری میخورد و قدرت تا از رفتن در سفره
طعام نشستن خود مطلقا مفقود بود جهاز از مدت دو هفته زیاده از معتاد
اب پس میداد چنانچه این هنگام روز بروز در تزاید بود حالا کار بجای رسید
که گاهی نیست که مردم باخراج اب مشغول نباشند اگرچه این امر بسیار مخوف است
اما در تصدیع هستم که غرق شدن را راحت میدانم و اینها را مطلقا بخاطر
نمی ارم   تا ستیزه دم دل و دیده بطوفان بلا   کوییا سیل و غم خانه زبنیاد ببرد
ذکر پرنده عجیب   درین نواح پرندگانی بنظر امدند که خود را اگرچه به بزرگی
غلیواژی نبود اما شکل دیگر یا بال ایشان بقدری بود دست میرسید پنجشنبه
طرفی از زمین او زنقه که از انجا تا کیپ بحسابه صد کروه فاصله بود بنظر امد
با انکه جبال فرود امدن بنود رویت سر چشمه بنظران وو دی گشته

و دو سه روز مفرح قلب خاکیان از اصل باز مانده گردید نه بیداد است
یارب با نجوا است که جان من رها مان کام یاب است
ذکر ماهی ویل که بزرگتر از آن خلقی در دریا نیست درین روز ماهی بنظر آمد که انقدر جسم
یعنی کله او که مرئی میشد و فیل وار بود و سوراخی فراخ چون تنور
بر پیشانی داشت که در حین تنفس هر لحظه آب از آن راه فواره بازده
گز بلند می افشاند چون بدین سبب خود را مخفی نتوانند کرد
اهل فرنگ تعاقب او کرده شکار کنند روغن چراغ تمام فرنگ
از چربی این ماهیست و آنچه از بینه او سعی که در صورت چون شمع
کافور و دیر پاتر از شمع چربیست میسازند و بدبوی نیز مطلقا ندارد
و خارهای آن به قیمتی است عمده که بکار برند زیرا که چون خم دارد
و شکسته نمی شود گویند که این ماهی بزبان انگلیس ویل گویند در نواح
کرینلند بسیار میشود تا صدوذی در طول و شصت و پنج در قطر شکار شدند
و ازین بزرگتر را نزدیک نروند زیرا که شکار خوردنش بسی خطر چنانچه معلوم
شود خطرناک است ذکر شداید جهاز رو بر دریا از جمله شدت بغایت تلخ

شدت

شدت تموج بحر و کثرت باد مخالف بمرتبه ماند که تصدیعات ساتی در مقابل
آن راحت می نمود و وصول بدان نهایت آرزوی دلی بود تمام مسافر
جهاز درین ده روز بسته بودند روز آفتاب و شب ستارگان بنظر نمی آمد
کثرت ابر و باران و رعد و برق بحدی بود که همواره ما بر طرف اطراف
متصل جهاز برق می افتاد و روز مثل شب تاریک می نمود شمع شب و روز
می سوخت بر سطح جهاز که قدری روشنی داشت رفتن امکان نداشت
چه از کثرت باد خوف پریدن بحر و از شدت حرکت بیم افتادن
و سر و دست شکستن بود و اگر در بحر تا انبها کی نزول نمیدادند آب بیره وار
بالا بنده میریخت در موسم زمستان و شدت برد پارچه و بدن را
تر میکرد لهذا بالضرورت دران بیت چون مردگان در گور تنگ و تاریک
خوابیده بسر بردم متعهد از شدت حرکت جهاز بیک حال و بیک جا نمیگذاشت
سر بر زدم و جمیع اشیای جهاز را ازین طرف بان طرف می انداخت
و از خوردن اشیا بیکدیگر و تخته ها آوازهای عجیب بگوش میرسید از سوراخ
مکان ضرور ما آب فواره وار میجوشید گاهی آنقدر فاصل می آمد که از حجره

سکان ضرور براه رو ریخته مردم را بر آب میکرد حافظ شبی و بیم موج
وگردابی چنین هایل ∴ کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ∴ بالجمله
اگر شدت آن ایام را شرح کرده آید دراز شود و حالتی صعب بود که از غرق
شدن جهاز خوف وار خوردن طعام و شراب جای بخاطر نمیرسید زیرا که
اگر طعام خورده شود حاجت برفتن سکان ضرور که فضله را بر بدن آدم بر میگرداند
و در شدت نشستن جامه‌ها را تر میکنند خواهد افتاد غره محرم الحرام سنه ۱۲۱۴ این زمین
دگر باره سعه علامات قریب شهور شد پنجشنبه ۲ شعبه بحر که موسوم است به نیل
و شهر کیپ بر کناران واقع است از دور بنظر در آمد و معلوم شد که آب ذخیره
بسبب عدم محافظت و قصورها همه بخرج آمده و قلیلی باقی است
لهذا بر خلاف مقرر انگلستان بر گرفتن کیپ قرار یافت و جماعت شرکای
کرایه نشین اگرچه در رفتن کیپ توقف بسیار و احتمال خرج و خساره بی اندازه
میدیدند بسبب قلت آب بحر ناچاره ندیدند معین شد که چون روز
باخر رسید و شب در شعبه بحر که شغلها جهازها بسیار دارد داخل شدن
احتمال خطر است شب را در بحر گشت و گذاشت باید گذرانید علی الصباح

داخل

داخل خور باید شد اتفاقا آن شب باد بسیار موافق بود اگر میرفتند تا صبح
بخرج الشهر میرسیدند بر عکس آن در آن شب معلم روم در نوبت خود خوابید
و روی جهاز کشتی بار گردانید آنقدر بطرف جنوب راه رفت که صبح چون بطرف شهر
بر گردانیدند در تمام روز بجای اول رسید بنابرین شب دیگر نیز
تا روز گشت و گذشت داشتند جمعه که قصد داخل شدن خور داشتند
انچنان طوفانی از باد وارد شد که اهل کشتی تمام از حیات دل بریده
جهاز قریب سیصد میل که بحد رجه بوده باشد از کیپ بطرف جنوب
دور افتاد و برق زد خانچه دو کس همانده مردند و یکی بعد هفته و سه کس خند
اما افتی به ارکان جهاز رسید در همو ضع مجملی از تصدیعات که مرا برین جهاز
رسیده شرح دادن مناسب مینماید تا تجربه برای دیگران باشد بر جهاز
غیر انگلیس سوار نشوند و همه سفر را درست بربندند و در کم بضاعتی قصد این
نوع اسفار ننمایند بالجمله رنجهای این جهاز بر چهار نوع بوده یکی لازم هر جهازی
از غنی و فقیر از قبیل بدست نیامدن نان و مسکه و بعضی غذاها و میوه‌های
تازه و بدمزگی آب خوردن و متضمنه یافت شور و شدت انتظار و سکون

یکجا و این صدمات در وقت طوفان که مذکور شد و برداشتن رخت ناک
و خوابهای جهاز و تصدیعه زحمت و آمد مکان ضرور دوم مخصوص
کم اتباعان مثل تنگی حجره‌ها و بدی مکان و قلت خدمت کردن چاکر
و نرسیدن هوا و روشنی بسبب عدم سفید حجره و نخوابیدن بر بستری
بسبب تنگی مکان و برداشت ظلم‌ها ملاحان چنانچه هر کس از همراهان
که برای آرام خود فکری می‌اندیشید ضرری بآرام من میرسانید
سیوم خاص غریبان یعنی غیر مردم فرنگ چون نتراشیدن ریش و ناخن
بدست خود و حجامت با سفال درست نشستن و عدم طهارت چه و بشستن کشیدن
آب صبح است برای شستن جهازیان مردم فرنگ در آن وقت روی خود‌ها
و ظروف‌ها را در خیابانه نشویند و سایر اوقات حاجت آب بدارند مثل حاجت
داشتم چند ازین آفتابه و ظروف ارزنده موج ریسمان گسیخته بار رفت
بنابرین ترک طهارت بول کردم و در اوقات طوفان که آفتابه
بمکان ضرور بردن و کار ازان گرفتن دشوار بود طهارت براز هم
یک نصفه بالند و کاغذ میشد و عدم طهارت موجب عدم نماز گزاردند
بیش

بیش از همه چیز موجب ادبار من در جهاز گشت چهارم مخصوص این جهاز و جهازات
عرب بلکه سایر فرنگ غیر انگلیس مثل شور و غوغا از بگرده کاری و حرکات
عنیف در حین لنگر کردن و برداشتن و رباد نی آب خس رسیدن
و نقصان مالی بدان بسبب کثرت کرمها و بعضی هوا بسبب ریختن اشیا
در هم بر هم و گرفتن ذخیره ماهی و تخم مرغ و سیلان آب در راه روها
چنانچه الفاره و خلاصی‌ها روزانه لی گفتن بر تخته بر راه میرفتند و بتنوع شکلی از زخم
بر همان انداخته منجوابیدند و تصدیعه از جانب مکان بسبب بد ساختگی جهاز
و حاجت مردم بگرفتن خشکی برای آن بسبب عدم انتظام و اطاعت
بر عمله و ردو شدن از مقصد بسبب قلت علم جهازرانی و بدشواری گرفتن
کناره خشکی و امثال آن که اگر شرح کرده آید بطول انجامد از مشاهده
این مکاره کلام دوست شفیق مستر ولیم المس بزرگ همواره بیاد
می‌آمد چه در آغاز سفر که جهاز شارلت چنانچه گذشت سوخته این جهاز
نحس متعین شد چون در دو سه امر خوبی نسبت شارلت درین تحقیق
رو داده بود من اظهار فرح میکردم و این اتفاق را برای خود نیک

میدانستیم مستر بروک گفت که مرا اندیشهٔ عظیم از جانب شما بهم رسیده
چه هرکس که در غیر جهازها اتفاقا بفرنگ رفته بصد تعب بوده و از برای اسباب ما
و نیز بقصد تلبیح برای سیر وانستن غذاهای خشک و رختهای زمستانی
نمود من بسبب عدم تجربه آنقدر لباس زمستانی که داشتم
و جاهای ثلث آن مشغول نمیشد کافی میپنداشتم آن بزرگ بعد
اطلاع بر غفلت من نان بسکت خوب یعنی کلیچه که با کبیت مطلقا تغیر نکرده
چند عدد پارچه بانانی و جورابهای پشمی خواهی نخواهی مصحوب فرمود
حالا معلوم شد همه با بهاست چه هرگاه از طعام جهاز دل زده می‌شود
و همان بسکتها باید بخوردن می‌آید و کثرت برد خود آنقدر است
که آنچه ما داشتیم با عنایت رختهای عنایتی آن بزرگ بسر مانی کند
و اگر آنها نبود نمیدانم حال من بکجا میکشید زهی غمخواری و بزرگی
مقدار مدد بجای آن شفیق ح تمام راه همه بود و قدر اندک
آن همه امداد بزرگ نمود بالجمله یکشنبه ۹ در کشمکش آن طوفان
و تموج دریای خوبی گذشت بعد از آن اگرچه تخفیف در آن روز داد
اما از شنبه

اما سه شنبه را که کم بود چه بسبب قلت علم معلمان و عدم رویت آفتاب دستیاران
که بسبب غلظت ابر شبانه روز بر یک منوال بود و الف بقیاس کار میکرد
و درجات معلوم نمیشد خصوص درجه طولی که مطلقا مبهم بود و کتابی که
برای امداد امثال این اوقات میباشد اتفاق جهاز که عوارض این ماه را
که ما در آن بودیم فوت کرده بود عجیب تر آنکه سه چهار نسخه الکتاب در جهاز بوده
اما مجموعه چاریک کارخانه و عوارض این ماه در آنها متروک بود بنابر این
و قلت اسباب اینکه رند بگرا غریب داشتند بسیار قلق و اضطراب میداشتند
و یا سه شنبه اینهمه اسمرار دانست صبح شنیدیم که عدم و جواب را خبر داده
اضطراب بیشتر از پیشتر در مردم افتاده بود بفضل الهی تا محال گذشته بسیلی
گرائید تفصیل این مجمل آنکه در آنحال که جهاز ما علی الغفل میرفت و معلمان قیاس
میکردند که از کیپ گذشته در وسط راه سیلان اند جانان جهاز که مردی
تیز و کمر ز کیپ را دیده بود و خوبی میشناخت بر بام جهاز بر آمد در بین آنها
در میان قفس مرغها واشده دو سه خروس بدریا افتاد آن مرد چند بار بر زینه
مستول بر آمده با طرف افضاع خرد نهاد و اب نوفا ناگاه نظرش بنقب جهاز افتاد

آثار خلقی بنظرش در آمد خوب آنها را نظر کرده سنجیده که حوالی کیپ است
زیاد بلند کرده بمردم مژده داد آنگاه معاملات بالا رفته مدور بین تحویلی
اند اگرچه اثبات زمین کیپ بدیشان نشد اما وجود کناره و زمین مطلق
ثابت شده رخ جهاز را اندکی بطرف شرق گردانیدند آخر همان روز کوه تبل لاند
و کوهیچه شگرلاند که علامت عمده کیپ است منظور شده از مخفوقه وجب
مسرت خاطرهای افسرده شد تیبل بزبان انگلیس شوه میز را گویند
چون قله کوه مسطور برخلاف سایر کوهها مسطح بشکل شوه میز قلمو شده
بدین نام موسوم گشته کوهی است بسیار رفیع به بلندی آن کوهی
در عمر ندیده ام و شگر قند را گویند کوهیچه مذکور مخروطی بشکل کله قند است
آن هردو بلکه جمیع کوهستان ساحل او لقه از درختهای بزرگ بلکه اکثر
از سبزی مطلق نیز خالیست و بسیار رفیع و بلند است ذکر انواع
کوهها و طریق خلقت آن و معلوم میشد که کوهستان سواحل بحر
همه بدین حال است و هیچ ساحلی بی کوهستان نیست و هرجا
کوهیست چه در سواحل و چه وسط ارض اول کار بکستان و دور بر

بحر بوده

بحر بوده وقتی که بحر بطرف دیگر مایل شد کوهها مثل تپه های کناره کنگ از آب
برآمده نمودار و بمرور ایام رنگ بعضی سنگستان شد اهل فرنگ بحکمت دلیل
این معنی را ثابت کرده اند یکی از شکل کوهها که هرجا که هست تپه تپه است
دوم از شکافتن چشم کوههای وسط ارض و بر داشتن سنگهای آن
بعوض عمارات که خارهای ماهی و انواع صدفها و سایر علامات بحر
و خطوط از اثر آب و تخته های کشتی و کله آدمیان و دندان یافته میشود
چهارشنبه ۱۱ از برابر دهنه خور تیبل بی گذشته قصد شهر کیپ خورد کردیم
چه درین موسم چهار ماه درین خور خطر بسیار است لهذا حکام کیپ جهازات را
از دخول این خور منع کنند و اگر کسی ممنوع نشود بعد غرق شدن امر پرسش گله نکنند
و اگر قبول نکنند بتوپهای قلعه غرق نمایند روز پنجشنبه ۱۲ داخل خور کیپ خورد
که موسوم است به فالس بی شده تا قریب دو پهر شب که ماهتاب بود
در آن راه رفتند بسبب خوف کوه پارها که در ته آب در آن موضع بسیار است
لنگر کردند علی الصباح جمعه ۱۳ لنگر برداشته پهر روز برآمده بکنار شهر مذکور
رسیدند این کیپ بر دامنه کوه سبزی پرگل و ریحان واقع است

مجموع رستخانه مطبوع در نهایت موزونی که در خزانه نهر جاری آب
روان است مخصوص برای لنگر جهاز است درین موسم موضوع
و معموره شده شاه بندر ۱۶ قسم جهاز که دوازدان منوار بادشاهی
بجهت دفع جهازات فرانسیس متعین این نواح بود در کنار این شهر لنگر
داشتند چون از مدتی روی شهر و آبادی ندیده بودم اوضاع
این شهر و لنگرگاه آنقدر دلپذیر گشت که به بیان نیاید و در تمام عمر
از هیچ شهری آنقدر محظوظ نشده بودم روز شنبه ۲ سایر رفقا
از جهاز فرود آمده در شهر مذکور جا گرفتند من بسبب کم مایگی از کثرت
اخراجات اندیشیده بهمان جهاز کثیف ماندم اما بسبب قرب شهر
فراخی در غذا و شراب بهم رسید بعد از چند روز معلوم شد
که رفقا بسبب بداخلاقی کپتان با ملاحان و نزاعی که فیما بین انها
و کپتان مذکور قبل از وصول به کیپ در دریا واقع شده بود و بملاحظه
کمکی شدید اوضاع جهاز عزم جزم کرده اند که دیگر بران جهاز نباشند
و با بهم رسیدن جهازی دیگر بشهر کیپ بزرگ رفته انتظار کشند تا ازین

منهم

منهم از جهاز مذکور فرود آمده بهمان خانه که رفقا جا گرفته بودند منزل کردم
بقدر بیحد ویه یومیه کرایه حجره و وجه طعام چاشت و حاضری مقرر شد
صاحب خانه مردی بود سیاه زرم کو و سار کار سنبار نیت نام وطنی
مبارک که اصل از اسکاتلاند است در میان ولندیز بانشو ماند
و دختران آنها گرفته **ذکر چابکی چاکران فرنگ** خدمتگاران آن خانه بسیار
چابک و خدمت گذار اکثر زنان بودند با پنج نفر بودیم و هر یک ملازمی
داشت و چهار طفل و یکدایه همراه کپتان رخدس و پنجشش لورد یکر چون
ما وارد آنجانه بودیم و صاحب خانه و زن او طعام شراب مجموع را پنج نفر
غلام و کنیزها میکردند رخت خواب همه را درست می کردند و بقدر
ضرور خبر همه میگرفتند در حجره ها و هنجا از خشت ایوانی بزرگ که برای
طعام خوردن و نشستن روز همه معمور بود و میباشد گاهی اثر دود یا شور
غوغا دیده نشد درینوقت شهر کیپ با توابع و لواحق بدست انگلیس بود
پنج هزار مسلح ولایتی معه سرداران ایشان درین ملک قیام داشتند
سرداری همه به جنرل دنداس برادرزاده مستر دنداس مشهور که یکی از وزرای

پادشاه لندن است تعلق داشت چون لارد سفارشی گورنر کپتن بلندن رو بو
کار گورنری هم جنرل مذکور بسیار دو کپتان کالنز معه رحمین خود از جانب
جنرل موصوف محافظت این مکان می نمودند بدین او قسم
بسیار تواضع و غریب نوازی کرد و روز دیگر بباز دید آمده وعده
مهمانی گرفت بعد ورود سفره بهمن گسترده اطعمه لذیذ خوراندند با وجود
عدم فهم لغت بلکه از آن صحبت خصوص از طبع لطیف کپتان پارلو
که از بیها پکتان کالنو مهمانخانه است و مس کالز القدر محظوظ شدم که گاهی
در صحبت شرفای همراهان رنج این مدت نشده بود حین رخصت شمع بدست
خود گرفته تا بیرون خانه که کشتی نشان لیت و بلند بها داشت مشایعت
کرد مس کالنز درخواست نمود که تا حین توقف انگریزان جای شام
همراه او بخورده باشم کپتان بلی و کپتان کوچ سرداران هر دو منوار
نوبت بر جهاز خود ها برده از کوچک دلی و خوش اخلاقی تعظیم و مهمان
نوازی بسیار کردند چنانچه جهازات را بعد امکان وقت تزئین
کرده نشانها افراخته بودند و معلمان و سایر سرداران جهاز کلاهها
برون

بیرون گرفته بر لب زینه صف بسته ایستاده تا چون بالا بر آمده نشستم
شلیک توپ خوشی ورود من نمودند بعد فراغ سیر جهاز و اکل طعام
بهمان وضع فرود آورده بر کشتی خورد بهمان جهاز نجابه رسانیدند بالجمله
لغایت ششم محرم در همان گذشت

ذکر ظرافت ولندیزان

مستر بارنت هر روز در انواع و مقدار طعام می کاست تا بر اظهار
اخلاق ولندیزی که سبب آمد و رفت جهازات و اوضاع نهانهای
بسند عادت کرده اند می افزود چنانچه در آن قلیل مدت خیمه جا مرا
نقل و تحویل داد روز اخر در عرصه سه ساعت سه مرتبه تبدیل مکان من نمود
اول بهانه کرد که این حجره مخصوص شریک من است ورود او را گمان نکرده
بشما داده بودم چون بحجره دیگر اسباب خود را بردم بعد زمانی آمده
ظاهر کرد که این حجره بسیار بزرگ و فرش خواب برای جهازکس که
این وقت از راه رسیده اند در آن می توانم انداخت شما نقلان حجره
روید بعد لمحه از ورود آنجا آمده التماس نمود که شما امشب بحجره پلی از
رفقا که اسباب در آن گذاشته خود بکیپ رفته است بخوابید فردا

فلکی برای منزل شما خواهیم کرد این حرکت او مرا بسیار ناگوار آمده گفتم
که چون من کرایه حجره نمیدهم چرا حجره رفقا نخواهم و بعد این همه تکلفات
دیگر بجای نقل نخواهیم کرد درین صورت از فردا دو چند کرایه دادن
خواهد شد چنانچه یک روز دیگر که در انجا نبودم کرایه را مضاعف حساب نمود
روزی که بکیب رفتیم با آنکه قبل از حاضری و طلوع آفتاب خانه او را
گذاشته بودم وجه خوراک و کرایه آن روز موافق سایر روزها گرفت
و در اجرت حجام و کاغذ و کوچ و هر که بمعرفت او کار ما کرده بود
و خوراک غلام من سه چند مرسوم انکلاب در حساب نشست و زن او
که روز ورود نقد ریال من برنج بنگاله که در انجا بسیار تحفه و چهل پنجاه روپیه
قیمت دارد از من بتکلف بابت بود و سه روز بسیار خبرگیر راه ماند
بعد از ان بتقاضا مخلص شده و رفق حسن سلوک کرد اند تا برین روز یکشنبه
۲۰ از خانه او بر آمده بسواری کوچ روانه کیب بزرگ که کیپ تون خوانند
شدم شش اسپ بران بسته بودند از هر کوچ بان [یعنی گاری] عقل را حیرت
روداد گاهی در آب بجاییکه آب تا کمر می بود راندند و گاهی از ریگهای
نرم

نرم نمناک که اسپ تا ادم دران فرو میرود و غرق میشود و دران الواح
بسیار است بسرعت برق و باد میگذشت گاهی بر پستی و بلندی
کوهستان که سوار اسپ با اشکال بران بالا برآید بسهولت تمام برمی آمد
و پیچ و خم و عطف عنان میداد **ذکر اوضاع شهر کیپ و خوبیهای ان**
چون چهار پنج میل شهر باقی ماند راسته وسیع سطح هموار که هر دو جانب
ان باغات و بنگلهات ان زمین لیستی عرض دراز کشیده که قرار اسبابهای
باغ و ضیاع و عقار بسیار دران معمور و مزروع است به پیش آمده سواد
شهر از شکوه و حسن تمام مشهود شده فرح و سرور وافر رو داد اشراف و بلند بر
و اعاظم انجا کلس بعد نصف النهار بر کوچ و اسپها درین راسته برون
و الثانب هوا می نمایند از کیب عزت تا انجا التشجانه در راه بود در یکی
از انها حاضری خورده و بار دیگر چاشت لذیذ کرده شد قریب شام همان روز
داخل شهر شده بخانه کلاک نامی ولندیز که بنگابام نزیل مردم خانه او بهر سو
خانهای ان شهر بود و رفقا از بیشتر دران بودند فرود آمدم و در طرف
این شهر کوهستان است خصوص طرف شمال اند که از غایت بلندی و اتصال

کوه چنین نوشتم می‌شود که کوه در خانه‌ها خوانند و کوه همه مملو از
ریاحین و گلهای رنگارنگ خودرو است و چراگاه جانوران و باغات
مردم شهر و چشمه‌های روان و آبشارها و آسیاهای بادی بسیار
بر آن است بنابرین ولندیزان بکوه مالی القدر معتاد اند که زنان ایشان
در صحبت مردان اکثر بکوه تبدیل اند که پنج میل ارتفاع آن است و بعضی جا
ریسمان گرفته تا تنگیال تمام راه رفتن می‌شود و بالا رفته حاضری صبح
می‌خورند جانب دیگرش شعبه بحری که ذکرش گذشت یعنی تبدیل بی
و بر ساحل آن برجهای وسیع برای منع لنگر جهازات دشمن ساخته اند
طرف دیگر میدان است که منتهی می‌شود بکوهستان که فاصل است
میان او و کیپ خورد بر هم و داخل این میدان نیز برجهای کلان تعمیر کرده اند
که هر یک برای خود قلعه ایست و القدر تند باب دخل غنیم از این طرف
نموده که چون انگریزان باراده فتح این دیار رسند از غایت استحکام
جانب زر بالنگر جهاز و ورود دادن لشکر در کنار این شهر متعذر دیده
در کیپ خورد ورود داده اند و از انجا براه خشکی قصد این طرف نمودند

در وصول

در وصول لشکر از جانب این میدان شهر خبره بسیار زبده اراده
کوهستان که بسیار باریک و پر پیچ و خم و اکثرا در بندها دارد اراده
حمله داشتند که فیما بین صلح قرار گرفت دایره این شهر تخمینا شش میل بوده
باشد جمیع خانه‌ها از خشت و آهک بعضی از سنگ همه مستحکم راسته‌ها
وسیع بی پیچ و خم مفروش از خشت بزرگ است در رواق مثل
جوی هموار از سنگ اکثر در وسط و بعضی جا هر دو طرف راسته گذاشته
که آب مستعمل شهر از آن راه بدریا می‌ریزد و در موسم باران اثر گل و لای
مطلقا معلوم نمی‌شود کنار جویها در بعضی کوچه‌ها هر دو طرف قطار درختان
که سایه بر در خانه‌های مردم انداخته موضوع است در خانه‌ها بخط مستقیم مقابل
یکدیگر و نیز در هر خانه سکوی با تکیه بجهت نشستن صبح و شام بالبستان بارتفاع
یک گز یا دو گز بقدر صد خانه بلطف و صفای ساخته شده است این رسم
که خاص انجا است بسیار نیکو و پسندیده در نظر آمد در حجره‌های خانه زینت و زیب
بسیار چون آینه‌های ساده با تصویر و فانوس‌ها و ساعت‌ها و اوانی نقره بر منبرهای
منبت عاج نشان و کرسی‌های مخملی زردوزی و دیوارگیرهای منقش از پارچه و کاغذ

خصوص حجرات طرف دروازه معمول می باشد بی سابقه خلاف از
ملاحظه اوضاع این شهر خوبیهای شهر و عظم عمارات کلکته که در هند
ممتاز است بالکل از خاطر محو شد و محو سانی از ملاحظه و تماشای لاحق
تا ورود بلندن درین سفر استمرار داشت چه بعد ورود بایرلند
و تماشای شهر کاک جزی ازین بخاطر نماند چون بدبلین دار الملک
ایرلند رسیدم و جلوه شهر کوک از نظر نابود شد و همچنین بود
حال دبلین پس از مشاهده لندن **حافظ** خبر بابر کلک ان نقاش جان افشان کنم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت وقت مراجعت حال عکس
این بود و همه جا بالنسبه لاحق از سابق برتری نمود چه وقتی که از لندن
بپرس دار الملک فرانس رسیدم با انهمه عظمت و شان چون اکثر
ابنیه ان در سادگی اوضاع و قوانین ارام زندگی و پاکی و انصاف
مکان و روشنی شب و تقسیم راهها و باغیت چارسوها تنزل لندن
نبود از ارتفاع عمارات و بودن ان تمام از سنگ و کثرت تذهیب
وغیره که زاید بر لندن بود در نظر جلوه نداد و دانستم که از تشبیه بدور حی

افتادم

افتادم چون بر بلاد ایتالی در امدم قدر خوبی شهر پرس معلوم شد و شهرهای
روم قدیم در نظر جلوه نداد مگر بعد ورود اسلامبول تا اسلامبول در مقابل
بغداد و موصل وغیره بلکه جمیع بلاد اسلامی چون جنت است برابر اسد اباد
بنگاله و بغداد محو شد بعد تماشای بصره چنانچه بشرح هر یک بمحل خود اید
بالجمله در وسعت شهر کیپ میدانیست که دایره ان دو میل بوده باشد
بسیار مطبوع که سپاه ان شهر در ان قواعد کنند و طرف ان میدان
عمارات شهر بر قطار و در نهایت رونق و زینت مرئی می شود و یک سمت
ان صحراست و بسمت چهارم قلعه ایست خورد تر از کلکته شبیه بان بخاطر
میرسد که گفته شهر جانب میدان و قلعه کلکته را از ان گرفته برداشته اند
دوکانها و بازار وسیع و اشیا با ترتیب و انتظام در ان چیده **ذکر**
نقاب مردمان فرنگ و لندیز زنان ولندیز انچه ولایتی منضبط اند نه
اکثر فربه الی سمک ظاهر ارای بهشت طبیعت لی سلیقه اند اما در دختران
زاید که حسن و نیک و تناسب اعضا خود دارد اکثر فربه سان
بهجت زرحلکی کنند و بارسابان ایشان را هم جا می نیست هر یک از ان

عمده این منسوب بیکی از سرداران انگریز بود همین که او بدانخانه وارد
صاحبخانه بیرون رفته زن را با او تنها میگذاشت و آنچه سرداران انگریز ا
بهم میرسانیدند مردمان ولندیز از ایشان می‌ستانند بنابرین قوم ولندیز
از وقت علویت خود درین ایام حرمتر و مرفه تر بودند فاما قلت
همت و تنبلی در مردمان ایشان عام است هرگز از ضرر و اثر بدنامی نیندیشند
زیر غلامان خود آنقدر تحمل کنند که در هیچ ولایت ده یک آن معمول نیست
چون بیچاره‌ها هنری آموزند از یک تا چهار دالر بحسب آن هنر بوده ازو ۱۴ دالر یا دالی هندی و سیع محمد
گیرند و اولاد اناث او را آنچه حسین است خود تصرف نمایند و بعد حسن را
بفروشند با نسل پدر او هم بو بیع گیرند و اگر بحسب الاتفاق غلامی را
از مکرب و کاردانی بهم رسد و قصد خریدن خود نماید بهای گران مقرر کنند
خیاطی را دیدم که صاحب خانمان و چهار اولاد بود و دوازده سال از عمر خود را
صرف کرده بیعی تمام خود و زن خود را از ولندیز صاحب خود خریده بود
و اولاد و نیخان در بند رقیت مانده یک پسر جوان فروخته شده
ببلاد دور دست رفته بود و یک دختر جوان در خدمت صاحب می‌ماند

دو

و دو خورد سال اگرچه با مادر و پدر بود لیکن در خوف جدایی بسر می‌بردند
و کنیزان ایشان چون رخت خواب داران درست و خدمت ایشان کنند
بدن ایشان تعلق بهم رسانیده زر کسب نمایند و به صاحبان رسانند زر سکوی
مکانات و رهای ایشان ظرفی بزرگ که فضله در آن ریخته می‌شود و معمول است
از گندگی طبع تا ظرف مذکور از فضله لبالب نشود پاک نمایند ازین مر
آنقدر تصدیع در آن شهر گشته بد که رفتن مکان ضرور از رفتن گور بدتر مینمود
با وجود شدت حر در تابستان معمول حمام و غسلخانه در آن شهر نیست
بلکه مضمون غسل کردن نمی‌فهمند در محافل رقص زنان ایشان با وجود عدم
جنسیت و زبان دانی آنقدر حرکات رغبت انگیز میسازند که از تشنه جنسیت
ترشیده لطفی میسازم نظم روزی چند از دختران برین نجوم آورده
بودند یکی از آنها که حسین تر و شوخ تر بود دستش اندر رومال از دست
من ربوده بهمبالان خود میداد آنها بقاه قاه میخندیدند و از قبول ابا میکردند
و من از شرم آن رومال را نمیگذاشتم چون بقانون زرنگان اسپنول
دادن رومال و گرفتن علامت ایجاب و قبول در میان زن و

و مرد است و من در دادن رومال بخبان جوانان حسین مضایقه
ننمودم ان دختر تعجب کرده سبب پرسید گفتم این دختران همه مال
بودند و در نظر من نا پسندیده اند از انجهت رومال بدیشان نمیدهم
و مخصوص تو ان را نگاه داشته ام اگر قبول کنی حاضرات حاضران
تمام بخنده افتادند و او شرمنده شده بطرفی گریخت خلاصه کلام به
علت سیزده روز در انخانه ماندم و قدری از مردم و شهر کسب اطلاع
شده با اعانت سامانان خانه که بیت خانه کلانتر تفلیس بود
بکرایه گرفته در ان نقل کردم بسبب کلانتر نقاعده شمرده ولندیز هر چه
امکان داشت در حساب دغا و به من خبر نمود از الجمله دو ورق کرایه که گفتن
و دو ورق برای خوراکی مقرر شد وجه کرایه را بهانه انکه چون یکماه کامل
نماندم مضاعف حساب کرده وجه خوراکی را با انکه در ان سیزده روز
همواره مهمان سرداران انگلیس بودم و زیاده از دو سه مرتبه با او طعام
و سه چهار مرتبه حاضری نخورده بودم تمام و کمال نوشت برای یک مثقال
نمک سهل دو ورق قیمت حساب نمودیم چنین در اجره خیاط و کاغذ

و حجام

و حجام و غیره دو چند جمع کرد چون زبان او نمی فهمیدم بالناچار رفتار کردم
کنسان و کلیسی که با انگریزی در ان خانه بعلاوه بهمرسانیده بود حمایت او
نموده و دیگران که بیگمان او را پسندیده و داشتند از اعانت من
اجتناب بلکه تحریص بر ادای زر کردند معلوم شد که اگر تعللی در ادای زر
بروز دهم کلانتر بعدالت ولندیزی مرا خواهد کشید ناچار بجا بهای او را
قبول کردم بعد از این واقعه بر رفقا آنقدر تحمل کرد که از فرو گذاشت و عدم
حمایت من پشیمان شده بدفعات بهمان خانه که من گرفته بودم
امدند و بسیط بی که اول ان کینه را بسبب کثرت توقع ازو لیم سنجیده بریده
در محکمه کوتوالی حبس کرده او از بسیار رو داشت انخانه را گذاشت
پس کرایه ما قیان را بهانه اینکه من از اول کار جمعیت شمار دیده
کرایه کم قرار داده بودم اکنون که دو کس از شما بجای دیگر رفتند وجه
کمی کرایه و کشیدن خساره باقی نماند مضاعف نموده بیچاره ها قبول
کردند نقصه اینده منجواست که بهانه او ایش دیگر نماید متحمل نشده
خانه او را گذاشتند از ۱۲ صفر لغایت اخر ربیع الاول در خانه دو یم بسر بردم

اتفاقاً آنخانه بدست طماع بیرحمی فروخته شده همه متفرق شده
مرا خانه ازان کفایت نه بدست آمد غره ربیع الثانی دران نقل
کردم در بتخانه مسلمانی سکونت داشت و در هر باب حدیث بین
مبارک دل بسبب او مرا بسیار آرام بهم رسید همدرین ایام نوبت زمستان
و بهار ایت ان ملک که سرد و بلوقت می باشد آخر شده
ع وان پیک نوبهار چنان در چمن رسید ذکر خوبی بهار کیپ
و تنوع گلهای آن دیار درختان خضرا سر و برا بلباس سبز
آراستند و گلهای شگفتن آمده عالم دنیا را چون روضات بهشت
رونق دادند زیاده از همه چیز خط مسرت از تماشای جمال خیابان
چمن و غنچه تر دلال نوباوه کان گلشن دران ملک بر داشته شد
و فور و انواع گلزار در عمر خود مثل آن ندیده بودم و نه بعد ازین دیده شد
گویا حکیم انوری اشعار معجزه آثار در وصف الحال آن سرزمین گفته
حکیم انوری صبا بسبزه بیاراست باغ دنیا را ⁂ نمونه گشت زمین
مرغزار عقبی را ⁂ نسیم باد ز اعجاز زنده کردن خاک ⁂ برداب همه معجزات

عیسی را

عیسی را ⁂ چه طفلها است که اطفال باغ می زنند ⁂ زکوته گوی بلاغت
بلوغ طوبی را ⁂ بوته گلاب بافراط است خورد و موزون می شود
و گل بسیار بزرگ سفید بود نرگس چند قسم بنظر آمد یکی مشهور که تشته اش
گویند دوم بجای زردی هم سفید سوم بجای سفیدی هم زرد
چهارم تمام سرخ غالباً بحجم کاسه اش نفس که شهلا خوانند بوته نرگس و سر گلی
القدر بالیده و نامی می شود که در بعضی صد شاخ بیشتر براید و بر سر شاخی
بوده بوده میباشد نوعی از گل زرد انجا دیدم که اصل آن چون نرگس
بسیار است و برگ شبیه برگ آن و از شاخ گل برارد ساده
و چند رنگ میباشد اما در بو و نجابت و حسن و جمال بسیار عمده تر
و بهتر از نرگس و نجابت مطبوع و دلپذیر است انگلش آن را خوانند
در همه رنگ غرابت و قیمت دارند نوعی از گل که انگلیشان بمرادف لاله
خوانند ساده و هزاره چند رنگ سرخ و بنفش و گلابی و زرد و سفید نیمرنگ
و سبز رنگ و بعضی الوان بنظر آمد که مرا البته نزاکت صورت و رنگ
و تلون بارها در غلط انداخت که گلهای بستانی را در کاغذها دیده

گلهای مصنوعی که در فرنگ بغایت خوب شبیه طبیعی میسازند تصور مینمودم
و تا بدست حس نمیکردم آن شبهه رفع نمیشد دیگر گلی بسیار نازک شبیه
یاس زرد لیکن در بو بسیار ملایم هزاران دیده شد که قابل تعریف است
و حال آنکه این گل گیاهیست که در صحاری آن ملک خودرو بوفور
پیدا می‌شود و بنفشه نیز بسیار خودرو روید درختی موزون در جنگل آن
ملک بنظر رسید که بسبب حسن قامت و غرایب خلقت در تماشا بها
نشستند برگ آن شبیه برگ بید عوض سبزی رنگ زراران است هر دو طرف
برگ چون اطلس سفید مخملی است وقتی که پرتو آفتاب بر آن افتد
تمام درخت معه شاخ و برگ مصنوع از سیم و نقره ناب معلوم
شود و ازین جهت اورا سلور ٹری یعنی درخت نقره خوانند بالجمله
شرح قوت نباتی آن سرزمین زیاده از حوصله این مختصر است زیرا که
فردوسی نه گرمایش گرم و نه سرمایش سرد * بهر گوشه اش توده ریحان
و ورد * در هر خانه که چشمه از درز سنگهای کوه آب آن نیز نوش کنند
جاریست در عمر خود بهتر از آن آب بخوردن نیامده گویند در تابستان
سرد تر

سرد تر از زمستان می‌شود گوشت این ملک از گاو و گوسفند دنبه دار است
بعضی گوسفند دیده شد که از گرانی عاره پر دنبه داشتند از نقصت آثار
گوشت دارد از غایت چربی در اطعمه گوشتی آنجا معمول روغن نیست
و انواع ماهیها همه بنزاکت و ملاحت می‌شود از اقسام میوه انگور
گلابی بسیار بالیده و به و سیب و کشمش بی‌نظیر و نارنج اندازه
و شیرینی کوتاه سلهت و بادام و گردوی تازه و انگور که از مدتی نگاهداشته
بود بخوردن آمد میگفتند که در تابستان خربزه و هندوانه هر میوه
گرمسیری و سردسیری میشود انگور قسم اعلی و القدر بوفور دارد که چون
زراعت در مزرعه‌ها کارند و شراب آن را تمام فرنگ برند چند فرسخی
کیپ موضعی است موسوم به کنستنشیه انگور آنجا بسیار شیرین و شراب آن
قوی تر و شیرین تر شرابها میباشد در تمام فرنگ نامدار و قیمتی است
و به نقل خورند سبزیها چند قسم کلم و زردک و شلغم بسیار بالیده
و شیرین که خام آن از غایت خورده شود بخوردن آمد اما الندم و برنج
خوب نیست و مسکه تازه تا یکسال تمام بدست بزرگان می‌آید فرح اشتها

بسیار گران است چنانچه تخم مرغ بیست بیک روپیه و نان یک آثاری
فی روپیه چهار عدد و گوشت فی روپیه دو آثار می باشند گاو در برای سواری
گرنه ربع روپیه میگیرد از جانوران گربه درشت بر شتر چقلی زنان و سگ
درشت خلقت قوی بازو می شود اسب بسیار مضبوط چالاک
ترکیب و قامت اسبهای کمیته عرب باریک ساق لاغر اندام قیمت تا
پانصد روپیه نهایت فرمان بردار می شود مطلقا شوخی ندارد و چرخ بجه
خاطرهای مصری جلد و تیز چنانچه عرابها کشند و شتر مرغ در این نواح
بسیار دیده شد **ذکر دوستان و محبان کیپ** شرفای این هم ولندیز
اند و رعایا قوم ملایی و حبوش و بنگالی و صورتی که ولندیز ایشان را در آغاز
از اطراف اطراف بعیده آورده اند بعضی بمرور قبول بهم رسانیده
خود را او اخریده و بعضی خط آزادی از صاحبان خود یافته و صاحبان
بعضی مرد زیاده از صنعت تا هنوز در قید رقیت می باشند
همه را راست گو کثیر الرحم چارکس مسلمانان پاک اعتقاد ساده و متصلع
یافتیم در میان ایشان شیخ عبد الله نامی ابن عبد العزیز عرب مردم مکه بود

خط آزادی

که بسببی

که بسببی از اسباب بدین دیار افتاده و زرخریدی از ملایان گرفته خوش
میگذراند ضیافت و رهنمای و امداد من بکرر کرد و تقلید او اکابر بالائی
ضیافت و دعوت من کردند و سرداران انگلیس نیز و الفد تفقد احوال
و مهمانداری من پرداختند که مزیدی بران متصور نیست در هر مجلس رقص
و سرود و ساز مزاج میساختند در نواح کیپ یا دو بیست فرسخی برجا
بنگالی آلابی بسیار بود در آنجا برده ضیافت نمودند از انجمله جنرل زندانش
ششم نوبت جنرل خلیج بالی او دو نوبت بیستر بیست سخن که قبل از
فتح کیپ از سالهای دراز وکیل کمپنی سرکاری عالیشان متمول بیست سر
و بیشتر یار بنت سررشته دار دفتر کل سه مرتبه و بخشی از ایشان یک مرتبه و بیشتر
لبکاس دو مرتبه این لبکاس از قوم ولندیز و بیست سال قبل از این گورنر
بیچاره بود قبل از ورود انگلیس گورنری کیپ قیام داشت چون انگلیس آن شهر را
بصلح فتح کردند سوای شهر و عدالت الی الان بدو تعلق دارد و او از اهل
انگلیسی حرکات و حسن ادای تقریب صحبت داری در میان انگلیس
و ولندیز مشهور است و بیشتر صفت زبان سخن میگوید و سرداران بزرگوار

و گورنری

کرنیل هال کرنیل و مداور کپتان سلی میجر امری هریک دو مرتبه ضیافت نمودند
که نزرک عدالت انکلس شخصی عالیشان است زد مرتبه دعوت نمودند
زن او که بسیار صاحب سلیقه از خاندان عالی است مکرر در صحبت رقص
و سرود مرا طلب نمود کرنیل همّلتن که در قضیه سرنگاپتن باحسن سلیقه
شجاعت و کارهای نامدار در نبارس بظهور رسانید یکمرتبه ذکر نیل کرادس
که شخص نامدار در سپاه ملکی صفات ذکر نیل ستوس کپتان هوکن
که تاجری عالیشان است و ستر گلیان مصور داکتر سمرل هر یک
هر یک یکمرتبه ستر کرسن داکتر سمر شد که زن او بسیار نیکو اخلاق
مهمان نواز است هر یک دو مرتبه ولندی ان بارنت که زنی
عالیشان از خاندان عمده در نکاح مستر بارنت مذکور است می بر
و نا هزار و لیت گفته می شود خود در هر شب جمعه که قریب چهارصد
تا پانصد نفر زن و مرد کبیر در انجا حاضر شده به شغل کنجفه و نرد
و شطرنج نوازی بالصف شب مشغول اند و در هر شب ماه
صحبت رقص منعقد میشد مرا احضار می نمودند و دران مدت
الجه

الجه بشرط دلداری و مهمان نوازی بطریق کریمان سلوک منظور بود
سنس کراست نام دختری از ایرلند که همدران ایام بعقد کرنیل کراست
در امده بود بالبدی ان سخاوت می ماند بحسن و جمال دران شهر بطرز بدات
بسیار با تملق یکنجین وحرکات در سکنات او بسیار شبیه بنانوان بزرگ
شده بوده از تماشای حسن و صحبت ان بزرگ بغایت محظوظ میشدم
دیگر این خبدان که ذکر کرده آمد زنی نامدار انکلس دران شهر بود و مدار کار
روای جهان بسپهر اکس تمام بزبان ولندیز بوده مدّتی که از این شهر در کار
شد این است که علاجی جنسی بسیار اهل همراه داشتم در جهاز بصحبت تواج
القدر ضایع شد که صاحب مذبح او افتاد و فروختم قیمت بانصد دالر
بهدیه و الی حمایل صد دالر از چند نهان پارچه صد دالر مجموعه هفتصد دالر
که برابر هزار و چهارصد روپیه هند بوده باشد مدت بیش من افتاد جز نقصان
الحاصل که از ولندیزان صاحب خانه بمن رسیده بود لعل آمد
بالجمله بغایت ۲۵ ربیع الثانی بانتظار حصول مرکب گذشت چهارشنبه
۲۷ بر جهازی خورد دبرطانیه نام که بی کپتنی نعیی سیصد روپیه مکانی دران کرایه

کتب نکریه کار [illegible]
دالشباح [illegible] نون بابای
تحفه السعی الفکیه ادا کو به

و هشتاد روپیه خرج ونیز بنده بود سوار شده بودم لندن لنگر برداشتم
چهارصد روپیه دیگر از جهاز سابق با اینکه رفقا حصه خود وصول کردند
سوخت شد تفصیل این مجمل آنکه کپتان ناتلمان هم پیش از آنکه چند روز
که موسم بد منقضی شد جهاز بکیپ توون آورد و کسل کمپنی بعماری کپتان
و لمبسن تحفه پارچه‌های سوخته معزوله که ذکرش در خور نگاه گذشت
او از اکثر رفقا قضا گردانید چنانچه مبلغ پانزده بیست هزار روپیه خساره افتاد
عمله جهاز او و اکثر متوقف شدند در نوبت رفقا قانون دانسته گفتند
که نیمه لا اول مارا ولیس بده یا مارا المقصد برسان و او در هر دو امر
درمانده داوری بعدالت ولندیز برد بنده من بدین سبب در زبانش
ما رفقا مرافعت نکردم بلکه اینکه کپتان ناتلمان مرا از آن باز داشته
گفت تو مرد غریبی بعدالت مرو اگر بحکم عدالت بدیگران زر خواهد رسید
بهمان رسد من بخوشی خود نیز خواهم داد و دیگر خوف دغابازی‌های
اهل قوم ولندیز خصوصاً که کپتان ناتلمان در ایام بیکاری از دختران
ولندیز نکاح کرده بود و رفقا نیز از وصول زر اظهار یاس و هر روز

مبلغی

مبلغی خرج مبارک و نداخته کار یک روز قبل از سوار شدن بر جهاز زر رفقا بدست
آمد و کپتان ناتلمان با من حلف میعاد و انکار وعده نمود و بضرورت
کپتان هوکن باجه عمده انکلش را وکیل خود کرده بر آمدم بعد دو نیم سال
خطی در لندن از و بمن رسید که معامله را در عدالت ولندیز بدستور
و رفقا بمراد خود حکم یافتم اما وکیل کپتان ناتلمان بان متقاعد نشده
داوری به اپیل که حکام آن انکلش میباشند برد و در آنجا دعوی کهنه با حجر
گردید بالجمله از رفقا کسی در کیپ مانده از تعدی و تجبر انها رستم
و کپتان رجدس باطفال و دختری ضدی و غوغای خود برین جهاز بود

ذکر خوبی جهاز برطانیه

این جهاز بست که کاران سفاین
دل که ذکر آن گذشت و روغن آن کشیدن و به لندن بردن است چنانچه بعملی اول آن
در آغاز همین سفر بلکتر استخوان باکه ریسمان قلاب‌های در شکار دندان تحده شده بود
بنوا خرت کردند این نوع جهاز قدری سامان جنگ و استحکام میدارد
و ملاحان چون ملاحان منوار در زیر حکم قانون زندگی مینمایند نیار برین طا
در وقت ایاب کپتن جهازی از اسپین دستگیر کرده یک اوردر و نصفت

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 1

نامدار ارزنه است و آب و میوه خصوص انگوران امتیاز بر کل عالم دارد
انگور سفید رنگ مدوری بزرگ به انگشت بسیار درشت پوست باریک که شعله شمع
از آن طرف او پیدا بود و تخم بقدر نصف دانه ماش درشت داشت به قیمت بسیار ارزان
در همگان خورده شد اما خبرخانه آنجا بسیار کثیف و مردم بسیار بد طعام زشت
بخوردن دادند و در دادن آب آنقدر تعلل کردند که شنبه ۱۷ و یکشنبه ۱۸ و دوشنبه ۱۹
در آن مکان گذشت آخرش حکام آب و قاطر هکاران را شکنجه گرفته سوار دادند
در حین رکوب منزلچی کمی محاو سایر عمله خبرخانه گریختند اکثر راه با پایین ها سه شنبه
و توقات مشتمل بر کوه‌های بزرگ و ضخیم است دشوار گذار و این کوهستان متصل است
بکوهی که معدن نقره و طلا دارد که فروشهای و مسکوکات اسلامبول از آن
سکوک میشود از توقات شروع به افتادن برف شد سه شنبه ۲۰ در دهی قارچقان
نام گذشت چهارشنبه ۲۱ به سیواس رسیدیم از توقات تا سیواس بیست و چهار
فرسخ و یک منزل است امروز برف زود منزل کرده شد تا شب جاده را گم کنیم
و از برف بلند برست بار در آبادی دور نباشیم تا از باران بمانیم زیرا درو
تا و خود برف باریدن باد آنقدر شدید بود که در قاط ضعف زیر بار برده

از قله

از قله بپایین کوه افتادند که استخوانهای خورد و خمیر شد **ذکر شهر سیواس** سیواس
شهر بزرگست در سر راه اسلامبول و بغداد واقع است اما بر از کل ولایت
منقص سرد و تن یا کم در آن فرو میروند مهمان با یا در آنجا بودم خانه آتش
کثیف و بزار بیش بود تا به خبرخانه چه رسد تمام راه از توقات تا سیواس
کوهستان با شد ضعف المسالک بوده و تمام را برف فرو گرفته زمین و آسمان
هر دو سفید گشته بپاید دیوار است از توقات تا دیار بکر و ماردین همه ارمنیه
شمرده میشود الطرف این کوه‌ها فارص و ارزن الروم است و از ممالک ارمنیه
منسوب مردم نخجوانی گنجه است تا ماندن فارصی به ذات و ایروان یعنی مرو
مشهور که شیخ نظامی در اسکندرنامه وصف کرده و ارمنیه منسوب بایران است
پیوسته است پنجشنبه ۲۲ در دهی اولاش نام مقام کرده جمعه ۲۳ به ذلکلداش
رسیدیم از سیواس تا این مکان ۱۲ فرسخ و یک منزل است و کنمش و منقی
و مسکوکش در اینجا بسیار خورده شد که مثل آن در عمر نخورده بودیم و ذلکلداش قریه ایست
تمام زیر برف بود با اشکال راه دخول یافته شد شنبه ۲۴ در دهی الیجه خان
نام مقام یکشنبه ۲۵ در حسن چلبی منزل کرده شد هر دو منزل یک و ۱۶ فرسخ شمرده میشود

دوشنبه ۲۶ از صبح بریده به قریه حسن بدری نازل شدیم از اوقات یا این موضع
سرسبزترین مواضع است که درین راه می افتد کثرت برف و برف در اینجا
روبکی نهاد سکنه این مواضع تمام ذاغ شاینند شیعی مذهب که بدر از نعش شروع گشته
ارباس نادرشاهی گریخته در اینجا پناه گرفته همه کشنده کداطبیعت ارو خلائق
این سمت اند با نهای طعام دو چند پنیلی ارمساز بگیرند خبری نیز بعد از آنکه
سوره بخش چیده شد اول خود دست بدان دراز نمایند و زنان الشان
میوه و جغرات و غیره امثال آن برای فروختن آورده خریدن آنها لازم
گردانند بعد فروش یک یک کس بد انجا آمده تکدای نازلشایند و اگر
در دادن تعلل کند تا سر او سقط گویند صبح حسن وداع و شور و غوغا باید
کرده سعد خاک شدند و در ظلمت لیل راه سپر شد این چند منزل بسبب خوف
زیر برف ماندن و تاراج این جماعت طی طریق بیالی شد چنانچه در ثلث
روز باقیمانده بمنزل میرسیدیم بر من بسیار سخت میاید زیرا که القدر روز
تا نصف شب صحبت چیزها و اجتماعات که دیدن من بهانه کرده لقصه قهوه
خوردن و طعام بلعیدن و تنبت کشیدن می آمدند روح سائی میکرد سه شنبه ۲۷

۲۷ و صبح قطع کرده نصف روز بملاطیه رسیدیم شهر بزرگ بر محل و قلای گنده
نصف این راه است بلفع شهر بطرف استنبول سیلی علامت نصف
نصب کرده اند که زال برده سافر انیمه جان میدید درین شهر بخانه مسلم
مهمان بودیم و نهایت حبر بیش آوردم مسلم زلش سفید بداروی بلند
داشت معهذا وقتیکه با او در مکالمه بودم بچه بمقولهایش بر سخنی من می خندید
و از کثرت ناز و خل در گفتگوی می نمودند او خجالت کشیده آن را ادب میکرد
و از پس سیراند لعنت خدا بر زن و خانه کثیف او باد از ملاطیه برف منقطع شد
و اگر باران بود اما تا ماردین و سرحد بادیه بر کوه های بلند برف میدیدیم گویند
درین حدود گاه گاه برف می بارد اما از سرحد بادیه در موصل و بغداد گاهی
کسی صورت برف ندیده

ذکر وصول برود خانه فرات

چهارشنبه ۲۸ ز ابراد علی بهشت فرسخی ملاطیه بمقام شد و صبحی ملاطیه رودخانه فرات را
که در میان دو کوه ثوکت تمام زور جاری میگذرد و دیدم قدری گذشته
ترا تران لمعور رسیده بر کشتی عبور نمودیم از ابراد علی قریه اکرد ها است سردار الشان
مرد بمغرور خود علطی است طعام ایلی بسیار میوه و از میوه خود مسافران بهجور اند

چون در انجا چپرخانه نیست و معمول است که خواه ناخواه اسب در انجا بدل
باید کرد و کرایه اسبها انقدر سنگین میگیرند که مقابل ده قیمت طعام نتواند بود
با انکه ان قریه در کنار فرات واقع شده نسبت بیزیدیان مردم را تشنه میدارد
و تا نصف شب انقلیت داشتیم بعد ازان مفقود شد صبح یکشنبه روز
ازانجا کوچ کردیم پنجشنبه ۱۲۲۹ فرسخ بریده هنگام شام بخربوت رسیدیم
ازانجا علی جهار فرسخ راه بر لب فرات و کناره کوه است بعد ازان فرات را
گذاشته در کوهستان مرتفع داخل شدیم یکی از کوه های بلند بنام رود درین راه
واقع شده راهش انقدر پست و بلندی داشت که زین از پشت اسب جدا میشد
ر گردید و مالوحی که بعقب زین بسته بود محافظت من از سرما و باران نمیکرد
و بجائی افتاده گم شد ازان جهت چند منزل تصدیعه کشیدیم تا الجاره چپرخانه خر
بوت بسیار پاکیزه مردم ان بسیار با اخلاق یکی از ایچند چپرخانهای خوب
این راهست طعام خوب دادند و اسبهای خوب بسرعت مهیا کردند یکجائی
همراهان چنین جای خوب را گذاشته در تاریک شب با وجود خطر صعوبت مسالک
و حیرانی سرد و روانه شدیم و در کاروان سرائی که میانه کوهستان دور از ابادی
است

هشت فرسخی خربوت واقع است نیمه شب گذشته رسیدیم مردم کاروان سرا
نیز بیدار نشدند و خدمتگار بودند از خواب برخواستم طعام مبادره در الوقت زیاده ازان
ده فرسخ جا ممکن نیست دادند **ذکر بحیره** در میان خربوت و امن کاروان سرا
بحیره ایست که اب ان شور و عمق ان بحر محیط پیوسته دایره اش ده دوازده
فرسخ است و مسالکش بسیار خطرناک گاهی در اب میرانند و گاهی بر کنارها و میان کمرهای
کوه در بعضی ازان مواضع پای دو چاروای بار از همراهان لغزیده ببحیره افتاد چون
وصول بران از شدت پستی و بلندی محال بود تفحص نکرده گذشتیم نسلا گذشتن
ازان مکان در حین تاریکی شب و ظلمت باران بجز عدم و ثبوت موعود فقط
و نبات و دواب بر خیز بار حمل نتوان کرد **ذکر ارغنه** جمعه سلخ شعبان هشت
فرسخ بریده بارغنه رسیدیم از خربوت تا ارغنه ۱۶ فرسخ و تلگراف است که نصف ان
شب و نصف دیگر روز قطع شد تمام کوهستان است که صعوبت مسالک
کوهستانات سابق را از یاد برد **ذکر جبل محراب منبع دجله بغداد** دران میان
کوهیست مسمی به جبل محراب ضرب المثل در بلندی کان مس در این راه منبع
شط بغداد المعروف بدجله ازانست چند مرتبه دران روز از دجله عبور کردیم

در همه جا آب بسیار کم و زرد رنگ و گل آلود بود اما به تندی میکذرد و رودها
رود تری میکند زیرا که بفاصله چند منزل زیر دیاربکر بشکل رودخانه بزرک نظر آید
و در زیر موصل تمام سال جسر ان بسته میماند و زیر بغداد خود بعضی اوقات بعرض
دریای کنک منظور میکردد و اکر جسر ان بشکند چنانچه خواجه سلیمان ساوجی کوید

دجله را امسال رفتاری عجب دیوانه است ∴ پای در زنجیر و کف
بر لب مکر دیوانه است ∴

بالجمله از اینجا بیست فرسخ شد که عرب ان را بلاد جزیره
کویند زیرا که دو طرف ان دو رودخانه با نام یکی فرات دیکر دجله است
نزدیک بصره بهم پیوسته است شهر ارغنه بر کوه بلند شدیدی از دامنه
قافله بمدارج واقع شده چنانچه از دامنه شهر تا منتها ان یک میل راه در عرض خواهد بود
و این بلندی تدریج نیست بلکه تند است بجز مردم انجا دیکری در عرض
ان شهر پیاده نرود نتواند کرد چون جسر خانه اش بسیار کثیف و مردم ان
ازل بودند در خانه مسلم رود و آمدم شنبه غره رمضان بسبب محافظه راه
بانتظار اجتماع قافله مقام شد زیرا که او دیار بکر در ان اوان سلطان یعنی
بیوز دیده و راه میزد یکشنبه ۲ از ارغنه مع قافله بزرک نقل کرده بکار

اثرای خرابه

اثرای خرابه که نجر یلکچاه سنریم تروش خیری نذشت بضرورت رفاقت کاروان
شصت و پنج تمام کذرانیدم زیرا که کاروان زیاده از شش هفت فرسخ را نتواند رفت
تمام ان روز و روز دیکر باران و شدت سرما و باد در خیمها ترماند مهمان تا کمکن نی
بر بالای بار را بر جا شتر تپه های ان کاروانسرای انداخته انش افروخته
بسر بردیم دوشنبه ۳ نصف روز کذشته در عین شدت باران بدیاربکر
رسیدیم از ارغنه دیاربکر ۷ فرسخ و یک منزل است

ذکر شهر دیاربکر

دیاربکر بهترین و بالاترین شهرهای این راه است و مردم ان بسیار راست
و درست و نیکوکردار کوهستان اطراف ان بسیار و بلند و تند است اکثر
دو سه فرسخ سه فرسخ رفته انهار من سطح سبز خرم است دهات و قصبات
پاک و صاف با فضا خوش هواست چون سبزکاه ها در نظر اند و در شهر خندق
و حصار و برج از سنگ و آهک کشیده است

ذکر مزار خالد بن الولید

چند بن جامع و کاروانسرا و مرقد خالد بن الولید سپه سالار خلیفه اول
فاتح شام در انست از میوه های خربزه و سرده ان نامدار میشود با انکه
موسم ان در استنبول تمام شده بود خربزه که فاش ان یکنیم وجب در طول

و بعد رشتش انگشت در قطر و بسیار تر و شیرین و آبدار بود خورده شد اما خبر خانه کسی

بدتر از همه حاجت خانه سکنی در آن محال نبود و در همان باران بخانهٔ احمد افندی

متسلم رفته فرود آمدم و بسبب تواتر باران و عرض شط و پل جسر قلا در راه

سه شنبه ۴ و چهارشنبه ۵ مقام کردم احمد افندی مرد آراسته نیکو اخلاق

پاکیزه سیرت لوازم دلداری و مهمانی بکار برد چون بابوکی من در راه افتاده بود

یاران تواضع کرده خانچه از دیار بکر الی بغداد بسیار گذاری من نمود اما در شهر

و پل جسر عدم قدرت خود ظاهر کرده هیچ چه از خود تا ماردین مهمانداری

مقرر نمود پنجشنبه ۶ با آنکه در میان راه دهی برای آسایش بود اما خود عرضی

چنین تا نصف شب ۱۴ فرسخ راه رفته در کاروانسرایی در میان کوه

دور از آبادی شب گذرانیدیم چون بخاری نداشت و آتش در وسط خانه

افروخته بودند از کثرت دود و اینکه شپش تمام شب خواب نبرد چیزی

خورده نمی بایست بیاید از ارغنه تا بدین کاروانسرای مکرر سوار حرامی را

دیدیم بلکه دو چار شدیم هر مرتبه بوضع غیر مکرر بگذشت جمعه هفتم رمضان المبارک

که برف بسیار باطراف کاروانسرا بارید بیم آن بود که همه آن خانه در زیر

برف

برف تا نیم ذرع در عین بارندگی سوار شده بسرعت تمام چهار فرسخ راه طی کرده

بماردین رسیدیم حکایت شنیدم چون پاشای بغداد از نقل ماردو که بموصل آمدن

بغداد با این همین کاروانسرا و ماردین برف باریدن گرفت چون

بکثرت می آمد اسب بسرعت تمام میراندم لیکن زنگ اسب بعضی بدنک

و بعضی دیگر مردم زبان نبودند من نیک خبری نه از انتقال آمدن و توسات عشت

راه طی کرده بماردین رسیدیم و لقبه اسب واداشتم و باز تمام زیر برف مانده

تلف شدند ذکر شهر ماردین بالجمله ماردین مثل ارغنه بر کوه بلند از دامنه

تا دامنه تدریج واقع شده حصار و بروج از سنگ و آنکه کو سلیمان پاشا بابی

والی بغداد عمارت کرده دور تا دور خود دارد و وسط شهر ماردین قلعه بر کوه

چنان بلند است که نگاه کردن آن بمنزلهٔ آفتاب از سرا می افتد علاوه

انتهای از هر طرف او چند فرسخ راه کوهستان است بسیار صعب المسالک که راه آن

منحصر در دو جانب است ذکر السنه مردم آن راه زبان عوام ماردین عربی و کرد است

و خواص علاوه آن ترکی و فارسی نیز میدانند از استنبول تا ملاطیه بحر ترکی

لغتی دیگر نبود از ملاطیه تا دیار بکر بلغت عرب آشنا بودند از دیار بکر تا شط شروع

زبان فارسی نیز خدا از ماردین الی بغداد و نیز چهار بعث گفته می‌شود ورود
بماردین از کردزاده نجابه عبدالله آغای مسلم رفته روز و آمدم شنبه ۹ و یکشنبه
دوشنبه او روز شنبه السبب نفاق خیر در آنجا مرفه اتفاق عبدالله
آغا عقل در جابلترین امرای عثمانیست اگرچه بابت باشای بغداد از روی شناسی
بحضور سلطان و خصوصیت تمام نور اعظم دارد در البصره سالها از جانب سلیمان
پاشا حکم رانی کرده و آثار خیر بسیار در آنجا یادگار گذاشته خود و کلان آن ولایت خواهان
به هواخواهی او هستند و از کاردانی و عمل رانی او حکایت عجیبه می‌نمایند بنابرین زبان فارسی
خوب می‌شناخت صحبت در رمضان به انصرف شب بهم با ای میکردیم اصرار داشت که ماه
رمضان المبارک را بتمام در آنجا بسر برم اما من زیاده بر آن شد مرزا المکان که با وجود
گرم سیری ده مرتبه از کلکته سرد تر بوده اشغال خواندن نماز روزه را
متحمل نشده رخصت گشتم در رتبه و تبدیل جا با عدم اقتدار ظاهر کرد و خوجه دار
خود مهمانداری تعیین کرده گفت او را از ترس تا رخوانست عثمانی رفاقت شما را
نمی تواند گذاشت براه خود میرود من حد بخوجه دار شما خواهد کرد چون از
نصیبین تا موصل همه بیابان جول یعنی بادیه و مخوف ترین مواضع این راه است

لهذا

لهذا عبدالله آغا از سلطان روم مامور بود که مرا محافظت از آنجا بگذرانند بنابرین
مرا همراه قافله بزرگی نموده و سرداران قافله را طلبیده در خبرگیری توصیه کرد
چهارشنبه ۱۲ رمضان المبارک در نصیبین نامزل شد از ماردین تا بنجا دوازده
فرسخ است قاضی بغداد که با تحف روان و چند تاک سوار و چند نبد فیجی
با نشان و شاه دوره تمام از اسلامبول می آمد از ماردین رفیق را شد صحبت زرگر
هر جا فرود می آمد من هم فرود می آمدم مردم خبرخانه طعام می آوردند بنابرین تا موصل
که او جدا نشده ماند خوب گذشت نصیبین شهر با مدار است سابق برین صدها سال
دار الملک شاپور شاه روم بوده در صدر اسلام هم معمور و شکوه داشت اما حالا
خرابه ایست که آثار قدیم را می‌نماید خبرخانه اش بقدر انباری دارد صاحب خبرخانه
طعام لائق خوراند و اسب خوب داده احسان کرد زیرا که از نصیبین تا موصل بنجاه فرسخ راه
تبدیل اسپ ممکن نیست اگر اسب بد است بتصدیع تمام راه متحمل باید شد و اگر مانده
را اسب هم ماند و از زندگی گذشت زیرا که جا که اید اگر غیر معمور محل قاطعان طریق
و ملکمان اسلامیست ذکر شهر نصیبین و مزارات آن در نصیبین زیارت دو قبر کرده شد
یکی مشهور است از سید السجاد زین العابدین دوم سمّان باک بر دو لی اصل اگر زیرا که

قبر سلیمان بن صرد خزاعی صحابی امیرالمومنین است [illegible]
[illegible]

سلمان فارسی که درین نواح مشهور است به سلمان پاک به سه فرسخی مداین که چون
خواهی امام حسین علیه السلام در صحرای نقصین بفتح ابن زیاد سپه سالار لشکر
عبدالملک بن مروان خلیفه شهید شده بوده باشد و دوم معلوم نیست که گرا
نسبت بجاه غلط کرده اند اما ابن شبهه قبر بر دو مرد گذشت

ذکر عبور بادیه روایت

پنجشنبه ۱۳ رمضان المبارک از نقصین بر آمده در قریه ذکر همان قریه خلفان که صاحب عشیره
گویا بادشاه آن نواح است شش فرسخی ما درین مقام کردیم پسرهای خلفان آمده
خود آمده ما را دیدند و از قافله پنجی باج معمولی گرفته برگشتند صاحب خانه ما در ذکر مرد عربی بود
عرب طعام وافر و فرش خواب پاکیزه داد روز جمعه ۱۴ در قریه عرب نخانه حیدر آقا که
کرد صاحب قلعه فرود آمدیم این منزل نیز شش فرسخی بود گویا همین منزل اول ترکی
ادای باج نموده سبب این بود که از این مکان ترک آباد یافت الکنون ما را
فهمید زبانش باید گفت اکثری از این کردان زبان فارسی میفهمند و مرا
ایرانی و هم جنس دانسته خدمت و مهمانی بسیار کردند این دو منزل اگرچه
در بادیه محسوب می شود اما قدم بقدم آب و آبادانی و قصبات بود
بحدیکه ربع این عمارت از استنبول تا بدین مکان جایی دیده نشده هم چنین

این

این زیارت ما بین نقصین و موصل قریب پنجاه فرسخ راه که بسیار ازان می ترسیدیم
بدانست میان بهترین مواضع این راه است چه از استنبول تا نقصین کاهی زیاده
از ده ساعت در زمین مسطح راه نرفتیم الا هم که ما بین دو کوه بود و چنین جایی که کوه
بالمره از نظر ناپدید شده باشد چون نخاط است و زمین این زیارت مسطح و هموار چون
زمین های بلاد هند و ایران است و آب اگرچه وفور ندارد اما در هر چند میل
چوبها جاریست نهایت اینکه بی مایه است در موسم گرما رو روانه مسافرت آن خطرناک
از جمله عجایبات این بادیه که وسط ملک شام را ابربند سلک حجاز و یمن پیوسته تمام
طول جزیره العرب را شامل گشته و در او هزاران فرسخ راه است اینکه با آنکه زمین او
برگیاه قابل زراعت است بحدیکه جای که از بلندیست بیشتر از ارتفاع آن بیست ذرع حجمی نمی روید
بحدیکه سکنه این بادیه بجهت طبخ طعام نیز هیزم ببر با مختاج همه در عالم می باشند
و آنکس ان سجدت [illegible] از کار از تاب آفتاب تصدیع و اضرار می یابند
ن ان بنا زال وایای که آنکه آن نقطه به اندال است بالجمله درین منزل انتظار ورود
شیخ غلال سردار قبیله طی که ملک را بدین کاروان از محل خوف از عبدالله آغا مامور بود
و الکار عهده خود را بسیار کرده ند چون برسید کاروان تا نشان با آنکه دو سه هزار مرد

و صد نا تفنگچی و سوار در کاروان بودند چندر اغا را با صد سوار از ان قبیله بکرایه گرفته
روان شدند سبب این همه حزم آنکه **ذکر قبایل ساکن کوه سنجار معروف بیزیدی**
طرف دست راست این بیابان بفاصله پنج فرسخ راه کوهیست کشیده و هموار
سنجار نام که در ان قرا و آبادیست جماعتی که موسومند بیزیدی در آنجا ساکنند
و بکفر و عداوت اسلام مشهورند شنیده شد که اصل ایشان عرب است از اولاد
یزید یعنی بنی امیه اند از زمان بنی عباس گریخته در ان مکان مأمن ساخته اند و بمرور
ایام بسبب کثرت قبایل کرد در بلاد جزیره کرد شده یزید را افضل کنند و ابلیس را
امام خوانند و چون لاعن این هر دو را بدر نمایند و بجواب ایشان زود ابلیس ابدی سلطانی
بود او را زیارت کنند اما آنچه معلوم من شد انها مردم مسلمانند زیرا که سرشاکه
الی ابن حسین نام دانسته و انقدر که اسلامبولیان ایشان را بدنام کرده اند
اعمال زشت ندارند چه در سند این سال زیاده بریک قافله کرباج مقوری انها را
نداده است بعلت عبور این راه اراده داشت و بکار برانداز رسانیده
نهایتش آنکه یزید را مقصر بدانند و در حق ضعف حکام چنانکه رسم
قبایل است بر حکام قطع نمایند و در کوهستان ایشان انجیر و انگور
بسیار خوب میشود

بسیار خوب میشود و از اطراف تا ماردین و انطرف تا موصل و بغداد حمل کنند انرا و بیشتر
از سنجار برند و انگور انجا با انکه خشک بود بقدری کشمش بسیار بزرگ و انقدر رطوبت داشت
که گمان تازه میشد و بحدی لذیذ که من او را بر همه میوه های عالم اختیار مینمایم
گرد در حین عبور اهل سنجار بقافله می آمدند و معامله انجیر و انگور و کشمش و گردو با
نقد و جنس مینمودند با ایشان مکالمات کرده شد لباس و زبان ایشان
عربی است با الجمله روز شنبه ۱۵ ۱۳ فرسخ راه بریده چون قریه و سایه در خت و غیره
هیچ نبود کنار سیلی که موسوم است به تل الهوا و نزدیک ترین مواضع بسنجار بود فرود
آمدیم از اتفاقات یک شیخ شلال با صد سوار قبیله خود که بر بلای از شجعان
عرب بود نیزه های اشمی مثال در دست و باد پالی باد پا در زیر ران و عمامه
شعاره زار بر سر داشت در انمکان بما رسید چون هیچ چیز نبود و ماه و سد
می وزید و باران هم نم داشت تا نصف شب بر زمین کذراندیم تا خود دمی
انتظار جانوران که دزد رهانه کشش نشدیم روز یکشنبه ۱۶ ۱۳ ده فرسخ دیگر بریده در موضع
حفه زار المریات شیخ شلال با صد و دو صد نفر جانور از بنی طی در سیاه
خیمه ها در ان مکان می نشستند و بر بلی قاتحه خورد که خسرای نامند بجهت محافظت اموال

زن ساخته فقط همه قبیله بنی طی که پانزده شانزده هزار خانوار آنند و در فرمان
برادر شیخ فارس نام میباشند و دو منزل اندرون بادیه نشیمن دارند شیخ سلال
گویا پادشاه این نواح مرد بسیار متکبر عالی شان است دران قدر روز تا نصف شب
سه مرتبه برای باشوه گسترد طعام او اگرچه الکی ثمره لایق خوردن نبود اما هر سه
بار آن حاضر میکرد و چهل پنجاه کس همراه او دست بطعام دراز میکردند نصف شب
کاروان از انجا رخت بربست ما هم روانه شده صبح دوشنبه رمضان المبارک
بقریه حمید منسوب شیخ فارس رسیدیم شیخ سلال تا امکان همراه ما بود
از منزل شیخ سلال تا حمیده نه فرسخ دارد عرب سی فرسخ است و دخیمه شیخ سلال
ابادی نیست کاروان بجهت ادای باج ملکهانشین شیخ فارس در میدان فرود آمد
من چون سه روز و سه شب خواب نکرده بودم بقریه رفته در خانه عربی نان و روغن
داغ کرده و خرمای رطب لمره تمام خوردم و دو سه ساعت خواب استراحت کردم
اخر روز قبل از حرکت کاروان سوار شده بعد قطع سه فرسخ بموصل رسیدم
ذکر طاقت و محنت اسب هاجری باید دانست که یابس اسبهای متعلق من
در منزل اول یعنی ذکر بیمار شده به نفس برگشت و ذخیره خود جاه انباشته منزل
دوم

در منزل دوم یعنی عجره در صحرای افتاد این اسب بیچاره از نفس تا موصل نخورد
زیر زین ماند و تاب از انها افروده نشد و چهار روز بمعاجف و جو بر
همین گیاه سبز که قدری میسر شد گذرانیدند اسب سواری من با انکه در خسته
جوان یابوی خورد لاغر اندام بود معهذا وقتی در موصل از روز و امدم
طاقت یکمنزل دیگر یکه زن ط در طبع داشت و ملتهای خود بالکام باری
میکرد **ذکر شهر موصل و زیارت مزار یونس و جرجیس نبی ع** بالجمله موصل در زمین
جزیره واقع است و چون نارین و دیوار یکه حصار و بروج مستحکم از سنگ و آهک
و خندق عمیق در شهر پناه دارد و مزار یونس و جرجیس نبی علیهما السلام را
در انجا زیارت کردم و بعد از ورود از گذر راه بخانه محمد پاشا والی رفته فرود
آمدم سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه هم بعوض شد بل جسر در موصل گذشت
چه خواجه دار عبدالله اغا بسبب عذر آقای خود پاشا سرکشی و نافرمانی
که معمول نوکران عثمانی شده بعد از خروج از ماردین کار براد پکر باره پاش
ملعون بازگذاشت وان بیچاره لطیح رضانامه و سهولت این چند منزل باقی
اگرچه اراده یلاقی داشت اما چون من از ان بسیار اروشیده بودم

و برفاقت او رضا نمیدادم شکایت او و درخواست تبدیل از محمد پاشا مینمودم
محمد پاشا حاکم کرد که او موصل را گذاشته هر جا که خواهد برود و دو قاسم چوخه دار
خاص خود را تعیین نمود که مرا به بغداد رسانند بنابرین ناچار شده دو روز پیشتر
از من بطرف بغداد روان شد مقصودش آنکه در کرکوک که هم خانه او بود
دو سه روز منتظر من نماند چون من انجا رسم خواه نخواه باز دیگر همراه من شود
اما من بعد وصول بکرکوک از اطلاع برینکه او راه را بر ابداران سپرده حیله کرده
که تا بغداد هیچ جا بمن نرسید و از دیدن روی نحسش رهائی یافتم ذکر محامد
و علو شأن نسب محمد پاشا محمد پاشا از قبل قیاصره اسلامبول مردی بسیار
عالیشان از وزرای معتبر عثمانیست با آنکه بکمتر کسی بملاقات تمکین میکند من
محالست نبود و از تکالیف معموله دربار خود که دامن جامه بوسیدن
و غیره بوده باشد تمام معاف داشت و با اوضاع قهوه و چوبوق نمود و بخانه
محمود بیک پسرش که هم نایب و بجای اوست فرود آورد محمود بیک جوان
اخلاق شیرین نیکو خصال خنده روست هر روز مرا و اقتضای ترتیب مینمود
و بمناسبت های خاصه خود بسیر اطراف شهر می برد و جمیع ملازمان پاشا

و محمود بیک بعد از مدتی فوت شدند
و مصاحبت ...

ذکر

ذکر محاسن اهل موصل قطع نظر از پاشا و محمود بیک اهل موصل بسیار صاحب اخلاق
مهمان نواز زکی طبع هوشناک بعلاوه و اخبار تازه منتظر اند و وقار و متانت
مزاج را که شیمه کریمه عثمانی است با عدم غرور و غفلت در خود جمع کرده اند
خصوص احمد افندی برادران او که دیوانی پاشا بدیشان تعلق دارد
که زبان از ذکر محامد ایشان لال است بعد از گذشتن شهرهای ایران
چنین زکی طبعان بیدار بملاقات نشده بود گاهی اهل اسلامبول رابع
حالت ایشان میدانستند تا خوف سلطنه انتقال دولت عثمانی از دل
برطرف میشد بنابران در گوشت موصل زینت تمام و در اطراف نام آورد
و میوه خشک بافراط خورند بنابرین مردم موصل اکثر مریض و چون مشتهی باب جوامان
طبیب اند ز بدن آقا بسبب قلیل اطلاعی که مرا از طب بود بهجوم آوردند چون دو سه
کس را شفا حاصل شده بود در منازل بعد تا بغداد خصوص و قبله در مقابل ان عسان زورد
می آمدم ان اذیت امتداد یافت ذکر سلیم بیک والی کردستان همچنین در موصل
با سلیم بیک حاکم کردستان بملاقات اتفاق افتاد بطاقو نام خود مرد سلیم مزاج کربه جوان خوش برو
و خوشخوست زبان فارسی فصیح حرف میزند او و رفقایش همه سپاهی کار طلب سوار کار بهترین

بهترین افواج عثمانیه در آغاز کار علی پاشا در بغداد خروج کرده مسخوات دیاری از
اوبای سلیمان پاشا را بستند و آب و انقلابات شد اما بعد از رسیدن علی پاشاه
بالاخره استقلال یافت و مدعی ملک گشته سلیم بیک موصل که نخبه پاشاه گرفت
و برادرش عبدالرحمن پاشا گرفتار گشته باز دیگر بحکومت کردستان نامزد گردید

ذکر نجف قلیخان ایرانی دیگر نجف قلیخان ایرانی حاکم بنه که از دست شیخ علی
پادشاه ایران بموصل التجا برده او هم مثل سلیم بیک جوان خوش رو و خوش خو با
اخلاق سپاهی سوار کار جبار است رخت و لباس رفقا و غلامان او چون
کردان ایرانی بود یکشنبه ۲۳ رمضان المبارک نیمه روز از موصل برآمده و از شط دجله
از جسر عبور کرده در قراقوش چهار فرسخی که محل شبدیل آب است مقام کردم دوشنبه
۲۴ در قلوه دوازده فرسخی قراقوش منزل شد در وسط قلوه و قراقوش رودخانه
الیت بزرگ مسمی به زاب که بر کلک است عبور کردیم این رودخانه سرحد موصل
و بغداد است ده سوار محمد پاشا با این مکان همراه بودند انیطرفها اگرچه راه امن
و منبسط است تعیین این سواران فقط بجهت احترام و مهمان نوازی بود **ذکر قبایل
آل غسان** این دو منزل تمام مسکن اعراب نصرانی از قبیله بنی غسان است چون

چبر

چپرخانها کثیف بود قاسم خوجه دارمرا بخانه رئیس اعراب برد و همی آورد طعام لایق
بسیار مهیا ساخته بود سه شنبه ۲۵ در آلتون کوپری دوازده فرسخی مقام کردیم قصبه ایست
در لب کوپری به ترکی پل را گویند چون در کنار آن شط پل بر رودخانه عریض
بسته اند بدین نام مسمی گشته این پل ها یک چشمه و بدان سبب آنقدر بلند
مرتفع گشته که عبورش چون جبل محراب که ذکرش گذشت دشوار گذار است چهارشنبه
در کرکوک سه فرسخی خواب کرده شد در این دو سه روز با آنکه با تعداد شدت باران
بنوعی بود که دشواری قطع این راههای سطح ریسافت کوه های توفات
و سیواس در برف و سرما یاد می سازد **ذکر شهر کرکوک** کرکوک شهر بزرگیست
عمارات شهر خارج قلعه از گل است و اندرون آن از سنگ و خشت و حصار
و بروج قلعه از سنگ و اساس استحکام تمام داشته اما در بعضی جاها ولی ریخته است
چون در میدان واقع شده از دور نمود بسیار دارد پنجشنبه ۴ فرسخی طی کرده بود
قدری روز مانده به تازه فرح رسیدم چپرخانه تازه فرح صاف و پاکیزه و اهل آن
اهل بودند و شدت باران هم مقتضی مقام آنجا بود اما چون مظنون می شد
که حاجی علی چپر عثمانی که در خانه خود در کرکوک منتظر من بوده بمحبت خانه و قباش تالی

رفتار من بگاه از خانه برآمده در اینجا لمبن تلخی خواهد گردید زانکه بسی مردم بسبب شدت
باران و ظلمت سیل از اینجا تجاوز نخواهند توانست کرد و روز دیگر از دو منزل بلی
هم کسی بمن نخواهد رسید زیرا که من همچنان خواهم گردید بدین صورت تا بغداد صورت
نحس او را نخواهم دید بنابرین اسب بدل کرده پیش رفتم و در خرمانی مقام
کردم خرمانی از تاوق هفت فرسخ و مجموع منزل امروز شانزده فرسخ نصف چهار
میل قربلی بود جمعه نه فرسخ رفته در کفری اسب بدل کردم و بهمان سبب در آنجا نمانده
فرسخی آن در دوانغیه خوابیدم قصبه ایست زیر کوه سمت بغداد میدان وسیع
سطح دارد و در برج عجم واقع شده انطرف موصل تمام سفر ماردین برطرف
عجم بوده میدان ورانیه یکی از خاک‌گاه های معروف نادرشاه است
و همچنین او را در میدان ارکوک و صحرای ارزن الروم انطرف کوهستان توقات
بر عساکر سنگین عثمانی فتح و ظفر رو داده الی الان آثار خاک‌ها چون مدیم‌های
توپخانه و خندق‌ها که بنابر صلاح وقت ساخته بود در آن مقامات باقی است
و بکثرت استعمال نادری سه باری نیز شده چپرخانه قرانه کسب
و بر حل و لا محل نشیمن مصطفی پاشا نامی عثمانلو است که از کفری الی بغداد

چهار چپرخانه

چهار چپرخانه بدو تعلق دارد لهذا مسافران را بچپرخانه راه نداده بخانه رعایا
منزل شده خرج انها را بر رعایا تحمیل میسازند چون حاکم او نمیتوانند مسافر را جبراً
بخانه خود راه میدهند اما بران بیچاره آنچه از کثرت مکان و رواتب طعام
و تحمل نخجان مردم آنخانه میکشند و ذکران بملالت ارزو والقاب‌های
این چهار چپرخانه کم اصل و بدحال رحمی انقدر گرسنه اند که با وجود دنبه بر برگ
گاهی میدوند و خود را الی اختیار بران می اندازند این قطعه خلاق المعانی
گویا وصف الحال انهاست ط اسپی دارم که دو قطار استخوان
همواره در زاری گاهست :: منجید روز همچون شب زانکه :: آفاق بچشم او
سیاهست :: در خاک ز بهر خوشه خانه اکی :: هیچ بید از بس دو تا بست
پوشیده بلاس و خاک بر سر :: پیوسته رجوع داد خواهست ::
تیغ می خورد زیرا که :: بیند است که شاخی از گیاهست :: دندان گیرد
بر روی من زانکه :: تا کاه نخمیش آشنا است :: سحرگاه وقت را کوب
بدان تو لهب خصال که لعنت خدا بر او باد ملاقات کرده و او را امر صالح
اعمالش شمه نمودم بسیار برنجید و گفت مردم مکی که برای طعام نفقات هیمای

گفتم غرض من ازین سخن نوشته حال مسافرین عبارت است که باید در تواتر کند
و تو شرم نداری که مکان علیه خلایق و روزی انها که از سرکار عثمانی مقرر است
خود ضبط کرده انها را تحمیل زغالهای تجاره نیمانی با چنین اندامی باید بالحاله
از اسلامبول الی موصل خوراک اسب ها کاه خشک و جو لهذا چنانچه گذشت (زرنگ)
با وجود صعوبت مسلک و زحمت و لاغری گاهی درمانده‌اند از موصل این طرف
تا کوی خوراک اسب کاه سبز و جو تر کرده باب اما چون اسب های اصیل
زحمت نبودند و خوراک اسب بقدر حاجت می یافتند ان قدر نمو و اما درین (چهار)
منزل گذشت برسن الحجه گذشت شنبه ۲۹ نه فرسخ راه رفته در ولعباس
بسبب شدت باران مقام کردم و ولعباس قریه ایست و چپرخانه است (قدری)
اعتبار دارد و عماره ان اکراد تحت لکن به تحت نبودند مسافران بهتر ارام می (یافتند)
سلخ رمضان المبارک زرد و خانه ۱۲ فرسخی که چپرخانه است بسیار بد (و عمله است)
بد تراران است مقام کرده شد غره شوال سنه ۱۲۱۷ هجری وارد بغداد شدم از (دوخله)
تا بغداد ۰ فرسخ میگویند اما دلست من زیاده از ده است تمام میدان
جول تا دروازه حصار بغداد فرسخ جا قریه و اباذی بلکه درخت و سایه نیز (نباشد)
ندید

نسبت صعوبت بسیار درین منزل گذشت زیرا که درین روز هوای بس سرد و بسیار
شد می ورزید و اخر هم باران هم شد اسب ها چنانچه گذشت کم طاقت خصوص
از بادی سرد بسیار عاجز شده فرو ماندند دو اسب یدک و چهار زیر بار و سواری
داشتم تا دو فرسخی بغداد بتدریج بدل کرده شد همه درماندند بالاخره دو فرسخ
راه پیاده طی کرده داخل شهر پناه بغداد شدم متصل دروازه چپرخانه بود از انجا
اسبی گرفته در عین شدت باران خود را بخانه مستر جونس بالیوز بغداد رسانیدم
اگر باران در اغاز شدی و راه گل و لای شده بود ان شب تا السبی لی قوت در زیر هوا
و باران در گل و لای بکند ازم این امر از جمله عجایبات است که با وجود قرب شهری
مثل بغداد این قدر صعوبت درین منزل بوده باشد که بحدی که وجه احتمال
تلف زندگانی مردم در ان است و شنیده شد که اکثر بعمل آمده و می اید یکی گرما
دومی الی دوم بسبب کثرت سردی و باران و هوا سیوم بسبب کثرت گل و لای ان
ها انتهی عجایب مدت این سفر پنجاه و شش یوم بود از انجمله یازده مقام و ۴۵
منزل شده میزان جمع فراسخ چهارصد و هفتاد و پنج است ۲۷۵ که هزار و سه صد
میل فرنگی ۹۱ سه و نهصد کرده هندی ۹۰ بوده باشد پنجاه چپرخانه در راه می افتد

و کاروان انرا در موسم خنکی از امنیت دو سه ماه طی میکنند و جسرهای جلد
بعضی اوقات در دوازده روز رفته اند اگر موانعی که لازمست رو ننماید در یکماه تا قسم
تا سیستی بیجر در موسم زمستان میرسد **ذکر اوضاع شهر بغداد** بالجمله بغداد دو شهرست
یکی شرقی دجله معروف به بغداد و نشیمن باشا و سایر اکابر عثمانی واقع در طرف عجم
دوم کهنه بر ساحل غربی دجله واقع در بین جزیره ابن بغداد عمارات خشتی کم
بسیار دارد و در دور حصار شهر باره سنگی است با خندق عمیق عریض که زراعت
دران کنند و در حین جنگ آب دجله دران اندازند عمارت حصار بغداد نو از
سلطان اویس ایلکانی ممدوح خواجه سلمان ساوجی است حیث دایره ان
قدر هشت میل خواهد بود و حصار بغداد کهنه نوبان سلیمان پاشای مرحوم
از خوف تاخت مقالی بعمل آمده چون بغداد در دامن بادیه واقع و اطراف ان
مسطح است از بیرون نمود بسیار شان و عالی دارد اما از جانب اندرون بسیار
بسیار کثیف بر کل ولایت خصوص بغداد کهنه که در موسم باران از شهرهای قدیم
بنگاله بدحال‌ترست بازارهای بغداد نو اگرچه سقف پوش گنبدی از گچ و خشت
معمور است اما بسیار تنگ فضا و تاریک دیده بود عمارات اغلب از خشت و گل

تا مستحکم

تا مستحکم تر از عمارات قدیمه بندی که از چوب و خشت ایوانهای انها همه تحتانی
وضع نادل پذیرست خانهای مشهور و عمارات پاشا بحکم را نجانه های
متوسطین لکهنو مقابل میتوان کرد چه جای عمارات آصف الدوله و حسن رضا خان
مرحوم شهرت شهرت بغداد و بصره و نجف وغیره شهرهای ولایت ایران
که غلغله ان در بند گوش سامع را کر میکنند چون آواز دهل فقط از دور خوش
اینده است از مضمون این شعر خلاق المعالی که در وصف اصفهان اما
در حقیقت صفت بغداد است ه بس که بد درنشسته بر صفاهانش
دجله اشکیست بر رخ بغداد مقام عقل توی صدقی نشنید بلکه از اسلامبول
تا بصره خانه ها که ذلیل یکی از متوسطین شهر لکهنو بدان تسلی شود و دران بارام
زندگانی تواند کرد نیست بر سید الاخانه میرزا جعفر در کربلا که بوی از بطو عشرت
داشت و کسیکه همه جهت ده یا نوزده کس عمله داشته باشد دران
بارام زندگی تواند کرد در قسم قهوه خانه و خوج کشی در ینجا قسم مثل اسلامبول
بکثرت است اما بسیار کثیف و منیدل تر از انجا **صفت میوه بغداد**
از میوه ها انار شیرین و چاشنی دار و لیموی شربتی و الوبخارای خشک غریب

شماره این ولایت انبار بر کل عالم دارد **ذکر کاظمین** از مزارات متبرکه

که درین نواح زیارت کردم یکی کاظمین است که امام موسی کاظم علیه السلام

و محمد جواد المعروف به تقی دران مدفون اند روضه مذکور واقع است در زمین

جزیره در شهری الکا موسوم بکاظمین بلفظ عربی در شمالی به بغداد واقعه

عمارات کاظمین بیشتر از بغداد اکثر مسکن غریبان ایرانی و شده است حصاری

از دیوار گلی بی استحکام دور حدود دارد مسافت اندکیست میانه کاظم علیه السلام

و بغداد اینقدر است که چون از جسر عبور کنند صدها خر و قاطر مکاری منتظر ایستاده اند

یکی ازان پنج پاره که برابر پنج فلوس است داده می شود سوار شده و کسی همراه نمی آید

اگر الشخص کرایه نشینی است خود می آرد و الا بر دروازه کاظم علیه السلام که محصل

مکاریان برای همین نشسته اند می گذارد عمارت گنبدان دو گنبد صحن کربلا

درین نیز یکی باهتمام محمد خان قاجار پادشاه ایران از خشت های طلا ساخته شده

و صحن نیز دیوارهای آن و بازاری خوش اسلوب متصل بیک دروازه

آن از زر مرسله آصف الدوله مرحوم در زیر بنا این بازار اگرچه خورد است

اما در

اما در صفا و وسعت و خوش ساختی از استنبول تا بغداد نظیر خود ندارد و روضه اگرچه بر نسبت

روضه کربلا و نجف نسبت اما بسیار با فضا و ولیک نیز از آنها واقع شده بیرون گنبد

بسبب تلألؤ طلا از پنج فرسخ راه روشنی بخش دیده زائران است و اندرون

کربلا و نجف از خشت های کاسی است **ذکر صفت کاشی کاری** صنعت کاشی

گری که در هند و فرنگ نیست قبل ازین ندیده بودم بعد ملاحظه بسیار پسند

افتاد فی الواقع بهتر از کار طلا و نقاشی است خصوص کاشی کاری کاظم علیه

السلام که بسیار لطیف و موافق سلیقه مستقیم است شکل شبدر دوم و گلدانهای

برگل و خطوط خوش از نستعلیق و نسخ و طغرا و هرگونه نقشی که کلک نقاشی کشید

تواند با انواع رنگها که از باد و باران هرگز زایل نشود درین خشت ها نموده اند

در غایت تسلسل و پیوند و در زرگیری چنان نموده که یک لخت معلوم می شود آن

روضه هم چون کربلا و نجف متولی و کلیددار و خدمه که مناصب و نوبت در

ایشان منقسم است دارد و یک طرف صحن گنبدی است که دو نفر از اولاد

آنجناب در آنجا مدفون شده زیارت ایشان نیز منقسم است با وصف قرب — جدا المعمول ۱۴

بغداد و غلظت عثمانیان در نستن رسم تقیه درین بقعه مبارکه نیست

ذکر شیوع تشیع و نبودن رسم تقیه در عتبات و همچنین در سامره و نجف

و در کربلا خود بسبب رفض نیز رواج دارد تمام خدمه و اکثر سکنه این بلاد شیعی

مذهب اند و علانیه در آن مسلک سلوک مینمایند عثمانیان اگر در چه در جاهای

دیگر تاب دیدار شیعیان نمی‌آرند و لیکن بروی انهامی اندازند اما در ینجاها بجز

تغافل و اغماض چاره ندارند سبب ان استفسار کردم بعضی گفتند بسبب

جوار و خوف بادشاه ایران است این سخن دل پذیر نشد بخاطر میرسد

که محض شوکت و مهابت این ائمه و اعلان حقیت ایشان است که بطریق

کثرت طمع در دل عثمانیان افتاده می‌ترسند که اگر دخلی در امور طبقه

این بلاد نمایند تخلل در مداخل کثیره ایشان که از زوار است خواهد افتاد

ذکر علامات عدم اخلاص عثمانیان بدین عتبات اصلا تعظیم عثمانیان و بربا داشتن

ایشان این مشاهده را هم برای همین معنی است زیرا که آثار اخلاص تجدید و جهه

هیچ ظاهر نمی‌شود دیگر اینکه خود با احرام زیارت نمی‌بندند مگر که دارد این مشاهده

شوند دوم قلت رحم ایشان بر زوار دگرفتن زر و گلیم و جامه هر چه

بدست اید از مفلسان ایشان بجبر و لک در گذرگاهها سیوم عدم التفات

ایشان در ترفیه حال زوار در اثنای سیر چنانچه سابق بر این گذر دجله در راه سامره متصل آبادی

بود که دریا یک شعبه و تنگ شده از انجا میگذرد اهل ده نزد پاشای بغداد

شکایت بردند که بسبب معبر زوار ورود اعراب مسافر بسیار میشود و بار خرج

اطعام ایشان می‌افتد لهذا معبر بجای مقرر نمود که دریا چند شعبه و چنان عریضه

است که کشتی روزی بحر یک دفعه نمی‌تواند اند و رفت کرد و هر دو ساحل با دو

فرسخ آبادی نیست زوار صبح از ابادی برخواسته قریب نصف روز بر

کنار دریا میرسند اگر کشتیهای معبر بارهای غله پیش از ورود ایشان بدان طرف

برده باشد بوس همان آبادی که آمده اند بر میگردند این حرکت برای بعضی

دو سه مرتبه اتفاق می‌افتد اما انتظار چند ساعت در آفتاب و باران و گل

و لا حفظ همه وقتی برای همه لس است و هم چنین کاروانسراها که اکابر شیعه برای

آرام زائرین در اثنای راه ساخته اند متصل هر یک آبادی بود بر سکنه آنها

انقدر تعدی کردند که بعضی ویران شد و کاروانسراها و وقف باقی ماند

عمده تر از همه عدم التفات ایشان در مرمت بقاع نذور است مثل انکه احمد خان

دنبلی یکی از امرای صاحب الوس آذربایجان عمارت گنبد سامره کرده
قبل از استرکاری دیوارهای صحن و چمن و تزلزل در امور او رو داده الی الان
کسی باتمام آن نپرداخت بلکه صحن را هم پاک نکرده اند الی الان توده های
آجر و حوضهای آهک همچنان باقیست از این گذشته در اطراف گنبد بسبب
کثرت بارندگی در بعضی مواضع گود شده آب می ایستد چنانچه محتمل است که گنبد
را بتدریج خرابی رساند با آنکه لکوک خرج تعمیر گنبد شده و در مرمت این گودها
زیاده از صد دو صد زر خرج نیست و بدان نمی پردازند و افتادن گنبد را از
خرج آن قلیل زر آسان تر دیده اند چهارم آنکه برای روشنی این مشاهد
وجهی معین نیست روضه کاظم علیه السلام و نجف و کربلا باهتمام سکنه قدری
قلیل روشن می شود اما باب روضه های سامره از اول شام مسدود
میگردد و شبهای تار هم چو گدایان بغداد و مسجد چراغ میطلبید دایم از
خدا: مشاهده این حال در من بسیار اثر کرده و بی اختیار گریستم زیرا که روضه
علی الهادی را عجب ظاهر و کرد و نیز از مقبره سالار مسعود غازی و شاه مدار

یافتم

یافتم و دیگر **ذکر مزار امام اعظم** مزار امام اعظم واقع در قصبه خوردی یک جانب راه
استنبول قریب بمحاذات کاظم علیه السلام همان طرف دجله که بغداد نو واقع ست
گنبد آن تمام کاشی کاری بر گلدسته ها شمسه ملمع طلا نصب ذکر مزار شیخ عبد القادر جیلانی
در نفس شهر بغداد و این بقعه متولی عالیشان که شیخ المشایخش خوانند و مداخل بسیار
از اوقاف و نقدی و نذورات دارد هر ادنی و هر کس که اکثر پنجابی و سندهند در حجره های
صحن آن سکنی دارند و طعام از سرکار آن مقبره می یابند مدرسه و مسجدی هم بدان
متعلق است مشهد او ده یک جلالت و رونق روضه کاظم که مخارج آن تمام بر اتفاق است
ندارد و شیخ المشایخ بعد خبر دو من کس فرستاده تکلیف قهوه بخانه خود نموده بدان
او رفتم و او را ولی اکبر دیدم و بشارتش عظیم البطن یافتم **ذکر مزار شیخ شهاب الدین**
سهروردی دیگر مزار شیخ شهاب الدین ایضا در نفس شهر موضعی ولکن با فضاست
چند خادم و مسجد و صحن و بیوتات دارد مزارات خارج شهر چون گنبد شیخ معروف
کرخی و شیخ اخی قصاب و مقبره زبیده خاتون زن هارون رشید و عمارات
راهب که علی علیه السلام در سفر صفین بدانجا رسیده بمعجزه ولایت چشمه ای
ظاهر نموده بالجمله بعد از آنکه پانزده روز در بغداد بزیارت آن مواضع و تفرج و سیر

برده بودم قصد عتبات عالیات نمودم وشروع ازسامره کردم چه بربسیدم

اکر از کربلا ونجف اشرف اغاز نمایم وران اثنا امری رو دهد که از زیارت سامره

ملالت ازدو عایق ان کردد و در فتح زیارت کربلا ونجف که علت غایی این سفر بوده

امکان ندارد سیاردهم پانزدهم شوال سنه ازبغداد عبور ازدجله کرده بکاظمین علیه

السلام امدم وهمانروز چاروا کرایه کرده روانه شدم **ذکر زیارت کنبذ علی الهادی**

وصاحب الزمان علیه السلام درسامره سامره ۲۲ فرسخی بغداد متصل براه

استنبول همان طریقی که من ازانها امدم واقع است وازبغداد درروز سیوم قبل اززوال

بدانجا رسیدم اکر ازمنزل قرانیه شش فرسخ یک سمت راه میل میکردم بیش

ازوصول بغداد بدانجا مشرف میشدم اما چون مقدر نبود که ان شرف مرا

حاصل شود و نه در ضمن سلوک سفر استنبول اسهل ازان نمود

زیرا که ازروز خروج ازبغداد الی وصول بدان باران مسکین علی التواتر بود

ولیستر بارالی ز زین ضمیمه اسباب سفر را بعد وصول بغداد بخوجه دار موصل

انعام داده از موجبات اسایش سفر مانده بودم وخوجه دار علی پاشا والی بغداد

مهمانداری من دراین سفر یار بود مردی بسیار کجرای متعصب در تسنن اندازسان

حلایق بوده از بیش دهات وقصبات وخیمه مشاهده بهر بهانه زر میکرفت لهذا بهرجا که رسیدم

مردم ازمن رم میکردند روز اول درسیاه خیمه شیخ نبنی همنم بسر بردم دراین

راه تلی مشاهده شد منسوب بنمرود کویند ازان تل او قصد عروج بر سموات کرده بود

روز دویم درشهر دجیل که منزل اول زوار مقررات منزل کردم ومهمان منسلم بودم

ذکر مقبره ابراهیم بن مالک اشتر روز سیوم دراثنای راه مقبره ابراهیم بن مالک

اشتر نخعی که بردست افواج عبد الملک بن مروان بر رفاقت مصعب بن زبیر

شهید شده ومقبره سید محمد بن امام علی الهادی زیارت کرده دار وکنار رسط بغداد ازرای

عبره شدیم این امامزاده دراین نواح بجلالت شان اشتهار دارد وقسم اوراچون حضرت

عباس علیه السلام بدروغ نمی خورند عرض دریا درهموقت ازطول ابل انسان بیشتر ان

میدا دو کنبذیت وتندی دزکذر بود که مضمون این بیت ظاهر میشد مراواجب

شد ازدنبال دشتن = که می بایست ازین دربالدشتن = باانکه کشتی وملاح

ها شکسته وناقص بودند متعهد ارضا بفصادادم عزم عبور کردیم ازبار زندکی وهوا

ممکن نشد چون امکان محل توقف نبود دوسه فرسخ راه دران کل ولای کشته درقصبه

موسوم ببلد بجانب شیخ بنی سعد بصحرا جراحی شب گذرانیدم روز چهارم بار بساحل
آمده بصد تصدیع و مخاطره بسیار تا غروب آفتاب عبور کرده شد در سیاه چمه
شیخی از ایلات عرب آن شب بسر رفت معلوم باد که سامره کنار دجله همان
طرف بغداد بود واقع است اما چون آن راه حرامی و قطاع الطریق و تشنگی بسیار
دارد مردم اول زیر بغداد از روی جسر عبور میکنند و نوبت دیگر در اینجا القصه آن شیخ
مردی دغاباز چرب زبان سرسیم شد بمرض رسید کهنه زیر دل باکرفتار بود بشب تا آنکه
طعامی لایق نداد اسب خوجه زاده قاطر سواری مرا دزدیده گفت رمانیده نمیدانم
بکجا رفتند زر میخواست که روز بعد اخواهش کرد مقصود او اینکه بدین بهانه توقف من کرده
استعلاج خفه نماید و لطمع پیشکش اسب شتر از حق السعی آن میکرد خاطرنشان
او کردم که برات این مرض موقوف بقدح خشم است و من بآن عمل آشنائی دارم
ته الات آن باخود نصف روز برآمده که مأیوس شده بود جانوران را حاضر کرد
جوان زود اثنای راه تا سامره آبادی نبود تند رانده شام بسامره رسیدم **ذکر ورود**
بر نهر شاذی قدری راه از سیاه خیمه عرب بدگور و کنار دجله رفته بودم که گذر بانهر دوران
و موضع مصاف علی با خوارج افتاد بقدر دو فرسخ در تشنگی نهرهای خود

آبادی بست

و زمین پست رانده بر زمین مرتفع برآمدیم تا بیست روز باقی مانده از کاروان سرای
دق و قلق منسوب به سرقنچی دور از آبادی که منزل دویم روز در هوای صاف معین است
گذشتم چهار فرسخ بسامره آمده بود که گنبد روضه چون میل برهمه روشنی بخش دیده مبطلان
گشت **ذکر تل المخالی** بطرف آن پالی بلند بنظر آمد که مردم آن نواح تل المخالی
نامند توبره جواب را العربی مخالی خوانند گویند نوبتی معتصم عباسی بجهت نمود شوکت خود
عرض لشکریان بغداد بجانب عسکری نموده بجهت اعلان کثرت جمعیت و یادگار
آن حکم کرد که هر واحد لشکری توبره اسب خود پر خاک کرده یکمرتبه در آن موضع انداز
و عدد لشکریان آنقدر بود که این تل کوه مثال از آنها حاصل آید بعد ملاحظه این حال امام
علیه السلام فرمود میخواهی لشکر خود را بتو نمایم و اشارت بطرفی کرد که غین معتصم تماشای
ما بین زمین و آسمان را از سواران مهیب پیاده و اسبان عجیب بسیط پر یافت که قصد او
دارند بغایت ترسیده دفع آن بلیه التماس نمود امام خاطر او جمع کرده لقب عسکری
از آن یافته و قرار یافت بالجمله بعد نهروان تا سامره زمین مرتفع خاک و سنگریزه با هم
آمیخته است سبز و زمین از باران منصر نمی شوند **ذکر طول آبادی بغداد در عهد خلفا**
در عهد خلفا از بغداد تا سامره تمام این بیست و چهار فرسخ را یکشهر بود

تا که خود کس بام به بام از آن سر بغداد تا سامره میتوانست آمد چنانچه الی الآن آثار عمارات
شهر چون اجزای پراکنده و حجم شکسته و سفالی و غیره در همه این راه موجود است و گنبد
علی الهادی چنانچه گذشت بنای احمد خان دنبلی است بسیار مرتفع و مستحکم تر از گنبدهای
کربلا و نجف و کاظمین است آثار مذهب و تزیین حسن سلیقه خان شان است اندرون آن صندوقی
چوبین فراخ است که آثار چهار قبر زیر آن است یکی از امام مذکور معروف به نقی دوم
حسن عسکری سیوم نرگس خاتون مادر حضرت صاحب الزمان چهارم یکی از دختران
علی الهادی بسمت صحن **ذکر سرداب سر من رای** پایین سمت صحن آن روضه بفاصله
یک تیر پرتاب در صحن سرداب سر من رای است که صاحب الزمان غیبت صغری از آن موضع علیحده
نموده سرداب مذکور الی الآن بحال قدیم است دست برد بدو نرسیده و کسی بر آن جری
نبوده مگر اینکه بالای آن گنبدی بجهت محافظت ساخته بودند چون کهنه
شده بود حسین خان پسر احمد خان مذکور آن را شکسته بنای گنبدی اوسع از آن گذاشت
کار بنای این گنبد بسیار بهتر از گنبد علی الهادی است چون ارتفاع دیوار بحد سقف نرسیده
بر زنانی بدان دودمان سعادت نشان روداده ناتمام ماند والده سلطان
محمد خان قاجار بعد وفات پسر بزیارت سامره مشرف گشته اراده اتمام آن کرد
از

از والده حسین خان استجازه نموده قبول نکرد گفت ان شاء الله تعالی با خود بهر صورت
با تمام این کار سعادت حاصل خواهم کرد میرزا محمد قزوینی که متهم گنبد علی الهادی
و اتصالا در عهد حسین خان سرکار این گنبد بوده بالتماس والده حسین خان الی الآن
در سامره تمام دارد و منتظر اتمام آن است بدیدن من آمد در دعوت خانه متولی
شرباب بود روز دیگر روز شنبه چهارم سید جلیل متولی سامره که مرد مستی مذهب نیکو اخلاق است
و در غایت من از علی پاشا مامور بود بدیدن آمده دعوت خانه نمود روز سیوم
که هوا اندک صاف شده بود از کثرت هجوم ملکداران و اندار سالی جوخه دار
بخدام به تنگ آمده عزم رجعت کردم همان که چند فرسخی طی شده بود باران دیگر باره
گرفت و چنان شدت و امتداد نمود که تا بغداد هیچ جا منقطع نگردید از کثرت
بارندگی زور زور در وحل مقام کردم بلکه سر از زورق بر آوردن نتوانستم بنا بر شش روزه
راه اندر سه روز روانه که جایی در چهار روز رسم طی مینمود مرا به دوازده کشید سوال بار به بغداد
رسیدم بعد از آنکه یک هفته از زحمت آن سفر در بغداد آسوده احرام زیارت کربلا
و نجف اشرف بستم حسن خان رستم مهماندار علی پاشا را خبر دار کرده بر رفاقت میکارنی
که چار دادی او را بکار به گرفته بودم چهارم ذی قعده روانه کربلا شدیم با آنکه راه با امن و امن عرب واقف

محض بودم این سفر از اول تا آخر با خوشی و سهولت گذشت بخلاف سفر سامره
بهر جا که میرسیدم مردم اکرام میکردند چنانچه مشهور دو شب در شیخ از کاظم علیه السلام
بدان طرف رفته بودم که بلاد عثمانی منفی کربلا که مرد آزاده سیرت با اخلاق است
و پسر از کاظم علیه السلام بوطن میرفت دوچار شد بسیار گرم جوشی کرده التماس نمود
که تمام راه مهمان او باشم و در کربلا بخانه او فرود آیم چون مقصود من جوار روضه بود
از قبول آخرین عذر خواسته راه سپرده و آرام گذشت از بغداد تا کف
بر دو فرسخ راه کاروانسرای مستحکم قلعه دستور از آجر و سنگ ساخته اند
که موسوم بخان است اکثر آنها آبادی ندارد و انفراده و فرسخی بغداد در خان مرزنجی
مقام شد روز دوم بعد ظهر قریب بود عصر وارد مشهد کربلا شده در خانه یکی
از بنی اعمام سید حمزه عم سید احمد کربلائی که در رشد آباد با او آشنائی داشتم
فرود آمدم و امید ملاقات سید احمد موصوف داشتم اما او چند ماه قبل فوت شده بود
بنی اعمامش لوازم اعانت در زیارت و ضیافت بعمل آوردند بنحوی که در آن شهر
سعادت بهر خوش گذشت این آغای بزرگ حاکم کربلا که با آرام من از پاشای
بغداد مامور بود در آن مدت دو مرتبه ضیافت نمود و دقیقه از ادب و خوش خلقی

فرو گذاشت

فرو گذاشت نکرده چنین حضرت جابر و از معاریف معتبر کرایه کرده روانه نجف و بود
منحوا است و جهه کرایه خود بدید در انکار مبالغه کردم و عذر احرام زیارت که احتیاج
آن بود خاصه خود معمول آوردم **ذکر ملاقات خاله خود و زنها در کربلا**
و در کربلا بکربلائی سلیم خاله خود و کنیزان قدیمی و زنها که از شدت فراق و طول
سفرهای من به تنگ آمده ترک بنیاد کرده در کربلا قیام دارند ملاقات افتاد
بسیار پیر و شکسته و از قضیه های فقیر و غارت زده یافتم بقدر مقدور و اتفاقی
اعانتی بعمل آمده اصل گنبد و صحن روضه کربلا چنانچه معلوم شد در این نزدیکی بفرمان
بابا محمد خان قاجار تجدید و تعمیر یافته سقف از خشت ملمع طلا و دیوارهای اندرون آن
مذهب منقش کار نقاشان مشهور ایران است و طرف بیرون و بیوتات صحن
تمام کاشی کاری بسیار نازک و رنگین و در غایت استحکام بسیار بهتر از روضه
کاظمین و نجف و نقصی ندارد غیر از اینکه تمام عمارات بیوتات آغاز بدرجه دوم شده
بسبب وفات محمد خان بابا تمام مانده **ذکر زیارت سید الشهدا علیه الصلوة**
و السلام در وسط گنبد صندوقی است فولادی بسیار خوش ساخت
که قبر سید الشهدا و علی اکبر علیه السلام در آن است بیک سمت گنبد در صحن قبر مقداد و زود تن

شهداست اقوی لی حضرت عباس علیه السلام و حبیب بن مظاهر هم در انجاست
اما حبیب طاهر قبر حبیب ابن مظاهر در غلام گردش ان گنبد و حضرت عباس
علیه السلام بفاصله ربع میل است خدمت حسین علیه السلام که بچهار نوبت
مشرف شده اند چون نوبت طایفه از گنبد مبارک در گذرد و بگنبد حضرت عباس
علیه السلام روند نزدیک به قبر حبیب ابن مظاهر سردانه قتلگاه است
که از انجا خاک بر میدارند و در وسط صحن مقام ابراهیم مجاب ابن کاظم
علیه السلام و بفاصله ربع میل خارج شهر خیمه گاه و مقام زین العابدین علیه السلام
نادر آصف الدوله مرحوم عمارتی لایق بران کرده و نزدیک بران عمارت
کاروان سرای هم گذاشته بود که بسبب فوت آصف الدوله مرحوم
ناتمام ماند و بفاصله دو منزل از شهر گنبد قبر شهید است که از دور نظر می آید
چون اعراب ان نواحی تمام وهابی مذهب اند بدون قافله سنگین کسی
بدان طرف نمی رود از زیارت ان مرقد محروم ماندم و در شهر کربلا حصار
قلعه ایست کم عرض غیر مستحکم که وهابی در ان رخنه انداخته داخل شده بود شهر قبل از این
ساکن تجار معمول و اسباب را اباد بود بعد قضیه مذکور مردم متفرق شدند ذکر حادثه
وهابی

وهابی در کربلا مجملی از بیان حادثه مذکور اینکه ۱۸ ذی حجه روز عید غدیر خم که اکثر مردم
شهر کربلا بزیارت مخصوصه نجف اشرف رفته بودند و بیست و پنج هزار وهابی
سوار بر اسپ های عربی و اشتر های نجیب وارد نواح شهر کربلا شدند چون بعضی از اهالی
در لباس زوار قبل از این داخل شهر شده بودند عمر آغای حاکم از تعصب تسنن
با انها بیان داشت بحیله اول اندرون شهر در آمده صدای اقتلوا المشرکین
و آوازه اوجوا الکافرین در دادند عمر آغا بدین گریخته آخر کار نوبت سلیمان
باشا بقصاص رسید بعد قتل و اسیر عالم میخواستند که خشت های طلای
گنبد را کنده ببرند از غایت استحکام میسر نیامد آتش افروختند و اندرون گنبد را به کلنگ
و تبر خراب کرده تربت شاه اخوی و بسیاری طایر لوطن خود بر گشتند زیاده
از پنجهزار کشته شدند و زخمیها را خود حساب نیست از انجمله اند میرزا حسن نام شهزاده
ایرانی و میرزا محمد طبیب لکهنوی و علی نقی خان لاهوری معه برادرش میرزا مهر علی
غلام و کنیز و انچه اسباب کار آمدنی بود خصوص طلا و نقره از سرکار حضرت
و سایر سکنه شهر تمام بغارت بردند و غارت باک نشنیدند زر صحن مقدس حضرت مذبوحان
روان کنند و حجره های صحن از لاش مقتولین پر بود نه محله حضرت عباس

علیه السلام و گنبد انجناب کسی از ان بلیه رهائی نیافت و شدت ان حادثه
بجائی رسید که من بعد یازده ماه وارد ان شهر شدم هنوز انقدر تارکی داشت
که نمیتوان ان حدیثی دیگر در شهر نبود و در اثنای حکایت میگریستند
و از استماع ان موها بر اندام راست شد اما مقتولین این حادثه بیشمار کشته شدند
بلکه چون گوسفندان در رباط خود را انقصاب سر بریده کشتند بعد بیرون
رفتن وهابی اعراب اطراف غلغله عود انها انداخته چون مردم بیشتر تابعات
خارج شهر برای مدافعه بیرون رفتند جوق جوق داخل شهر گشته از نقش و برنج
اموال غصب و انچه از وهابی مانده بود بغارت بردند تمام ان شب و روز دیگر تاراج
انها امتداد داشت هر کس در انوقت شهر را کشته گشت از اصول و فروع
ملت وهابی و حسب مجموع ان هر چند تفحص کردم از کسی مفصل معلوم نشد
زیرا که مردم این ملک با غوای امرای عثمانی از غایت تنگ عقلی حسابی
از و بر نداشته انرا در اغافل ضبط و حفظ نمیداشتند بنابرین قدری قلیل
که بتجسس بسیار مسموع شده بود درین مقام درج افتاد **ذکر مجملی از تاریخ وهابی**
موسس این اساس عبد الوهاب نامی است از نواح حاره بوده شروع بسرخواندگی

در خانه

در خانه ابراهیم نامی از اعراب بنی عرب در دهی از نواح [توابع] درعیه من اعمال
نجد بپرورش یافته در اوایل حال از ان ندهبی در کار معروف و بفعل و گیارت
موصوف بود و عوودی با خواطر نداشت بهرجه در بت او رسیدی با تباع و انصار
و انبار [بذل] نبودی بعد از انکه در وطن پاره از علوم عربی و فقه حنفی اخذ کرده بود
بمسافرت اصفهان و در ان بلده استفاده حکمیات از فضلای نامدار
نمود پس اکثر بلاد عراق و خراسان را تا سر حد غزنین سیر نموده بوطن عود کرد
در سنه ۱۱۷۱ بایک دو سال پیش و نشر ان دعوی این ملت از باطنش سر بر زد [در اغاز]
مقلد امام اعظم ابو حنیفه در اصول و در فروع برای خود قایل بود احسن از بعضی
اصول نیز کرد از قلاده تقلید بجیده انچه برای او مستحسن امدی مستقلانه گفتی و مردم را
بدان دعوت کردی از انجمله مجمع فرق اسلام را مشرک زکات و در زمره عبده
اصنام محسوب داشت بلکه انرا بدتر از کفار میشمردند کان عزو جل انبیا رسل نبدانست
زیرا که انجماعت در حین نزول بلایا الی اختیار رجوع بخالق میکردند و مسلمانان
در اثنای واردات نیز نام محمد و علی و ائمه و صحابه بلمی برند و تعظیمی که عامه
اسلام نظر مظهر سید رسل و ائمه هدی کنند در حضرت باری بدیشان نتوسل

و استشفاع جوئیند از اینت پرستی نامند و گفت این فرقه از عبادت
اصنام ندارد زیرا که عبدهٔ اصنام مثال کفار چنین زنند بر بت‌ها کل معبودهٔ خویش را
خالق ندانند بلکه گویند قبله‌هاست بوساطت ایشان از درگاه باری مسئلت شان مرام
و چنین است حال یهود و نصارا در داشتن تصویرات حضرت موسی و عیسی
و پرستش ایشان بلکه خداپرستی است که ذات او را از شرکت غیر پرستش منزه ماند
و تشبیه یکی از بشری ندو قرار ندهند مجملا جمعی از عوام طوایف نجدیه دیگر دیده
شد بیح دران نواحی صاحب آوازه و اشتهار گردند مدام تخریب قبه رسول
انام و مزارات مشهوره ائمه کرام نصب عین داشتی که در مقام عدم تحمل از
اجل او را وصیت نداده در گذشت پس از او محمد پسرش امام و منتهی سر لعنت او
گردید محمد از مرض چشم کور الی الان در قید حیات و بخانه خویش منزوی می‌باشد

ذکر عبدالعزیز و هانی جلسهٔ اول و سعود پسر او

و خلاصه پسر عبدالعزیز بن سعود
که ابتدا روزبه از ایشم مذکور گشت قرار یافت مسمی به امیرالمسلمین جانشین و حاکم گردید
او مردی بلند بالا السیار قوی هیکل شدید او است با آنکه سنش از هشتاد
تجاوز کرده تغوایش حالتی نرفته بلکه چهل سال است که کسی از دو دمان او نمرده

و بر

گویند با این مذهب تو استحکام نباید کسی از نا نخواهد زیرا استمنی بیشتر تو چه اعتقاد
عوام گشته است و او را لیست بسیار بود شجاع سعود بن عبدالعزیز نام
دلاد کش تمام مقام او است بالجمله ابن عبدالعزیز مرتبه دوم مرتبه نجد است
محمد بن عبدالوهاب حاضر شده مسائل دینی را از و تحقیق می‌کند و تقوای او
انواع بلاد و شاده در نماز و سایر احکام بد و اقتدا می‌نماید و در ان طایفه طلب
منزل عبدالوهاب است بنا بر این نواحی نجد الکشف کرده با بلدان دور دست آن طایفه را حود
دعوت نمود و با تباع خود مال و اموال سایر جمیع فرق را مباح گردانید و گفت
اگر کشته شوید او مشغول عیال و اولاد ایشان در دنیا و ضامن دخول ایشان در جنت اعلی
ورنه اجری خواهد بود چنانچه هر یک از مجاهدین در وقت رخصت فرمانی بنام خازن
بهشت و بند با در گردن او بربند و بعد مفارقت روح بی سوال در بهشت فردوس برین
در آید از نفاذ او امراء او حقا که بهاله عقل سامع از آن خیره گردد و نماند روی خاک نشنند
ولی تکلف بمردم معاش و با رعایا بعدل و داد سلوک نماید مداخل ملک تمام
صرف لشکر خویش و مقارف ضروریه از خمس او چون صدر اسلام قایل اعراب
لا تعد و لا تحصی است که نو ما نا و تقصد جلواف غارت و طمع غنیمت حاضر می‌آیند خمس حصه او

وباشی از عالم است همه قتیل الاجل لا عزاندام رحمت کشی اند تجدید داده خرما

موت بومیه بسر زنند و بنای عماراتی که بر سر قبرها کرده اند اثرهای آن

تمام نجدی از سالهای معروف است تا آنکه اسب نجدی بطرفی دیگر رفتن

نمیدهند الی الان تمام جزیرة العرب بغیر بلاد مسقط و مکه و مدینه را مسخر در آورده

سید بزرگ او حرمین یکی آنکه تعظیم بیت الله بسیار مینمایند و حجاج را از هر طایفه

که باشند ضیافت کرده بدرقه داده میگذرانند شرط است که قوافل حاج

از ولایت او عبور نمایند والا مردم فرستاده میگذرانند دیگر آنکه شریف مکه

خود را از تبعه سلطان روم وانمود و در تبوالیه تحریض امرای استنبول اظهار

وجود کرده است بنابرین خاطر عبدالعزیز بفتح آن بلاد قرار یافت و سعود پسر خود را

با لشکر بسیار بدان طرف نامزد فرستاد و تخت طایف را قتل عام و نهب و اسر کرد

چون موسم حج بود در آنجا توقف نمود پس چون بلای ناگهان بمکه رسیده

فتح نمود و بعضی از اماکن متبرکه را شکسته بجده رفته محاصره کرد شریف بجهازی

سوار شده به بحر قلزم گریخت مردم جده مال امانی داده صلح کردند چون سعود

عازم بلاد عثمان بود بهمان طرف روکرده بدان طرفها شتافت و شریف دوباره

برجده

بر جده و مکه دستیاب گشته مردم قبیل او را که در آن ولایات بودند بکشت و دیگر براند

سعود از پای جده بولایت مسقط تاخت میزده جنگی با سلطان آن دیار کرد و قبایل

اعراب نواح مسقط تمام مسلک او اختیار کرده از سلطان چون سنی باغی شده اند و برادر

سلطان که مدعی سلطنت است وهابی گشته از وهابی لقب امام المسلمین یافته

بنابرین سلطان محمد حصار و شهر و اطراف مسقط خبری از دولت ندارد و سعود

چون شنیده اند که اگر کار خود به پیش خواهد حمله بر آن نمی برد مردم بصره و حله

از وهابیت وهابی است زر نسب خواب نمیکنند و در کربلا و نجف خود شنیعهای خلایق

یک شب میکشتند اشیا و اسباب نفیسی روضه نجف را از قاطعین برده انعام داشته اند

بسجد طاهر خان پاشا که بصره عنقریب مسخر او گردد زیراکه تاخت او اکثر بار بر سر فرنجی

بصره میرسد و در قبایل عنقریب که علم جهاد را بلند نمایند و جهادات خود دارند

اما امسال زیست یافته و قوت دریایی را بر فوقت ترکی نزدیک کرده بعد تسخیر البصره

تسخیر بغداد و پس از آن ممالک استنبول تا بابل او در اسیر خواهد با این باب

این حقیقت بر همه کس واضح و روشن است و وقایع او بلاء المسمع سلطان روم

و پادشاه عجم نیز رسیده کسی از ایلان شنیده از کتب تیره دلی است لهذا دل برگشته ساعاید

به تقلید حضرت فاطمه بدعوت سلاطین عالم نامه ها ارسال رفت چنانچه
ترجمه نامه که پادشاه ایران نوشته درین مقام ثبت است ترجمه نامه پادشاه
دهلی بشاه ایران اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد العزیز امیر المسلمین ابی فتح علی شاه ملک العجم انکه چون بعد رسول خدا
محمد بن عبد الله نبیرک وبت پرستی در امت شیوع یافته بود چنانچه مردم
در بقعات کربلا و نجف بنش قبور که انها تمسک و گل ساخته ایشان است سبب
بخاک می افتند و سجده کرده عرض حاجات مینمایند این اضعف عباد الله
چون دید این است که سیدنا علی و حسین از این افعال راضی نشوند بکر همت
نصب دین همین بسته بتوفیق حق تعالی نواح نجد و اکثر بلاد عرب از الاشیاها
پاک ساخت خدمه و سکنه کربلا و نجف که بنابر اغراض نفسانی متبع بدعت بودند
صلاح منحصر در افناء اعلام ایشان دانسته لهذا فوجی از غزات بکربلا فرستاده
چنانچه معلوم شده باشد سزای لایق بدیشان داده شد اگر ملک عجم هم مرید
عقیده بود عقیده باشند باید که ازان توبه نماید زیرا که هرکس برکفر و شرک اصرار ورزد هم
بدو ان خواهد رسید که بسکنه کربلا رسید والسلام علی من تبع الهدی اما الحال چون

از زیارت

از زیارت مشهد کربلا فارغ حاصل شد از راه حله که ۱۶ فرسخ است روانه نجف اشرف
شدم راه بادیه اگرچه سیزده فرسخ و کوتاه تر است اما مخوف از اعراب است
و نجف اشرف نواح و حوالی نجوم تا آخر نجف از روزی که کاظم علیه السلام را کذاشتم
در هر منزل خصوص اطهر فقها اشتهار تمام داشت از جمله سعادتهائی که در
کربلا حاصل آمد این که این قصیده در مدح سید الشهدا و منبر شده اید راه استنبول
در اثنای طریق انشا کرده بودم پسندیده ارباب کمال اتفاق افتاد در قطعه زر حسب مدعی
بخط خوش نوشته بر در رواق مبارک که محل دخول زائرین است او نجیبد

لمؤلفه

صبح جو سر زند ز چرخ اینه نما ∴ جلوه کند ز روی من چهره خوب کربلا
بار چو شام بنگرم جانش نبود مشابهه ∴ صورت بخش صبح حصار از غره و اطلا
هر سحر می کند ز رخ سدره جدار الشمس ∴ تا که بدارد م بدان بارمرار مدعا
من همه روز در برم حسنی اران بر وبنوق ∴ تا که رسم بدین نمط بر دران نه در را
گاه ز برق فتح نهد بس رهم حصار بنک ∴ در پیش زند بر اثیر اراسط و هوا
من نهراسم از سم حمله برم بفوج عزم ∴ شعله القدر لنم که نبود انحصار و را
گاه ز کنکرت نطع گاه ز فرط لای و گل ∴ دام نهد خو عنکبوت نسخ نگار بار را

پس چو هوا گرفت بار سبز شود سیاه ز لوح ∴ وام دهی اگر چنان که نبندی عزم بها

چه بود این حصار ذوالم که ز همه جا رود سپهر ∴ زرد رهیم افکند بر کمر چه حسن خویش ما

وین رخ خوش نکوت نیری وسندی غلل ∴ خود چو حریر و بر بیانست در کف یاسمنی ما

عفف غمت خبر کند ما را ز آتش ∴ هست لسیح و شانه چون گل ز بلبلی نوا

وان همه رنگ روی خوش لیک شاق ترجمان ∴ هست چو قاقم و سمور جواب ز روح فرا

چرکس جان و صد طرب اکنده در اکنبان ∴ زندان روشنان که با ز بر همه لعنت خدا

وین شهر دور و رسه ای همه ماندگی راه ∴ در نظرم چو کحل هست اختر چشم نور را

وز بلندی جبال باره صعب بر خطر ∴ گفت کنم ره صراط سهل شود تعقلها

قطع جبان رهی بر آب در ظلمت و سطر ∴ همره آن سگ جیر سهل لیمن خوشرت ما

وان همه طول ها ز بیم خوف برندمان کرد ∴ چون شب وصل دلبران ست تقصیر و عمروا

ای ذوی سکان برور شام نقاب حجان ∴ بسمع کذاف نشان که چون در رشت روح سا

اکل لحوم سگ و حرطیح بر وغن سفال ∴ سوخته چون زغال و بان زاست چو جرم کربها

نسنه لیبی انزاد علی قربه کرد بر فرات ∴ این همه کم با بناع اگرست به بکر بلا

جسم و جا نقص در نظر لیبی چو عکس ∴ تا نشانه حسین را ده اشرف ابا

انکه

انکه بروی اهل ضع صف بکشید همچو سد ∴ تا بن خیمه اش از رفقا و اقربا

حمله به زور شوق شهد سرخ عذار دلبران ∴ گرچه ز رزق شان نبود بهجت خویش نساؤا

با دل ثابت و سرور شبی گزین بلبلکه ∴ ای طمع ظفر نشد بدر ره کار خیر فدا

در غم آنهمه عزیز کشته قبل در نظر ∴ چون پدرش خرج عمر داد بحکم حق رضا

نرشفد من شده بسر ساحرین شود ∴ این همه صبر و بردلی در که خزن و ابتلا

سر بروش تر لری بکشر معقول و فعل ∴ ز اول و آخر اندرون معرکه بر از بلا

وان حرکات با وقار وان سکنات با سپاس ∴ نقش دل عرب نمود طرز شجاعت و دعا

این ابوعبیده و این زبیر و هر که بود ∴ مصعب این اشترش کرده در اقتدا

راند آب چون سکان الخشر زید بان ∴ با همه تشنگی نخورد آب ز همت و حیا

وای بحال خصم او چه بود از ارز باش ∴ چون ظفرش شکست شد تا باید دو سرا

کاشکی نوطالبان بدی ز اهل وجود ایران ∴ بو که فتادی بپاش این قدم قالب بار دوا

بعد بر او نشست صد آمد از نهاد نش ∴ بر در او کنون نخواه بلکه نخندت خدا

القصه روز اول در شهر حله که از شهرهای معروف عراق است و سالها
دار الملک سلاطین بنی مزید در عهد خلفای عباسی بوده منزل کرده شد

درین راه از رود نهر بر پل عبور کردیم یکی نزدیک کربلا موسوم به نهر حسینیه

که سلطان مراد خواند از فرات بریده بسیار بکار مردم کربلا می آید و سلطان

مذکور بدین عمل نیکنامی بسیار حاصل کرده **ذکر نهر هندیه موسوم با صفیه و نام**

خیر آصف الدوله در بلاد عرب دوم نهر هندیه المعروف با صفیه منسوب

با آصف الدوله مرحوم بن شجاع الدوله صفدر جنگ این بسیار بزرگتر

از حسینیه بعرض رود خانه است الان قریب چهل لکه زر خرج این شده اگر چه

هنوز بنجف نرسیده زیرا که نوابان پاشای بغداد و تحویلدار مبلغی از زر روپیه ها

و قصبات و ایلات عرب خصوص شهر کوفه بجهت تعمیر ملک و زراعت

می گذرانند و فقط از رسانیدن بمردم نجف مقصود ندارند اما نرخ آب

در شهر نجف بسیار ارزان کرده یکفرسخ دیگر باقی است اگر انشاء الله چنانچه درین

زمان هم درکار نه رسیده بود آب این نهر که از فرات می آید رودخانه کلی

که در زمان سابق در نجف متصل بشط بغداد جاری بوده و تا الی الحال خشک شده

آثاران الی الان موجود است خواهد افتاد پس از انجا سراسر شده تا بفرات

خواهد پیوست و مدام باقی خواهد ماند و در دور بر افتادن کلا این نهر و نشیب بلندهای

منفذه

منفذه به نواحی چون کوران بصرف خرج کردن و ابلکاران در آصف الدوله را

بخت و قسمت نیک برای آن مرحوم مفید افتاد و بسبب جابجا رفتن نهر فایده دادن

بایلات عرب نواب عظیم و نام باو بیشتر داد معلوم باد آصف الدوله را

آثار خیر و نامداری در بلاد عرب خصوص در عتبات عالیات القدر است که هیچ

امیری و پادشاهی را سابق برین میسر نگشته و بعد ازین معلوم نیست که کسی را نبود

مصداق این چند بیت را که پانزده سال قبل ازین بمحض وصافش در ضمن

مثنوی در مدح او انشا کرده در دیباچه کتابی که بنام آن مرحوم است نموده

بودم درین سفر بچشم خود بلا شبهه درین بلاد مشاهده کردم و از صغیر و کبیر شنیدم

مثنوی این نامه بنام آن جناب است ❊ کز جاذبه دهر را تاب است

ذاتش غنی از بیان و صاف ❊ صیتش بگرفته قاف تا قاف ❊ گرچه

آصف زدولتش باشد ❊ صد آصف بر جبها علاش ❊ شاهان

جهان ز رضا جوئی ❊ آورده در رفق نکوئی ❊ ملک زر و جهان مسلم او راست

هر چیز نکو ز عالم او راست ❊ ز آثار نکو بفضل داور ❊ او را شده القدر میسر

کس غیر سران سلف را ❊ بود از روی نشد جهانه ❊ **ذکر عمارات روضه نجف اشرف**

الغرض شهر حله نیل بغداد بر هر دو کنار فرات واقع شده بانا دعماید نشین
طرف زمین نجف و بادیه خارج زمین خربره است و باغات و بساتین بسیار
در اطراف حله دارد از جمله عمارات نامداران یکی مسجد شمس است در موضعی
که آفتاب بجهت نماز علی علیه السلام بالتماس رسول خدا برگشته بود دیگر
ذکر مسجد شمس و مناره کمر علی دیگر مناره کمر علی علیه السلام در عوام شهرت دارد
که بران رفته گوئی بحق علی علیه السلام بجنب در حرکت می آید و اگر بحق عمر گوئی
هیچ حرکت نمیکند برین سخن وثوقی نیست اما حرکت کردن آن جسم عظیم مسلم است
زیرا که از ثقات شنیدم که در وقت حرکت پای منار ایستاده شاخص
بر سر حد سایه آن نصب کرده بودند و در ربع سایه کشش جنبش میشد
دیگر مزار عقیل بن ابیطالب برادر علی علیه السلام ذکر ذو الکفل نبی روز دیگر
در اثنای راه مقبره ذو الکفل نبی و موضعی مشهور بجایگاه تیر و مقام صاحب الزمان
علیه السلام را متصل حصار نجف زیارت کرده از جانب وادی السلام
وارد شهر مطور شدیم گنبد ذو الکفل در قریه خورد که سکنه آنش تمام یهود اند
و حصاری مستحکم دور آن ساخته واقع شده مطاف کل طوایف یهود
و بلاد عرب

و بلاد عرب تا حدود شام و استنبول است و گویا آن را لعبد بیت المقدس
نزدیکتر از آن موضعی نبوده باشد زمین اطراف نجف اشرف باریک اسفنجیه
بسیار مسطح و دلکش با قصبات بوته های خود از گلهای خودروی الوان
با نواظر وران مسرور دید نظر زمین نجف درین باب بحکایت چنین که در آغاز انشای ذکر
آن گذشت درین سفر جای ندیدم ذکر سراب و الحق اطراف نجف سراب
خصوص در رودخانه خشکیده بی السیار می نماید آنچه را در هند سراب میدانستم
بعد ملاحظه این سراب معلوم شد که در غلط بوده ام زیرا که این سراب تا صد قدم
فاصله بعینه چون رودخانه جاری می نماید و در شهر نجف حصار با بروج مستحکم است
خندق نداشت درینولا مبلغی از سرکار نواب وزیر در هند برای اتمام خندق اصفهر رسیده بود
بسبب خوف وهابی مصرف آن را در حفر خندق المبق داشته باون عامه ساکنان آن
استعمال دارند ذکر عمارت نجف اشرف عمارت روضه نجف از گنبد و صحن
و هوبات و دروازه ها کامل و مرتب است گنبد و دو منار اطراف آن از خشت طلا
بمعماری اخلاص با درشتاه تعمیر یافته اندرون گنبد و دیوارهای هوبات و دروازه ها
تمام کاشی کاری است اما نه بخوبی طرز و نقش کاشی کربلا درین گنبد صفحه الماس و شیح

خوشنما بر کنار صفه ایوان ساخته اند ابواب گنبد و صندوق مبارک از نقره است
با آنکه اکثر اسباب تاراج ابدلی و قیمتی این روضه در کاظمین محفوظ است هنوز چهل
چراغهای فانوس و قالیهای نفیس و نقره آلات بسیار دارد بعد فراغ زیارت
علی علیه السلام رو به پیش گوشه کرده زیارت حسین علیه السلام میخوانند زیرا که
گمان آنست که زین العابدین علیه السلام بعد معاودت از شام سر مبارک را در آنجا دفن
کرده بعد فراغ از این زیارت طرف پایین صندوق رفته زیارت آدم و نوح علیهما السلام
بجا آورند قبر آن هر دو نبی در آنجاست بیرون گنبد در غلام گردش متصل باب در آمد
لنگر گوی زوار قبر شاه عباس مرحوم است نامعلوم و سمت دیگر غلام گردش که برای
نماز معین است حجره ایست قبر محمد خان قاجار از یک پارچه سنگ مرمر در آن است
همواره عود میسوزد و شمع های کافوری در شمعدان های نقره روشن میشوند
و قاریها همه وقت در تلاوت می باشند این شان عالی برای قبر محمد خان در جوار
روضه مبارک مطلقا خوش نمایانست و گواه بادانی و وصف و ارثان او

ذکر اعرابی بدوی
در حالیکه زیارت میخواندم با آنکه چهار کس از خدام منسوب
واسطه من بودند من از صحابت گران بودم عربی بدوی داخل رواق شد

الخلیفه

ریش سفید بود که از عدم خبرگیری موهایش زرد شده و قمیص بلند چرکین در
بر و بجای ازار لنگوته در پا داشت چنین ظاهر میشد که از کرد راه رسیده
کرد روضه مبارک است و بجای زیارت خواندن میگفت یا ابا الحسن سلام علیک
و بر دوای و ساطت خدام نمیکرد و باآنکه از غایت اخلاص و اعتقاد اشک
بر چهره اش روان بود چنان لی و اهمه ای در درآمد و ضریح مبارک را تکان داد
که من واهمه بردم از خشم و میدانستم که ابا الحسن علیه السلام بلی از رنجهای تا وقت رسیدن
ری لطف اوست او مشتاق از راه رسیده آنجناب را از خواب باز که دراز
شده بیدار میکند ارشاد بده لی لطفی دیگر بلی او بسبب خصوصیت و وقوف
واسطه جوی خود نشان میگفت بلی از غایت تعجب ها کردم و رشک بسیار هم این ناشه
بر مرتبه او حسد بردم

ذکر مقام حضرت زین العابدین و صفه صفا
از مقامات
مشرکه خارج روضه یکی مقام زین العابدین دیگر صفه صفاست که در سواد شهر بیابان
متصل که بلکه اهل نجف آمده در جوار آن سکونت دارند از غایت حماقت
و خرابیست آن مقام نیف را از آنجاست و کنه کی برکرده

ذکر ملا محمود متولی
ذکر ملا محمود که آقا عاجد خلیفه زاد روضه مبارک در سواد حاکم نجف نیز است

مردی صاحب سلیقه با اخلاق زمانه سازاست خدمت روضه را بیش از
دیگر متولیان میکند چنانچه عصر که وقت برآمدن شرفای عثمانی از حرم است
او بروضه حاضر گشته بعد فراغ نماز زین گوش بر یکسمت صفه مذکور انداخته می نشیند
گویا آتش خانه او ست آنگاه نماز مغرب اندرون روضه ادا کرده بخانه خود
که اندک فاصله است رفته طعام میخورد و با مردم صحبت میدارد وقت عشا باز
بروضه آمده بعد فراغ نماز ابواب گنبد و صحن را قفل کرده بخانه در حرم میرود
چون از علی بابا اکرام من مامور بود مرا در صحن مبارک حجره داد و دو کس ان
برای خدمت معین نمود طعامها با هم میخوردیم در بلاد عثمانی از استنبول الی البصره
طعامی لذیذتر از طعام او نخورده باشم طعامهای ایرانی و هندی دارد و وقت
درست شدن جنس بخود امتحان نموده تاریخ اورفه ازین بابی فاش او
ما عثمانیان که اکثر باب کرم فقط اکتفا میکنند و بعضی صابون مذکور او در دست کشیدن
استعمال مینمایند مرا بسیار حیرت روداد چون از زبان فارسی بهره تمام
دارد صحبت من با او خوش گرفت و این قصیده مرا که در مدح علی علیه السلام
همدره راه استنبول انشا کرده بودم بسیار پسندیده بر قطعه زرینت بخط خوش

نوشانده

نوشته شده در صحن مبارک او نصب و گفت این یادگاری شما در اینجا باشد تا
دراز خواهد بود لمؤلفه صبحدم سر تا پا نیاز نقد جان آورده ام ∴ سر بسامانم
که به در سالکان آورده ام ∴ اینک چون حیران بند حری غربی لاجرم
بر کف اخلاص بنهاده بهمان آورده ام ∴ چون عرابی کو خلیفه را بهدیه برد آب
این مختصر بسقایت دراوان آورده ام ∴ مور بارو بر سلیمان برد جران ملخ
کودک عقلم بمکتب ارمغان آورده ام ∴ خوشه انگوری بباشد در خور در گاه جسم
بر فریدون را چو جوبه ارمغان آورده ام ∴ باقد خم آمده ام بر کهف از رنج دهر
همچو شیر از بهر قربانی کمان آورده ام ∴ از در عالیست بس کس گنج غفران
برده اند ∴ حسب حالی من زطاعت هم ازان آورده ام ∴ حمله من که ادم
گر بر زرت چه نعمت هوزان ∴ در کف ایمان وهمه امن و امان آورده ام ∴
نا امیدی کو بانند کفعم بیش کریم ∴ حلم تو بردم امیدامشان آورده ام ∴ ای ید الله
زان حامیه بنیاد اسلام راست ∴ من زجا بر قطع اصل لحوان آورده ام
زان لبان لفس کوال عرب بر ذالنجی ∴ بهر عشر سلیمن بند بان آورده ام
زان خزینه علم که بر جست ازو ملک کنان ∴ بر سقای مهلک عموم آسمان آورده ام

زان حقیقی عدل کان آورد کز جور عدول ∴ التماس اعتدال کارشان آورده ام

زان عفافی کو بکلی نفکند جای حشم بر ∴ از هوا و حرص نفسانی امان آورده ام

زان غناکه سوی دنیا نبد به ضرکاه طلاق ∴ قدر یکجو حصه طمع اندر آن آورده ام

مدعی ور دوخته سر من با نطاع و زنگ ∴ گفت کز روی توجه دل بدان آورده ام

تا که ظلمت بر فزاید قدر شیر لنگ من ∴ از ره او نحو روشن آسمان آورده ام

چونکه بدردی ز ظلم بر سوی بحرات النجف ∴ از حلب و ز دیر و ز رکش چه زیان آورده ام

بلکه ایشان و علوی قدرشان هان و یک ∴ کافرم کز در نظر بلکه بستان آورده ام

چه فرنگ و روم و بیت المقدس و غیره که من ∴ بار گویت نه وصلی بر جان آورده ام

لاف مولای زدن حضرتش ما ارم ∴ صله جو بلکه حشمی چون شاعران آورده ام

لیک شاعر میکند در مدح ممدوحش غلو ∴ من بمدحش زان روش عطف عنان آورده ام

که غلو در مدح از شبهه تثلیث است و کذب ∴ مداحش در لغت جمله ز ان آورده ام

وان صله این است که این مدح شنیدی ز من ∴ که من آن را بنام سیدان آورده ام

مدح خاقانی بر او ز کعبه بند ست و تحف ∴ لی ز کعبه که اگر شد کم از آن آورده ام

بحمد الله که بنده راند عرض اظهار الحب ∴ زین بیان کفلوا اندر بیان آورده ام

بر وفاتم تحسین کس نیست بهتر از سوم ∴ مانند مسلم مرید از زبان آورده ام

بهر خوشنودی خوان منی چه جواد از رکاب ∴ خبر از خوزستان من در میان آورده ام

علی

بعد از آن که دو روز سعادت یاب زیارت مشهد علی علیه السلام بودیم ملا محمود بابو و حافظ از مکاری شتر کرایه کرده روانه بغداد نمودند از قضا بار در حاله الفاق منزل افتاد **ذکر مسجد کوفه و مکنده قافله و غیره** در اثنای راه زیارت مسجد کوفه کردم و یک بنا تمام و کنده جا که گویند شمعون بن ناقه در نقش علی علیه السلام بدینجا رسیده بود در کوه برای تعظیم ناقه خم شد چنانچه آثار خمیدگی الی الآن موجود است ازین جهت اسم جا به آن مکان قرار یافت و دو مکان دیگر که نزدیکتر بدین مواضع است مزارات ناقه نشسته مردم سوس شده الخبات را دفن کردند روز دوم اجر منزل آباد آن راه که یکبار رفته بودیم پیوسته در خانه بر نصف مقام کرده شد روز سیوم برهم سیوم وارد بغداد شدم حالا مجملی از روداد حال خود در بغداد نوشته می شود **وقایع خود در بغداد** محمد پاشا والی موصل در حین وداع از کمال نیک ذاتی و پاک طینتی تقید بلیغ بمن کرده بود که بعد وصول بغداد بکتخانه علی پاشا دهی در کر قصد منزل بجای دیگر نمائی در این صورت پاشا کار را بنده خود دانسته در امور رجوع

هر نوع امداد خواهد نمود تا بصره بلکه بمبئی این رسم امتداد خواهد یافت
و فرمان سلطان روم که بنام پاشای موصوف یافت اگرچه کافی است
اما من هم خطی علیحده ثانی پاشا نوشته در سفارش تو قلمی مینمایم تا بر انجام مقصود وصول
بیابان رسانند این رای صحیح و معقول و در من نیز ثابت بود اما چون من در خانه
پاشا و قباحتهای راه استنبول از کثرت مکان و مخالفت اوضاع
طعام و خوردن آن آزار کشیده بودم در روز فصول بغداد شدت باران در زحمت
و اسباب من تمام تر و موزه پر از گل و لای و در وقت بوزجاجه و طعام میسر خویش را
شناس بر عموم التعلق کرده آرام خود در منزل او دانستم هرچند از محمود بادشا
هرچند از آن اراده منع کرد قبول نکرده بدانجا رفتم بدین سبب علی پاشا
دل آزرده گشته چندان سلوک ننمود و قبل از ورود که از زبان چرباجی
خبر شنیده خانه برای سکونت من فرش کرده بود در حوالی بندی
از مقبره شیخ عبدالقادر گیلانی گرفته سایر اسباب مهمانداری فراهم داشت
از آن باب آنجا نرفتم و مطلقا خود را بدان آشنا ننمود بعد دو روز فردا آن
خویش نوبی ملاقات کرده فرمان سلطان سلیم نوبی نمود سخنان روی آمد و
گفته

گفته چند روز عذر ملاقات خواست و موعد ملاقات در جشن خمیه مقرر کرد زیرا که
در آن ایام در تهیه لشکرکشی بر الوس کرد بلباس بود و در میعاد مقرر بعد دو ساعت
انتظار بار داد و چون از سیر خویش دل آزرده گشت و بجهت ظاهر چندان تعظیم از
نمیکند و من با او بوده بتواضع لائق نه نمود اما رعایت نیز سلطان خطوط
سفارش خانچه گذشت برای متولی عتبات نوشته و چوخه داری مهمانداری راه
تعیین نموده رخصت نمود و هم چنین دیگر آغره و اشراف بغداد که بعضی مثل
علی پاشا این حرکت را از من پسندیده و بعضی آمدن بخانه شیر خویش را مکروه
میدانستند ملاقات من نه نمودند مگر حاجی حسین تاجر و حاجی عبدالهادی
کرکیراق و حاجی حسین کریم علی مردمان اصفهان و شیخ یعقوب و بعضی از اعراب
که آمدورفت بدانخانه داشتند وقت مراضاح میکردند بجز اینها نفرت
خطی از اینها بر نداشتم چه این جماعت مرکب از مدت دراز وارد بغداد شده
کحلانی یهودی نسترسنده اند ازوضاع ایرانی از دست رفته و خصوصیات
عثمانی بدست نیامده کلاغی تاک کبک در گوش کرد تاک خویشتن هم
فراموش کرد چون از قصیر از جانب خود در اختیار غیر مناسب بود از بسی بار خواست

نکردم ولیکن بکفایت نکشودم از اتفاقات بد اینکه آرام زندگی و صفا و پاکیزگی که
لباس مخدوم الکلس در خانه مستر جونس مطلوب بود نیز حاصل نشد و غلط بر آمد
چه مستر جونس مردی گدای منش بی سلیقه خود بین است طبیعت او با اتراک
و اعراب نزدیک و در زوار آن کلمن واقع شده خانه و اسباب خانه این جون
مردم آن بلاد کثیف و کهنه میباشند تمام مدت توقف در رنج ماندم زیاده
موجب آزار من اینکه وقت حاضری او غیر معین بود گاهی ساعت نه و گاهی
یازده و دوازده و نیمه روز است میکشید و شوه عتوس می‌نشست و مخرج اشیا
و حکایات بعد از بیان و تحسین دولت مردم ذکری نمیکرد و راضی نبود که کسی ظرافت
و شوخی و خنده در آن مجلس نماید و همواره آزار کرده از مهمانان و واردان جهت بیگانه
و چه هم خوانسالار صاحبه او نمایان بود و طرف چاپار را بناحق گرفته نگذاشت
که سرای علی پاشا بدور رسد بلکه سررشته امداد مرا که امرای عثمانی از استنبول آمده همراهان
منقل و مستحکم داشتند بدین بهانه که شمای شما الکنون بر ذمه من است
قطع کرد و خود از زکت طبع فکری در این باب نکرده حواله با ارامنه اصفهان
که در خانه او بر مصارف سرکار کمپنی آمده نیز به تعلل محول داشتند و نمود چون از خرج راه
من

من کفایت بدان نوع اخراجات نمیکرد و ضرورت از آنها قطع کرده کارهای مرجوعه
خود را بصوابدید اهل آنجا گرفتم بنابر این انجام عیب دل با من دگرگون کردند
نتیجه علاقها و زراه بصره رسین آنکه گذشت آنچه گذشت تفصیل این مجمل آنکه
من بغرض کفایت خرج و موانست رفقا در صدد این بودم که کشتی باتفاق
زوجه کس از تجار به عزم بصره کرایه بگیرم و روانه آنطرف شوم درین موسم
طغیانی آب دجله جوانمردیت کشتی ها در بین دو شهر به سبب علی الاتصال میشود
و این امر سهولت میسر بود ارامنه و یهودان بد نجیب مذکور این امر را نیز
سرگروه مراهم مجال تفحص نداده روز بروز به تعویق انداختند بر گشته بودم
خبر آوردند که کشتی برای کار کمپنی همین ساعت روانه بصره است و حادثه مستر
مستر جونس دلیل راه و محافظ راست اگر من در آن نشستم بی خرج رفته
بارام تمام به بصره خواهم رسید چون وقت آنقدر نبود که اول کشتی را ببینم
وکیل بخاطر من میرسید که در کشتی چنان تنگ کثیف بی‌تابه بنشینم و کیاب
که در شهر بند نزد مردم کشتی هم در آن نکنند مستر جونس نحو بر رفتن من حواله کرده بر سبحان
انجامیست قطع علاقه بغداد کرده به لب کنار دریا آمدم کشتی را چنانچه گذشت کثیف

بر از صد و چهار منش بسبب وزش جوبهای که از عرض سطح و ملاحان چون

سکان در زنده بدخلق با قیم دانستم که صلاح در فسخ عزیمت و عود به بغداد است

اما دیدن روی آن بدبختان امده و قبول برگشتن نمیدادند ناچار کرده یک کشتی دراوردم مکرر

عطف بحوادث در بغداد و شوغیات حالات چهل و چهار روز بود و سلام

روز سه شنبه ذی قعده سنه ۱۲۵۰ کشتی بطرف بصره سرور راهی شد تا آنکه

بجهت خفت و سبکی بدن در آن شب در غذا و شراب بسیار احتیاط و اعتدال

مرعی داشتم روز چهارم بسبب افراط صعوبت زندگی تب شدید عارض شد

و مدت یکماه امتداد یافت در بصره روانش ملکش افتاده بودم اما کشتی موافق

معمول روز شنبه بصره مرخصت و ملاحان پارو میزدند شنبه ۲ ماه مذکور بسوق

الشیوخ که نیمه راه است رسیدم از خیر فرسخ است سوق تا بصره

مسکن قبایل منتفق و سوق حمام ایشان است و آبادی این سوق منسوب

به شیخ المنتفق و حاجت روای ضروریات همه است این شیخ مردی عالیشان است

سی چهل هزار کسی مردم کار بن از سوار و پیاده در تحت فرمان خود دارد در وقت

ضعف حکام بصره را التصرف مینماید بالفعل امیدگاه اطراف و عربان

الشان

الشان از صدمات و اهالی است و در سوق اگرچه حصاری کشیده اما حصاری

و نگاهبان نه جمله دارد و در برابر آب دجله همه جا از رعیتهای منتفق واقع شده در زیند

نسبت همین که خبر ورود دشمن می شنوند عذری از بندر برید فرسخ ها

و در سکن خود آب دجله را محیط و خندق اطراف میسازند اخر عهد کریم خان

که بصره بدست عجم در آمده بود علی مرادخان برادرزاده کریمخان حاکم بصره

در تمام زند به رشادت و دلاوری اولسی بوده لشکر بسیج منتفق کشید از دجله

بر همین منوال کنود علی مرادخان عزم و تهور را کار و موده در آب راند اعراب

شیخ در مواضع حصین سر راه بر ایشان گرفته کار جدی تنگ گردانیدند که سردار

کذایی که خود را استوار مقابله سلطان روم میدانست با اکثر قوم کشته شد روز دوشنبه

بلده قرنه ورود افتاد در این محل آب دجله و فرات که یکی شط بغداد و دیگری

شط معروف است یکدیگر پیوسته دریای بزرگ و برابر لنگ در طغیان شده است

از اینجا الی مصب او بحر فارس شط العرب موسوم است روز شنبه ۲۳ ذی قعده

روز پنجم که مرور اصعوبت جوان سالی بدرا دکی می نمود و کردی معقل که عوام بصره

معقل را العشار گویند رسیدم چهار شنبه کنی در این معقل عمارتی از و عمارت حصار علی خان

دران می نشیند از شهر بصره تا انجا دو فرسخ راه بیابان جنگل و موسوم بکوت
و بلغت عرب حصار خورد را کوت گویند و ازینجاست لفظ کوتهی که بر جاهها
القلش زرشند قرار یافته چه اهل سند کوت را لفظ خود کوتهی تصور کردند با الجمله بعد وصول
بدالمکان امیدوار بودم که بهمخانگی مستر منستی تا ببور بصره و بعضی صحبت از اشراف انگلیز
که در انجا بودند و سهولت از ضیاع زندگی که معمول انجاست دران مقام
آرام یابم و تلافی صعوبتی که در راه کشیده ام شده بیماری عارض راه که هنوز مزمن
نشده است رفع و زایل گردد فی الواقع این قیاس صحیح ولی خلاف بود
اما بسبب مهربانیهای مستر جونس که تمام راه رفیق بود و هنوز جدا نشدن
بسحوات متوقف شده اسباب مکروهات بصره که عنقریب ذکر نمود مهیا ساخت اگر

ذکر نعش حاجی خلیل خان ایلچی ایران و تعظیم انگلش در سند ملن او تفصیل این مجمل
اینکه دو سه ماه قبل ازین نعش حاجی خلیل خان ایلچی ایران که در بمبئی بغوغای خلقی
ناگهانی کشته شده بود بحکم گورنر جنرل بنگاله به بصره آوردند و مستر منستی مامور
گردید که بعوض اکرام ما فات که در حیات او منظور بود نعش اورا به بغداد
برد و در زیارت حضرت کاظم مدفون شده لسامره نوبار به بغداد و از انجا بکربلا
اورده

آورده در نجف اشرف دفن نماید و در اثنای این سلوک لوازم حرمت و انعام
خدمه عتبات و ترک سواری نعش لایق بنام کمپنی و شاه ایران بعمل آرد و در اخراجات
آن کفایت منظور ندارد و مستر منستی بسبب طول مدت سفر رفاقت نعش بخود ضرور
ندانسته بهمراه مستر دیتابالی خود که بنوبر اشتهار دارد به بغداد فرستاده مواضعه
کرد که چون دوره باخر و نعش بکربلا رسد اورا خبر دهد تا از بصره براه فرات
در انجا به نجف آمده بحضور خود نعش را دفن نماید مستر دی نعش را بکشتی به بغداد آورد
و به ترک و نشان لایق بکاظمین فرستاده منتظر مراجعت نعش در بغداد ایستاد
و در صدد این بود که حسب الاشاره صاحب خودش رفاقت نعش تا آخر دوره و خرج وافر
در القایش نماید عجمان بهودی صفت که نجابت مستر جونس اندرت دارند ازین اشاره انجان
تعظیم برای نعش یکی از امثال خود بمقام حسد در آمدند و خواستند که خللی در ان افکنند
مستر جونس را تکلیف کردند که چون تعظیم نعش را نقصی از جانب نصاری در بلاد عثمانی
تعقل می آید احتمال دارد که قضات و ارباب فتوای بغداد حکم نبش آن نمایند چون مستر دی
که تا این زمانی آن تعظیم است در جانه تو ورود آمده تا اینکه دران ایام الاشتیاق مستر جونس
که مرد حقانی نزاع و دروغ تعب و تبدیل اوضاع مقرری روزمره خود ندارد

سخن الحکامت را نشنیده منتظر بود تا از مبالغه در تنظیم نعش فراغت مستر ردی

یابد منع نمود و گفت بهتر این است که این نعش را بر یکی از مسلمانان گذاشته بمستر ردی

بصره برگردد مستر ردی اگرچه از طول مدت سفر که در دو ماه بسبب بالای آب البصره

به بغداد آمده بود دو سه ماه دیگر با خود در حجی بایست گذشت بود اما حکم لورد جنرل

و همشیره را بر نعش کرده ممنوع نتوانست شد مستر خویش که مبالغه در ترک رفاقت

مستر ردی و مراجعت او داشت صلاح در این ندانست که خبر وقوع طاعون در بغداد

و شهرهایی که عبور نعش بران بوده شهرت نیابد تا مستر ردی را عذر معاودت بهم رسد

همان عجمیان گواهی دادند چون با وجود وقوع طاعون مستر ردی موافق قانون مستمره

انگلش خلاف حکم لورد جنرل نمیتوانست کرد عزم مراجعت به بصره جزم نمود و نعش را

با آقا لطف علی داماد آقا نبی سوداگر مشهور البصره که بحکم قرابت و التماس مستر منشی رفیق

جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت اما چون بدین مکان که من متوقف شدم

رسید منشی که خود طاعون را نشنیده بود از بطن کار خبر نداشت از آنکه

همراهیان مستر ردی کشتی طاعون همراه آورده باشند دیگر از دخول در عمارت متعلل

منع و در این مکان توقیف کرد چنانچه تا دو روز و دو شب کشتی ها در آن مکان مکث کرده اند

از روز

از روز جهان او بوده‌ام و او خود مستر منشی فرستاد تا منشی مستر منشی بدان المکان ابتدا از دور

با من ملاقات نمود مستر ردی را رخصت دخول داد و بخوبی در حول من نگرده عذر خوف طاعون

خواست و شهر بصره بخانه آقا نبی مسطور که گویا از معتبر مسلمانان و بزرگ تجار آن بود ورود و فرستاده آورد

روز چهارشنبه ۲۴ ماه ذی قعده وارد بصره بخانه مذکور شدم آقا محمد نبی خانه با آقا لطف علی

داماد خود واگذاشته حسب الطلب شاه ایران بطهران رفته بودند مذکور میشد که شاه ایران

بسبب قرابت او بجای خلیل خان مقتول خطاب خانی و منصب خلیل خانی بوی داده میخواهد اگرچه

بعد او بایلچی گری هند نعش باید آقا لطف علی هم چنانکه گذشت با نعش در بغداد توقف داشت

ذکر کیفیت خانه آقا محمد نبی در بصره و آن خانه بدست حاجی فضل علی نامی احوال حسن

نوشتری بلند منقش بود که در میان اکثر ادبیان حاجی در این اشتهار دارد چون در این

گچ و شعور و بحث بسیار کرده با حاجی کاربرد علی گذاشت و طعام غیر ماکول

پیش آورده در حاضر کردن حوائج ضروری چون خاطر با من ... گذرانید

چون شکایت سلام از خود پیش لایق نبود مستر منشی سخنی در این باب تکلم زبان

کباب بازار بصره که چه بهتر از طعام او بود برای جانب مستر ردی کرده از اکل

و سایر ضروریات درگذشتیم و از مواجهه او برای امثال این امور که طلب بود در جای خودم

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 8

کاشانه‌ها بسیار زلکات ممکن شدم از عمارت بالاخانه که چون شبها بوی نم داشت
در برابر آن قسمت سقف برابر سیخ عنکبوت ذره ذره چراغ بود در سر دروازه
که مجمع حاجی فرزین را بصرادیان بود فرود می آمدم چون غیر از خرید و فروش افتم بر رخ
انواع سخن دیگر نبود و صداها بلند و رگ های گردن در منازعه یکدیگر برباد بود
و بیاره کنج نشینهای محل طرب الستنه برگشتم نه آنکه دران چند در تبعه نشینی عباهای
انجماعت برمن آمده بودن کاری دیگر نمیند شنفتای بصره الذی بدیدن من آمدند
و انصیحه را و دادند زیرا که بصرادیان همه مشتاق و طالب علم انگریز بگمان آنکه در سفر
فرنگ آنرا حاصل کرده ام در مدت اجلاس فکری بجز این نمیاید نه انها اینک امده
و حجره را بر همه کس بستم و بلندی نوبت که بتماشای بازار سقف که بهترین امکنه بصره است
رفتم با آنکه بجای نشستم القدر مبینش و کتاب با خود آوردم که بتبدیل رخشهای شدید
عارض گردید اراده کردم که عمارات بسیار بصره بجهت یادگار بتماشا کنم معلوم شد
که بهترین عمارات است که من دران میباشم تا ازان بخانم صفای آنرا این میتوان دانست
که چوب نخل را چهار پاره کرده لی خراش و تراش دران بکار کرده اند سابرین
قیاس گرد بالجمله من بگوشه تنهای در دادم محلی از ملکوهات آن زمان این غزل

که بعدازان

که بعد ازان ایام در بند کار موسیقی دانان و صحبت های طرب لندن آن شانه ظاهر میسازد

غزل در بند کار طربهای لندن بعد مشاهده ملکوهات بصره لمؤلفه غزل

افسوس که قرب دوستان رفت ؞ وان عیش ز دست رایگان رفت
وان صحبت گلرخان لندن ؞ چون عهد گل از نظر روان رفت
وان گام که بد بسر همه وقت ؞ خوابی شد و از خاطران رفت
وان غلغل نغمهای بس نند ؞ چون صوت هزار این خزان رفت
وان جهجه لهن انشرزه ؞ از گوش چو از بدن روان رفت
وان خیات و ذوق امه در بت ؞ چون وحشت دل ز ماکران رفت
لیدی بحملین و نغمهاش از تخت ؞ دردم ز مانهها ن رفت
وان زمزمه بسات که خنگلی ؞ مس کار رفتن بیدا ز میان رفت
وان مجمع بال و مسکردی ؞ چون مجلس خوب هر زمان رفت
وان آیره و سازهای جالاک ؞ چون نوله و ناسه از زبان رفت
وان نور بلئی و حرون ها ؞ در موکش بلی ز دیدگان رفت
بالوئی مس مهر بر لبو ؞ از پیش نظاره بخرق سنان رفت

صد همچو دل ار شمارم ۞ تا آن همچو سلیلم از میان رفت

وین جمله که رایگان شمر ۞ بر جمله کنون برایگان رفت

این بس ندیدم که از آخر دون ۞ صد جور بشفره غیران رفت

بیماری و انتظار هر کس ۞ از بی طمعی خلّله زان رفت

روزان رنگش نشبان ارزنه ۞ در کنگ و سنبش ز جان توان رفت

نز تاب و توان و دل نمانا ۞ من رفتنی هستم ار توان رفت

تنهایی ام ار چه جان گزندی ۞ پس با روح از جهان رفت

از بهر جوانح ضروری ۞ صبر از دل علی منزبان رفت

طالب جنس ایمحسن نماند ۞ هم زر بوسی که از آنجان رفت

عار از شکایت لیمان ۞ بل ذکر فقط که بر زبان رفت

نز خاک که هم نشست باشند ۞ کی تیغ لطف بدبران رفت

بگروه بود لطبع غیور ۞ تعداد عمیله خربان رفت

نبود بجز از زبان زمان تان ۞ در مرثیه گویی جهان رفت

باشد که عوض ز خوب رویانت ۞ در کلکته بهر این زبان رفت

ذکر دوستان

ذکر دوستان بصره از جمله دوستان بصره یکی حاجی محمد صالح ابن میرزا محمد علیخان
در کلکته با اینکس بدرش محمد علیخان رفیق میر عبد اللطیف خان شوشتری
سلمه الله بدرش خلاصه الحجاب توی داده بودم جوان سهل الکفارات
از صحبت نیکوسش من در اثنای تعلیم از ارباب نه بود بنا بر حد ان التفات
بحال من بکرد و با انکه نفرمان آقا نظر علی ناظر کارهای حاجی فرزین لیر حدیثی
لائق بجا نیاورد دیگر حاجی آقاست او بصفت غربت دوستی و تفحص غرائب
موصوف است پدر او در عهد عبد الله آغا شغل امارت جهازات و میرهای بصره
داشت حالا در نزد علی پاشا در آمد و اراست دیگر محمود آقای بصلیجی باشی
که بمحض سابق دوستی تفقد احوال من نمود و الزدعوت طعام فرمود میخواست
که امرا انشلم بصره معروف بار جوان مسلم بجماعت شهرت دارد فتول
نکرده دیگر خانوم محمد پدر محمد علیخان شوشتری جد حاجی صالح مذکور است بارها
طعام با او خورده ام شب بشفره ضیافت گسترده دارد از مردم ایران محمد خان
زند یکر بدیدن من قدم رنجه نمود او پسر زکی خان برادر و امیر الامرای کریم خان است
که بعد او مدتی سلطنت ایران سرانجام کرده بود محمد خان جوان بدر لسجاعت و بیرزلی

معروف است بعد انقطاع دولت زندیه بر فتح علی شاه قاجار خروج
کرده پس از ناکامیهای بسیار شهر اصفهان مفتوح ساخت صاحب لشکر و افسر
گردید نهایتش بسبب عدم موافقت بخت آخر کار دستگیر گشته جهان بینش
کور شدند و بشفاعت علمای رهائی یافته حالا در بصره روز میگذراند دیگر محمد صالح
خان بهبهانی است که مردی صالح بیکار روزگار است بنی اعمام او رئیس
قبیله ده دوازده هزار خانوار دارند و همواره هواخواهان اویند و از خوف شاه
ایران در اینجا میگذراند دیگر محمد قاسم خان وزیر حسین قلیخان برادر فتح علی
شاه است که بر برادر خروج کرده الان در حبس بسر می برد اما محمد قاسم خان
گریخته از عتاب شاه ایران روز و شب با یراق میباشند هر چند روز بجائی
رفته اوقات میگذراند مردی دردمند آشنا بعلم صاحب ذوق و تحمل فهم است
از صحبت او محظوظ میشدم مشهور است که ماهر علم کیمیاست و ساختن آنرا
میداند بیچاره هر چند انکار میکند حمل بر ازدحام ذکر نفسی مینماید دیگر میرزا
ابو تراب نامی شیرازیست که مرد طناز بشغل معالجه روز میگذراند طناز
ذکر بدسلوکی مستر منشی با الجمله با خوشیهای مذکوره تا پنجم ماه محرم سنه ۱۲۱۸ هجری

کارخانه

که از خانه آقا نبی نقل بمنزل کرده امتداد داشت ولیکن از آن تا پانزده روز
حرکت بسوی مقصد میسر نباید زیرا که راه رفت و آمد از بصره منحصر در دریا
و موقوف بر آمدن مستر منشی مذکور بود که از لارد بایم و وزیر لندن و وزیر کشتیران
کمپنی باعانت من مامور بود اما چون بار صحبت اهل بصره و غرور خوشامد
طلبی در نفس او راسخ گشته است و فنی از آن غافل مانده بوضع انگلند
با او برخورده بودم باطنا آزرده گشته خواست که بتوقف و انتظار مرا
اندازه رساند و بدان روش مرا از مقام خویشتن داری که در نظر او غرور بود
باز آورده بخود ملتجی سازد نخست مضمون سفارش وزیر کشتیران را حمل بر چاپلوسی
زبانی نموده فقط دعوت طعام بر سفره عام کرده در میان من و کپتان جهازیکه
در آن چند روز عازم بمبئی بود سخن نگفت و تقرر کرایه جهاز از من واداد و اگذاشت
کپتان چون میدانست که راهی دیگر بجز استرضای او نیست سخت گیری کرد
و پانصد روپیه بابت بمبئی درخواست نمود هر چند امثله کرایه های که در سورت و بنگ
داده بودم باو دادم و معمول بصراویان که پنجاه قروش از جنس از ده
تقاعد نکرد روز دیگر که مستر منشی را دیدم و او را همچنان صلب یافتم بصرت

معروف است بعد انقطاع دولت زندیه بر فتح علی شاه قاجار خروج
کرده پس از شکست بسیار شهر اصفهان مفتوح گشت صاحب سکه و افسر
گردید پنهان نشین بسبب عدم موافقت بخت آخر کار شکست یافته جهان بینش
کور شد و بنوعی رهائی یافته حالا در البصره روز میگذراند دیگر محمد صالح
خان بهبهانی است که مردی صالح نیکو روزگار است نبیره اعمام او در باب
قبیله زند دوازده هزار خانوار دارند همواره هوا خواهان اویند او از خوف شاه
ایران در اینجا میگذراند دیگر محمد قاسمخان وزیر حسین قلیخان برادر فتح علی
شاه است که بر برادر خروج کرده الان در حبس بسر میبرد اما محمد قاسم خان
گریخته از مهابت شاه ایران روز و شب با تراق میباشد هر چند روز بجائی
رفته اوقات میگذراند مردی دردمند آشنا بعلم صاحب ذوق و محل فهم است
از صحبت او محظوظ میشدم مشهور است که ماهر علم کیمیاست و ساختن اکسیرا
میداند بیچاره هر چند انکار میکند حمل بر دار و در حام ز انفسی مینماید دیگر میرزا
ابو تراب نامی شیرازیست که مرد قلندر است با تریاک شغل معالجه روز میگذراند
ذکر بد سلوکی مستر منستی
بالجمله با خوشیهای مذکوره تا پنجم ماه محرم سنه ۱۲۱۹ هجری
طناز ۱۴

کارخانه

... ازان تا پانزده روز
... بندر البصره منحصر در زر با
... بایم وزیر لندن و درکشان
... اهل البصره و غرور خوشامد
... قل مانده بوضع الفکند
... که بتوقف و انتظار را
... مقام خویشتن داری که در نظر او غرور بود
... گی سازد نخست مضمون سفارش درکشان را حمل بر چاپلوسی
زبانی نفقط دعوت طعام بر سفره عام کرده در میان من و کپتان جهاز یکه
زرا خنده و عازم بمبئی بود سخن بگفت و نوکر کرایه جهاز از من وا داد و الذات
کپتان چون میدانست که راهی دیگر نیست استرضای او بسخت گیری کرد
و پانصد روپیه با بمبئی درخواست نمود هر چند امثله کرایه هائی که در سورت
داده بودم باو وا دادم و معمول البصرادیان که اینجا فروش است بخش ازردم
متقاعد نگردید روز دیگر که مستر منستی را دیدم و از ایمچنان صلب یافتم البصرت

... عالیجاه ... همراه ...
... عالیجاه ... امیر ...
... عالیجاه ...

سیصد روپیه باید قبول کردم چون کرایه فیصله یافت بحسب اتفاق همان وقت
باز مرا زر در زیدان آمده جهاز مذکور در صدد لنگر برداشتن شد هر چند
التماس کردم که اگر دو ساعت توقف جهاز بکنی من از بصره اسباب خود
طلبیده سوار جهاز میشوم بلکه اسباب خود را از شهر کشتی خورد گرفته در محاذات
بصره بجهاز مذکور بالا میبرم قبول نکرد و عذر آورد که محذورات که در دو ساعت
هوا بدل شود و جهاز تا ده روز دیگر از محاذات بصره بلند شده امر ضروری
کمپنی که محمول است در تعویق مانده اما خاطر جمع دار که عنقریب در جهازی دیگر
ترا روانه خواهیم کرد ناچار خاموش ماندم بعد ده روز جهاز دیگر بهند فرستاد
و مرا خبر نکرد بعد از آنکه خبردار شده باز خواست کردم جواب داد که جهاز مذکور
یکسره بنگاله میرود و تو قصد بندر بمبئی داری ازین جهت اختیار نکردم
و همچنین برای جهاز سیوم هم عذری ناموجهه گفت **ذکر جهازات بصره**
معلوم باد که این جهازات که ذکر شان گذشت مال خاصه سرکار کمپنی اند چون
کمپنی کرایه گذار مکتوبات خویش بطریق استمرار وجه معین به میراد سرکار کمپنی
ادای قدر زر هم بدیگران نه بسنید ز آغاز تصنع از آن زر بعوایات مکتوب
بانجار

بانجار فرنگ تازه مکتوب از بصره به بمبئی مینوشت تا داد و ستد کارشتن و صفت جهاز
خود خرید تمام آن زر را صاحب گردید اموال بصراویان بار را حمل و نقل بر انها میکنند
و اخراجات جهاز را از آنجهت حاصل مینماید کپتان های این جهازات نوکر او اند
تنخواه دین خاص انها کرده بدین سبب زر ماهیه قلیل بدانها میدهد که انها
از بصراویان که بطور دیگر کار خود می توانند براورد از انجا وجه و جعل فروش رحم
نمک دانند و از فعل من و اغره الفلنس که نوانبا درین جهازات زر و از (نقل)
میخواستند بمحض بالجمله بجهات مذکوره میان من و سرکار کمپنی کدورت و خلاف
بهم رسید اکثر منازعه زبانی روی داد من در رده طاقت و شوخی او را سرزنش میکردم
و میگفتم که نوبت انهای دراز است که انگلند را گذاشته درین دیار بسر میبری
لهذا عادت باوضاع اینملک کرده و اخلاق انگلش را نسیاً منسیاً نموده
و مضمون این غزل را که در باد کار بد سلوکی او رقم شده همواره بر رویش آوردم

لمولفه هجا امروز بود زلف وصل یار ما ∴ یکبار گلی نشد نجران این بهار ما
فکر تو مرز بکن از غافلی طبیب ∴ کز چاره دوا بگذشت است کار ما
ببرید روز کار ز خوبان گسند لی ∴ و بداخته است دست بدان اختیار ما

تن سای بصره بوم زبیدادی و بصر :: هر دم کشد ز بندگی و تلخ و تار ما

آسوده را خبر ز دل آرزو کان کجاست :: در پا چه جای دلش نرفته خار ما

او خود بجمع زر شد در بصره سالهاست :: از باد برده آنچه برد بر ز دو یار ما

غافل که از غمان نکشم بصره سوختی :: این آه آتشین نفس بر شرار ما

کن صبر طالبا که بکر روی پس بون :: در سینه ز دل ببرد این غبار ما

با خواهش که تا به بیتن ندیده ام :: چون هر شوکت است را نشکم کنار ما

با آن بریز جان که بفلسه انداختی :: ارند بر قرار دل بیقرار ما

بصر

و او مرا العدم بردباری و بی صبری نسبت میداد و میگفت که چون بعد
کدا آتشین شدن دل تو بجای قرار نگرفت و کسی رضای تو را نمود جهت
من چگونه توانم و لعوبف است و هوا و آشنا و اهل بصره میکرد تا اینکه میان
او و بصراویان مخالفتی روداد شریک قول من شد و از پیش اینکه مبادا
مبادا ایذای از جهت او بمن رسد و موجب بدنامی او در شدن و خلاف
او سفارش شد نبات را الی برده گردد توقف من در شهر نبیند ه
نیفعل در خانه چون نقل و مهمان زاد از تحریم محرم تا پنجشنبه ۱۹ ماه مذکور که روانه

بلم لشکم

بسیار شدم بقدر خویش میکردنت زیرا که صبح دو ساعت مشغله سواری اسب بود
سه چهار ساعت بر سفره طعام و حاضری صحبت جمع خصوص و اکثر جان بلکه تا ن
آشپزش که از خوبان و آزاده نشر باشند و شب بطعام بر سطح بام بسیاح خویش
فضا و هوا خواب میکردم اما حقیقت قصه بصراویان **ذکر قصه بصرایان بر سر منشی**
اما حقیقت قصه بصرایان آنکه چون بسر منشی نبود و ثبوت کمبنی در سید و سنان
به نحو و بیک تمام در بصره زندگی می نماید چنانچه اشراف بصره که بدیدنش میروند
تا دو ساعت در حجره جا و شان جو میشانند با بمی دیدو و بسیار است
که دو سه روز بیهم بدیدنش زور غنیح راه آمده بملاقات بر میگردند و مردم آن
بملاحظه اوضاع اقامت در شهر لی اعتدالی مینمایند از آنجمله نوبتی زنش که از اراذل
بصره است رفع بولش تیم سطور موضع خولش از بصره بمقعل براه سطحی اند
در حین کشتی نشستن محکوم کشته کشتی یکی از شیوخ عثوت که چون شیخ قبیله
بزرگ در نواح بصره بطرف سرحد عجم می نشیند جابل راه گشت نوکران
بسر منشی که با آن زن بودن زنیب بحوب برده اهل کشتی را از قرار واقع
گویند تیخ داد خواهی بسر منشی بر دازی بران شرنیب بلکه دید و الصاق بابای

مستور

تجارت او از بغداد خریده به کشتی بصره می امدند و در بلده قریه لمو کرا دو القاب
بزمیت که از شرفا است کفلوی کرده بر حسب خود شکایت نمود مستر منشی
کس فرستاده او را از قریه بمعقل اورده چند روز نگاه داشته بعد عدم اثبات
قصور مرخص گردانید اعیان بصره و اکابر اعراب ازین جهت ازرده خاطر شده
در صدد تنبیه مستر منشی برامدند و بعضی ایشان شکایت او مین کرده بر اکابر گذشت

دران باب

مشورت جستند گفتم باتفاق پس ازین شکایت او نمایند و درخواست کنند
که من بعد حسن سلوک با ایشان عمل نماید والا شکایت او را به منبع حالیه
خواهیم نوشت اگر این تهدید در وا ثر قبول گردیدها والا ترک ملاقات او نمایند
و مردمان او را که در شهر زیاده روئی میکنند تخویف کنند زیرا تهدید نمود مقصد ما
حاصل خواهد آمد فی الواقع اینقدر در معامله بس بود و ابقا تجدید طریق دیگر
مستر منشی را منیو لسند معمول نمود اما ان جماعت از کمال حماقت ننشستند
باری شدید که ظلم صریح از جانب ایشان بمستر منشی ظاهر میشود و پاشای
بغداد و امرای استنبول بطرف گیری او و خذلان بصراویان ناچار بودند
والا احتمال شیخ فتنه و غبار نزاع فیما بین انگلش و دولت عثمانی مظنون

وتحمل بود

وتحمل بود و آن اینکه یکی از اعراب اهل بصره با رقعه بعبارت عربی بخط زن کشان
دست که ایشان یکی از جهازات مستر منشی است در محکمه شرع ظاهر نمود که نوشته
از بالای بام در کوچه و پیش پای من بکند نشیمن انداخته مضمون اینکه من مسلمان
و مردم مصرم در شبه ترانس شقاوت این نصرانی در امده در خانه او بکره میباشم
مسلمانان بصره حمیت نمایند و مرا از دست او رهائی بخشند و جمعی دیگر
گواهی ها دادند که بخانه ایشان مذکور امد و رفت داریم و بهمین مضمون با المواجهه
ازان زن شنیده ایم قاضی کسی تعیین نمود که این زن را بمحکمه اورده
تحقیق امر نماید عموم خلایق بصره خصوص شیخ عتوب ازان اگاه شده بهمراه
ادم قاضی رخ بخانه ایشان مسطور که بجهت معامله با شهریان در شهر وارد آمده بود
نهادند و صورت بلوای شدید ایشان در خانه پرسنه شده بمستر منشی اطلاع داد
مستر منشی کس پیش حاکم فرستاده پیغام کرد که فردا من بدیدن شما در شهر خواهم امد
و زن را نیز در محکمه حاضر خواهیم اورد اگر فی الواقع او راغب به اسلام است
بدست شما خواهیم داد امروز این معامله را موقوف دارند حاکم کسان فرستاده
اهل بلوا را معقول و ازانجا متفرق نمود مفارقت الحال ایشان دوم که همچنان کشتی

و بیت و قریب دو لکه روپیه از بصریان تحویل گرفته دران خانه گذاشته

از بام راه کشیده بر چهار خود در شاه بصریان را گمان شد که زن مذکور را

نیز بدر برده اند بهیئت مجموعی برگشته هجوم آوردند و از راه بام بالا رفته

زن را بدست آورده بمجلس رسانیدند زن انکار رفع نمود و گفت من

ابا عن جد نصرانیم و رغبت باسلام ندارم چون جمعی گواهی میدادند که ما کلمه

اسلام ازو شنیده ایم قاضی گفت اسلام تو بشهادت جمع ثابت است

و بسبب انکار را میدانم حالا تو حکم مرتدان داری اگر از ارتداد برنگردی

حکم قتل تو خواهم کرد دو سه روزه مهلت بوی داده او را در حرم سرای مفتی

نظربند نمود چون دروازه خانه مفتی پاسبان نداشت زن مذکور زنان حرم

مفتی را غافل کرده بعد دو روز گریخته قصد منقل نمود که خود را بمستر منستی رساند

از عدم بلدیت راه و ناتوانی مرتبه دیگر گرفتار آمد اینمرتبه قاضی گفت اگر

رجوع باسلام و تبرا از ارتداد ننمائی حکم قتل تو میکنم بیچاره زبان بکلمه اسلام گشود

و همان روز بامرد یکی از چاوشان متسلم گشت چند روز بجهت شبهه چهار

عروسی که بقدر هزار روپیه بر متمولین بصره حواله شده بود در خانه متسلم ماند

بعد ازان

بعد ازان بخانه شوهر رفت مستر منستی ازین حرکت رنجیده بمتسلم پیغام فرستاد

که زن را که رعیت انگریز است حواله ما نمائید و غیر این حرکت سخیف نخواهند

را الا ما و شما را آتشی میدود است آنچه از دست من برآید در سزای این عمل

بشما خواهم کرد دو در خانه شهر معقل را اسباب بست کرده راه آمد و شد بر بصریان

نمود حاکم از در معذرت درآمده عذر بلوای عام و حکم شرع و بی اختیاری خود

ظاهر کرد و گفت مستر منستی زن که الحال زن نکاح مسلمانی درآمده امکان

ندارد مستر منستی بسر جونس بالیوز بغداد و مستر توک بالیوز قسطنطنیه آگهی داد

و به پاشای بغداد نوشت که اگر زن بمستر منستی نرسد او داوری بسلطان روم خواهد برد

و اگر سلطان هم تدارک نکند ملکوت افواج کمپنی سزای لایق به بصریان

خواهد داد و بهیچ وجه اغماض و تغافل درین قصه نخواهد کرد درین بحث

من از بصره برآمدم چون گمان بازگشت زن بمستر منستی از فرط لجاج میرسید

که انکار اسلام کنیز بودن مستر منستی درین حال در بصره بشنیدند بدل او نمایند وار

اعیان بصره عذر گستری مستر منستی خواهند با امداد و تقویت مستر منستی کرده فوج بر بصره

تعین کنند اما هیچ یک ازین امور واقع نشده بتدبیر مستر منستی در والی بغداد آن قدر اثر نمود

که متسلم بصره و قاضی را از کار معزول نمود و بعضی از اعیان را که شریک بلوا بودند
اخراج کرد و زن مذکور را از دست شوهر جدید بعد گرفته خواه که سر نشستی نمود و عذرها
خواست و بعضی بجهت بغداد در معذرت آن گستاخی که برد کرده بودند
فرستاد چون کپتان ذبیت لکار سکار به بنگاله آمده بود سر نشستی زن را
سوار جهازی دیگر کرده به بنگاله فرستاد در کلکته بودم که او و کپتان ذبیت رسید
و سر حمایت بصریان عاری چنین که با وجود تسلط انگلیس در بنگاله یکی روی داده
لاحق حال والی بغداد گردید عبرة لاولی الالباب این حکایت درین مقام مناسب افتاد
حالا مجملی از اوضاع بصره نوشته میشود **ذکر اوضاع بصره** شهریست بزرگتر
از بغداد محل تجارت و مسکن تجار هر قوم از جمیع بنادر هند و ایران و عرب مال
بدانجا آرند و بسهولت تمام خرید و فروش نمایند بخلاف بخلاف تمامی و دور زیالی
در معاملات نشستن بحدیکه بمسافات از ارباب مال از یکدیگر بگیرند و دورش حصار
و خندق مستحکم دارد که آب شط داخل آن میشود اندرون حصار آن نخلستان و باغات
بسیار است زیاده از نصف خراب نهری از شط بریده در وسط شهر جاری کرده اند
که اکثر بواسطه جوها در حالت برباغ بلکه بنای هر محله و درختی میرسد انگور

بوفور

بوفور توت سفید و سیاه و سیب و شفتالو و زرد آلو و امرود و انار و غیره میوه سردسیر
و گرمسیر هر دو در آنجا بهم میرسد اما میوه که اعتبار بر جاهای دیگر داشته باشد خرمای
تر و خشک آنجاست که از اکثر بلدان عرب ارزان تر و بهتر است عمارات اکثر کلی
بسلیقه تعمیر یافته ابنیه بغداد را که ذکر پیش گذشت در مقابل آنها قصور بهشت توان گفت
آب و هوای بصره از کثرت نخلستان بسیار ردی و طاعون پذیر است **ذکر باد الملوح** خصوص
خصوص سه چهار ماه که باد الملوح وزد و طرف آن احاطه سکنه اگر طاعون هم نباشد انقدر
بیماری شیوع می یابد که کمتر کسی تندرست از آن باقی میشود و انگلیس ترجمه باد الملوح [illegible]
و علمای عرب آب فاصل دانند زیرا که متواصل آب شط العرب در اثنای طغیانی در بعضی
مواضع بند را شکسته بر صحرا می افتد و در شهر بصره گشته ترتیب نهر شط باز بدان سر برزد
سایرین در مواضع پست آن آب فاصل ایستاده بنده تعفن بهم رسانند و خجل رویند
هوای شهر را تباه و فاسد میسازد و گاهی حکام اعراب بصره که در آن اطراف بر کنار شط باشند عمدا آن را
ریزه باد الملوح را بر صحرا روان میکنند مقصد ایشان اینکه اگر در بصره طاعون بهم رسد و سکنه
خانها را جای گذاشته باطراف روند و آن زمان در خانها در آمده اموال اهل آن
که نقل آن ممکن نیست نباشد و در سایر اوقات نیز ابتدای اوان مذکور به بصریان میرسد

زیرا که شبها داخل باغات شده خرما و محصولات دزدیده می‌برند و اعراب منتفق
که سهم قلیلی در زمین بصره از قدیم دارند خود نقاده بایان و در نخلات تعیین کرده بنام
سهم زیاد در نصف حاصل تصرف می‌نمایند با آنکه عبدالله آغا هنوز کوری بی استحکام
بطول پانزده فرسخ بجهت منع دزدی اعراب بسته و اکثر دهات و ضیاع اطراف بادیه
در درون داخل آن کرده متعهد اعاده خیدان نیست و از کار چو و بار می‌آید غیر از این
شد آثار خیر عبدالله آغا در این شهر بسیار است و خورد و بزرگ بصره از دل هواخواه
او بند از کاردانی و عدالت او نقلها شنیده شد **ذکر مزار طلحه و زبیر** از مواضع با نام
نواح بصره قصبه زبیر است که مزار طلحه و زبیر مشهور در آن واقع شده چون اعراب سرحد را
غارت می‌نمایند و باحث و اهالی بعض اوقات بدینجا می‌رسند با آنکه زیاده از دو
فرسخ فاصله نبود از زیارت آن دو بزرگوار محروم ماندم بالجمله بعد از آنکه پنجاه و پنج روز
در بصره ضایع شده بود پنجشنبه ۱۹ محرم سنه ۱۲۱۸ چنانچه گذشت نصف شب سوار اشتیل
شدم این غراب یعنی کشتی تعلق دارد و بنام کپتان اسمیت تاک است
نوکر اوست چون باد مراد شد بود در آن همه شب و نصف روز دیگر تمام شط العرب را
که نود میل طول آنست طی کردیم و از دهنه شط گذشته داخل بحر فارس شدیم

اگرچه

اگرچه بفضل الهی از بصره و اطراف آن نجات حاصل شد اما از جهت غفلت و الانجابی
که از من در بصره واقع شده افسوس عظیم در دل ماند چه اگر بلندیت (?) سفر کشتی
در آغاز ورود مستغرق می‌شدم و انتظار مهربانی او نمی‌کشیدم می‌توانستم که براه خشکی از بصره
به شوشتر و بهبهان و از آنجا به شیراز و از شیراز به سواحل آن بنادر عجم رفته و مرکبی گرفته
به بمبئی آیم زیرا بمدت توقف بصره سیر بعضی بلاد ایران نیز مرا میسر و حاصل شده بودند
تدارک غرور و ظلم منشی نیز بعمل می‌آمد **ذکر بحر فارس و عمان** معلوم باد که
بحر فارس از بحر عمان و بحر عمان از بحر هند منشعب گردیده ما بین مغرب و شمال راه رفته
موضع مصب شط العرب شده است سمت غربی آن جزیرة العرب و شرقی فارس
بلاد ایران طولش پانصد میل راه است و عرض در جاها که اوسع است یکصد و پنجاه و در محل
انشعاب سی و شش میل است و بحر عمان در طول سیصد و پنجاه و عرض قریب دویست و پنجاه
میل می‌باشد از انتهای عمان تا مصب شط العرب بحر هند پانصد هشت (?) و مجموع از بصره
تا بمبئی دو هزار و پانصد میل راه است روز جمعه ۲۱ از جزیره خارک و روز شنبه ۲۲ از محاذات
ابوشهر که از بنادر معروف فارس است گذشتیم طول جزیره خارک نه میل و عرض
سه است قلعه مستحکم و محل تجارت انگلیسان و ولندیزان در آن بوده که بسبب حوادث مشهور یکی

ازشیخ زاده ها عرب در سلوات قبل از اخراج آمد و رفت و لندیزان را از انجا قطع خشت

ساحل طرف عرب از جهت پنهای بحر در بیجاها پیچ نشط می آید می یابند که جزیره

بحرین مشهور در ساحل آن طرف واقع است بسبب فقدان هوا چند روز در نواح ابو نهر

معطل و انتظار گذشت و افسوس ماند که دران مدت چرا ساحل را نگرفتیم که

سیر شهر ابو شهر تعجیل می آمد روز چهارشنبه ۲۵ از جزیره ابو شعیب که طول آن

صد و پنجاه و عرض پنج میل باشد گذشته شام آن روز بجهت آب در جزیره قیس

لنگر کرده شد روز جمعه ۲۷ از محاذات جزیره بزرگ که طول آن شش و عرض سه میلست

و در روز شنبه سلخ از جزیره کشمی گذشتیم بزرگترین جزایر بحر فارس است شصت میل

طول و بیست سه عرض دارد روز دوشنبه سلخ محرم داخل بحر عمان شدیم

در محل مصب هر دو کناره بحر فارس تنگ می آید کوه طرف ایران را در کتب الفلش

کتب جبک کوه طرف عرب را کتب مسکدن خوانند در قله کوه ساحل ایران

سوراخی است که فضای آن طرف سوراخ از دوربین دیده می شود در بحر فارس

غیر انچه ذکر کرده آمد جزایر بسیار است که معمور نیست ازان جمله دو جزیره است

موسوم به توم قوم در انگلش تنبره را گویند تلمبان ایشان یکی از سرداران اسکندر رومی

دران مدفون

دران مدفون است دیگر سه تخته سنگ بزرگ در تنهای بحر فارس چون جزیره

از آب بر آمده یکی از انها را بابا سلمه خوانند خطرناکترین مواضع بحر فارس

اگر باد مخالف وزد وقت شب بوده باشد جهاز بسبب گشتن آب بدانها خورده

خواهد شکست **ذکر عجایب بحر فارس** از خصوصیات این بحر آنکه ماهی در بین

پیدا می شود که چون ماهتاب سفید رنگ و پر نور است بحدیکه در حین غلط

زدن های در آب بازی که بدان مشغول است شعاع عکس بر مردم جهاز

می افتد و اتفاقا جسمی مدور با پین لوزنت نباشد شبیه هلال لبابت

لی بر آمد کی و تنحی نیست درین بحر افراط دارد انگلش از استار بحر خوانند زیرا که

شب هنگام هر یک مثل ستاره می درخشند بعضی شبها آنقدر واقو و نمایان

شوس آینده بود که در وی بسیران مشغول می ماندم گویند الجسم الکریه بدان انسان

رسد آن موضع آنقدر خارش کند که زخم گردد و در بحر عمان دو سه روز باد

مخالف شد می وزید جای قریب طوفان بر پا می گذشت اما چون باران نبود

آنقدر نشود معلوم باد که درین اسفار عبور من بر بحر شده فالوس چون اعراقی

و بحر روم و بحر اتیالی المعروف به بحر وینس و بحر یونان و بحر قسطنطنیه و بحر فارس

افتاد و در هر باب انها تفاوت نشستم و بحسب تسمیت در همه طوفان خوردم چنانچه ذکر
بعضی گذشت شدیدترین انها اگرچه زمانش دراز نبود طوفان بحر روم بود
و سهل‌ترین همه این طوفان با الجمله روز شنبه ۸ ماه صفر از محاذات مسقط
گذشتیم چنانچه ساحل مسقط بنظر نیامد و ساحل طرف ایران هم بخبر مریی بود روز یکشنبه
از بحر عمان دیگر باره داخل بحر هند شدیم همان نواح که وقت رفتن انگلند جهاز از ان گذشته بود
شدم و دایره سیر بحر تمام شد و محل مصب بحر عمان به بحر هند گوشه از ملک عرب
که منتهای سرحد شرقی و شمالی جزیره العرب است بنظر می اید انگلش ان را کیپ روز
الگت خوانند از مسقط تا بدان مکان یکصد و بیست میل است از دوشنبه
روی زمین بالیره موقوف بود روز پنجشنبه ۱۳ ماه صفر سنه ۱۲۱۸ مطابق جون
سنه ۱۸۰۳ عیسوی ساحل ممبی نمودار شده یک ساعت بعد طلوع آفتاب بلنگرگاه رسیدم
این همان روز بود که در سال گذشته از لندن برامده قصد ملک فرانس کرده بودم
این عذاب اگرچه بسیار خورد بود جای خواب در کشتی علحده و وسیع نداشت
اما بسبب انکه کپتانش شخصی زحمت کش مرد فهمیده است و هوای بزرگی بجا
و خیالهای خام در سر ندارد بخوبی گذشت با انکه هوا در غایت گرمی بود بتصدیع

رو نداد

رو نداد **ذکر خصوصیات شهر جزیره ممبی** ممبی در عرض ۱۸ شمالی واقع است
و هوای ان قریب بهوای ابادیهای تحت استوا با اعتدال و صحت است
هشت فصل که هر یک را بمجرد داخل شدن ان حس توان کرد و ارزو میوه های سند
تمام در انجا بهم رسد از انجمله انبه مشهور است شهر مسکن اغره در قلعه تراشیده
تمام خانها و دکاکین ان از خشت و گچ و چوبها رنگین سه چهار طبقه است اما
سقف تمام از کیره صندوقی است خانه که مقابل عمارات چوبکی کلکته
توان کرد بنظر رسید اهل این شهر اکثر گبران المعروف بفارسی از بن قبل
سال هزار و یکصد بفارسی و بعضی اصحاب انگلش و قبایل پرتگیش و هنود اند

ممبی

ذکر اصل و صانع فارسیان ممبی اصل فارسیان از عجم است از سطوت
غزاة اسلام بدین مکان پناه اورده حالا کثرت انسان در لبس و صورت
و اوضاع ان بجایی رسیده که خود شکار و طباخ و اکثر شیوه و راه انرا شد
و قول بعضی بدرجه ایست که الهه رو به توبه مداخل ندارد بلغت زردشتی
و هندی و انگلش سخن گویند و بجز در میان خویش با اهل نه تمایند لهذا شغل و شمایل
و رنگ در دو باله هزار و دو صد سال قبل با خود اورده الی الان برقرار است

اصلا تفاوتی دران رو نداده و هوای هند درایشان اثری ننموده اصحاب الکهف
گویند غریب و بعد آفتاب را مدخلی در لون اشخاص نیست و نمیدانم که بکدام سبب
زنگیان سفید و حبشیان سیاه و هندیان احمر اللون اند و حال فارسیان
دار مسیح های خلفا که از سالهای دراز در این ملک بحالت اصلی هستند دلیل بر مدعای
خود دارند بالجمله آتش ششصد ساله نو نور و بعضی جا آتشکه همراه خود از ایران آورده
اند نزد ایشان موجود است و یزدان و اهرمن را که یکی خدای نیکی و دوم بدی است
هر یک را در کارهای خود مستقل دانند و عبادات ایشان مخصوص اهرمن است
زیرا که یزدان را انجز حرمت و اثری ندانند ز خوفی از وست و عبرت زبان
بسیار کنند اگر نیکی گمان بدکاری برند بجهل عیر بدر تحفیه بالال کنند زبان فارسی
بالکل فراموش کرده و خبثیت ایشان نیست و هواهای بلند تمام از دست داده اند
کسی از ایشان بدیدن من نیامد تا بدعوت و ضیافت چه رسد زیرا که ز بس را
انقدر احود بلند بر داشتند که محل این نوع خیال نبود ملا فیروز که اعلم
و اشرف ایشانست در خانه زردشتی ملاقات شد پدر مشتبش تعویذ است سفر
ایران کرده و مدتها دران بلاد به تحصیل علوم زردشتی و نجوم و حساب پرداخته

زبان

زبان فارسی سخن میگوید لیکن در علم و شعر که دعوی میکند خبری از ان معلوم من نگردید
اما شهر دوم خارج قلعه یک گروهی سمت شمال است اگرچه عمارات
رفیع خشتی کم دارد اما طویل و عریض است خوارج شهر اکثر از نجاربند
سکنه این اکثر هنود و بعضی فارسی و نیز مسلمین اند باغات و غیره هر دو شهر
در یک طرف واقع شده بقیه های کوه در سواد ان نمایانست درخت
نارجیل در این شهر انقدر است که تو الصحبت داخل ان نمی شود ذکر بندر مچلی
بوستان بمبی حسن برای نام در این هر دو شهر نیست بحدیکه در عرصه چهل و پنج روز
توقف یک صورت حسین در راه و بازار نظر نیامد انچه هنود اند لعینه چون اجنه
و شیاطین همه کوتاه قامت سیاه سوخته لاغر اندام زرد رنگ و پوست استخوانها
تنیده زنان فارسی اگرچه رنگ سفید گوشت بر بدن دارند اما همه بی نمک و نرم
گوشت ایشان آویخته رنگ جسم زرد الیس ما با نکنم اند بو الهوس حسن صورت
از بمبئی دو سه منزل فاصله در اشعار هندیان و افواه بسیار شنیده بودم معلوم شد
که خلاف واقع است قابلیت ان چرا سفیدی رنگ فارسیان گول
خورده دران اخبار خطا نموده اند هرگاه اتفاق سواری میشد از باوری ملاحظه صورت زشت

بجز من هیچ طرف نگاه نمیکردم و بیرحمی صد لعنت بر طلعت انها میفرستادم
زنان بنگالی را در مقابل انها حوران بهشتی توان شمرد و در میان این شهر و قلعه
میدانیست برای قواعد سپاهیان و تفرج مشتی کنند کانرا بلیشم سل طول
و همان قدر عرض داشته باشد جایی با نضارت تمام سایه سبز و خورم ماند
یکجانب ان پهنای گنبد در نظر است و جانب مقابل ان تپه های کوه
سبز و دو جانب دیگرش شهر و قلعه مذکور واقع شده ذکر قلعه ولیم قلعه ولیم
مستحکم تر و بزرگتر از قلعه کلکته است یک سمت ان به بحر پیوسته است و طرفهای
دیگرش خندق عمیق که اب بحر در ان تواند انداخت دارد و دیوار قلعه در جهات
تمام بر وضع قلعه کلکته اندرون خاکریز هست و از دو جانب خاکریز دیوارهای از خشت
و گچ بجهت محافظت خاک ازباران کشیده سر هر دو بهم اورده اند و دروازه ها
تمام تخته پل است که چون بر دارند دروازه مسدود میشود و این قلعه بنای فرنگیان انگریز است
که در عهد اقتدار خود در چند سال ساخته بودند و یکی از سلاطین انگلند در جهاز عروس
و او ازان یاد که در دست انگلیس است بسیار جزیرها و قلعها بر بنای اول افزوده شده
حالا مجملی از حال اغره لمبی بیان کرده شروع به احوال بنگاله که چه اسم نمود

قرار

ذکر محامد گورنر دنکن نخستین انست که بلده راکس زیر سنان گورنر دنکن است
که محامد او حاشش را مجملی ازین قطعه میتوان فهمید قطعه المولف روی چون بروی
دشمن و دوست : شگفته چو گل بفصل بهار : در عالمش بزبان صبر بر
هرجا گویی زابران هموار : سرو قدش اگرچه ازاد است : بتواضع قبلی
چون نخل بهار : طبع بر دمشق او بجلاء امم : هست یکسان معادن و غمخوار
از همسازی عباد ملول : نشود چون ربیع دنیادار : صحبتش عمر واحد و عهد وصل
گفته است زلر با چو گفته یار : هرچه افتد بدست او بخشد : کشه است که دیده گیرند
بر از نیاز : بوس و سرور امقابل او : نتوان شمرید ارا حرار
قوم اسقاف بدین مجروح : گر نبودی در انها او دیار : این چنین نالمنی و مردم او
که مران شهر را چنین شد بار : کاش در شهرها هم بدی جواد : بلکه بخشی
زلیبت بعنار : خلق از سیرش بیابودی : وار سیدی بحال یار دوبار
بالجمله شهر دنکن صاحب ده دوازده سال قبل ازین حاکم شهر بنارس بود
خلق انجا ازو راضی و شاکر داشت الی الان ذکر او در ان شهر تار است
لارد کرنوالس در اواخر عهد خویش بگورنری بمبی تعین نمود ازان باز در ان شهر بسر میبرد

همواره بیاد شما و دیار خویش و آرزوی مراجعت بوطن میباشند لیکن چون القدر
که کفایت معاش او در ولایت توان کرد گاهی جمع نمیشود نوکری کمپنی
و این شغل می گذرانند علی الصباح بود که غراب با در ساحل بندر لنگر انداخت
همان وقت فرود آمده بخانه او رفتیم هنوز در خواب بود بلا زمانش که مناسبت
مزاج آقا همه مودت و بشیرین اخلاقیه معانی لایق برای ... من نموده گفتند
تا رخت ... کورنر در اینجا توقف باید کرد بعد از آن فی الفور خبر شما
بدو خواهیم رسانید تا آن زمان آنچه مطلوب بوده باشد از آب و نان و حقه
شما اطلاع باید داد همین که بر سفره حاضری آمد مرا طلبیده شریک گردانید
و فرمود از این زمان تا وقتی که قسمت شما فرمن شهرهاست مهمان من هستید
چون ابوابهای خانه اش تمام از مهمانان پر بود خانه در آن نزدیکی تحمل رسم
کرایه کرده اسباب روشنی و فرش و غیره ضروریات از خانه خود بدانجا فرستاد
تا از حاضری فراغ شود الکفان جا بانده بود نصف النهار همان روز
سید عبداللطیف خان سلمه الله تعالی که محض برای دیدن او سفر کرده بودم
آرزو دگردی شهرهای مسکن خویش بدیدن من آمد و فرمود که چنین ساله‌است بلکه بکرات را
ندیده ام

بلکه بکرات ندیده ام سلوکیت اینجا معین ندارد باید که بباغ من که اکجب مقاتیت
را بکنه شهر تفوق دارد نقل نمائی و هر وقت که دیدن کورنر منظور باشد
بشهر آمده بعد فراغ باز بدالمکان مراجعت نمائی از کثرت شوق صحبت
آن بزرگ تخفیف تصدیع کورنر را ملاحظه ... و نفس غافل مانده رضا بدان کار
دادیم باظهار آرام خود در آن باغ رخصت از کورنر گرفته المکان نقل نمودم
بعد دو سه روز معلوم شد که آن رای خطا بوده و سیر شهر و حصول ضروریات
از باغ با استقامت ممکن نیست چون خود را اختیار نموده بودم بجز خاموشی چاره نبود
اما کورنر از کمال فطانت و غمخواری بر آن معنی آگاهی یافته مستفسر شده خانه را که در
نداده بود و آشنایی که بدانجا فرستاده بود و او را طلبیده بعد دو سه روز پیغام فرستاد
که تو در بین روزی انگلند را گذاشته عادت با وضاع فرنگ داری در خانه
میر عبداللطیف که با الکل اوضاع مسلمانیست یک یک دل قرار نخواهد گرفت
و سیر شهر و اتمام مصالح ضروری در سکونت آنجا نحو لی میسر نخواهد گردید
لهذا من آن خانه را از دست نداده برای شما مهیا داشته هرگاه صحبت ما را
دلخواسته باشند بشهر در آنخانه باید آمد و چون از شهر ملالت حاصل شود بباغ باید رفت

من شکر و احسان آن بزرگ را گفته دیگر باره بدانخانه آمدم چنانچه فرموده بود
گاهی در آنخانه و گاهی در باغ بسر میبردم هرگاه در شهر بودم ملازمان او
خدمت من میکردند وقت چاشت حاضری و طعام شب اختیار مینمود با من حاضری
و طعام شب که رفقایش چاشتی از مطبخ در جاهای خویش میخوردند برای من
آنقدر طعام و شراب و میوه که هیچ روزه یومیه خرج آن بوده باشد مقبول افتاد
هر چند از ملازمانش عذر خواستم و گفتم که من در آنوقت چیز خوردن معمول ندارم
قبول نکردند التماس مرا نشنیدند درین ذخیره حمل و بیخور نگاه داشت
و در صحبت های رقص و سرود هر شب دوشنبه که زنان آغره الفلش
در انجا جمع آیند و طعام شب را با ساز و نواز میخورند مرا شریک میکرد و هرگاه
ذکر رخصت بر زبان می آمد میفرمود که شما باین زودی از ما ملول شده اید اما ما هنوز
از شما سیر نشده ام مرتبه آخر که بعد رفتن جهاز منوار کمپنی راهی بنگاله بود
رو بمن کرده گفت اگر فی الواقع شما از ما تنگ کرده باشید من مکان برای
شما درین جهاز مقرر سازم گفتم از صحبت شما سیری نشده و لیکن اشتیاق دیدن
اطفال که از سه سال ندیده ام غالب است مهربانی باید نمود بهماندم بکپتان جهاز مذکور

مرا ملاقات داد و سفارش بلیغ نمود که با آرام تمام مرا بکلکته رساند از توجه او چنکه
آید بنوعیکه از خرج دو هزار روپیه ممکن نبود بلی خرج زری با آرام تمام بکلکته رسیدم
از بیان این سلوک شرمندگی ست داده که هر دو از یکقوم و بر یکنوع زنیب یافته
و با یکدیگر اصل اخلاق برد و منوال مختلف خویش را ظاهر ساخته تعجبها کرده
دیگر مستر نکم که از الفلش امریکا و یکی از کونسلهای بمبی است مرد دانا کارگزار
نیکو اخلاق است و باغی خارج شهر بسیار آراسته و تصنیف شهر میرو تواضع
حاضری در المکان نمود بعد ورود امیس لهمی زنش که از زنان عاقله حسینه است
مراتب مهمان نوازی با قصی الغایت بتقدیم رسانید بر چند عینی دران
صحبت لازم المسرت خوش گذرانیدم دیگر کرنیل کارون از سرداران سپاه
شخص عالیشان است او هم تواضع حاضری نمود و بخانه خود برد اردیدا امیس کاردن
زنش که بسیار شیرین اخلاق و نیکو جمال است حظ وافر برداشتم و بسماعت سخنان
دلاویزش کام جان را شیرین ساختم دیگر الفلش انیله ان بانو حسین بر بن زبان
نمی است اما بطرمس سلیمان و خواهرش دختران سر ولیام سلیمان
قاضی بزرگ بمبی گشته بدیده بر آمدند و با وضاع آن کسانیکه در لندن زن ابانها

داده بودم نزدیک نبود دیگر مستر جدیس برادر بزرگ کپتان رجدیس

که رفیق راه و یار و دوست قدیمی من بود در بمبئی شغل اخبارنویسی میکرد اند

بتوسط برادرش مذکور مکرر دعوت ضیافت کرد و زنش بسبب رحجویش دران مجلسها

مراتب مهمان نوازی بتقدیم میرسانید دیگر مستر منت که ترجمان فارسی

زبان در بمبئی و سالها در اکثر شهرها بسر برده زبان فارسی خوب سخن میگوید

دیگر کرنل هودن که در لندن ویرا دیده بودم مردی نجابت منش عزیز بردبار است

و مستر اسپران و مستر پارسن از جماعت صاحبان کونسل و مستر بک نیز هم از زمره

او هر یک از خوبان زمانه اند همواره بر سفره طعام حاضر کردن من و در صدد عزت

نوازی می بودند **ذکر محامد میر عبد اللطیف** دیگر دوست دلی و حبیب روحانی

میر عبد اللطیف خان شوشتری است حالات با مدار در تحفة العالم که کتابی

در غایت بلاغت و خوبیست مشتمل بر معانی لطیف و علوم کثیره نوک بر خامه

گهربار اوست درج است تبویب توضیح تاریخ شوشتر و تبیین حال طبقات

سادات و اغیره انجا مفصل شرح داده درین مقام هم مقتضای وصف العنبر

نصف العیش بذکر مجملی از اوصاف جمیله اش بر خوشی خاطر محبت نخایم

ازمن

نوریه شوشتر

نوربخش این کتاب افروزنده این یگانه از سادات نوریه شوشتر است

که بجلالت شان در اطراف جهان معروف‌اند و بصلاح و تقوا و علم و عقل و من الاحم

موصوف شیخ الاسلامی آن ولایت از سالهای دراز بدیشان تعلق دارد

و همواره علم امر معروف و نهی منکر دران نواحی می افراشته و قوانین شرع حنیف

محمدی را رواج و رونق میداشته اصل ایشان از ولایت جزیره معموره ماش

سوق الشیوخ بوده است الی الان بنی اعمام ایشان در قریه صباغیه و آن

نواحی سکونت دارند یکی از آنها موسوم بسید نعمت الله که در علم و فضل درجه

اعلی داشت و در دار العلم شیراز و اصفهان از بسیاری علمای اعلام که آقا حسین

خوانساری و ملا محمد باقر مجلسی از آن جمله اند استفاده علوم فقه و تحقیق مراتب نموده بود

بسببی از اسباب از وطن جدا شده بشوشتر افتاد و اهل شوشتر مقدم گرامی

او را مغتنم داشته التماس سکونت نمودند و عقیده خالص زلال صادق

بخدمتش بهم رسانیده در امور دینی و حوادث دنیوی بدو رجوع می نمودند **ذکر نسب**

سادات نوریه شوشتر است سید موصوف به سیزده واسطه بامام موسی

کاظم علیه السلام میرسد و جد اعلای سید عبد اللطیف دوست ما هم بود

بدین طریق که سید عبداللطیف بن سید طالب بن سید نورالدین بن سید نعمت الله
هر یک ازین سادات کرام و بعد از ایشان سید عبدالله بن سید نورالدین
و سید مرتضی بن سید نورالدین و سید ابوالحسن بن سید عبدالله سید عبدالباقی
بن سید عبدالله در علم و تقوی یگانهٔ عصر بودند مؤلفات گرانمایه و تصنیفات
هدایت پیرایه از ایشان بیادگار مانده خصوصاً سید عبدالله که علم انصار را
بهبودی و معلومات مخصوص را بر علوم اسلامی افزوده بود و ولادت
با سعادت سید عبداللطیف در سنهٔ ۱۱۷۲ در شوشتر واقع شد از عم
عالیمقدار خویش سید مرتضی و غیره افاضل آن عصر کسب علوم نموده اکثر
اوقات عمر عزیز را بسیاحت بلدان آن نواح چون بصره و بغداد و حله
و عتبات عالیات تا زمانی که نهان ایران و ارستان و اختلاط با دانشمندان
عرب و عجم گذرانید پس بقصد هندوستان سوی بحر فارس و عمان اختیار نمود
در اثنای راه بندر ابوشهر و مسقط و مچهلی بندر را سیر کرده در محرم سنهٔ ۱۲۰۲
بکلکته ورود نمود در آنوقت از سن نفیس سی سال گذشته بود بعد چندی
بقصد سیر مرشدآباد که سالها دار الملک بنگاله بود در بیست منبع نظم ملکه اند بار
واخیار علیخان

واخیار علیخان ناظر و سایر اعزه آن شهر تحریص و ترغیب بتاهل نموده وی را
و به نعمت عمش که در حجر تربیت والد با مدار خویش میر محمد مهدی بن سید عبدالله
بن سید نورالدین بن سید نعمت الله که سالهای دراز قبل از سید عبداللطیف
به بنگاله آمد در مرشدآباد ساکن و نسبت خویشی به اعزه آنجا داشت پرورش یافته
بود در سلک ازدواج کشید بعد چندی با حلیله جلیله خویش بکلکته معاودت
کرده در آن شهر سکنی دارند چون میر محمد شفیع برادرش در سال اول ورود
بجهت خرید مال بنگاله از بصره نزد وی فرستاده و خرید او در آنجا نفع نمایان
کرده بود سال دیگر تجار بصره زر بسیار نزد وی فرستاده التماس خرید مال
از او نمودند حق السعی برای خدمتش مقرر کردند این معنی استمرار یافته او را از ممر حلال تمول
بهم رسید بعد از آن ابن عمش سید ابوالقاسم عرف میر عالم بهادر که در سرکار
آصفجاه دکن عمده داخل در مزاج او داشت وکالت آن سرکار بحضور گورنران
بنگاله بنام وی مقرر کرد این معنی بیشتر از پیشتر موجب نام نامی و رفاه حال
آن والا نژاد در معاش گردید چون آب و هوای بنگاله بمزاجش ناموافق و همواره علیل
می ماند دو مرتبه بتقریب تبدیل بلکهنو رفت و بلدان معموره بنگاله را نیز استیفا

برآورده از حمام و اغره اندبار اعزاز رفت از آغاز ورود و یگانه مراحمت صادق
با وبهم رسید و روز بروز در تزید بود تا سفر فرنگ روداد تا آنکه امیدبار گشت بهبود
بمحض کرامت و مروت در تهیه الشوا اعانت من برزرو نمود بعد از دو سه سال
خطی در انگلند مرقومه خلف کهرسالک او یافتم که بسبب امتداد بیماری استعفا
خدمت داده و بقصد عود بولایت بصره وطن نوشته روانه دکن شده ام
در یکی از سواحل دکهن بر جهازی نشسته روانه اطراف خواهم شد از دریافت مهاجرت
او که دیگر باره ملاقات مظنون نبود دل بسیار شکسته گشت و الشوق که
در مراجعت شد یا مید دیدارش داشتم یکی از صد نماند حال یاس و حرمان
مذکور ازین غزل که در جواب آن خط نگاشته بودم میتوان دریافت **غزل**

لمؤلفه هست این سفر بحد ز راه عدن رسید ؛ با کاروان مشک ز راه ختن رسید
با بوی یوسفست که از مصر دوستی ؛ اندر مشام عشق به بیت الحزن رسید
برگشت راز خاک بیارید ابر تر ؛ یا نیک نوبهار جهان در چمن رسید
نی نی کتابتیست که از دوستی لطیف ؛ بر دوستی بریده ز یار و وطن رسید
در حلق تشنه بچکاند آب یا ؛ محمود عمر نوق نگارک به زن رسید عمر نوق

ازدیدن

از دیدن بیاض مبشرش اگرچه نور ؛ از نو بجسم تا رود دل ممتحن رسید
لیک از سواد خط خوش مشکفام او ؛ گویی که بوی مشک ز رحم کهن رسید
شوق مراجعت که بدیدار دوست داشت ؛ زین ریختنش همه در کاستن رسید
طالب برو میان نرسیده است از ره اش ؛ آنچه ازین خبر بدل پر محن رسید
با اینهمه ز فضل خدای زجا نیم ؛ روزی توان بود که بیاران گلبدن رسید
بعد از آنکه مراجعت براه بغداد و بصره واقع شد ازین اتفاق نیک بسیار خوشنود
بودم که در یکی از آن دوجا بملاقاتش فایز خواهم شد در بغداد مسموع شد
که آن بزرگ در بمبی است و قصد بصره با نقص حاجی خلیل خان دارد امیدوار شدم
که در آنجا خواهیم دید در بصره مفصل احوالش معلوم گردید که بعد ورود حیدرآباد
مشیر الملک نایب آصفجاه که قابو یافته بر عالم بهادر در الی اقتدار و محبوس کرده بود
بتقریب خوشنی محاسبه دروغی برو بر آورده مدتها توقیف او در آن شهر کرد
بالاخره گورنر جنرل بنگاله و مستر ونکن بجهت مهمانداری ایلچی ایران از آن مجمع
بر آورده به بمبی آوردند تا آنکه حاجی خلیل خان کشته شد با نتظار ورود ایلچی دیگر
خدمتش را در بمبی نگاهداشته اند حرکت آن والا تبار از بمبی درین روزها منصور نیست

لهذا القصد ملاقاتش عزم سفر بمبئی جزم کردم چنانچه گذشت اگرچه بکرو بات

بصره بسبب النعمة لمن رسید اما بالاخره از مدد بخت نیک بمراد خود در رسیدم

و بدیدار فائض الانوارش فایز گشتم مضمون بیت آخر غزل مذکور بوضوح انجامید

و آن امید که در حین انشا ممکن الوقوع معلوم میشد تحقق [illegible] و در عرض دو سال که گذشته

مانش در منطقه جان از آن بیش کشیده چه دور در صحبتش خوش گذشت مراسم

اعانت و مهمان نوازی بتقدیم رسانید الحمد لله که با حالت تحریر بصحت و عافیت

در بمبئی بنور قیام دارد دیگر جهدی علیخان مشهدی مجملی از احوال او آنکه

در سنه ١١٨٦ از ایران براه دکن وارد لکهنو گردید بتوجه مستر جانسن که مختار کمپنی

سررشته نوکری سرکار وزیر نبقی آصف الدوله بهادر مرحوم بهم رسانید تا مستر جانسن

در لکهنو بود اوقاتش بفراغ می گذشت بعد از آن اگرچه خود را در مجلس نواب وزیر گنجانیده

در روزها حاضر میماند اما فایده چندان جز وصول مواجب مترتب نمیگشت

پس از چندی از انهم واماند طبابت و فلاکت بسر میبرد اخرها کفایت

بدسلوکی حیدر بیگ خان نایب السرکار بمن آورده متعاقب چون نایب مذکور

دران ایام بمن طریق مدارا سلوک داشت گاه گاهی زری بجهت او میگرفتم

بالاخره

بالاخره به تنگ آمده قصد رفتن بطرفی کرد در آن وقت [illegible] برآمدن از آن شهر

نداشت هزار و پانصد روپیه از حیدر بیگ خان برای او گرفته به بنارس رفت بحسب اتفاق

میرزا مهدی بیگ کجی غازی بود که مردی متمول لاوارث بوده در همان ایام مرده بود

سید محمد خان نبیره خان [illegible] نایب بنارس و مراجعت ضبط اموال و نقود [illegible]

آن بغلامی بی زبان که از او مانده بود تعیین کرد و مبلغی از نقد و جات متفرق از جنگ

و مبلغی از صاحب بنارس در خفیه بهم رسانیده راه سخن بد نشان بهم رسانید

و مبلغی کلی بدست او هم از آنجا آمد در جانشین بتمام خوش در عماری لکهنو گردید

در عهد مستر وینگن بر علاقه ملکی و مداخل کلی او افزود چند سال المعنی

امداد یافت تا زبن صاحب دورنگ روبه سر مایه شد بعد مستر وینگن

که آمد رفت تا سامان وزیر بنگاله اتفاق افتاد او چند منزل همراه او شد

شنجان دلفریب از انجا عنقریب شنیده دیگر باره قصد لکهنو کرد و لطیع جاه و زیاد

طلبی و مشاهده ظواهر مستوسلان وزیر از جا در رفت و از مضمون مثل مشهور

غافل ماند تا زبن از کار از آنشده گدائی

که دوام و قیام در بیت [illegible] داده در سنه ١٢٠ لسر انجام امارت ملکهنو اندر آن اوقات

من هستم در کلکته بودم آنروزیرا در خانه میرزا حسن رضا خان میبودم گاهی بدیدن من
می آمد چون اخراجات کثیره بر خود بسته بود در یکدو سال تمام اندوخته عاری بود را
بباد داده در کار خود درماند و چاره منحصر باینجا دید که نزد من نشستی ولکن ذات
نا برین بدالطرف نشناخت گورنر بمقتضای مروت و فتوت جبلی راه او را هم
قدیمی ارمغانات کرده همدران زودی وزیرا الممالک شده لرد کمپنی در انگوشهر — ارمغانات
تعین کرد متعاقب آن سفارت ایران جانب کمپنی فرستاد اما گورنر جنرل بنگاله
که بنعمای گماشتگان بصره بر اعمالش مطلع گشته بود آن تجویز را نشنیده
وزیر را از اکار معاف ساخت ناچار میر مهدی علیخان از طهران بکرمان شتافت
و از انجا به بغداد آمده چندی در عتبات عالیات توقف نمود در آن ایام
چند چهلچراغ و قندیل بروضه نجف اشرف گذرانید و در شهر کربلا حصاری گلی
لی استحکام لی استحکام که در شبیه وهابی بکار رود برای استقامت بتوان آن کرد — بنوازشت
کشید بعد او بعرصه قلیل من هستم وارد عتبات مذکوره شده و شنیدم
که بمحل امیرانه بزیارت روضه نجف اشرف می آید چنانچه با دو کس نفره را
با غلام گردش به بهانه آفتاب که بر سرش میداشتند و اندرون دروازه مبارکه آمده
از اسب

از اسب فرود می آمد بعد چند ماه به بصره و از انجا با بوشهر رفته مشغول بکار گماشتگی
کمپنی در آن بلاد گشت و دختری از نبایر سلاطین زندیه برای خود گرفته
خانه و اوضاع امیرانه بنا نهاد و خویش را نواب مسمی گردانید گورنر جنرل بنگاله
انجکات را نواب نکرده و داشته از ابوشهر عزلش نمود والتماس گورنر
دنکن وملاحظه اسم وکالت کمپنی که در ایران بهم رسانیده بود هشتصد روپیه
در ماهه نقدی برای معاشش تا عمر او مقرر کرد از بمبئی در هیچ وقت شده نیست
اصلاح کار بغداد از ابوشهر به بمبئی آمد حالا ایلچی گاهی میگذراند و همه مشغول
که در آن خدمات پیدا کرده و استقامت امر معاش و اعانت و دلجویی پای (؟)
گورنر دنکن و براحوال می بخشد روز اول که بخانه گورنر دنکن وارد شدم
با انتظار ملاقات او در پایین خانه نشسته بودم که او برای خوردن حاضری بدانجا
آمده از برابر من گذشت و خاطر نبود که مرا نشناخته چون گورنر مرا ببیره حاضری
طلبید دوچار شده بضرورت برخواست و ملاقات نمود و عذر خواست که مرا
نشناخته بود تا در آن شهر بودم با آنکه تعین نمیداشت که همت من با اشتعال
و سلوک انجا رضا نخواهد داد از خوف آنکه مبادا از رفاقت گورنر دنکن اجتناب نمایم

همواره آن اراده بر جهد او بدیدار او بود و همیشه ذوق ذکر او و گاه طرف مخالف
سخن من در آن مجلس سلک رفت جواب دندان شکن یافته سزای خود میرسید
سعدیا توانم آنکه بیازارم اندرون کسی : حسود را چه کنم کو ز خود برنج در است
ذیل آقای حسن برادرزاده حاجی خلیلخان مرحوم ایلچی ایران بموقعی از در فصاحت
خلقی که با اهالی از جماعت خودسری رفقای خان موصوف و تهاون
و عدم التیام ستیز اشتد نحجی مهماندار که جوانی نخوت و غرور نکرده کارات سفر و در
ایران همراه هیچ بالکلیه از اطوار بی ادبانه ایرانیان برنج خون دل آزردگی داشت روداو
و بهیچ کس رحم گلوله بندوق برداشته بود قطع امید از حیات و با اینهمه بر فراش
حاضر است گاهی نخورد قطع باکامی عدم تحمل از آن آدمی شد بالاخره بسبب کمال
مهارت و داکتران انگریز و نیکو خدمتی عظمای انگلش که بهمین سمت مصروف
آن بودند بی اتصالی بهتر شد و رئیس رفقای حاجی خلیل خان شده با نتظار آنکه
شاید ایلچیگری بدو تفویض شود در بمبئی توقف داشت از سرکار کمپنی جیره و مواجب
مدتی آن میرسید و احترام او میکردند آخرش چون سفارت شد بنام آقا محمد نبی
سوداگر البصره معین شد با سایر رفقا عود بایران کرد اگر چه از علوم نحو و بزرگی
بهره ندارد

بهره نداشت اما بسیار آدمی وضع خوش و نجیب اطوار می نمود و حرکات و سکنات
ملایم بود چند دو مرتبه دعوت صحبت کرد هر بار در حین نزول شراب تعظیم و ان نیت
تقدیم میرسانید دو سه کس از رفقایش بهره از سخن و طبع شعر داشتند با دیگری
سؤالات از اوضاع انگلند خصوص دربی شش از من می نمودند غیر این چند کس که ذکر
شان گذشت تجار معمول ایرانی در بمبئی بسیار بودند که بجز نفاق و بخیلی و غیبت
یکدیگر کاری نداشتند از آنجمله سند تقی نامی است که در روی زمین تا و ملعون
بسر برد و بعد سوخت بوجهی من الوجوه از درشت و زبان او نمیتوان رستگاری
یافت با اکثر اینجماعت در خانه دوستان ملاقات شد طبع زحر گردید بنابرین
از ذکر شان همین قدر اکتفا کرده شد بالجمله بعد توقف چهل و پنج روز در دوشنبه
۲۶ ربیع الاول سنه ۱۲۱۸ سوار لنش و کشتی شدم نا دیر او بود همانروز لنگر برداشته
راهی شد و بجهت حصول باد و تجارت انقدر بطرف جنوبی بخش رفت
که چون بطرف مشرقی که مقصد بود مایل گردید با جزیره لکشدیپ جاخشکی را ندیدم
سیلان و حد یافته و کنجام و غیره بلاد سواحل شرقی دکن نظر نیاید تا ساحل
مغربی دکن که ملیبار است بوده باشد چه رسد تا برین روز با دهم ماه متصل بکورنگاله

رسیدیم این چند روز که بود در این روز در جهازی از لیتی بکلکته نیامده چند روز
بانتظار بنا و بهانه تغییری راه و از آن جز کلکته بسر بیهوده گذشت بعد وصول
بلوت دور شور در کلکته راه رفته در لنگرگاه یکه معروفست به قلعه لنگر گرید
انجا بر کشتی خورد سوار شده بکلکته روانه شدیم روز دوشنبه که یازدهم ربیع الثانی
سنه ۱۲۱۶ هجری ۲۸ ماه اگست ۱۸۰۲ عیسوی بود آخر روز بشهر کلکته رسیدیم

ذکر محامد کپتان هیر و سی هیر

اسم کپتان این جهاز شخصی بسیار با جرئت
عالی شان شجاع است خدمات پسندیده در نوکری کمپنی کرده و زخمی
بر رخسار که امت شاهد آن بیت در دل ناظر می افتد طراز چهره دلاوری
بر داشته مسحابه جهاز با آنکه در زیر بار ضبط و حد و داو با قصی الغایت بودند
از و رضامندی داشتند این کپتان بهتر از همه است از طایفه انگلیس که
در خوش خوئی و نیکو اخلاقی چند قدم از نوم در پیش است و با وجود این ملا[حمد و رفتار]
ملائمت حرکات و شد بینی کفار دارد و در این نوبر جهاز بود در صحبت با مسترس — حرکات
بسیار خوش گذشت بسبب اشتغال از روز سطح صعوبت نوم مطلقا معلوم نگردید
بلکه از گذشتن ایام و تعداد روزها کاهی بخاطر رسید بالجمله بعد ورود بجهاز
کپتان

کپتان هیر حجره صاف پاکیزه نزدیک بحجره من داد و خیری خود را بجهت
آرام در آن او بخت تمام راه هر روز زن و توبر متعقد احوال من بودند
و طعامهای لذیذ و شرابهای گران بها روزی دو سه بار بر سفره می کشیدند
بعد ورود بلنگرگاه که جلبه جلبه را در جهاز گذاشته خود بجهت رسانیدن
خطوط از پیش راهی کلکته شد مرا همراه گرفته شب که در مهمان سرای
[illegible] بستر بسر بردم طعام من و کرایه خانه از پیش خود داد و بسکه گذاشت که من
اداسیم چون بکلکته رسیدیم درخواست کرد که بخانه او ورود آرم و با او هم مکان
باشم تا استوار کار من او بخوبی تمام اخراجات برا خواند کشید من حقوق
خانه میر عبد اللطیف موصوف را که در بولا محمد علیخان بوشهری پسر یک
ایشان در آن بود شناختم شکر احسان های او بر زبان ادا کرده عذر دادم
که مرا جای بقاء بود باشش در کلکته است و دوستان دارم که اگر حاجت برآید
ایشان مدد خواند کرد و از و رخصت شده بخانه محمد علیخان آمدم در آنخانه
بدیدن من آمد و تا وقتیکه در کلکته بود هموار مرا از زیارت خانه و صحبت خود
محظوظ می نمود بالجمله چون من از اسباب [illegible] ببقالی معاودم و بخرچ خست تنگی

خبری با خود نداشتم قریب چهل روز در آنخانه بسر بردم محمد علیخان غایت

تکرمت و مهمان نوازی مبذول رسانید اوقات طعام و خواب و انواع خوراکی را

بطور من و سلیقه من واگذاشت از صبح تا نصف شب خبرگیران حال من بود

از لطف و غمخواری او ممنون شدم پس خانه بکرایه گرفتم کم کم اسباب زندگی بهم رسانیدم

و عزم نمود و تحریر این کتاب هر دو باتمام رسید قطعه که سابق در رشد اتمام

تذکره خلاصة الافکار که در سنه ۱۲۰۶ تالیف شده بود گفته بودم در اینجا مناسب

سیاق با ماه و تاریخ نو درج کردم که اتمام کتاب در نظم شده باشد و ناظران را

چون لقمة الدور آخر طعام با دیری حلاوت آن مذاق جان ماند

شکر الله که این حدیقه نغز ∴ که خزان را در او نباشد بار ∴ شد از آن شست

بصد زینت ∴ همچو باغ ارم بفصل بهار ∴ گل و ریحان زهر نوشش رده خویش

از معانی و لفظ سبز شعار ∴ همچو سرو و کنار جوی بود ∴ مصرع و بیتش سطرش

در دیدار ∴ بر سر شاخ سطرش همه فصل ∴ صد هزاران هزار در گفتار

بر خیابان او چو باغ بهشت ∴ حور ابکار فکر در رفتار ∴ مراد در نظر چو عقده گلگ

نظم او دلربا چو ابروی یار ∴ حرف حرفش چو مردم دیده ∴ سطر سطرش صد آمد گوشوار

بهر

بهر مهمانی سخن سنجان ∴ از ورق گستر اند سفره مرانگشت ∴ بر صمان بصیرت ناظر

از دو لبهای جلد زر آوار ∴ که چنین صنعتی بدیده ندید ∴ در کسی دیده کو بناز بهار

بعد اتمام آن چو تاریخی ∴ از خرد خواستم پی تذکار ∴ نقطی علم و صنعت آورد

گفت رضفحه جهان بنگار ٥

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 9

هشتاد هزار روپیه وجه زر غنیمت بر عمله جهاز قسمت کرد و هم چنین
در حین وماب همواره عقب جهازات میدویدند اما کسی بدستش نیفتاد
کپتان ان ماهر علم جهازرانی موسوم به کلاک بوده تا ایرلند به سه زمین
برخوردیم هر مرتبه خبر میداد که فردا فلان وقت ان زمین را خواهیم دید
بی تفاوت دقایق همان وقت مشهود میشد و در حجره های این جهاز
با وجود تنگی چون جای گذاشتن اسباب بسیار بحکمت ساخته بودند
و تعبیه ها برای مدافعه صدمات وقت طوفان نموده و بجهت حرکت
سکان و کشیدن لنگر النهایه نصب کرده ملاحان اگر در عدد کم همه سی نفر
اما ماهر و واقف کار بودند بنابرین کار بسیار بسهولت تمام میشد
و اثری از بی آرامیهای خاصه بر جهازنشینان که مر البسیار رنج میداد
درین نبود روز جمعه ۲۶ در درجه بیست و هفتم جنوبی استوا بار بباد بحار
مذکور برخوردیم و از زور حرکت الی الان نیز باد مراد بوده که هفت نیم درجه
در دو نیم روز طی شد سه شنبه ۹ جمادی الاول نصف النهار بجزیره لینا رسیده
لنگر انداخت از روز دهم مهمان اجان گورنر بروک و لبسر اطراف
و باغات

و باغات ان مشغول بودیم بار دیگر بهشتم بعد فراغ طعام بجهاز معاودت کرده
روانه پیش شدیم **ذکر جزیره سینت لینا و جنوبی باغات ان**
مجملی از اوضاع سینت لینا انکه جزیره ایست در عرض ۱۶ درجه جنوبی
در وسط بحر مغربی که صدها کروه اطراف ان از زمین نیست مجموع
کوهستان که سوای محاذات شهر لنگرگاه ندارد و دایره محیط ان شش
میل است تپه های طرف بحر سیاه و سوخته اند اما در تپه های وسط
سبزی چمن و بوته های گل زرد و گلاب صحرائی و میوه صحرائی که
بلاک بری نامند بسیار است و اکثر مواضع ان دلکش با فضا و هوا
بلندی تپه ها هیچ جا زیاده از دو میل نیست در امکنه لائق همه جا باغات ساخته اند
و بهر طور که ممکن شده راهی به هیچ زحم که دو اسب برابر رفتار توانند کرد
هموار نموده بنابرین عرابه و گاری در ان شهر وجود ندارد از انجمله باغ گورنر
و کرنیل راوسن و کپتان معمار قلعه رونق شکن خلد ارم و زبان قلم
در وصف ان ابکم است باغ گورنر از جهت حوض و فواره و انواع
گل و ریاحین و داربستهای تاک برای نشستن در سایه و باغ کرنیل از جهت

بسطح زمین وسادگی وصفا امتیاز دارد و باغ کپتان ان قدر میوه دهد
که ده هزار روپیه بعد وضع اخراجات باغ هر سال پس انداز شود و

ذکر اعجوبه

از عجایب این جزیره اینکه اواز رعد و درخشیدن
برق کسی دران ندیده و در مواضع بلندان بوی سوخته و دود اید
زیاده از دو سه چشمه اب دران نیست و سبزی باغات و علف
منحصر در بارندگیست در سنوات امساک باران حیوانات از بی ابی
و علف تلف شوند و غیر گوشت و سبزی و مسکه و شیر ماکولات
و مایحتاج ان شهر از فرنگ ارند میش و مرغ و غیره حیوانات بسیار عزیز الوجود
اند مجموع میوه کیپ باضافه اناناس و کیله و خرما درینجا بهم رسد و شیر گاو
بسبب قوت علف انقدر دهن دارد که روزی دو مرتبه زرجاست
یک انگشت در یکطرف کرده شود و ابادی شهر سنت لینا جدید است
انگلیس از سی چهل سال بعد فتح بنگاله بنا گذاشته اند غرابت تمام دارد
و در وسط دو کوه متصل به لنگرگاه بهر نوع که زمین بسطح یافته اند عمارات
کرده بنا برین در طول دو میل و در عرض بعضی جا صد قدم و بعضی جا

بیست قدم

بیست قدم بحسب ظاهر در بازار سبیل است متعدد چند قهوه خانه و اشخانه
و دکاکین بسیار مملو از هر قسم اشیا و میدان خوردی برای قواعد سپاهیان
دارد و کوههای جانبین او ان قدر بلند و تیز است که از حرکات بز کوهی
سنگ از کوه جدا شده است بسقف خانها میرسد و گاهی موجب
هلاک مردم میگردد لهذا هر که بز کوهی شکار کرده پوست او بجلکه ارد
جزری استاند اکثر سقف ها چاهی و بعضی کهگلیست و دیوارها از سنگ و اهک
سبب جزری
خانهای عوام از بالای کوه شبیه چون لانه مرغان نماید اهل این شهر اکثر
سیاه و گندم رنگ و اصل انها حبوشی و هندی و فرنگی بوده هستند
از سمت شهر متصل بحر خندقی و سور جالی ساخته اند و بر کوههای جانبین
مشرف بدریا با خلل راه برجهای مستحکم ساخته اند که هر یک برای
خود قلعه ایست و جهاز مخالف را در ان غرق کند وضع نموده و بفاصله
دو کروه از شهر بر کوهی بلند که سوای یک راه که زیر دست قلعه آن است
ندارد بنای قلعه بسیار مستحکم عالی انداخته اند دیوارهای ان بعرض
ده گز سنگ چنین برجهای توپ و هر قدر عمارت که الی الان دران تمام شده

سقف این طاق بسته است بر طاق‌های مذکور سنگ ضخیم تا [illegible]
فقط چهار گز ریخته‌اند و سطح آن تخته‌های چوب در آن نصب ساخته‌اند
متانت که این عمارت چون کوه‌ها ابداً از زلزال مصون است
عمارت سلاح خانه و ذخیره غله و حاکم نشین و کشک خانه و مطبخ
لطیفه‌ای تمام ساخته شده و حکمتهای بسیار که کار صد کس از دو نفر بر آید
و آتش طعام چهار صد کس در یک دیگ با آتش اندک پخته شود و در آن نگار قدر

ذکر خوبی مستر بروک گورنر سنت هلنا

مستر بروک مذکور گورنر آنجا مردی کهن سال
ثابت عزم و در نهایت حزم با اکثر صفات نیک آراسته است و بیست و ده
سال در هند اکثر متعهد خدمت شاه عالم بوده و حشمت الدوله امیر الملک
حشمت جنگ از خطاب شاه ممتاز گشته و کثرت آمد و رفت جهازات که قریب چهار صد
جهازات هر ساله در انجا رسند حاجت روای و مهمانی هر کس می‌نماید
و بدولت ولد بردوش از خوان احسان کسی المی ندیده زن او که در شصت ساله
پیدا شده در انگلند نشو و نما یافته در خوبی اخلاق و ملایمت دیگر است
خیلی تند هم از شوهر در پیش است گورنر هر روز اسپهای سواری خود
تعین

تعین ناکرده نسبتی از شهر در باغی که حاضری در آن مهیا کرده بود می‌فرستاد
و مستر جان بروک پسر خوردتر خود را که طفلی ده ساله و هوشیار بود چون
نبیله انفعال است برای مهمانداری همراه ما می‌داد از انجمله روزی که در باغ
کرنیل رابسن حاضری خوردیم از حسن اخلاق زن کرنیل و تماشای حسن و جمال
دو دختر جوان با کتخدای او که در آن باغ همیشه می‌باشند بسیار محظوظ شدیم
لیکن به خلاف در آن حضرت که با آن چار خانم بر خیابان آن باغ می‌گشتیم
آن مکان چون خالی از خوبان شد آنها چون آبشار در دیدگان می‌نمودند حین مراجعت
کرنیل رابسن که نیم در خانه خود ایستاده بود ما را فرود آورد و تماشای عجایب عالم
که در دو سه حجره جمع کرده دلالت از غایت سادگی و بی‌تعلقی مزاج اول سوال
او از من این بود که زن و همراه طور بلقیس صورت و سیرت او را پسندیدی
یا نه در آن حجره‌ها اشیای بسیار از انواع سنگ و صدف ماهی و چوبها و نباتها
و کله و پوست جانوران عجیب خلقت و بیخ درختان که بحسب اتفاق بنظر در جانبی
بر می‌آید با نظام چیده بودند از انجمله نسخه‌های کهنه بخوان هندو کشمیری هم بود
که در هند [illegible] قیمت دارد کرنیل مذکور مبلغی گران بقیمت آن بسر داده بود

جه کمان مبارکه دان بسبر خاصه ٹیپو سلطان و در زر مقامی از دست او
افتاده بوی رسید خلاصه اکثر مداخل عمر کرنل صرف قیمت این اشیا گشته
القدر بسیر انها مشغول و مشغوف هستند که یک یکماه بباغ کلدای نمیروند
و زن و جان دختران صاحب جمال را نمی بینند و ان قدر کثیر از نباتات
که در حین صحبت شعف او بمباشرت مبارکه دبالجمله چنین خصلت کور نر
بزرگ میوه و سبزی بسیار و بعضی خوراکی همراه ما کرده و بسر را باد و مقاصد حسب
۱۶۰ بمبالغت ما وسناد چنانچه ما برداشتن انکار با ما برجهاز بودند سه شنبه
از خبر اشتیش که چون ستلنیا کوهی در وسط بحر مغرب از اب بر امده است
کلد ستیم غربی بانفصال یک کرده مانده بود بعد از نیز باز انکلند که شصت درجه
قرب بلکیم با سه راست زمینی نسبطرا مسافرین در نمی اید بغرض بلد این جزیره هشتاد است
بسبب نبودن چشمه اباد نشده مگر در بعضی مواضع ذخیره اب باران بسیار
میشود از غرایب انکه نر و میش و جانوران بزنید دران بسیار زند
بعضی از جهازات بجهت شکار توقف نمایند شنک تشت انجا تا مدار
و بوفور میشود شب هنگام مردم رفته صدها را به معکوس خوابانند و روزانه
گرفته

گرفته برجهاز ارند و همچنین امر در درجه هفتم جنوبی از محاذات افتاب که مایل
همان سمت بود کلد ستیم معهد اب سرد و شب جاجب برضای بست یکشنبه
۲۱ از خط استوای بجانب شمال کلد ستیم سردی هوا و اب تمام شد و ذایقه از
بیمزگی اب بلحکام گردید دربن حوالی ماهی بزنیده بو فوری بود که مزیدی بران متصور نیست
ذکر اعجوبه و پرندگان بشکل ابابیل سیاه تر و اندک بزرگتر ازان نظر امدند
که کرهی سفید بر سیخ دم دارند گویند انها گاهی بخشکی نروند و از خاشاک بحر و لعاب
دهن خانه روان بر روی اب ساخته دران تخم نهاده بچه بر دارند من ازان حال
تعجب کرده ام کپتان کلاک که مردی صادق القول است ذکر اسب ابی
نقلی عجب بزاران کرد که در یکی از سواحل افریقیه بضرورت گرفتن اب
جهاز را لنگر کرده بود در حینی که از کشتی های خورد با چند ملاح بخشکی رفته در تفحص
اب تکاپو داشت جانورانکه در صورت ماهی اسپ و خر بودند
تقدیر سه صد عدد از بحر بر امده برای چرای علف تیم کرده در خشکی رفتند
نقش سم ایشان چون مشت گره کرده ادمی که در خمیر فرو برد در تمام ساحل
نمایان بود و در اثنای مراجعت کپتان کلاک یکی از انها را به بندوق زد

دیگران بقصد انتقام برو حمله آوردند کپتان و بعضی کسان همراهی در زد و خورد اینها
محبوس شده و بعضی خود را بکشتی رسانیده بر جهاز گریختند یک کشتی بر ساحل ماند
جانوران مذکور خود را بکشتی رسانیده از زندان و لنگر آنرا قطع کرده خورد
و خمیر کردند ۲۲ نصف النهار جهازی در بحر نمایان شد جهاز و السن الصنور
گرده متردد شدیم چه حالا تا قریب بجزیره میان و امریکا فاصل است زنگبار
میکنیم و چون اکثر سلاطین فرنگ بیکدیگر جنگ دارند این مقام محل فتن
و حوادث است همین که دو جهاز بهم دوچار شدند مغلوب اسیر غالب شده
خواه ناخواه بملک او میرود و بعد بضد تجارت فراوان و غارت زمین
اشیا از مدت دو سال رهائی می یابد اما بعد قرب معلوم شد که جهاز از کپتان
کپتان کلاک حکم بایستادن جهاز را خطار کپتان او نموده بیچاره ها
چون اسیران در بیم و امید مرعه ایستاد در روز نامه خود بر جهاز ما آمدند و تمام روز
از مقصد دور همراه ما رانده هنگام شام رخصت آزادی یافتند سه شنبه
۲۳ ایضاً جهازی از قوم همبرگ که گوشت نمکین حمل او بود برای تجارت
به جزیره مرتشش میرفت دوچار در مجلس کپتان ما ایستاده شد این جهاز عمده

سه دوله

سه دوله نو ساخت خوش صورت بود و مردم عمده در آن بودند اسناد خود و نموده
چند غالب بی تواضع کرده آزادی یافتند

ذکر رویت قطب دیگر باره

امروز بنات النعش و فرقدین که از مدتی از نظر غایب شده بودند در درجه پنجم
ظاهر شدند و بارانها مثل باران بنگاله و بارانهای که در جزایر ملاکه
گذشت شروع شد گویند درین چند درجه تمام سال باران میماند خیابچه کپتان
کلاک بسبب تجربه علی الصباح بی آنکه علامتی از ابر و غیره بوده باشد اسباب بارانی
عمامه جهاز مهیا کرده بودند از ۲۴ لغایت دوشنبه ۲۹ هوا تنفیض و باران
همواره که بهتر کی آب لغایت بود سه شنبه غره جمادی الثانی مرتبه سوم
بباد تجارت رسیدیم چه باد مذکور جانب شمال هم از ده تا بیست و نیم درجه
همیشه در وزیدن است نهایتش انقدر مد که الطف مسافرین میکند
تا بتجارت میسر باشد درین روزها ماهی بشصت افتاده گوشت تازه خوب بخوردن آمد
این امر نادر بود چه ماهیان با وجود بیکران و از صفای آب بنظر آمدن و همواره
با جهاز راه رفتن میل لطعمه نمیکند سه شنبه ششم جهاز انگلیش نفلا
زوری یک جهاز هموار که نشان کمپنی بر او بود از برابر بفاصله هم کرده اند گذشتند

تا امروز باد تجارت وفا کرده و رفتار جهاز عجیب است که در ساعتی ده میل

راه میرود و جوش و خروش این بحر اگرچه چون بحر کیپ است اما جهاز به ثقل

جهاز همرکاب بخش به شکایت آب ذبح شده شب حاجت برضای

هشتم و چهار درجه هفتم جنوبی از آفتاب گذشتیم و حالا در بیست و هشتم

شمالی هستیم و هفت درجه از امروز آفتاب تا به جوزا گذشته چهل و دو درجه از آفتاب

فاصله بهم رسید و زیر خط جنوبی استوا چنانچه گذشت اینقدر سردی در فاصله سی و یک درجه

عارض شده بود بسبب این اختلاف جانبین استوا که در شمال گرمی و انقباض در هر فصل

باران و جانب جنوب معتدل و خشک گویند قرب زمین است بجانب شمال

و بعد سمت جنوب **ذکر جزیره مدیره و جزایر خالدات** جمعه از محاذات جزیره

مدیره مشهوره و جزایر خالدات که در کتب اسلامی آغاز درجات طولی از آن

نمایند و عرض تا بدخشی سی و دو است گذشتیم شرقی با انفاصله بسیار ماندند

شنبه ۱۱ از مقابل دهنه بحر روم که راست رو بمشرق رفته متصل بحلب

شده گذشتیم بمسافت مذکور فاصله بعید شرقی ما ماند سه شنبه ۱۳ از محاذی

جزایر شرقی امریکا که انگلیس و لندیز اند یعنی هند غربی خوانند فاصله

لم

که برابی است گذشتیم شرقی ما ماندند مجموع هشت جزیره نشیمن طایفه پرتکیس

زیر بعضی حکومت انگلیس است و عرض بلندترین آنها چهل از اینجا تا لندن بحسب تخمین

اگرچه یازده روزه از بیش فاصله نمانده اما چون بنابر مصلحت های جهاز رانی

جهاز را بقدر سی درجه طولی از لندن مایل غرب بسمت امریکا برده اند

شتصد کروه و بعد رفتار جهاز ها صاف مشرق رو به انگلند مایل شمال است

از ۱۵ تا پنجشنبه ۲۳ باد پیش رو تند طوفان بود و بحر چار موجه و موج جهاز

از انقلاع ذات بار به بیشتر از طوفان های اطراف کیپ بود اما بسبب

استحکام و بند و بست جهاز و استعداد علم عمله اینقدر صعوبت معلوم شد

ترک خواب و حرکات و قلت اکل اتفاق افتاد شنبه ۲۵ محاذات

دهنه انگلش خلیج که انگلند و انس فاصل است رسیدیم در صدد دخول

و بعد زور زور در صدد وصول بر سمت لنگرگاه مشهور انگلند بودیم که باد شرقی

مانع مقصد شده اتفاق رفتن بملک ارلند افتاد **ذکر اسباب رفتن**

بجزیره ایرلند متصل این محل ایلیه باصطلاح انگلش شعبه بحر که طولانی

و کم عرض دارد از طرف دیگر باز به بحر پیوسته باشد از اخیل سرورن میل خوانند

وشعبه بحر که مدور شکل و قدری بطرف شمال رفته تنگ شده باشد الی برزخ
بی حرف نهی و مثل بحر فارس را خلیج و مثل بحر قلزم و روم را با سین
مهمله و یای معروف خوانند چون بسبب اکثر خلل راه سیر روبه
واقع شده بدون باد مغربی دران متعسر و متضمن مخاطرات است
لهذا از جهازها که بحارسد اکثر باد مغربی بنشست چندی این طرف و آن طرف
سیر بیهوده نمایند جهاز ما را هم دو روز به همین منوال گذشت چون تبدیل
هوا دران روز به ظنون نبود و از جهازات و از خوف کپتان
گلاک صلاح درین دانست که با باد مراد داخل شعبه بحر که میان انگلند
و ایرلند فاصل است شده سیر بیهوده اوقات بگذارند بنابرین روز چهار
شنبه بطرف نمودیم دران اثنا بجهازی دو و دولا رسیدیم که در طوفان مذکور
شکست خورده بسبب صندوق های بسته و اشیای هوادار چون تخته حرکت
همچنان نیم غرق معلق در آب مانده بود و مردم آن کشتی که حیات ایشان مقدر
بوده بر کشتی های خورد نشسته بطرفی گریخته بودند کپتان گلاک بر کشتی خورد نشسته
بر آن جهاز رفت و بر سقف جهاز در آب ایستاده بعضی اشیای آن را

نواصی

بخواصی را ورده بر جهاز خود آورد از انجمله صندوقی از شراب بود که انواع شراب
گران بها دران یافتند و صندوقی از میوه مثل سیب و امرود بود که از انگلیسی
بلندن رسیده از سیب و امرود آن حظ وافر برداشتم و در کنار آتش بخاری
جهاز نشسته با انبساط تمام آن را بکار بردیم چون مدت انتظار باد در شعبه مذکور
زیاده از اعتدال گذشت کپتان گلاک را مخاطر رسید که چرا سیر بیهوده نماید بهتر اینکه
بشهر کورک رفته چندی روز در انجا بسر برد

ذکر شهر کورک که در بندر جزیره ایرلند

چهارشنبه آثار قرب شهر کورک ظاهر شدن گرفت اول کوهستان پست
مطبوع هموار تمام زرع ظاهر آمد بعد ازان داخل دهنه خور کورک که هر دو طرف آن
دو قلعه بسیار مستحکم از سنگ برای منع جهازات مخالف ساخته اند شدیم بعد طی
اندک فاصله تخته سنگ بسیار بزرگ مثل جزیره خورد در وسط دهنه خور ظاهر آمد که یک دو را
دو کروه بود بران تخته سنگ هم قلعه متین ساخته اند از پس بکنار شهر رفته لنگر کردیم بنجاه
جهاز جنگی کلان که سه از آن مسوار بود در انجا لنگر داشتند این خور شکل حوضی مدور
منعطف شده دایره آن شانزده میل است مشرقی آن شهر کوچکی شکل معمور شده جانبین
شهر و دو قلعه از آن برکنار دارد سمت مغرب دریای شور است برابر کپتان گلاک که شهر

واندرون جزیره مسطور میرود و این شکل تدویر بحر و صفا و همواری کوه های اطراف
و نمود عمارات قلعه میرزد و هشت از بلکه یارت و جلوه عمارات و باغات شهر از جانب
دیگر و شکوه لشکر جهازات بحدی دلکش و مطبوع واقع شد که مزیدی بران متصور نیست
خیال معلوم میشود که اطراف بحر دور تمام معمور و جهازات در میان لنگر دارند
بی شایبه خلاف لطافت این شهر در تمام عالم شهری نیست مگر شهر جنوه در ملک
ایتالیا که بحران از یک سمت مدور و از این نمود عمارات قلاع و غیره ندارد و دهنه اش
کشاده است با استنبول انهم نسبت بوسعت طول و عرض خور و صفای ان فقط برای لنگرگاه
جهازاتست در مواضع پست و بلند و کوچه ها و خانه ها تنگ ساخته اند جاییکه بعض شهرهاست
عرض ان نیم میل خواهد بود باقی بلکجا و خانه در دامن کوه ساخته اند فی المثل اگر
بحسی گز ارتفاعهای خود ببرد از اکثر شهر نخواهد ماند بازارها از انواع سیب و امرود و خربزه
های انگور و بخچه و دیگر میوه های زمستانی پر و ارزان بود بعد پسر حاجه داک
برای تعویض خطار قتیم صاحب خانه زنی شیرین اخلاق بود بحد تمام مرد دعوت
طعام کرد و با دختران و پسران خود که در حد سیکاری رسیده بودم و مهمانداری بجا اورد
زیران سفره مانند شیر و مسکه و گوشت ماهی و سبزی گلم و نیته که در بنگاله
الوکویند

الو کویند خورده شد که در تمام عمر خود نخورده بودم اشیای مذکوره درینجا خوب میشود
چنانچه بخفگی مانندن برند و جهازات بجهت ذخیره برداشتن این اشیا
درینجا ایند شب هنگام که معاودت بجهاز نمودیم در صدد ادای زر حاجات
که مرسوم انملک است و گرفتن ان علی مراد نمودم قبول نکرد و لیز بمهمانی
شهر کاک که از اینجا دوازده میل راه است دلالت نمود و سه ایه خانگی وی نیکلان
خود را که جوانان هجده ساله شیرین شمایل چون از خوش اخلاق بود همراه نمانی
تابعین نمود و صد اسب برای دیگر رفقا مبارکه کرفت عجب تر اینکه همه ازین
تا نو بیست و یک ولد کر بهجده اران در حیات همه اهل و فرمان بردار
واکثر ارحضار ان سفره بودند زاده اند هنوز اثار پیری هیچ در لبها ظاهر
نیست او از بیسال بیشتر معلوم نمی شود ذکر شهر کاک پیجشنبه برای سیر
بشهر کاک رفتیم بعد قطع سه میل معبر دریای شیرین مذکور نیش اند
و بیست و پنجاه جهاز در ان نواح لنگر داشتند بسبب تنگی ... نهار
ملاحان در ابی کرشتی کدار عبور کرده شد نصف النهار بشهر کاک رسیده
در مهمان سرای که زنان و مردان خدمتکار حجره های با صفا و فرش
سن

خوابهای نفیس متعدد داشت و از ان بهتر در ان شهر نبود و فرود امدیم مجموع این
دوازده میل راه تا هرجا که نظر کار میکرد باغات و کلبه و بیوتها و زمین
مزروع سبز و خرم بود تمام صحرا در نظر چون سواد شهرهای بزرگ می‌نمود
بعد لمحه بسر شهر امدیم چون موسم بارندگی و کوچه ها پر گل و لا بودند
خاطر خواه تعجیل تماشا بدان قدر که دیده شد عمارات تمام چهار طبقه از خشت
و اهک درها بخط مستقیم برابر دریچه ها همه اورسی ائینه دار چوب عمارات رنگین
خانه ها وسیع از اندرون و بیرون پر زینت بود در دوکانها از هر قسم اشیا
خصوص میوه بترتیب و انتظام چیده بودند و اوضاع شهر بکمال داشت
اما چون این شهر بمصلحت تجارت و رسیدن مال بدرجانه تجار بسهولت
در پستی دامنه کوهی واقع شده و بسبب تپه های کوه منقسم بدو قسم شده بود شهر
با شکوه سواد ندارد و تا اندازه شهر بزرگی مرئی نمیگردد و از اغاز زمستان
تا بهار کوچهایش خشک نمیشود و نهری کثیف کنده که جهازات بسیار
اکثر برای مرمت در ان ایستاده در وسط شهر کنده اند و اطراف اورا
از سنگ و اهک پخته کرده اب ان متعفن سیاه است بر روی این نهر

برمواضع

بر مواضع متعدد و پلهای سنگین مستحکم بسته شده از یکطرف بجهت خروج و دخول
جهازات کشاده میکردند و تخته عریض بسهولت بالا بر داشته باز نهاده می‌شود
بالجمله چاشت بسیار لذیذ در ان خانه و میوه بسیار بخوردن آمد روز بانتها رسید
چون کشتیهای کلاک منتظر ما و مراد بودند شب ناسی ز انجا نکرده بر همان ابها
از همان راه که رفته بودیم معاودت کرده بر جهاز خوابیدم در شهر کاک محقق شد
که لارد کرنوالیس که از جانب انگلند حاکم این جزیره است در دار الملک دبلین
که از کاک جهار بحر در راه میل لمکتج تمام دارد یعنی خروجی که اهل ایرلند در سنوات
قبل بر پادشاه خود کرده بودند بعد کشت و خون و قضایای بسیار حسن تدبیر
و فرط شجاعت لارد موصوف برطرف شده بنا برین و هم بسبب نزابت شطاو
ان سرزمین و کثرت اسباب مسافرت عزم من جزم شد و رای برین قرار یافت
که جهاز را گذاشته از انجا براه خشکی بلندن بروم و چون از اغاز سفر مخطور بود که
بعد سیر انگلند بدیدن لارد معظم الیه بدین جزیره ایم اکنون که بحسب الاتفاق
برین سرزمین رسیده ام بهتر که کار اخر را پیش اندازم چون کپتان کوفت
بسیار با انتظار سواد شهر کاک میرفت و از کاغذ اخبار معلوم شده بود که دو جهاز

در انگلس خیلی عرق شده کپتان رچردس هم همین طریق را صواب دانسته مع
اطفال همراه شد و خرج راه خشکی اختیار نمود بنابرین شنبه ماه رجب روانه
اشتیاده نوکران را بر چهار مذکور گذاشته با قدری رخوت بوتانکی ضروری
دیگر بار روانه کاک شدیم این مرتبه بسواری کشتی خرد دبلی بوشش از راه
دریای شیرین بشهر آمده در همان باغ خانه فرود آمدیم دو روز در کاک گذشت
ذکر کپتان بیلد یکی از آن روزها کپتان بیلد که در جنگ غلام محمد خان رسیله
در موضع بیتر بحضر آشنا شده دوستی با کپتان رچردس داشت خبر یافته
بدیدن ما آمده بخانه خود که باغی بفاصله چهار میل از شهر بر لب دریا بود برده
ضیافت مستوفی کرد از ملاحظه فضای باغ و مطبوعی عمارات آن و ساختن
حجره ها مناسب هر کاری و انتظام چیدن اسباب خصوص مطبخ و حجره سیس ظروف
و گذاشتن جمیع آلات و اسباب محظوظ شدم خرجهای مطبخ کپتان بیلد دانید
گوشت و پیاز قیمه میکرده در دیگ بر باد می کوبید و بعضی همان دود در مطبخ میگذاشت
و بعضی بجلند و قشر چون تماشه در بلده کوکاک در خانه داک مذکور بسکی
خورد بود که در چرخی بحرف می انداختند سک با اضطرار در رفتار می آمد چرخ از آن رفتار
باز می

بگردش در آید ده سال کار آن مطبخ را میسازد در حجره جمیع آلات شیرده های از گرم
و در آن حوضی ساخته بودند که ظروف بسیار باید گرم مخت شسته می شد
و در آن حجره بر دیوار تخته ها نصب کرده و در تخته ها سوراخها مطابق حجم چینی
گذاشته تا ظروف بعد شستن بانتظام قسم قسم جدا نهند و هم جنس کپتان
سایر زمین متعلقه این باغ را منقسم کرده از بعضی غله سالیانه و از بعضی میوه
و سبزیها و از بعضی چرای میشان و گاوان و مرغان که شیر و مسکه و گوشت
مطبخ او از آنهاست حاصل می شود خانه بجز لباس و شراب او از انجری
از خارج حاجت نیست در باغ دوازده کس عمله بدارد و این زمین و باغ را
به بیست هزار روپیه خرید کرده در خرج قلیل بصفای زندگی میکند که اعاظم
انگلس را بمداخل لک روپیه سالیانه در هندوستان میسر نیست از جمله اهل بیت
کپتان بیلد دو دختر همشیره او بند که یکی در حاضر جوابی و بذله سنجی و دیگر در حسن
قامت و صورت نظیر ندارد بسیاری از جوانان شهر کاک طالب او هستند
از نهایت شکل پسندی و خودبینی حس سر بما الی الان تن بکسی در نداده
ع این دولت عظمی باز قسمت که باشد ۱۱ بالحمد ان ابن بری خبار

با چند نفر از زنان همسایه بر سفره طعام بمیلی همت صرف مهمانداری من داشتند
و من چون پیش ازین چنان جشنی ندیده بودم در این جشن گشته تماشای آن
خورشها مشغول و شیدا از بس مزابدل بودم **بدل** چه حسن حلیت
این چه مژگان خدنگ است این · بلکه کار فرنگیست این که آتش در دل افتد
لطیفه بعد از طعام آن زن یک بی‌جای ساخته من داد و از شیرینی آن پرسید
گفت که می‌ترسم که کم شیرینی باشد گفتم در جایی که از دست چنین شیرین شمایل
ساخته شود گمان قلت شیرینی نیست بلکه مرا خوف از جهت اکثار است
حاضران این سخن را پسندیدند و بخنده در افتادند **ذکر زن محمد نام ملتانی**
دیگر از خانگیان کشتان مذکور زن محمد نام است مردم مرشدآباد و برادر کشتان
بیگ او را از طفولیت چون خانه‌زادان پرورش کرده بکاک آورد و بمکتب
بجهت تحصیل نوشت و خواند کلس سپرد زن محمد بعد تحصیل علم دختر یکی از تبرقای
کاک را که بحسن و جمال بالفعل معروف است و در آن مدرس تحصیل میکرد برداشته
گریخت و بعد وقوع نکاح در شهر دیگر بکاک مراجعت کرد چند نفر اولاد
خوبصورت با تربیت دارد و خانه علیحده و منوال دارد و کتابی مشتمل بر واقعات جدید دارد

زبعضی

و بعضی از رسوم هند نوشته در آن بلاد شایع گردانیده است بالجمله دوشنبه
۴ چهارم رجب در سبیل کوچ نشسته روانه دهلی شدم هر واحد سه کمپنی که بقدر
سی روپیه باشد کرایه کوچ داد چون آن کوچ خطوط حکام نیز می‌باشد و بعضی راه‌ها
هنوز خوب صاف نشده بود سه نفر سوار همه جا همراه بودند و هر جا تبدیل اسبهای
کوچ میکردند اینها هم تبدیل میشدند و هم بدین سبب بعد گذشتن ثلث شب
کوچ از حرکت باز مانده بجای شبونه میگذرانیدیم جمیع اسباب زندگی و رستالی(?) بلکه هر چیز
ضروری در این راه مهیا بود بحدی که چون دایه اطفال کشان زن کس بر جا مانده
حد مکاری هم همراه نبود در هر منزل دو سه دایه برای خدمت اطفال می‌آمدند و دختر جوی
گدائی را که دایه قدیم با سگال ضبط میکرد بخوبی محافظت میکردند روز اول حاضری
در موضع فرمای که شهری کوچک نو احداث مطبوع است خورده شد و طعام شب
در حکم انمل بعمل آمد مردم آنجا نه با وار یوق کوچ‌بان از رسیدن کوچ خبردار شده مجرد وصول
همه چیز حاضر میکردند چنانچه بخوردن توقف دیگر نمی‌شد و فرش خواب و تیم خوابه‌های
نازنین همه جا مهیا بود اما از خوف عجلت کوچبان بدلجمعی خورد و خواب نمیشد زیراکه
اگر کرایه دار بعد از سوق علامت حرکت یک دقیقه دیرتر رسد کوچ رانی باید اسباب در آن رسیده

و خود از رفقا جدا تا روز دیگر هم توقف بجا ماند و کوچ روز دیگر اگر است و مکان خالی
ندارد تا روز آینده صبح حرکت باید کرد سه شنبه حاضری در کلکنی خوردیم و شب
در قصبه کریولیس بردیم ذکر خرابی گلکنی شهر معروف ایرلاند این کلکنی از مواضع
نامدار عشق خیز این جزیره است در صفا و نزهت و کلکنی سواد ضرب المثل و داخل
قول تو الان و شعر شاعران است از غایت خوبی و دلکشی بلده مذکور
من آن روز پروای حاضری نکردم و پارچه های نان در جیب انداختم آن قدر
مدت را بسیر بردیم بلکه جانب آن که رودخانه جاریست و آن طرف رودخانه
میدان سبز و باغات موزون بی چار دیوار واقع شده بی تفاوت چون
بهشت برین دلبند است آب رودخانه از کوه های بلند سبز و خرم که
یک سمت آن است می افتد در موضع افتادن آب آبشارهای موزون برآورده شده اند
که ملاحظه آن بی اختیار غم از دل می زداید و لطافت هوا و مسرت انگیزی
آنجا بمرتبه ایست که بی خواست طبیعت برقص میل می نماید **لمؤلفه** حقی چون ستودن
بر طبع عاشق : موافق ساز یار با موافق : چون آن روز هوا ابر و نم باران
بود و در کناره مزرعه های آن ملک درختهای جنگلی سبز و نازک برگ پربار میوه

سه شنبه

سه شنبه بگردنده بستانی شهر می باشند و این مردانه میوه قطره های باران مثل
چهل چراغ می درخشند مرا حالتی چون نشه سرخوشی شراب پیدا شد تا آخر روز
بلکه تا وقت خواب امتداد یافت بی اختیار این ابیات بابا فغانی
لطایف زمزمه می سرایدم و قدرت سرخوشی با توجه لطف امری دیگر ندانستم
فغانی یک چراغ است درین بزم که از پرتو آن : هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند
در حقیقت نسبت عاشق و معشوق یکی است : این فضولان حرم و برهمنی ساخته اند
چهارشنبه قدری از شب گذشته بدبلن رسیدیم این سه روزه راه تمام
کوهستان اگر است و هموار بوده بعضی جا دامنه های کوه میدان سطح و دهات
این ملک مثل بوره های هند اکثر سقف کاهی دارد و در یازده از ده دوازده خانه
در یک جا معموره نه کاه را به بند زخم بندند و بعضی لخت های خاک چمن بر آن بچسبانند
تا بکوچب گیاه بلند شده همه ساله سبز ماند **احوال رعایا و سکنه قصبات ایرلند**
غربا و اهل فرا الفقر فقیر اند که اهل فرای هند را مقابل ایشان اغنیا توان شمرد
و کل و لاغر خند که راسته های وسیع منقسم از تخته های سنگ ... لازم ملک است
بیچاره ها بجهت کثرت سردی کفش زندگانی کنند لهذا دست و پای ایشان با ساق

زخم

تمام از وزن سر میماند و آن قدر سرخ و قرمزی رنگ شود که چون پای آن اسروان پاک کرده
سرخی مهاور معلوم گردد بجهت تنفر و احتیاج لازم است ایشان گشته بلکه از این سرخ
اشیا همه دیگر کثرت اولاد و دیگر کثرت اکل و لیس بسبب کثرت سرد شنیده شد
که بعضی در عمر خود قدرت خوردن گوشت و نان نداشته دیدار برشته گذرانیده
در خانه اغنیای والکو سفید و سیاه خوک و مرغ و آدم در یک جا بسر برند در اثنای راه
طفلان و پیران با همه یک پارچه نان یک یک گروه همراه کوچ میدوید و کوه
و میدان این راه تمام مزروع و زراعت این ملک گندم و شلغم و شتر
اکثر جو و ثلثه است بنابرین در سالی که ثلثه ضایع شود غربا سختی البته کشیده
ثلثه این ولایت نامدار میشود بلندان بر زمین برنج کنده نفاله و ابر بجا دریاها
نقمت سنگین نانیه میشود خالجه هر جا مهمان میشدم و میزبان قدری
خشک این برنج چون کلنهی میشد نخلکی برای من میپخت و خوراک خود آنها
نان گندم با انواع لحوم و شرابست و مردم دهات نان جوین مانند طور آب
گوشت جو تانیده خورند و جانوران را قدری جو با کاه جو خشک دهند و وقتی
که علف صحرا در زیر برفست شلغم خورانند و هر قدر زمین که قابل زراعت است

ازان

از آن کل که تنل باجاک تا زکفا سوختن آید حاصل می‌شود اگرچه بصفا و حدت
آتش زغال سنگی که از بعضی زمین‌ها چون کان می‌کنند سه چهار گز زمین بند می‌آید
نیست اما بسیار بهتر و بازار آتش باجاک کاو نیست و بسبب شدت برد بخاری
آتش در خانه‌های تاجی غربا بسم مرسوم بالجمله آتش چون در بر رسید بودم منزلی
خالی نبود بضرورت در جای بیک روز که لاردها و دوکها بود و بسر برده کرایه مسکن
دادیم بیخشنده برنهای سنتر آنکه در کوچه شربانک رابوده درانجا اس
نزدیک خانه تجاره شش یا آنه بیوه زنی نیکو اخلاق و دختران و پسران
نیکو سیرت دارد در رشته منزل بکرایه گرفتیم چون رسم کرایه خانه در زمین ملکها نفقه وارثست
نه ماهانه دو حجره من یک گینی نفقه و تنل ان از کیسه ان زن جداگس مقرر شد
حاضری در همان خانه میخوردیم نان فرانسی و چای مسکه خوب نوکر آنخانه برای
میپخت بدو چاشت هر روز بیک آشخانه میرفتیم و چاشتی از طعام مخصوص
آنجا بر میداشتم لیکن روز بروز بسیار بیشتر خرج حاضری و چاشت میشد پس ازان
خود آنقدر رقعه دعوت طعام میرسید که نمیداشتم ~ بالآخره مرا که بر میرم
هر کسی که اراده دعوت میکرد اول بدیدن من می‌آمد پس رقعه دعوت را

بهمراه آورده اگر من در خانه نبودم گذاشته میرفت حالا مجملی از اوضاع دبلین
که سواد اعظم این ولایت است تعلیم داده می شود **ذکر اوضاع شهر دبلین**
دار الملک جزیره ایرلند بباید دانست که شهر مذکور واقع است بر لب
دریای شور دایره محیط آن دوازده میل است خانه ها بعضی از سنگ تراشیده
که بی آهک بر روی هم چیده جفت و بند نموده اند و اکثر از خشت و آهک
بسیار صاف که طرف بیرون خط باریکی از آهک در خشت نمودار است و طرف اندرون
سفیدکاری و زینت و اسباب زینت معموله فرنگ اکثر چهار طبقه و بعضی
بیش از آن عدد طبقات در یک محله و کوچه یکسان یکدیگر از آن پنج خانه
برای مطبخ و ذخیره نهادن زغال و یخ و امثال آن اشیا و گذاشتن
ظروف چینی و شستن پارچه تمام اهل خانه و ظروف مطبخ و غیره و درجه زمینی
برای دو شکلخانه خوردن طعام و حاضری و بالاخانه اول برای نشستن زنان
و مجلس نشینی و دوم برای رخت خواب صاحبان خانه و بالاخانه سیوم
که سقف پشت محافظ باران و برف صندوقی کهبرلی برابر است و روشنی ندارد
برای رخت خواب و نشستن چاکران زن و مرد و ذخیره نهادن اسباب کهنه اطاقها از سنگ

نازک

نازک مسطح یک وجب و در طول و نیم در عرض میباشد که برقالب دو پله ساخته از چوب
خشک باریک ساخته و رشته نجاری مسطح و هموار باهک کم بنا دیگر چسبانند
بر چوب خانه همه کار رنگ و روغن اکثر سفید دریچه ها همه ارسی آینه در آنها
دو زنه شده در دیوار جانبین خانه کبره و پرده بعضی از نسیج و اطلس الوان از جهت
از جانب اندرون او تخته و در حجره نجاری ها سنگ مرمر است اندرون نجاری
آتشدانی مسلک از آهن یا برنج یکدست مرتفع از زمین آنقدر خوش طرز
و ساخت نصب کرده اند که در زمستان بعضی جلدانی نمایند در تابستان
گلهای کاغذ بریده بر آن گذارند یا دیگری باشد دیوارها از کاغذهای
نقاشی منقش و حاشیه دار فرش قالین پشمی است در رنگ و طرز این کاغذ
و قالین و جهت پارچه ها آنقدر تنوع و الوان بکار برند که در مدت سه سال هیچ
جا در یک طرز دیده نشد و رنگ هرچه باشد نیز یک رنگ پسندیده است اما در داخل
خانه ها نیست و تنگ و قریب محل خوردن طعام و حاضری واقع میشود خانچه
اگر نام صاحب خانه و عدد بر آن نوشته نشدی تمیز مشکل شدی این در همه خانه ها مانند
و جانب بیرون در اکثر حلقه و بعضی پنجی چون پنجه طنبور بسته و آویخته است

که چون این را بکشند زنگی را که در نشیمن چاکران معلق است بجنبانند و چاکر فی الفور
پایین آمده در وا کند و هم چنین از هر حجره خانه زنگی در آن نشیمن آویخته است
که چاکران آن فهم کنند که در کدام حجره مطلوب‌اند و بعد حرکت در همان جا حاضر اند

ذکر راسته ها راسته های کوچه همه فروش سنگ مسطح منقسم است به قسمت جانبین
مخصوص پیاده فروش سنگ مسطح تراشیده و وسط از سنگ خارا برای کوچ و سوار
در اکثر محلات هر دو طرف دکاکین اهل حرفه است و در محله اکابر بجای دکاکین
بحجره های ایمن بقد آدم و در صحن پشت نه خانه هاست که هر دو جانب با ملاط
در مدخل خانه دو سه گز در عرض و طول بقدر صحن خانه مرسوم است جای آب
و شیر و خان شعبه نهر و باد دان نه خانه دان می‌باشد و دری مقفل در آن حجره
مصنوع تا مردم سطح در اصل خانه اندرون نیمایند بلکه از زینه ها تا آن در مخفی
آمده اشیای نفیسه کسبه از آن راه اندرون و بیرون برند این صحن در حجره خانه را
روشنی دارد و در خانهای غربای تجاران صحن شگافی دو سه دست
مربع که سنگهای بر آن گذاشته اند و بوقت انداختن زغال و هیمه به خانه
برداشته در زیر دیوار خانه متصل به راسته پیاده می‌سپارند و الا روشنی در آن در حجره.

بغیر ممکن

بغیر ممکن
نه بیچاره خواهد بود چه راه نه خانه اکثر زیر سقف زینه بالاخانه متصل دروازه
مداخل صحن عقب معمول می‌باشد و این صحن که در خانه غربا زیاده از بیست
ذرع است مخصوص مکان ضرور خانه است و در خانه بزرگان پایین باغ
دوکانهای وسیع عریض پیش دارای زر و کرسی است زنانه از اورسی های آینه
حجاب برکشند و شب تخته های استوار که در هر کوچه بسیار زنگ و یک الفت است
بیرون اورسی چیده از میخهای آهن که در عرض گذارند مقفل کنند اشیای نفایس
عالم رو رشته بر یک منوال با انتظام تمام و ترتیب در آن ها چیده است زیاده از یک سخن
در معامله رسم نیست و خریدار را اگر چه بیگانه و نا واقف باشد ز دغا و فریب نمی‌دهند
شرح نفاست اشیا و غرایب صنایع تطویل بود چه ضرب المثل اهل عالم است
از آن جمله دکاکین زرگری که مخصوص اشیای زنانه است و بلوره فروشی و عینک سازی
و حلوایی و عطاری و میوه فروشی بسیار پر رونق و پاکیزه می‌باشد و انواع میوه
خربزه قسم امرود و کلابی و سیب و آلو و گیلاس و نارنج و لیمو و دیگر میوه های
خاص آن ملک و صد قسم میوه خشک هر جای عالم که گرد و بادام تازه از آن جمله است
در دکان میوه فروشی بهم رسد و حلوایی ایشان آنچه مطبوخ است به شکر طبخ کنند

شیرینی ملفوف به نان تنک پخته و غیر مطبوخ مثل میوه‌ها یا ترشی‌ها در قوطیهای
بلوری نقاشی گذاشته می‌باشد انواع و اقسام آن بیش از شمار است و ایضاً
درین دوکان انواع شوربای لذیذ از مرغ و گوشت گوسفند و جانوران
بریان میوه‌های چاشنی دار تازه که دوران نان پخته روغنی گرفته در ظرفی
گذاشته در تنور نیز پزند و پای و ترت نامند پخته می‌شود مردم با این طعام
حاضری بدین دوکان رفته بخورند و هر کس این چیزها بر سفره خانه خواسته باشد
از اینجا طلب نماید زیرا که این اطعمه در خانه‌ها بخوبی تیار پخته نمی‌شود ذکر روشنی شب
وقت شب با آنکه در هر کوچه دو قطار قندیل روغن چراغ که در ارتفاع بازار ساکنان
است از سرکار شاهی روشن کنند دوکانداران لمپ و شمعهای آن
ان قدر شموع افروزند که مثل روز روشن شود تا شب هنگام وارد این شهر شدیم
بهر طرف که میدیدیم دو خط طولانی از نور منتظم می‌آمد و از کثرت شمع دوکان
داران خصوص دوکان عطار که شیشه‌های بلورین پر از رنگهای سیال
رقیق الوان فقط بقصد نمود در آن نهاده باشد بازار چون ایام باره سراج الدوله
یا آصف الدوله مرحوم تماشاگاه در چشم می‌نمود چون قبل از آن این قسم روشنی
ندیده بودم

ندیده بودم آن قدر جلوه در چشم داد و دلپذیر گشت که روشنی‌های شهر
لندن بعد ازین در خاطر نمودی نکرد و از جمله اسباب دلکشی و جلوه دکاکین
دیگر آنکه در هر دوکان یک یا دو دانه آویزی سیاه یا کنند و در وسط آن
یک سطر بخط انگلیسی بسیار خوش جلی با آب زر یا نقره از اشیای آن دوکان
نویسند جای آن سطور سیاهی براق رانه نهاده سطور است و در حروف
تحریرات طلائی درخشانی هر دوکان الحق تخته سیاه یک لوح هم و
در طول بقدر حد دوکان که یک سطر یا طلا در آن نوشته اند می‌باشد
خالیه الاتصال تخته تا هم حاشیه برای تمامه بازار سطر است کثرت مردم درین شهر بحدیست
با آنکه هزاران هزار در اسکلها و بزرگ با هر وقت در مشی می‌باشند در کوچه‌ها
بسبب ازدحام تعطیل راه نتوان رفت و مهارت راه‌طلبی در مشی بدرجه‌ایست
که با آن ازدحام کسی به کسی نمی‌خورد کنیزان جوان کم سال خورد از ابتدای راه عبور
و رسیدن بمقصد و باز معاودت از غایت لطافت مثل سیر دی هوا با اصول رقص رفتار
نمایند معهذا الیتی به ایشان نخورد ذکر کثرت عرابه و کثرت کوچ و عرابه‌ها
انقدر است که شنیدم گفت که از فرود رود در بلین تا ندانستن مالک و اسپ که مدت

بسیار باشد آواز ناله کوچ گاهی چه شب و چه روز از گوشش بریده نشد
مگر وقتی که در خواب بودم یا در حجره خواب که اکثر حجره در حجره بسبب خفت
و بند عدد او و رسیدن های متعدد از رسیدن غربا ذکوچ مصئون میباشد
و از بیجا عدد آنها تخمین و قیاس میتوان کرد که هزار عرابه دو پایه یک اسبه برای
انداختن قاذورات شهر ها مقصد کوچ کرایه است که مردم را از یک محله بدان محله
میرسانند و بیرون شهر میروند و کوچ های سواری اشراف که هر مرد و نسا با مال
متوسط الحال دارد بعد کند خدای نگاه داشتن آن لازم است و میل کوچ ها که مسافرین
را باطراف و اکناف می برد و عراوه های بارکشی علاوه است و کرایه
هر یک بحساب امیال معهود سنگ امیال در سر راهی منصوب بنا بر بین میباشد
و کرایه و اله بیچگونه گفتگو میان نمی آید و تضیع می شود مجموع این ها را اسپ های جسیم
طویل القامت که خاص انگلستان در بین دو جزیره پیدا می شوند میکشند و تخم
زمین مزرعه هم از آنها شود از گاو ماده بکثیر و مسکه و از کثیر خوردن
گوشت و قصدی دیگر ندارند پیش انگلستان ذبح گوشت و لذت و چربی فراوان
دارد و مرغ بد نشین فارسی تخم و تخم لذیذ بدهد **ذکر اسکوار** چارسوهای این شهر بسیار

وسیع

وسیع و فراخ در وسط چارسو چشمه آبی میباشد که برای سایه بر آن صفه بلندی
مربع مرتفع از سنگ ساخته و چهار طرف شجر درختان گذاشته اند بر کرسی
که خواسته باشند طرف خود زیر شجر درختان گذاشته قلعه راسخ میدید چون طرف
برابر شد خانه را و آنجه راه خود میگیرد بالای آن صفه اکثر در وسط هیکل انسی
تمام قد از سنگ که سواران با دو شاهی از بادشاهان لندن است منصوب کنند
لموله تو گفتی زر نهادن هست کامش برو بر چرخ اگر نبود ستامش
بر کنارهای صفه سنگها است که شمادیل بر آن روشن شود و زینت از روز
نمود کنند **ذکر مشاغل سنگلی** این مشاغل سنگلی زر بین مرد و جزیره خصوص بلاد **سنگلی**
دانش و اتمالی بسیار مشغل و گران بهاست خالیجه در لندن مخصوص سنگی که به سر
کردن زر هر دو دست و از زیر کمر بیح بندند یعنی شملم فقط بود بجهل هزار روپیه
فروخته شده آن بدانستی عجائب جماعتی که از فرط دانش و کارکردی بر اسباب
زرک نقره جواهر و زینت زنان بر امرای هند منحصر بد شیطان این را
اینقدر غافل میکنند که خود اینجنس مصارف بیجا می نمایند بهر حال این مشاغل
در هر موضع تصویر علیحده است بر درها صورت زربان و در خانه های رقص

وبازی زنان با دف و ساز و مرغها و بچها حاصل خورد ازاله نویان و در مقبره
صورت میوه‌فشان و در باغات ذیوها و شیر و گرگ در عقب مشغال
میباشند تا جانوران رم کنند و در باغ میباشند و در وسط بعضی چارسوها
میباشند بشکل مربع از قبیل حوض‌ها میباشند که اکثر باشند دایره محیط بعضی مسبل
و بعضی ربع میباشد در وسط ان باغی و خیابان‌ها برای هشتی صبح شام
ان جماعت که در خانه‌ها
باشان ان زران مربع و امثو
موضع است باین شکل این اسکر باشت
بسیار بسیار بهر بخند صبح شام در انجا

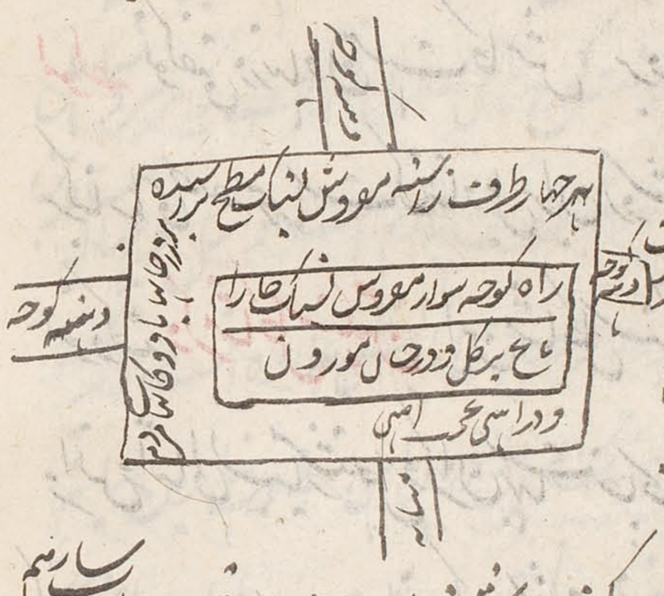

بنکید نکر سند و زنج حاجت و کفت و شنید بهم نمانند در شوقت ارباب هم
الکر نمی جاحاصر شده بخرج ورسته فلوس سماج خوب سیمید چون زیاده اران
هستی و جمعیت خواهند شرکت روند **ذکر بیرک ها** برک عبادت ار مبدای است
محصور بدیوار که مر غزار واب جاری که پلهای سنگ مرمر ماهی بران انشسته اند
و قطار درختان سایه دار بوده باشد برای جای جانوران سطح موضوع است

واهو

واهو و کوزن هم اندرون ان سرد میشند که بطور خود دران سبزه بچه بر ارند
چون کوشت انها مطلوب شود به بندوق شکار کنند بلکه جانب ان عمارت و باغ
و لستان تیروان می‌باشند در هر شهر دو سه برک و روز شنبه مطاف اکثر صغیر
و کبیر ان شهرهاست سوا دویلین زمین مسطح با صفا دلکش خوش هوا و فضا بسیار
بهتر از لندن واقع شده و شهرهای خورد مطبوع و باغات موزون که اکابر
شهرها موسم تابستان دران بسر برند و سایر روزها برای اکتساب هوا بر اسب
یا کوچ در راسته‌های ان تردد نمایند در ضلع او لسبات خصوص بک شمت
شیش برک که بی تشابه اعراق در مدت عمر چنین جای دلکش ندیده ام
در دامن برک مسطور رودخانه شهر که در وسط شهر دبلین می رود و سبزه‌ها
عاطات میکند و مرد کناره ان هموار و دو پل از سنگ مرمر دران سبزی در مدلطات
دان طرف رودخانه متصل بابی دو شهر مطبوع که همه عمارات ان سنگین است
در دامنه کوه‌های سبز هموار مینماید و جای سفیدی برف بران کوه سبز چشم
بیننده را خیره میکند از مشاهده این سیر در سبتی جبال اکلس که با وجود نگاه
هر زمانی سکونت شهد و ستان رامر مندلی میدانند بر من مبین شد و دانستم که حق

که حق

بجانب انگلستان است و دیگر سوا و سمت بحر که لنگرگاه نهرهاست هزاران جهازست و صد قبچه
های چوبین که اندرون آن دو حجره عالی غلبخانه فراخ و زیر آن چهار پایه
میباشند صدها در ساحل بحر ایستاده که نسبت آن نامه‌ها او را انحاط برند
و در موسم پائیز و زمستان اغوز دبلین در آبها رفته باز بحر که بسیار شدید است
عمل نمانند از خراب ابنیه این طرف برجی است که بفاصله نیم کروه از ساحل
در عین بحر بسته‌اند و دیوارها بعرض چهل گز از ساحل تا برج عمارت کرده
فایده برج اینست که شب هنگام قندیلی بزرگ از روغن چراغ در آن آویخته
می‌شود تا جهازات آن روشنی را دیده راست بلنگرگاه بیایند و از مواضع
خطرناک که در آن نواحی زیر آب بسیار و در کتب ایشان نشان است مشهور نیست
شده متضرر نشوند و فایده دیوار رسیدن عمله روشنی است از خشکی تا پای
و منع طغیان آب بحر بطرف شهر سوای این بندهای خورد با هزار زرع در طول
و پلهای سنگین بر شیب بحر که در میان دبلین و شهرهای نواح آن فاصله‌اند
بسیار است دریای شیرینی در نواح دبلین دو حصه شده بیچ میرسد در یکحصه
که بقدر کوهی در طغیانی است زرو وسط شهر جاری است بر دو طرف آن تا مصب

جون نهرها

چون نهرها سنگ و آهک پخته کرده‌اند و پلهای وسیع سنگین جابجا بر آن بسته
هر دو طرف پلها و لب آن دریا بر سیخهای آهنی شب قنادیل بسیار
روشن می‌شود و در نظر عابرین چراغان عمده که در شهرهای هند بر آن
درختهای بزرگ کنند هر روز مشهود میگردد **ذکر نهرها** نهرهای ما صفا در نواح
دبلین و این سه روزه راه بسیار دیده شد که چوب و زغال و دیگر اشیای ثقیله
بر کشتی‌های خورد و از آن راه شهری بشهری نقل کنند خصوص یک نهر که از دبلین
تا کاک بریده‌اند هر دو جانب آن هموار و حموار کرده و بر هر دو لب
درختهای موزون قوی شاخ دراز غرس شده آبهای جاری که در ملک
لب کوهستان زوردار و بدین نهر می‌پیوندد و همه یکجا شده نوعی که نور بصر افزاید
چون خوبی باغات و سبزه‌ها غلطان میگذرد و در هر دو سه میل پلی که در بند
آن مانع آب زاور بدین وضع بر آن عمارت کرده‌اند
این در محل پل بتدریج آنقدر تنگ شود که بجای کشتی از آن نتواند گذشت
پس از آن بتدریج پهن گردد و آب آن بسبب دربندان در هر موضع که خواهند
تا لب نهر بلند کنند و در حین جا بجانب مزرعه‌ها می‌اندازند چون کشتی بیاید

در بند را باز نمایند و بسبب جنبش براه افتاده کشتی را زود بر دیوار بر بالا
ریسمان کشتی‌ها نشسته‌اند اسپها را بر خیابان که زیر سایه درختان
مذکور ساخته اند بر انند الطرف دبلن این نهر بحوض کلان میپیوسته
که عمارت آن تمام از سنگ است و سدهای مستحکم در وسط دارد
بنا بر این منشعب بچند نهر گشته بر آن سدود خانهای عمله کشتی و اسباب
کشتی سازی و نجاران است و در آن شعب کشتی‌های با تکلف سایه دار
مثل حجره‌های بنگاله بسیار ایستاده هر کس از راه این نهرها بجای رفتن میخواهد
از آنجا کرایه میگیرد و این طرف نهر متصل مصب این نهرها بحوض حوض
که دایره آن تقریبا یک کروه است و دیگر عمارات انقدر بجهت سیر
جهازات ساخته اند که حیرت افزای ناظران است این حوض مشتمل
بر شعبه‌هاست بعضی بار ابجدا دارد و بعضی سرودها است در همه در بند آن
بعوض بلند شدن آب کرده اند چوب تخته این درها و درهای نهر
بلند است قطر دارد و چرخی مثل چرخ لنگر کشتی جهاز در هر جا موضع است
که گشت آن درها دهند **ذکر عمارات نامدار دبلن** از جمله عمارات
نامدار

نامدار دبلن یکی کالج یعنی مدرسه است که تمام سنگی است و دری عالیشان
دارد در وسط آن عمارات بزرگ پنج طبقه برای مدرسان ساخته اند چهار طرف
حجره‌های وسیع بجهت نشیمن طالب علمان تمام مملو از زینت‌های
خارجی است تا یکهزار و دو صد طالب علم درین مدرسه جمع آمده اند و جای یافته
یک حجره صد گز طول و بیست گز عرض مخصوص کتابخانه است بر دیوارهای
اطراف آن از پایین تا بالا تدریج تخته نصب شده چهل هزار کتاب از انواع علوم
دران با انتظام چیده اند از انجمله خمسه نظامی و شاهنامه و چند کتاب فارسی
دیگر خوش خط مذهب در علاقه‌های کتاب عمده بود در الوانی دیگر عجایب عالم
که ذکر آن در ستلیا کتابخانه کرنیل رابکین گذشت و نگاهداشتن این رسوم
بسیار مرغوب مردم این ملک است تبرشان شکسته برطاقها و شیرها و صدفهای دریایی
شسته گذاشته اند از انجمله یک قالب مرده درست ملفوف بروغن
مومیایی که از اهرام مصر بدست افتاده است دیده شد طرف عقب مدرسه
زمین وسیعی است که دران خیابان و قطار درختان است و در وسط چمن
گذاشته اند طالب علمان دران تفرج و مشی و بازی و دوندگی نمایند خلاصه آن ز

وطلبه اخلند البته از مخمل سیاه تمام با زینک بوضع عرق جبین است بر سطح عرق
جبین مرقوا اینها بکنیم وجب مربع و هم بدان مخمل گرفته است دو رخنه و یک کلی
از ابریشم سیاه یکطرف ان بطور شمله اویزان برافت کرتی در تهوست
بزرگ مدرسه بود اول مرا برای سیر مدرسه رهنمون شد پس همه را انجا
ضیافت بسوقی نمود او و زنش که صاحب اخلاق کریمانه اند در لوازم مهمانداری
مبالغه کردند و داکتر برون که تا انی او و هم از اشخاص تربیت ان ملک
و در دل اهالی دبلین عزیز و موقر است و داکتر هال خود انقدر الفت بهم رسانده
بودند که هر روز هم را میدیدیم بارها ضیافت من بخانه خود که خارج مدرسه است
نمود این داکتر برون فرشته ایست در لباس ادمی فرنگی دارد متمول خود
نیکو اخلاق صاحب جمال شوخ طبیعت ظریف خنده رو و این غزل مشتاقانه
من که از لندن باو فرستاده بودم بر حسن صورت و سیرت او گواه است

لمؤلفه خوشا انکه دوست خرامان ز در درون امد ∴ بحسن طلعت او بخت رهنمون امد
∴ خیال او که چو تخم است کشته در دل من ∴ نهال قدش ازان در برم نمون امد ∴
کند زمینرا عرقش قصه خانه شرق ∴ چو افتاب شکست زره برون امد ∴

محو

شود چو نور درخشان تمام بزن و کو ∴ چو صبحگاه در ان پس شام کون امد
غرض ازین همه که مسیس برون رازلند ∴ بلندن امد و با داکتر برون امد
بکر نعمت بهم زان زهره و هنور ∴ بود که کاری ازین چرخ واژگون امد
رسید بیک جهان ان بباغ مقدم دوست ∴ چه خوش بود که زبلی درش کنون امد
دماغ جان شود از عطر حلق او طالب ∴ مرا قوی گل اگرچه ازان زبون امد
سلام ختم سخن به که وصف بلبلان ∴ هر انچه من بنوشتم ازان فزون امد

دیگر عمارت پارلیمنت و این دو ایوان بزرگ دارد یکی برای اجلاس
اکابران ملک و دیگر نشیمن امرای بادشاه لندن که بحکومت این جزیره بار مزند

ذکر صنعت عجیب درین ایوان از پارچه بر جهات پلاس دیوارگیری کرده اند
که انواع تصویرات خرد و کلان در ان بود نقشه جنگهای میدان مثل
توپ زدن بر جانبی و صف کشیدن پیادگان و سوار و هم حمله بردن و افتادن
کشته و زخمی طرفین می نمود اول دانستم که مصور بقلم کشیده است اما چون معلوم شد
که مثل نقش بوته کمخاب و منقش ها دریافتن بر اورده اند چون پیشتر مثل ان
چیزی ندیده بودم بسیار تعجب کردم اما در لندن مثل ان بسیار دیده شد

چنانچه دیوارهای عمارت دیوان عام شاهی بجای کاغذ نقاشی تمام از آینهها گرفته است
و در ایوان خاص شاهی تصویر زنی تمام قد بر دیوار کشیده است که عدد همه
آنخانه خواسته برابر صد هزار نقش و نگار است دیگر عمارت کستم هوس
نعیمی خانه بزرگ این خانه بسیار وسیع و مکانهای متعدد دارد اموال
تجار دران فرو دارند و هرکس از آنها که جا خواسته باشد دران جا دهند
ذکر عمارت اکسچینج که تجار هر روزه دران فراهم آمده معامله و داد و ستد مینمایند
و نرخ اشیای و اخبار تجارت آفاق را می زنند میزهای متعدد در جا بجا
فرش است اگر وقت حاضری طعام شود پس از انفصال معامله در رسند
مردم قهوه خانه و اسبخانهای متصل بفره معمولی یا فرمایشی حسب الخواهش
هرکس برانها چینند ذکر ساعت باد درین خانه ساعت باد دیده شد
که مثل ساعتهای متعارفی دو عقرب دوازده قسمت دارد از جمله
۱۲ خط چهار مغرب مشرق جنوب شمال و دو یا بین هر یک ملعقوب بموافق
بر خطهای مذکور ایستاده می شد و عقرب دویم دقایق یاد می نمود
دیگر عمارت عدالت و محکمه قضات دیگر عمارتیکه سالی اشراف در لین
دراموسم

در موسم بار لسبان در انجا جمع آمده مجلس سرود و رقص منعقد میکردند و حالا
افواج شاهی مخصوصان لارد کرنوالیس در انجام قیام دارند این پنج خانه
نیز از سنگ و مزین از آینه و تصویرات و چهل چراغها و اوضاع غریب نزدیک
بهم دارد خصوص عمارت وسطله یا مدور یا مثمن بجاه گز مرتفع است و بوسعت
آنقدر که سه چهار هزار کس دران ایستاده میشود و سقف گنبدی در وسط گنبد
تقدیر سی گز دایره برای روشنی بی سقف گذاشته اند و برای محافظت باد و آب
پنجرههای آهنین گنبدی شکل ساخته آینه ها دران نصب کرده همچنین جای که پنج
گنبد است دوایر متعدد که تقدیر ده گز محیط آن بوده باشد از همین قسم
پنجرههای آهنین آینه دار دارد و درین عمارت ستونهای آهنین که قطر
هر یک دو نعل و یکپارچه است بسیار ایستاده که عمارت را هم بطریق
مدور منقسم به دالان و پیش دالان مینماید دالان از پایین تا بالا یک
طبقه است و پیش دالان نسبت شاه نشین ها و صحنچی ها سه طبقه شده و این نوع
پنجره ها در سقف جای مسطح و جای صندوقی هر جا که مناسب پرتو آفتاب
افتادن بوده باشد خصوص در مکان ضرورها پنجره در حجره ها در زمین

هر دو جزیره بسیار معمول و مفید است دیگر گرجاها که در هر محله متعدد است خصوص
گرجست جرج ایوان وسطی آن در طول صد ذرع و سی ذرع عرض است هر دو طرف
آن نشیمن چوبی بدرجات برای مردم ساخته اند و اطراف نشیمن بر دیوار
سه طبقه شاه نشین ها و صفحهای خورد که در هر شاه نشین پنج شش کس
مشرف بر منبر و خطیب تواند نشست هر چهار طرف دارد از عمارات
این کلیسا ششصد سال گذشته اقدم عمارات دیگر است نشیمن زنان
و مردان در آن علحده رسم است خلط شدن ندهند بعد شروع خطبه
و ساز هر کس را در نشیمن او قفل نمایند تا حرکت از جای بجای و بحث سماع
کار دیگر مشغولی نمایند ساز موسیقی این گرجا نامدار است و همچنین در اکثر
ها صبح و شام که ذکر شد نوازندهای لشکر شاهی برای مشق حاضر می شوند
موسیقی های ملایم شنیده شد دیگر عمارت بریدلیعی جای مشق سپاه است
محتوی بر دو محوطه بزرگ وسیع در وسط هر یک میدان مربع مفروش
از سنگ برای قواعد و اطراف حجره های سلحان موضوع است یکی
از آن متعلق بسواران طویله وسیع طویل مشتمل بر حلقهها درست دیگر عمارات

بلکه

بنایات نیکی عام که هر کس با آن متعلق بجمهور مثل دار الشفا و خانه بجهت وضع
حمل زنان نادار و حبس و مداوای دیوانگان و پرورش یتیمان و پیر شدن
عجز سپاهیان که در جنگ زخمی یا بسبب پیری بیکار شده اند در این
شهر متعدد است خدمه و غله و رخت خواب و جمیع ضروریات در آنها بوفور
موجود یک مطبخ که طعام بسیار بسهولت یکمرتبه پخته شود و با تیر در زمین های چشمه
آب شیرین و یک گرجا بجهت عبادت و یک مکان ضرور که صدها
کس در آن فضله اندازند و کسی گاهی پاک نکند معهد الکسیف و بدبو نشود
در هر یک موضوع است مجموع مبنی از سنگ از اندرون مصفا ملمع کاری
و زیر زمین شیشه آلات مداخل بعضی از موقوفات مهیا می شود بعضی
از زر اغنیا که خیری سالیانه بنام آن دهند و بعضی از متروکه متوفین اموات
بموجب وصیت ایشان است ذکر وضع خرابات این خصلت از اهل هر دو جزیره
مرا بسیار پسندیده نمود که متوفی چون بیند که مال او فاضل از اغنای ورثه است
آن را بامثال این اخراجات خیر وصیت کند و گاهی بر دوستان
که بعضی غیر حاضر و در مشرق و مغرب عالم پراکنده اند تقسیم نمایند و حصه سازند

بید و کاران ملک و ملت خود اگر نسبت بملاحظه این صفت نیک
و خانهای خیرات مذکور عذر اماکن این جماعت که در غیر مسلمانان
دیده شد و پسندیده بودم خواسته آمد چه اگر در سایر اوقات
مذکور بعمل نیاید برای چنین اخراجات زر جمع نمیشود بلکه آن کارها می ماند
ذکر قهوه خانه و آشخانه قهوه خانه و آشخانه و منخانه و قمارخانه ها و عمارات
تونبر سازی و آب سازی و غیره حرفها که مردم متمول یا تجار بجهت
نفع و نفع عام ساخته اند از حساب و شمار افزون است از انجمله دو حمام که سقف آن
از بیرون بقدر تنوری بزرگ می نمود هم دیده شد در یکی از آن رفتم و بضرورت
غسل کردم زیر زمین آن خالی و دود گشته بود از گلخن آب خزانه گرم شود
و همین یک حوض که یک آدم با سفال در آن گنجد و آب بالمره و با نشد
دارد و چون اهل ولایت در زمستان غسل نکنند و در تابستان در آب رود بدن
شوی نمایند این هر دو حمام مخصوص بیماران و نهایت ضعیف الحال اند
نام حمامی یکبار دیگر حمام مطلقا نیست بلکه کسی برای خدمت مردم
حاضر شود بجای کیسه کش که از موی آب برای صاف کردن کف و موزه

سازند و در انجا نهاده هر کسی بدست خود چرک از بدن زور میکنند ذکر
بلی هوس ها و استلی دیگر خانه رقص و نقل و شعبده بازیست که اهل هوس
ها گویند درجات دارد بحسب قرب و بعد اشراف بر تماشای و سمع سازها
بهای نشیمن آن درجات مقرر است سه شلنگ که هر شلنگی بقدر شش آنه
شده بوده باشد فی نفر در نشیمن اعلی گیرند و در ادنی یک شلنگ این زر جمع شده
با خرج اسباب ضروری و البته و در ماهیه کارکنان آنخانه و در روشنی و اجوره
سازنوازان صرف شود انچه از آن فاضل از مال صاحب آنخانه است
که یا مید همین نفع ساخته هر که موعود صحبتی نیست عزت وقوف بدانجا رفته
تا نصف شب وقت گذارند و مشغله نفس نمایند با این القدر کثرت شود که برابر و بالصدر رو
شد مداخل آنخانه در بعضی شب ها مسموع گشته وضع اینجا نها در تمام فرنگ
یابد در بانیصوی شکل است

جو موضع یا هر کس بتماشا و سماع نغمات
سرف توانند نشیمن های صحن که است
نامند چون منبر انجمه بشمله مدارجست
اجزا اول یکو خیب باشد تر با تنگ سرود کردن
حایل باشد کر نکردد و محل رقص که اسبیج گویند

بلکن یعنی سه درجهای
بالاخانه که هر یک
سه کرسی برابر دیگر
و یکی عقب آن گذارده
شود و روز ناموده حامه
سوای طرف سیح جای
پنج طبقه جای متوسط طبقه

منقوش کرده بی حجاب ستونها فراخ و وسیع که صد و صد کس توپ ها عراده پس
بوقت نقلی در ان توانند کرد و ایند و پرده فراخ که سواد شهرها و کوهستان
و سبزه زار و جنگل های نامدار بران مصور می باشد برپا نمایی استیج
بسته که بعد نمودن حصه از نقل یا قدری رقص میخوانندگی انرا حصه
بالا نمایند و در حجاب ان حصه دیگر را مهیا کرده باز بر دارند و همچنین جاهای
ان استیج فانوسهای جولی مصور با قسام و لطرها مخفی از نگاه استاده
هر قدر جا که حجاب ان خواهند در ان واحد یک تشابه از ان طرف
و یکی ازین طرف کشیده هر دو یکی در بهم اید و یک دیوار شود نقش و نگار
مانند این پرده ها بیشتر از نقل و بازی ادمی را دیوانه میکند و ان ناگاه تماشا
مثل سیما و لیما خواب و خیال می نماید اطراف بیت تا به استیج درجه ها
که نشستن کرسی در ان توان نهاد و ستونهای باریک اهنی دارد
عمارت کرده اند راه مداخل انها از بیت است این سه درجه ها را بکس گویند
در بعضی سه طبقه در بعضی نصف می باشد در وسط هر بکس جهل چراغی
بلورین که جهار شمع دارد و در سقف بیت و سطح استیج انقدر چراغ روشن
کنند

کنند که شب چون روز شود زنان عمده در غیر بکس نشینند نابرین اکابر شهر
اکثر انها را هر ساله گیرند و صاحب خانه لطف زر بگیرد به همه بهای یک برای ده سال
و به یک سال بدین ان دهند و در بیت مقابل این سه درجه ها سقف مرتفع
برای یک کار باز بست که ازینجا تخت بر بان ملوف در بیجار بر پایین اید و زیر
سطح استیج الصاله خالیست که محل غایب شدن تختهای مذکور و انچه از شعبده
خوانندان جاست این بیان از صنایع بلی هوس و ایره غیره است اما در اسلی
و بجای نشیمن های بیت بعض اسب دوانی و نمودن صنایع فروشست
زمین و خاک نرم کرده است که دایره محیط ان صد گز خواهد بود و بر سقف ان
برگی جهل چراغهای نزدیک سقف تا بسیار مرتفع اند و در وقت اسب دوانی بر زمین
متصل این خانه تماشا خانه اسلی نام تماشی است نامدار که در لندن هم یکجا باری دارد
وانخانه بنام او منسوب است چون موسم تابستان رسد از لندن بمع اسباب
مدین شهر امده جهار پنج ماه میگذارند و در دیر سقیفه نقل نموده مردمان نماید چون کار زرگان
استیج از نقل و خواندگی مانده شدم دم گرفتن خوانندان پرده را بیا و پرده
اندر کردان خود ده پانزده نوجوانان شکیل را در لباس های نابالغی مخملی

که زری و ستارهای آن چون الماس برق میزنند در آن صحن حاضر آرد و اینها دو سه
اسب معلم ناشسته که حلقهای لجام اینها مرصع به جار جامه های زرد و زری
ستاره دار آراسته است با خود دارند و بنوبت پا در رکاب بر اینها
سواری نمایند یکی که فارس زرین همه است با لباس بوالعجب وضع
و لواحقان آمده در وسط صحن ایستد و ترس و خوف بسیار از اسب
و سواری آن ظاهر کرده بحرکات عجیب و خندهای دلپذیر همه را مسرور
و خندان سازد چون بجبر و اکراه او را بر اسب سوار سازند هنرهای عجیب
که عقل از تصدیق آن ابا دارد و بروی کار آرد از آنجمله گاهی بر پشت اسب
دونده ایستاده شده با اصول رقص باکولی نماید و گاهی بریکپا ایستاده
در عین دو آنقدر خم شود که جانب طول او بطرف جنب اسب افتد
و گاهی با نخ شش کار زیبر بندند که همه در هوا هستند و اسب در دو بازی
نماید و نگذارد که یکی از آنها بر زمین خطا شود گاهی بر اسب در دو ایستاده
ریسمانی در دست دارد که دم بدم آن ریسمان از زیر پای خود بطوق
دایره گردانیده میگذراند و گاهی از ریسمانی که بنقطه صحن بسته و از زیر او ایستاده
بر اسب میگذرد

بر اسب میگذرد و میجهد و از طرف ریسمانی چوبی بر پشت اسب که در دو سه
شکل دسته گاهی یکنفر بر زانو اسب ایستاده در عین دو اینها این اعمال بعمل می آرد
نوبتی در لباس مردان در غراره زیست و سر غراره را بریسمان بستند
بر اسب ایستاده شده دوانیدند و این هنر نمود چون غراره از سر دور کرد
دلبسته زنان دیدم گاهی ده بیست کس بر اسب ها سوار شده بر اصول نشسته
موسیقی بوضعی که زنان و مردان اکثر در مجلسها رقصند صف اسپها بسته
و دست یکدیگر گرفته کار رقص از اسب کنند بیچارها بهمان روش باکولی
کرده پیش پیش و یمین و شمال روند و صف ندگون سازند شخصی دران خانه آب
که مهارت تمام در جستن دارد ده اسب برابر ایستاده کردند از قدری فاصله
دونده چون به اسب اول رسید درست بر ده گذشته از همه جست نوبتی
گوی کاغذی را که بر سقف بیست گز مرتفع آویخته بودند جسته با انگشت پا ابدا جست
و خود بر توشکهای نرم که برای همین کار مهیا کرده بودند بی صدمه صحیح استاد
بیان نقلها که در بلی مینمایند ازجمله نقلهای که مرا دران خانه بسیار خوش نمود
یکی نقل بریان و چینی جادوگر است که او را بر لگن بامند دختر امیری بکنیوبانی

نام عاشق آن حبشی شد و برتی بدین ماجرا واقف گشته پریان دختر را
در اثنای خواب بوطن خود که کوه قاف باشد آوردند ملکه پریان با خواص خود
بدیدن آن دختر بر تختهای مسعد حاضر آمده خواب او را کشودند
و بر عشق آن حبشی او را ملامت کرده نصیحت نمودند دختر با وجود
حیرت و ترس علامات غلبه عشق ظاهر مینمود و بجهت معاودت
اضطراب میکرد بنابرین ملکه پایتخت نشین را حکم نمود که دختر را
بوطن او برسانند تا در آن نواح اقامت کرده شیر نرگلین را دفع دهد
و زبمای و اعانت پدر و مادر و شوهر نامزد دلجوئی نماید چون این زنان
همه نازک و حسین بودند لباس ایشان سبز بمرتبه سمن و ستاره ها
داشت و تختهای در حجاب ابر از بالای علاقه رستی فرود می آمد
و گاهی در دامن کوه یکان یک غایب می شد و از یکجانب کوه های سبز
در اکشید و دیگر جانب بحر و دریاهای جاری و طرفی زمین مسطح با گروه ها
سبز از اشجار موزون و ما نشاط ستارگان در نظر بودند این صحبت
بعینه چون افسانه پریان که قصه خوانان می سرایند در تصور می نمود بعد و رود

دختر

دختر حبشی حاضر آمده چند مرتبه هر نوبت بوضعی تازه او را از میانه جمعیت
او با پدر برده چنانچه نوبتی بمنبر چادر بر ستون خانه بزرگ و سبع زد
و اجزای خانه باواز هولناک یکبارگی افتاده مردم سراسیمه شدند حبشی
کوچی باد و اسب حاضر کرده دختر را گریانید نوبتی صورت بحر اعظم و جهازی
که از دور بشد ربح او نمودند پس از لنگر کردن باد ران حبشی بکشتی خورد
با جل آمده دختر را در آن نشانده گریخته نوبتی در میان جماعت خیال ان
حرکت کرد که همه بریکدیگر بدگمان شده مشت و لگد افتادند و حبشی دختر را
در محافه نشانیده بر دوش کهارها بدر برد این کوچ و اسب ها و کشتی و محافه
و ادم میان صنایع و شعوبه می نماید بلکه در آنخانه وسیع این اشیا را از خارج
حاضر می آورند آخر پیش پدر دختر ضربی شدید خورده بروانش بیماری افتاد
و بموت بالین او حاضر شد پدر دختر و گاه تنیانه بعیادت او آمده بودند
باضطراب برخاسته باتوته ما خریدند در اثنای گریختن در دست و پای
بعضی لحاف و چادر و بالین که بسته بند انها بجائی که ایشان را
گرفته حرکات عجیب مینمودند معلوم باد که بزعم اهل مرگ بصورت سنجوان بندی

انسان است که بی گوشت و پوست و رگ پی باشد و چون لباس شخصی
و برقع روی او را الابی کنند و محل استخوان بندی آدمی آسفید گذارند
چون ز شب نقش سیاهی بنظر می آید سفیدی بعینه صورت موت مفروضه
انگلش خواهد نمود آخر کار طبیبی که بمعالجه او مشغولی داشت باکاره ازدریه
و خفته و غیره الات طبی بخاک موت برداخته مرگ را گریزانید
و بعد صحبت یافته دختر را بهر لگن عقد بست و جشن عروسی و ترک
سواری آماده نموده نقل با ختام رسانیدند دیگر نقلی که موسوم است به بلنک
سرنگاپتن یعنی فتح سرنگپتن دار الملک ټیپو سلطان بجهت آنکه
نسبتی نمونه خواریست باشد این دو نقل درینجا ثبت کرده شد
اول نقل باغ سرنگپتن را نمودند که ټیپو سلطان با اولاد و خواص خود
دران عمارت بر مسند نشسته تماشای رقص زنان معاینه می کرد و عمله
نزک هر یک در لباس خود و دستور هند صف بسته استاده بودند
درین یکی از سرداران فرانس نوکر او در آمده از قرب لشکر انگلش خبر داد
ټیپو دفعةً تهیه جنگ حصار مشغول شده بعضی افواج بیاجنگ لشکر انگلس

بیرون

بیرون فرستاد ترتیب آن لشکر را که مرتب از صدها سوار و پیاده
و فیل و توپها بنوعی که لشکر اصلی از دور نماید در رفتار دیدیم که همه
موهومی بود و اصل نداشت پس هر دو لشکر نزدیک شده جنگ آغاز کرد
بعد کشش و کوشش بسیار لشکر ټیپو شکست خورد این جماعت بهمه مردم
واقعی قریب دو صد نفر عمله آن بلی هوس بودند که بر یکدیگر بندوق
و توپ واقعی ای گوله سر میدادند و خط سرخی در رنگ خون از زخم شمشیر
و خنجر بر بدن زخمیان نمایان میشد و لاشه کشتگان در میدان می افتاد
آخر کار تمثال قلعه سرنگپتن بهمان شکوه دیدیم که لشکر انگلس
بعضی در اثنای تلنگه هند و بعضی در وضع خود آن را محاصره کرده توپ
می انداخت تا آنکه بعضی از حصار از صدمه توپ خراب شد و افواج
از هر طرف زینه گذاشته بر برجها بالا بر آمدند و فوج بزرگ انگلس از
جانب دروازه مستعد حمله گردید ټیپو سلطان معه فوج خاصه بدفع جماعت
از قلعه بر آمده بعضی در تنگنهای دروازه که مثل خندق به پناه الطاف
واقع شده بعضی در مواضع خفیه جنگید بعد فتح قلعه برگشتند فوج انگلش گلوله

انجاعت کروه در سر دروازه کنیس بسیار واقع شد واکثر انها معه تبتّو لا
سلطان که با جیغه و سرپیچ لباس شاهی درمیان انها نمایان بود در همان دروازه
کشته کشتند و نقل با اختام رسید **ذکر اکسبیشن جبل الطار اندلس**

ذکر اکزبیس

دیگر خانه که اکزبیس گویند و در طبقه زمینی و بالاخانه ان از هر جنس
تصویرات شبیه مردم و خیالی کار قدیم و جدید دیده شد که بیان
خوبی ان دراز است اخر کار صاحب خانه ما را اندر ته خانه ها بر دو نقشه
شهر و قلعه برداشته جبل الطار که بر دهنه بحر روم در ملک اندلس
از بلاد اسپین واقعست نمود و این ته خانه تاریک زیر پرده سیاه
بران اویخته اند بعد طی باید و حجره بحجره بزرگ که روشن تر این صفت
دران است میرسیم گویا بر ساحل جنوبی بحر روم بودیم و پهنای بحر
که در انجا بسیار تنگ است و جنبش اب و ارتفاع موجها و شهر و کوه
جبل الطار و قلعه بران کوه بهمان رتبعت هر خبر بعینه چنانچه در واقع تمت
در مد نظر بود بعد از ان چند جهاز انگلس بطرف لنگرگاه رخ کرده از زیر
بعضی برجها که کشتند از قلعه بر انها قلعه توپ می انداختند این جهازات بعضی
چنانچه

چنانچه جهاز واقعی از دور نماید معه پرده ها و سه ستول و ستون بیش رو زدن و بنیاد
توپها و دریده شدن اب از رفتار جهاز و اتش رنگ دود و نوفه او از توپ
قلعه و جهاز در نظر و گوش مشهود می شد پس مقابل جهازات انگلس رفته لنگر انداخت
و میان هر دو فرقه جنگ در گرفت پرده ها از گلوله توپ مدور پاره میشدند
و گاهی ستول بعضی چوبهای دیگر بگلوله شکسته شده معه بادبان ها در دریا
می افتاد و سر و دست و پای مردم جهازی از صدمه گلوله بر هوا میرفت
اخر کار یک جهاز انس را اتش گرفته سوخت و زود غرق شد دو سه یا
برامده بعضی گریختند در کنار جهازات سوخته غرق شده و او رده کشتی
خورد جهازی زیر زد و بود که مردم را از اب بر می اورد و اضطراب مردم
ز غرق شدن بعضی و بعضی را بر تخته ها و ستونها و بعضی را در شناگری برای العین
میدیدیم ان را هیچ نمی فهمیدیم حالا مجملی از احوال مردم ایرلند که ایرش گویند
بیان کرده می شود **ذکر مردم محاسن ایرلند که ایرش خوانند**

اکثر مردم این جزیره رومانکاتلک یعنی پیروان ملت پوپ و قلیلی بر طریق
انگلس که خارجی و پروتسطنی گفته می شوند میباشند و از بلی اغذالی انکلس

انکلس ز زرنهاد خشک و تعصب اسقفات در قوانین مذهب عیسوی برکنار و با عیش الند

و لصفت حلاوت و شهور و کثرت خرج و مهمانی و غریب‌دوستی

و اراده روی و کشاده دلی و دل برا کلس و اسکات ممتاز اگرچه در متانت

و رزانت عقل چون انکلس نشینند اما در زرنگی و زودفهمی زیاده از ایشان

خانچه مس مال صاحب‌خانه من و اولاد او با تمامی اشاره بی اراده من

رزوه ضروریات مراجب الجواهرنش مهیا میسازند و بعد از یکدو هفته

که زبان من بلغت انکلس و دانسته تا در تکلم چند حرف شدم ترجمه بعضی

اشعار در مجلس ایشان میکردم با آنکه در محاوره الفاظ غلط و ثبت ابیات

را یک بجای دیگر صرف کرده بودم بر لطایف معانی و شوخی

و جودت کلام فارسی و دقایق آن نقاش تحسین سطح میشدند

و چنانکه اراده حرکت بطرف انکلند کردم اکثر دوستان اندوهناک

ازین باب یافتیم و بر زبان آوردند که تو با این بی‌زبانی در انکلند

نصد بیخواهی کشید و انجا مثل معصوم تر انیافته در کاروای ثو

عاجز خواهید ماند همچنان شد که بعد از آنکه یک ل در انکلند مانده زبان

انکلس

انکلش صد صد برابر آنجا آموخته بودم هنوز بقدر آنجا مقصود من نمی یافتند

تا هسکه راه را غلط و نشان مقصد از کسی سوال میکردم چون آن شخص میدانست

که شخص مفهوم من نخواهند شد کار خود گذاشته بهمراه من میشد و مرا

بدر آنخانه که مقصود بود رسانیده برمیگشت بسی مقصود من راه دراز

بود آن شخص که از او استفسار کرده بودم با من شد تا بجای رسیدیم

که از آنجا تا مقصد میتوانستم رفت شکر رهبری او کرده ازدم و التماس

عود او نمودم قبول نکرد بار دیگر با من آمد قسم خوردم که بخودی خود

میتوانم رفت باور کرد چون برمیگشت و راه هنوز خیلی باقی بود گفتم

اگر زحمت میکشیدی ترک مقصد خواهم کرد و اراده عود نمودم قبول سخن

من کرده بعجب ظاهر برگشت و از غایت غمخوارگی عقب من در بازلی

من آمد من از وضع رفتار تفرس میکردم که او رفت اما چون علاج

نمیشد راه میرفتم تا آنکه بر در مطلوب رسیده اندکی ایستادم که تا

برسد دیگر باره او را وداع گفتم اما او چون دانست که من بمقصود

رسیده‌ام حجاب کرده از همانجا برگشت و بر من یقین شد

که او همان شخص بود نه راه رونده بلکه بنابر آزادگی طبع و کثرت اخراجات
و صرف اوقات در امداد دوستان مشغول در انگریز کم است
بمیانه روی اوقات گذرانند و چون اهل انگلش اسباب بزرگی و غرور
بسیار دور و خود نخبه‌اند و مثل اسکات در جهد اکتساب زر و منصب
و علم خود کشی نکنند و در حرف شوق و غوغا بلند اند از ین جهت مانند ایشان را
در علوم و مناصب ترقی کم است با این صفات نیک در شرب
خمر مبالغه مینمایند و عرق شیر و بندی که به وسکی موسوم و خاصه این ملک است
بسیار استعمال کنند شبی در مجلس مدعوت بودم صاحبخانه که خودش
ساعت بر سفره طعام نشسته و از آغاز طعام شروع بخوردن شراب
نموده و بهر بهانه پیاله میخواست و بمن میداد چون دید که من تقلیل میکنم
در شیشه الکحولی پر کرده پیش من گذاشت و با الحاح تمام تکلیف
خوردن کرد بعد برداشتن سفره گاهی بنام پادشاه و گاهی بنام ملکه
و گاهی بنام دختران که من آنها را دوست میداشتم و رد نمیتوانستم
کرد کاسه میداشت با اینکه از نصف شب دو ساعت و از آغاز مجلس

هشت ساعت

هشت ساعت منقضی شد از زمان شرابهای تازه طلبید بجدید بعضی کاسه‌ها نمود
من با آنکه از غایت مستی قوت رفتار نداشتم برخاسته برخاستم و التماس
رخصت کردم گفت من از رفتن شما ملولم اگر اذن دیگری نشستی
بعد فراغ سفره شراب جای بالکل میخوردیم از اهل انگلش شنیده شد که ایشان
بر سفره طعام مست شده با یکدیگر خانه جنگی کنند و تقبل یکدیگر اقدام نمایند
اما من در مدت اقامت جایی حرکتی که خلاف ادب و از انسانیت بعید باشد
از ایشان ندیدم **ذکر کیفیت اهل انگلش اسکات** معلوم باد که در انگلند تصاویر
مضحک بر معنی که زبان ایشان کرکیتور یعنی نماینده افعال عمومی هرکس خوانند
بسیار کشند در دکاکین و میرزاه‌ها برای فروختن و تماشا آویخته می‌باشند
این صنعت برای نمودن عیوب خلائق خاصه تخویف وزرا و اهلکاران
سلطنت موضوع است از آنجمله سه قطعه تصویر دیدم که حلیات افعال و ترقی
داخل کار هر سه فرقه می‌نماید در هر باب از آن سه قطعه اگرچه هشت تصویر است
اما حقیقتاً صورت یک کس است در ازمنه مختلف که ترقی کرده و تبدیل حالت
حال نموده از آنجمله مرد اسکات وقتی که ملک خود را گذاشته بقصد ترقی

اراده لندن میکنند بسیار خوار و خراب حال است چون در اسکات
لند خارشت بسیار می شود و در راه ستون های سنگ امثال آنها نیز
درختان که رسد پشت خود را خارد و بعد چند ترقی بجهت بلد و فلوس
خطوط مردم ازین قریه برده و زندگی نماید بعد چند ترقی دربار لندن
رسیده خانسامان کسی میشود و از غایت خدمتگاری و رضا جوی
محل اعتماد واقع شده در برداشت کارخانه اینقدر زری بهم رساند پس همان زرها
بصاحب خود سپرده و او را ممنون کرد بعد از آن درجه دربار ترقی کرده به ترتیبی
ممنون کرده در رسید باینقدر خوشامد او کوید که او را ایبکاج اوروده نام و خطاب — از اهلش
بید الکند پس بعد کارهای دیوانی در بر میشود چنان ترابل خاطر افتاده
در دل انها جا کند و به سبعی و ملاشی که خاصه اسکات است مهارت و وقوف
کامل در امور ملک بهم رساند بعد طی و بعد چند مدارج ترقی آخر کار بر کرسی
وزارت پادشاه انگلند نشیند و وزیر با استقلال آن ملک میشود و ازین
بعد چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند کجیده سپه شجاعت و تهور طی چندین
درجه سرداری کرده بمرتبه جرنیلی رسد و در مجلس شراب تبرو تلخ تلی کفته
ترار

و از نجاب سبول و بد و اخر کار بجانوله سبول انکلشیه کردد و صورت
فرقه انکلش را کافر کشند و جان بول خوانند یعنی حالجه کاو نر بسیار میخورد
و فضول انداز و از ان نیز همت خود برا کل و شرب بسیار مصروف دارند
و فضول بسیار کنند و هر کس منع از اکل کند او را نا حق زنند و رفتار ایشان در
زندگی چون گاو نر درشت و بی حجم و حجم باشد بالجمله زنان ایرش اگرچه
بحسن سابقه انگلش زنان و او احسن چشم و موی ایشان برشند و چون زنان
اسکات در حسن جامت و کرد اندامی بباشند اما عموما چهره ایشان حسین
و سفید زنک تر از ان مردوات و کرمی اخلاق و حجم بسیار دارند
واقع خود در ایرلند حال مجملی از وقایع در آن شهر میشود روز دوم از ورود خود
به بلاد و کرد نوازش الهی دادم بسیار خوشنود شده و وقت ملاقات تعین نموده
و بعد بملاقات مهربانی و دلجوی بسیار کرده بمردم خود اجازت داده که برای
هر خبر که من خبر و هم مهیا سازند و بر سر من اغاثت و مواضع دلپذیر البهد دلالت
و اغاثت کنند تا در آنجا بودم بهفته بمرتبه بخدمت او میرسیدم و هر مرتبه
بلطفی تازه و تفقدی نو محظوظ میگردیدم سه شنبه ۱۱ ماه رجب کبتان چندین

عزم لندن نمود چون من دران زودی دل از دبلن نمیتوانستم کند و مرافقت
کپتان مذکور که همیشه به هندی تکلم میکرد نگذاشت که زبان من بسخن
انگلش آشنا شود اقامت دبلن اختیار کردم این تدبیر موافق افتاد
سود بسیار داد مردم دبلن که مرا تنها بی یار و مددگار دیدند بیشتر از پیشتر
در استرضا و رفع حاجت من می کوشیدند خاصه القلیل وقت بفراغ
و خوشی بسر رفت که در عمر گاهی نگذشته بود خورد و کلان در هر وقت و مقام
بالتفات من مشغوف بودند همین که از خانه بر می آمدم و در من ازدحام و هجوم باغایت
میشد و هر کس سخنی در خور من می سرایید یکی می گفت که فلان جنرال روسیان سخنی
که انتظار ورود او داشتم دیگری قیاس میکرد از امرای المان هستم
دیگری مرا از اکابر اسپین میدانست و اکثر بنا بر اذکی ایران بمن نسبت
میدادند روزی ازدحام بسیار گرد من شده بود دوکان داری بمن گفت
بهتر اینست که قدری بدوکان من آمده بنشین تا تماشائی بی کار خود روند
من اندرون رفتم و بتماشای جایتو و متعارض که انواع و اقسام در انجا
موجود بود مشغول گشتم تماشاییان متصل اورسی انه انقدر هجوم کردند که مجموع آینه ها
شکن

شکست ولیکن خاطر صاحب دوکان غم آن شکست نکشید بلکه تسلی برایت داد

ذکر موسم برف بعد دو هفته شروع بباریدن برف شده تمام سقف ها
و سر دیوارها و هر جای عمارت که گرایی داشت سفید شده و کوچها چون روی خانه
سیم و خیابانهای باغ چون جدولهای آب که هر دو طرف آن سبزه زار بوده باشند
نهایت خوشنما و دلپذیر در نظر آمد چون من قبل ازین در عمر برف ندیده بودم
تماشای آن انقدر مرا محظوظ کرد که به بیان نیاید بعد دو سه روز چون تمام چمن های
باغ و صحرا و کوه ها هر قدر مد نظر بود سفید گشته بقدر یک گز زمین سبز نیست
مضمون این مطلع خلاق المعانی برای العین مرئی گشت **کمال** هرگز کسی نداد
بدینسان نشان برف: گویی که لقمه ایست زمین در دهان برف عجب تر اینکه
روزهای که برف است چندان سرد نمیشود و در غیر ان ایام انقدر سرد است که هوا از
جامه ملبس شال بپوشد تماما لحاف بر دوش میگیرم و از حجره ها و اورسی شیشه ها همه بند است
چون تیر از حریر میگذرد و یخ اب باده روی نباهی و لبریز گاهی از ان نیست زیرا که
وجود آتش در منزل اب بیضرر است کاغذهای نخدید تا مدتی دران استقامت
میمانند چنانچه بادکش های درین موسم کرنا بلکه جانب را اندک خشک میسازد

و دیگر جانب گرم است همین قسم آتش انعکاس از یک جانب بعد قرب و تحلف بسیار
گرم میکند و دیگر جانب اثری از آن نیست مکرر از حرص التهاب حرارت
دست من سوخت چه هر قدر آتش نزدیک میاوردم گرم نمیشد گمان
مینمودم که هنوز آتش دور است نزدیک میبردم تا میسوخت با وجود این شدت
برودت که ضرر کلی نمیرساند و عاجز نمینماید در مزاج من همواره موسم زمستان
در آن ملک موافق تر از سایر موسمها بود الغرض بتقویت قوای بدن
و نشاط طبیعت میداد که اصلا ماندگی و کاهلی از حرکات بخاطر نمیگذشت
در هندوستان اگر ته پارچه دها که یک لا بر بدن گرانی میکرد و نیم کروه دها که یک لا
پیاده روی ماندگی می‌آورد و حالا لباس من تا به پنج پارچه بیاری بار حریر است
متعهد آن قدر چست و چالاکم که گام قریب بدویدن می‌اندازم و روزی هوس
که شش هفت میل منی کرده نشود و خواب دو سه ساعت و بقدر هفت هشت ساعت
در هند بی اختیاری بود و الا ماندگی می‌آورد در دو ماه اقامت ولیکن
زیاده از چهار ساعت آنهم بمرتبه وقت شب نخوابیدم گاهی اثر کسالت در خود
ندیدم قیاس من این هوا اصل اصیل کلیات نعم و خوبیهای این سرزمین خیر است

بطاهر

نخست جهت کلی اینکه موجب حسن زنان و قوت دادن جسم و روح مردان ایشان
شده دوم مقتضی حرکات است که موجب صحت جسم و نشاط و قوت
که جرأت را موزون ساخته که موجب بلندنامی و کامیابی است و زیاد تحمل شداید
و مشاعب گردیده در مدت اقامت چند مرتبه باتفاقات ضرب خوردم
و زخمهای رسید که از ده یک آن در ملک هند بفغان می‌آمدم و در اینجا خبر نشدم
که این ضرب کی و چه طور رسیده بود سیوم باعث سادگی مزاج ایشان است
که موجب یکدلی و قلت خیال و استواری رای و استعداد پذیرای علمها
و هنرها و دیگر صفات بسیار است زیرا که بلوغ مردان و زنان ایشان بعد بیست سالگی
میشود تا آن زمان خیالی که مانع اکتساب علم و هنر بوده باشد مطلقا ندارند بعد بلوغ
هم چون در هوای سرد بیکار نتوانند نشست بشغلها بسر برده در امور حالات
اطفال بازی کنند بنابراین بسیار پسر و دختران پانزده ساله دیدم که چون اطفال پنج شش ساله
مشغول خوردن و خواب و بازی و اشغال بیخبری بخاطر ایشان خطور نمیکرد و
بعضی کهن سالان نشاط اند که کارهای نامدار کرده و تمول بهم رسانیده و از علم
تجارت و بعضی هنرها وقوف کامل داشته اند اما از غایت سادگی در میان ایشان

و اطفال نشد نمیتوان داد چهارم موجب اوضاع این جانهاست صحبتهای
نوانع و ترکیب این اثنیه چیست و جایک که در میان سیداتهای
خباب و اوقات استعمال تکتبی و کار بسیار مفید و مقتضی نشستن برای
و سنود کار بودن است پنجم توسعه در اوقات انسان داده و کارگذار
بر سر کار نموده بفصل این مهم آنکه چون بسبب برودت هوا اخشت
انقدر است که در نوشیدن و کندن آن باعث اقلا صرف میشود و
لهذا خواب و تربیت خواب رفتن بجا اخشب بکوفت معمول است
باقی با کار کنند بالصحبت و اختلاط گذرانند چون بان خرت های نیک
مجامعت زنان نمره و نرونس دشنده است کسی که زن دارد و بجز وقت خواب
نزدیکی باو نمیکند آنکس که ندارد و چون در مقاربت زنان او با این حظوظ
با شغال بعضی اوقات خود را بزلی میتوانند رسانید و از بر سرکاری
چاره ندارد و بعض الامر اینکه چون هر کس را قت برود طعام و نشستن صحبت
زنان و استماع لطایف کلام و تماشای حسن و جمال آن انسان میسر است
زل قرین نسلی میمانند و بروای مجامعت چندان در نزدیکی زنان بضرورت
زنجا

و بجز خواهش صادق نمیکنند بر عکس این در هند چون شبهای کشاده شد ولی قداست
هر وقت بخواب و آرام میل کنند و گاهی بسا شرب زنان بمجرد بجز بیک صحبت
بضرورت نمایند و وقت کار و کسب و قوت جسمانی از و رست و هند
ذکر اسکیگ یعنی لغزیدن مردم مرنج بالجمله چند روز دیگر که آبهای بالا
و رود خانه ها بسته شد هنری غریب که اسکیتنگ خوانند دیده شد عقل مجاب
از قبول آن ابا خواهد داشت شرح آن اینکه آهنی بدرازی کف پا که یک انگشت بدرازی
قطر و ارتفاع و قدری چون تیشه جا بود دارد و در نعلین چوبین که بصورت
ته کفش است مضبوط و استوار است و در زیر پا در کفش و موزه بندند
و بار خود بر یک پا انداخته آن را بلغزانند بسبب آنکه سطح و لغزنده و این
نعل مستعد لغزیدن است آن شخص از جای خود مثل تیر براه افتد و از دور نگ
اسپ برود و چابکتر طی مسافت نماید چون خواسته باشد که بایستند پای دوم را
قدری از پای اول دورتر گذارند و باز بر هم و برابر کنند ایستاده شود و در آغاز
کار فقط ایستادن بر آن نعلها مشکل است اکثر بیفتد و ضرب یابد اما چو
انقدر مهارت حاصل کند که چون آب گردد بلکه نقش حروف نیز چنان

نعل سوج ظاهر نماید آن کسیکه این علم را کامل میداند صد دو کس اگر در عقب او
سعی کند او را نتوانند گرفت و او در میان غول انها بارها در آمده هر کس را
که خواهد در رسانیده بدر رود و فایده اینعمل دو چیز است اغنیا برای کسب
حرارت و بر آمدن عرق بدن در زمستان بدان کار توجه نمایند
و غربا از ین قریه بدان قریه و از قرا بشهرها آمد و رفت کرده معامله نمایند زر ملک
و لندنیز شنیده شد که مردم منازل بدین روش قطع کرده صد ها میل
راه روند و بیره زنان شنید تخم مرغ بر سر و بچه در بغل گرفته در یک ساعت
از بیست میل راه ببازار شهر آیند و بعد فروختن شام نشده بهمان وتیره
بخانه خود باز گردند بالجمله از ۱۳ رجب تا چهارشنبه ۱۹ شعبان چهل و چهار روز
دران شهر کلانش با دوستان بی اتفاق بمسرت و سرور و حضور گذشت
با آنکه از جانبین هنوز تسلی حاصل نشده بود بخجسته وداع دوستان کرده
از شهر دبلین بعزم انگلند بر جهاز آمدم داکتر برون و کپتان ویلی و مستر بال
و غیره ده دوازده کس با جهاز که بفاصله چند میل از شهر بود با من آمدند
و مرا بصاحب جهاز بسر دو هر سفارش کرده بکره و نا خوشی برگشتند

ذکر

ذکر محبان دبلین از دوستان حالا مجملی از اعزه دبلین که من از آنها مهربانی
دیده ام ذکر کرده بیان سفر دیگر خواهم نمود یکی از ایشان سرجاج تسی است
او و زنش لیدی شتی بعقل و کاردانی و ملایمت سیمن و اوازه اکثر صفات
نیک آراسته اند سرجاج مدتها در هند بخشی فوج فرخ آباد بوده زر بیوت
ندارد علی خزانه ایرلند اشتغال داشت پس با کماند رفته بکار خزانه انجا
و شرکت امور وزرا علم شهرت افراخت خصوصیت تمام به لارد
کرنوالس دارد در ضیافت و مهمانداری من مبالغه می نمود و میان من
و لارد موصوف از راه نیک ذاتی همیشه ترجمان بود دیگر لارد کارلتن بزرگتر
حکام عدالت دبلین و لیدی کارلتن است که دو سه مرتبه دعوت من کرد
ان نعمت ایشان بدرجه ایست که بسی از ایشان از زن یافته و کرانی خاطر
بر بداشته از تماشای آنخانه و اسباب بزرگی که در آن بود خصوص
از حجره لیدی کارلتن آنقدر رنگهای ساده بر سقف و جدار تا شیای
نفیسه چین ظروف چینی طلا کار و صورتهای سنگ مرمر و پرده های اطلس
و کرسیهای طلا کار نازک و صندوق و منبر و سازهای موسیقی نقاشی بیرنگ

نازک قلم بنظر آمد که بیان آن متعذر است از انجمله دو چراغدان دیده شد
که فانوس آن از پارچه سفید از یکوجب زیاد ارتفاع کمتر و منبع روغن چراغدان
آن از طلای ساده کار پایه قلم بوده و روشنی آن آبگینه چون تلعلع زمرد
در نظر می نمود متشابهتی بروشنی شمع و چراغ نداشت و در پایهای چراغ
برابر ده چراغ روشن بود چنانچه هر نوع کار نازک در پایهای آن
میتوانستند کرد و در سفره طعام ظروف تمام طلای و نقره و اطعمه و حلویات
انقدر کثیر بود که زیاده از نصف را نوبت چشیدن نرسید دیگر دوک انشیر
او از اکابر ایرلند مردی بزرگ منش نیکو اخلاق است و دختران حسین
گلعذار خوش قامت خوش رفتار دارد مردم ایرلند که سابقا بپادشاه خود بغی
ورزیده بودند برادر این دوک سردار انها بود و داعیه سلطنت داشت
بالاخره گرفتار گشته در محبس فوت شد اما خود دوک ازین قضایا برکنار بود
خانه او از مشاهیر خانهای دبلین است بر خلاف معمول جلوخان
و در عالی دارد و ایوانی دارد که پانصد نفر بر یک سفره در ان نشسته
طعام توانند خورد تصویرهای بسیار در او هست و انقدر است که نظر بیننده را خیره
گرداند

گرداند از انجمله صورتهای سنگ مرمر و منبرهای آنست که از سنگهای
الوان گل و بوته بسیار نازک و هموار در ان نشانده که در زر بیوند مطلقا
محسوس نمیشود و قیمت بعضی قطعات تصویر بزرگی بعضی ده هزار روپیه
شنیده شد و پانصد گینی اکثر است دیگر کرنیل وسل که از خوبان روزگار است
و سالها در لکنهو بکار بخشی گری قیام داشت چون کرنیل اردو ستان شدم
من بوده و من همان ملاقات او در مملکت ندانستم خوشی بی اندازه روداد
و بسبب زبان دانی و قدمت مهربانی او انقدر مستظهر و خوشدل شدم که حد
ندارد و بعد از ان یا من بخانه آن بزرگ بودم یا او بخانه من و جای همان آنکه
حاجتی داشته باشم بهمانها دو مرتبه سه مرتبه تشریف می آورد اکثر سر اسب
و کوچ او بنواح دبلین کرده شد بعد از ورسته ساعت بتعجیل سواری هم مستعد اندم
کرنل مذکور زنی بشری و با او علاقه داشت در حین قصد ولایت آن زمان
با سه ساله و بر جهاز آمد اما از شورش و تموج دریا خوف بر دل داشته فسخ عزیمت نموده
و بر کشتی خورد نشسته بساحل برگشت از اتفاق باد تندی وزید و فیجی برخاسته
کشتی و آن ضعیفه را باجل رسیده غرق گرداند این اول اندوهی بود که بکرنیل مذکور

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Ab Tlib Khn1752-1806?

Title:
[Masr-i Tlib]

Date:
1218 [1803?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23348

File Description:
Part 2